

به فرمان
شاهنشاه آریامهر

بنیاد فرهنگ ایران

ریاست افتخاری

علی حضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران

نیابت ریاست

والا حضرت شادخت اشرف پهلوی

از جمله آثار مهم ذهن اندیشه ایرانی فلسفه و عرفان است. سهم بزرگی که ایرانیان در تاریخ فلسفه اسلامی داشته اند
بر اهل تحقیق پوشیده نیست. در این باب بسیاری از دانشمندان و محققان ایرانی و غیر ایرانی مطالب و مقالات
فراوان نوشته اند. اما شاید هنوز حق این معنی چنانکه باید داده نشده باشد. بشیر حکیمان و عارفان بزرگ ایرانی اندیشه های خود
را به زبان فرهنگ زمان خود، یعنی عربی نوشته اند و باین سبب غالباً به خطا، از جمله متفکران عرب شمرده شده اند
بسیاری از آثار این بزرگان که بزبان فارسی نوشته شده نیز هنوز صورت چاپ انتشار نیافته است. و تحقیق دقیق درباره
خصوصیات اندیشه ایشان آنچه در فرهنگ جهان اسلامی خاص ایرانیان بوده است نیز هنوز از جمله کارهای مانده است
باین سبب بنیاد فرهنگ ایران می شود که تا می تواند آثار متفکران ایران را از حکیم و عارف، آنچه بفارسی است و منتشر
نشده یا نسخه کامل و دقیقی از آنها فراهم نیامده است با دقتی هر چه بیشتر تصحیح کند و در دسترس پژوهندگان بگذارد، و درباره آنچه
به زبان عربی است، اگر لازم باشد متن را بفارسی نقل کند، یا درباره حال اندیشه های ایشان خدمتی که بساخت هستی و
جهان کرده اند تحقیقی دقیق انجام دهد و در دسترس فارسی زبانان بگذارد. سلسله کتاب های (فلسفه و عرفان ایران)

باین منظور بوجود آمده است.

دیرکل بنیاد فرهنگ ایران

دکتر پرویز خالمری

Sharh-i Kitāb al-ta'arruf

شرح

کتاب التَّعَرُّفِ مَا ذَهَبَ النَّصْرُ

تألیف

أبو العباس محمد بن يعقوب بن محمد بن

عبدالله المشهري النخعي

مؤلفی سنه ۲۳۰ هجری

تصحیح و تحشیه

حسن مسینوچهر

استاد دانشگاه طهران

تاریخ تصوف اسلامی، سیر عقاید و آراء اسلامی در ایران

تفسیر متون کلامی و فلسفی، تاریخ ادبیات ایران



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

2271
5082
831
1967g

v.1

از این کتاب یک هزار نسخه

آبانماه ۱۳۴۶

در چاپخانه‌ی دانشگاه تهران

چاپ شد

شرح

كتاب النعرون والذهب والنون

تأليف

أبو إبراهيم سعيد بن محمد بن

عبد الله طه بن النجار

جزء اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَبِهِ نَسْتَعِينُ .

۳ **الْحَمْدُ لِلَّهِ الْقَاهِرِ الْعَلِيِّ ، الْقَادِرِ الْقَوِيِّ ، الْمَلِكِ الْغَنِيِّ ، الْأَوَّلِ الْأَزَلِيِّ ، الْآخِرِ الْأَبَدِيِّ . نَحْمَدُهُ**
وَنَسْتَعِينُهُ ، وَنُؤْمِنُ بِهِ ، وَنَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ . وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ . الْعَلِيِّ شَأْنَهُ ،
الدَّائِمِ سُلْطَانَهُ ، الظَّاهِرِ بُرْهَانَهُ . وَنَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ الْقَرِيبُ ، وَرَسُولُهُ النَّجِيبُ ، وَنَبِيُّهُ
الْحَبِيبُ ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ ، وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا .

۶ **إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، رَحِمَهُ اللَّهُ ،** گفت : اصحاب من از من درخواستند ، تا کتابی
جمع کنم ، مشتمل بر دیانات و معاملات ، و حقایق و مشاهدات و اشارات ، به پارسی ، تا فهم ایشان
مر آن را اندر یابد ، و به عبارت غلط نکنند ، که غلط اندر توحید کفر باشد . اجابت کردم به

۲ — ما : وبه نستعين . يو : رب ائتم بخير . حر : به نستعين رب يسروتم بالخير . کر : تمم بالخير . تا : وبه نستعين وتمم بالخير
يا كريم . قل ، پا : ندارد .
۳ — ما ، قل ، حر : الملك . تا : المالك .
۴ — ما ، قل ، تا : ونؤمن به . حر : ونؤمنه .
۶ — ما : صلوات الله . قل ، حر ، تا : صلى الله .

۶ — ما : وسلم تسليما . قل : وسلم تسليما وحسبي الله وكفى . حر : اما بعد . تا : وسلم تسليما كثيرا .
۷ — ما : اسمعيل . حر : اسماعيل . قل : خواجه فقيه عالم ابو ابراهيم اسماعيل . تا : چنين ميگويد خواجه امام اجل زاهد
وفقيه عالم ابو ابراهيم بن اسمعيل . * ما : رحمه الله . قل : رضی الله عنه . تا : المستملى البخارى رضی الله عنه . * ما ، تا :
درخواستند . تا ، قل : اندرخواستند . حر : درخواستند که .

۸ — ما ، قل ، حر : جمع کنم . تا : جمع کنم بفارسی . * ما ، قل : و اشارات بپارسی . حر : و رموز و اشارات بپارسی . تا :
و رموز و اشارات .

۹ — ما ، قل : مر آنرا اندر یابد و بعبارت . حر : آنرا در یابد و بعبادت . تا : آن را در یابد و در عبادات . * ما ، حر ، تا :
غلط نکنند که غلط . قل : غلط نکنند که غلط . * ما ، حر : کفر باشد . قل : کفرست . تا : کفر بود بحسب . * ما :
اجابت کردم بحسب طاقت ، قل : اجابت کردم بحسبه . حر : اجابت کردم بحسب . تا : ندارد .

حَسَبِ طَاقَتِ ، وَبِنَا كَرْدَمِ بَرِ كِتَابِي كِه شَيْخِ مَا ، أَبُو بَكْرٍ بِنِ أَبِي إِسْحَاقَ ، مُحَمَّدُ بِنِ إِبْرَاهِيمَ بِنِ يَعْقُوبَ
 الْبُخَارِيِّ الْكَلَابَاذِيِّ ، رَحِمَهُ اللهُ ، تَأَلِيفُ كَرْدِه اسْتِ . نَامِ وِي ، كِتَابُ التَّعْرِفِ لِمَذْهَبِ التَّصَوُّفِ .
 ٣ وَ مِنْ آن كِتَابِ رَا بِه شَرْحِ كَرْدَمِ ، تَا بِه سَخْنِ پِیرَانِ مُتَقَدِّمَانِ تَبَرُّكُ كَرْدِه بِاشْمِ ، وَ نِيز مُقْتَدَى بِاشْمِ نِه
 مُبْتَدَى ، تَا كَسْ بَرِ مَنْ عِيبِي نَكَنْدِ . وَ هَر چِ كَفْتَمُ مُؤَكَّدِ كَرْدَمِ بِه آيْتِي اَز كِتَابِ خُدَايِ ، عَزَّ وَجَلَّ ، يَابِه
 خَبْرِي اَز رَسُولِ ، صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، يَابِه مَسْأَلَةُ اَز فَقْه . وَ اَنْدَر اَيْنِ كِتَابِ يَادِ كَرْدَمِ ، اِعْتِقَادِ
 ٦ دَر تَوْحِيدِ وَ دِيَانَاتِ وَ اِحْوَالِ وَ مَقَامَاتِ وَ حَقَائِقِ وَ مَشَاهِدَاتِ وَ رُمُوزِ وَ اِشَارَاتِ ، وَ سَخْنِ مَشَايخِ
 وَ حِكَايَاتِ ، بَر طَرِيقِ سُنَّتِ وَ جَمَاعَتِ . وَ اَنَا اشْكُرُ اللهُ ، تَعَالَى ، عَلَيَّ الْحَقِّ وَالصَّوَابِ . وَ اسْتَغْفِرُ اللهُ ،
 تَعَالَى ، مِنْ الْخَطَايَا وَالزَّلَلِ ، وَ مَا يُوجِبُ الْعِقَابَ .
 ٩ قَالَ الشَّيْخُ أَبُو بَكْرٍ ، رَحِمَهُ اللهُ : اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمُحْتَجِبِ بِكِبْرِيَايِهِ عَنْ دَرَكِ الْعِيُونِ - سِپَاسِ
 مَر آن خُدَايِ رَا كِه مُحْتَجِبِ اسْتِ بِه بَزْرگُوَارِي خُوِيشِ اَز اَنْدَر يافتنِ چِشْمِ هَا .

١ - ما ، تا : ابو بكر بن ابی اسحق محمد بن ابراهيم بن يعقوب . قل : ابو بكر بن ابی اسحاق بن محمد بن ابراهيم بن يعقوب .
 حر : ابو بكر اسحق .

٢ - ما : رحمه الله . قل : رحمه الله عليه . تا : رحمه الله واسعه . حر : ندارد .

٣ - ما : ومن ان كتاب را بشرح . قل : ومن اين كتاب را شرح . حر : ومن ان كتاب را شرح . تا : است وان كتاب را شرح .
 * ما ، قل : پيران . تا : پيران و . حر : ندارد . * ما ، قل ، تا : تبرك . حر : تبركي .

٤ - ما : تا كس بر من عيبى نكند و هرج . قل : تا كس را بر من عيب نيايد و هرج . حر : تا كسى بر من عيب نتواند كردن
 و هرجه . تا : تا كسى بر من عيب نيايد و هرجه .

٥ - ما : صلوات الله عليه واله يا . قل : صلى الله عليه وآله وسلم يا . حر ، تا : عليه السلام يا . * ما ، قل : از فقه . حر :
 از فقه و نام كردم اين كتاب را نور المرديدن و فضيحة المدعين (در نسخه حر : المدعين ، آمده است .) و وقع المبتدعين
 و حجة لاهل السنة والمؤمنين . تا : فقهى . * ما : واندرين . قل : واندرين . حر ، تا : ودرين . * ما ، قل ، حر : ياد كردم .
 تا : ندارد . ٦ - ما ، تا : در توحيد . قل : اندر توحيد . حر : اهل توحيد .

٧ - ما ، قل ، تا : و حكايات . حر : و حكايت . * ما ، تا : سنت و جماعت . قل : سنه و جماعت . حر : سنت و جماعات .

٨ - ما ، قل ، تا : تعالى . حر : عزوجل . * ما : و استغفروا الله من . قل : و استغفر الله جل و عز من . حر : و استغفر عن .
 تا : و استغفر الله سبحانه من . * در چهار نسخه از نسخ خطى شرح تعرف ، كه در چاپ اين متن از آنها استفاده شده ،
 به صورت مقدمه شرحى آمده ، كه در متن حاضر با تفاوت هاى كه در هريك ديده مى شود ، از سطر ٣ صفحه ٥ ،
 تا سطر ٩ صفحه ٦ ، چاپ شده است . در نسخه هاى : يو ، پا ، كر ، اين مقدمه نيامده است .

٩ - ما : قال الشيخ ابو بكر رحمه الله الحمد . قل : قال الشيخ الامام الحمد . تا : چنين ميكويد شيخ ابو بكر رضى الله عنه
 الحمد . يو ، حر ، پا ، كر : الحمد .

١٠ - ما ، قل : مران خدای را كه محتجب است بزرگواری خویش از اندر یافتن . يو : مران خداى را كه محتجب است —

مُحْتَجِبٌ وَمَحْجُوبٌ، هر دو آن باشد که مر او را نبینند. ولکن مرخدای، تعالیٰ را، مُحْتَجِبٌ شاید گفتن، و محجوب نشاید گفتن. از بهر آنک، محجوب آن باشد که حجاب دیدار وی را از کس ها باز دارد، و مُحْتَجِبٌ آن باشد که خویشتن را به کس ننماید. پس محجوب مقهور باشد، ۳
و مُحْتَجِبٌ قَاهِرٌ. خدای، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ، قَاهِرٌ است و مقهور نیست، وی از خَلْقٌ محجوب نیست، و خَلْقٌ از وی محجوب اند.

و کِبْرِيَا، بزرگی و بزرگواری باشد، یعنی از آن بزرگتر است که کسی او را بتواند دیدن ۶
تا وی نخواهد.

و معنی دَرَكُ الْعَيْوُنِ، به دو وجه باشد، شاید که مراد از وی دیدار باشد، زیرا که دیدار چشم را

← بزرگواری خود از دریافتن. حر: ان خدایرا که محتجب است بزرگی و بزرگواری خویش از دریافتن. پا: مر خدایراست که محتجبست بزرگواری خویش از اندر یافتن. کر: مران خدایراست که محتجبست به بزرگواری خویش از اندر یافتن. تا: آن خدای را که محتجب به بزرگواری خویش از دریافتن.

۱ — ما: و محتجب. یو، قل، حر، پا، کر، تا: محتجب. * ما، قل، پا، کر: باشد که مر او را. یو، حر: باشد که او را. تا: باشند که او را. * ما: ولکن مرخدای تعالیٰ را. یو: ولکن خدایرا تعالیٰ. قل، حر: بس خدایرا عزوجل. پا، کر: پس خدای عزوجل. تا: و خدای را اجل و تقدس.

۲ — ما، یو، قل، پا، کر: و محجوب نشاید گفتن. تا: اما محجوب نشاید گفتن. حر: ندارد. * ما: وی را از کسها باز دارد. یو، قل: وی از کسها باز دارد. حر: وی از کسها باز دارند. پا، کر: وی از کسی باز دارند. تا: او را از خلق باز دارد. ۳ — ما: ان باشد که خویشتن را. یو: انک خود را. قل، حر: ان بود که خویشتن را. پا، کر، تا: ان باشد که خود را. * ما، قل، حر، پا، کر، تا: مقهور باشد. یو: مقهور بود.

۴ — ما: خدای سبجانه و تعالیٰ. قل، حر: خدای (و خدای) عزوجل. یو، پا، کر: خدای. تا: و خدای تعالیٰ. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: و مقهور. حر: مقهور. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: وی از. تا: و از. ۵ — ما، قل، حر: و خلق. یو، پا، کر، تا: خلق.

۶ — ما، قل: و کبریا بزرگی و بزرگواری باشد. یو: کبریا بزرگی و بزرگواری بود. حر: و کبریا بزرگی باشد و بزرگواری. پا، کر: کبریا بزرگواری باشد. تا: و کبریا بزرگواری و بزرگی باشد. * ما، یو، قل: یعنی ازان بزرگتر. حر، تا: یعنی ازان بزرگوارتر. پا، کر: یعنی ازان بزرگتر. تا: یعنی خدای ازان بزرگوارتر. * ما، قل: که کسی او را بتواند. یو: که کس ویرا بتواند. حر: که کس او را بتواند. پا، کر: که کس ویرا بتواند. تا: که چشم او را تواند.

۷ — ما، یو، قل، پا، کر: تا وی نخواهد. حر: یا بتواند دریافتن تا وی نخواهد. تا: تا او نخواهد. ۸ — ما، قل، حر: و معنی دَرَكُ الْعَيْوُنِ. یو، پا: معنی دَرَكُ الْعَيْوُنِ. کر: معنی ادراك العیون. تا: و معنی دَرَكُ الْعَيْوُنِ. * ما، قل: بدو. یو، حر، پا، تا: بردو. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: شاید که مراد. تا: یک وجه است که روا باشد که مراد. * ما، یو، حر، پا، کر: زیرا که. قل: ازیرا کی. تا: از بهر آنکه.

إِدْرَاكِ بَصَرَ كَوَيْنِد ، وَشَنِيْدِنِ كَوْشِ رَا إِدْرَاكِ سَمْعَ كَوَيْنِد . اِكْرَ مَرَادِ از دَرَكُ الْعَيُونِ اَيْنِ اسْتِ ، اَيْنِ
 اِنْدِرِ دَنِيَا خَوَاهِدِنِه اِنْدِرِ آخِرَتِ ، از بَهْرِ اَنكَ ، خَلَقُ اِنْدِرِ دَنِيَا خُدَايِ رَا نَبِيْنِدِنْد ، وَ مَوْمِنَانِ اِنْدِرِ
 ۳ آخِرَتِ بَبِيْنِدِنْد ، چنانك كَفْتِ : « وَجُوْهُ يَوْمَ مَمْدِنَا ضِرَّةً . اِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ . » . وَ دِيْكَرِ مَعْنِي دَرَكُ الْعَيُونِ ،
 اِنْدِرِ يَافْتِنِ بَاشْدَازِ پَسِ دِيْدَارِ ، اِكْرَ مُرَادِ اَيْنِ اسْتِ ، اِنْدِرِ هَرِ دُو جِهَانِ نَشَايِدِ ، رُؤْيَتِ رَوَا بُوْدَ ، وَ إِدْرَاكُ
 رَوَا نَبُوْدَ . زِيْرَا كِه رُؤْيَتِ بَرِ مَوْجُوْدِ افْتَدِ ، وَ خُدَايِ ، عَزَّ وَجَلَّ ، مَوْجُوْدِ اسْتِ ، شَايِدِ كِه وَيِ رَا بَبِيْنِدِنْد ،

۱ - ما ، يو ، قل ، حر ، كر : ادراك . پا ، تا : درك . * ما ، قل ، حر ، تا : درك العيون . يو ، پا ، كر : درك عيون .

۲ - ما ، يو ، پا ، كر : اندر . قل : اين اندر . حر ، كر : در . * ما ، قل ، پا ، كر : اندر آخرت (اخرة) . يو ، حر ، تا : در آخرت .
 * ما ، حر ، كر ، تا : خدای را (خدای) . قل : خدا را عزوجل . يو : خدا را تعالی . پا : خدا را . * ما ، قل ، پا ، كر :
 و مؤمنان اندر آخرت (آخرة) . حر : و در آخرت . يو ، تا : و مؤمنان در آخرت .

۳ - ما ، يو ، حر ، پا ، كر : كَفْتِ . قل : خُدَايِ عَزَّ وَجَلَّ كَفْتِ . تا : مِيْكَوِيْدِ . * وَجُوْهُ . . . دُو آيَهٗ ۲۲ وَ ۲۳ ، سُوْرَهٗ ۷۵
 (سورة القيامة) . * ما : وَ دِيْكَرِ مَعْنِي اِدْرَاكِ الْعَيُونِ اِنْدِرِ يَافْتِنِ . يو ، حر : دِيْكَرِ وَجُوْهِ دَرَكِ الْعَيُونِ دَرِ يَافْتِنِ . قل : وَ دِيْكَرِ
 وَجُوْهِ دَرَكِ الْعَيُونِ مَعْنِي اِنْدِرِ يَافْتِنِ . پا : دِيْكَرِ وَجُوْهِ دَرَكِ الْعَيُونِ اِنْدِرِ يَافْتِ حَقِيْقَتِ . كر : دِيْكَرِ وَجُوْهِ مَعْنِي دَرَكِ الْعَيُونِ
 اِنْدِرِ يَافْتِ . تا : وَ دِيْكَرِ وَجُوْهِ مَعْنِي دَرَكِ الْعَيُونِ دَرِ يَافْتِنِ .

۴ - ما ، يو ، قل ، حر ، تا : اِكْرَ . پا ، كر : پَسِ اِكْرَ . * ما ، كر : اَيْنِ اسْتِ اِنْدِرِ هَرِ دُو . يو ، حر : اَيْنِسْتِ دَرِ هَرِ دُو . قل :
 اَيْنِ اسْتِ اِنْدِرِ هَرِ دُو . پا : اَيْنِسْتِ اِنْدِرِ اَيْنِ . تا : اَيْنِ اسْتِ وَاَيْنِ دَرِ دُو . * ما ، يو ، قل : رُؤْيَتِ . حر : يَعْنِي رُؤْيَتِ .
 پا ، كر : وَرُؤْيَةٍ . تا : وَرُؤْيَتِ . * ما ، يو ، قل ، حر ، پا ، كر : وَ اِدْرَاكِ . تا : اِدْرَاكِ .

۵ - ما ، يو ، قل ، حر ، پا ، كر : بَرِ مَوْجُوْدِ . تا : بَوْجُوْدِ . * ما ، حر : وَ خُدَايِ عَزَّ وَجَلَّ . يو ، تا : وَ خُدَايِ تَعَالَى . قل :
 خُدَايِ عَزَّ وَجَلَّ . پا : وَ خُدَا . كر : وَ خُدَايِ . * ما : شَايِدِ كِه وِيْرَا بَبِيْنِدِنْد وَ اِدْرَاكِ بَرِ كَيْفِيَّتِ افْتَدِ وِيْرَا كَيْفِيَّتِ نَيْسْتِ
 نَشَايِدِ كِه وِيْرَا اِنْدِرِ يَابَنْدِ دِيْدَارِ اِنْدِرِ عَقْبِيْ بَرِ اِبْرَمَرْفَتْسْتِ اِنْدِرِ دَنِيَا شَنَاسَنْدِ وَ اِنْدِرِ نِيَابَنْدِ وَ اِنْدِرِ عَقْبِيْ بِيْنْدِنْد وَ دَرِ نِيَابَنْدِ
 وَ اَيْنِ مَوْافِقِ اسْتِ مَرْقُولِ خُدَايِ تَعَالَى رَا . يو : شَايِدِ كِه وِيْرَا بَبِيْنِدِنْد وَ اِدْرَاكِ بَرِ كَيْفِيَّتِ افْتَدِ وَ مَرْوَرَا كَيْفِيَّتِ نَيْسْتِ نَشَايِدِ
 كِه وِيْرَا دَرِ يَا وَ نَدِ دِيْدَارِ اِنْدِرِ عَقْبِيْ بَرِ اِبْرَمَرْفَتْسْتِ اِنْدِرِ دَنِيَا شَنَاسَنْدِ وَ اِنْدِرِ نِيَابَنْدِ وَ اِنْدِرِ عَقْبِيْ بِيْنْدِنْد وَ اِنْدِرِ نِيَابَنْدِ اَيْنِ
 مَوْافِقْسْتِ قَوْلِ خُدَايِ اِجْلَ جَلَالِهٖ . قل : شَايِدِ كِه اَوْ رَا بَبِيْنِدِنْد وَ اِدْرَاكِ بَرِ كَيْفِيَّتِ افْتَدِ وَ مَرْوَرَا كَيْفِيَّتِ نَيْسْتِ نَشَايِدِ كِه
 اَوْ رَا اِنْدِرِ يَابَنْدِ دِيْدَارِ اِنْدِرِ عَقْبِيْ بَرِ اِبْرَمَرْفَتْسْتِ اِنْدِرِ دَنِيَا شَنَاسَنْدِ وَ اِنْدِرِ نِيَابَنْدِ وَ اِنْدِرِ عَقْبِيْ بِيْنْدِنْد وَ اِنْدِرِ نِيَابَنْدِ
 وَ اَيْنِ مَوْافِقِ اسْتِ قَوْلِ خُدَايِ عَزَّ وَجَلَّ رَا . حر : شَايِدِ كِه اَوْ رَا بَبِيْنِدِنْد وَ اِدْرَاكِ بَرِ كَيْفِيَّتِ افْتَدِ وَ نَشَايِدِ وِيْرَا اِنْدِرِ يَابَنْدِ
 زِيْرَا كِه وِيْرَا كَيْفِيَّتِ نَيْسْتِ وَ دِيْدَارِ دَرِ عَقْبِيْ بَرِ اِبْرَمَرْفَتْسْتِ دَرِ دَنِيَا دَرِ دَنِيَا شَنَاسَنْدِ دَرِ نِيَابَنْدِ وَ دَرِ عَقْبِيْ نِيْزِ بَهْ بِيْنْدِنْدِ
 وَ دَرِ نِيَابَنْدِ وَ اَيْنِ مَوْافِقِ قَوْلِ خُدَايِ عَزَّ وَجَلَّ . پا : شَايِدِ كِه وِيْرَا بَهْ بِيْنْدِنْدِ وَ مَرْوَرَا كَيْفِيَّتِ نَيْسْتِ نَشَايِدِ كِه وِيْرَا اِنْدِرِ
 يَابَنْدِ دِيْدَارِ اِنْدِرِ عَقْبِيْ بَرِ اِبْرَمَرْفَتْسْتِ اِنْدِرِ دَنِيَا شَنَاسَنْدِ وَ اِنْدِرِ نِيَابَنْدِ وَ اِنْدِرِ عَقْبِيْ بَهْ بِيْنْدِنْدِ وَ اِنْدِرِ نِيَابَنْدِ اَيْنِ مَوْافِقْسْتِ
 قَوْلِ خُدَايِ عَزَّ وَجَلَّ . كر : شَايِدِ كِه وِيْرَا بَهْ بِيْنْدِنْدِ وَ مَرْوَرَا كَيْفِيَّتِ نَيْسْتِ نَشَايِدِ كِه وِيْرَا اِنْدِرِ يَابَنْدِ دِيْدَارِ اِنْدِرِ عَقْبِيْ
 بَرِ اِبْرَمَرْفَتْسْتِ اِنْدِرِ دَنِيَا شَنَاسَنْدِ وَ اِنْدِرِ نِيَابَنْدِ چَكُوْنِكِيْ وَ اِنْدِرِ عَقْبِيْ بَهْ بِيْنْدِنْدِ وَ اِنْدِرِ نِيَابَنْدِ اَيْنِ مَوْافِقْسْتِ قَوْلِ خُدَايِ
 عَزَّ وَجَلَّ . تا : رَوَا بَاشْدِ كِه اَوْ رَا بَبِيْنِدِنْدِ وَ اِدْرَاكِ بَرِ كَيْفِيَّتِ افْتَدِ وَ خُدَايِ رَا كَيْفِيَّتِ نَيْسْتِ وَ نَشَايِدِ كِه اَوْ رَا دَرِ يَابَنْدِ
 دَرِ دَنِيَا شَنَاسَنْدِ وَ دَرِ نِيَابَنْدِ وَ دَرِ عَقْبِيْ بِيْنْدِنْدِ اِمَا دَرِ نِيَابَنْدِ وَ دِيْدَارِ دَرِ عَقْبِيْ بَرِ اِبْرَمَرْفَتْسْتِ دَرِ دَنِيَا وَ اَيْنِ مَوْافِقِ اسْتِ ←

و ادراك بر کیفیت افتد، وی را کیفیت نیست، نشاید که وی را اندر نیابند. دیدار اندر عقی^۱ برابر معرفت است اندر دنیا، اندر دنیا شناسند و اندر نیابند، و اندر عقی^۱ بینند و اندر نیابند. و این موافق است مر قول خدای، تعالی را: «لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يَدْرِكُ الْأَبْصَارَ»، تفسیر^۳ این آیت بر این دو وجه است که یاد کردیم. قوله:

الْمُتَعَزِّزِ بِجَلَالِهِ وَ جَبْرُوتِهِ عَنْ لَوْاحِقِ الظُّنُونِ - عزیز است به بزرگواری خویش و به

جباری خویش از اندر یافتن گمانی ها.

متعزز، متفعل بود از عزت، یعنی به خود عزیز است نه به غیر، زیرا که همه عزیزان به چیزی عزیز اند، که چون آن چیز، برایشان به زوال آید، ذلیل گردند. و خدای، سبحانه و تعالی،

← قول خدای را که در حاشیه نسخه پا، صفحه ۲ و ۳: در تفسیر کواشی مذکور است که معتقد رؤیت الهی بچشم سرمرغیر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم غیر مسلم است و اردبیلی در انوار آورده هر که گوید که من عیاناً خدا را دیدم در دنیا بچشم سرمرغیر کافر گردد من قال فی الدنيا یراه بعینه فذلک زندیق طغا و تمردا انتهى از تکمیل. و هومرئی للمؤمنین یوم القيمة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انکم سترون ربکم یوم القيمة کما ترون القمر لیلة البدر چون شارع بدان خبر داده اعتقاد آن واجب بود کیفیت آنرا جز خدا تعالی کس نداند. در بعضی کتب مذکور است که ملایکه را دیدار نباشد الا جبرئیل علیه السلام را از شیخ جلال سیوطی است که این سخن صحیح نیست زیرا که امام ابو الحسن اشعری تصریح کرده که ملایکه را در بهشت دیدار بود بیقی نیز بدان تنصیب کرده و بعضی از متأخرین نیز ذکر کرده اند اما جن را اگر منع کنند جای آن دارد و فضل او تعالی واسع است که در بعضی اوقات باین نعمت فایز گردند چنانکه زنان را گناه گناه سیوطی گفته که این تخصیصات بعد از آمدن به بهشت است در موقف کافر و منافق را شر بود اما بصفة قهر و جلال بعد از آن محجوب شوند و در دیدار بچشم سر در دنیا قول صحیح عدم جواز است سوا آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در شب معراج بوده اولیا را حاصل نیست و در تعرف گوید که هیچ یکی از مشایخ ندیدم که ادعاء آن کرده باشد مگر مجاهیل. شیخ علاء الدین در شرح تعرف گفته که اگر از کسی معتبر نقل آن بصحت رسد تا وی بشاید کرد. بشیخ عبد.. له این ابیات نسبت کرده اند: تاحق بدو چشم سر ندیم هر دم، از پای طلب می نشینم هر دم. کویند خدا بچشم سر نتوان دید، ان ایشانند و من چنینم هر دم. نقل از سفینه الاولیاد ا، ح.

۳ - لا تدركه... آیه ۱۰۳، سوره ۶ (سورة الانعام). لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير.

۴ - ما، یو، قل، حر، تا: این آیت. پا، کر: آیه. * ما، یو، قل، کر، تا: یاد کردیم. حر: گفتیم. پا: یاد کردم.

۶، ۵ - ما: بزرگواری خویش و بجباری خویش از اندر یافتن گمانها. یو: بزرگی خویش و بجباری خویش از اندر یافتن

گمانها. قل: بزرگی خویش و جباری از اندر یافتن گمانها. حر: بزرگی خویش و بجباری خویش از در یافتن گمانها.

پا، کر: بزرگی خویش و جباری از اندر یافتن گمانها. تا: به بزرگی و جباری خویش از در یافتن گمانها.

۷ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: بود. حر: باشد. * ما، یو، قل، پا، کر: نه بغیر زیرا که. حر: نه بغیر زیرا که. تا:

←

نه بغیری زیرا که.

عزیزی است به خود، نه به کس دیگر، عزیزی وُرا زوال نیابد. و دیگر معنی آن بُود، که همه عزیزان به وی عزیزاند، هر که را بنوازد عزیز گردد، و هر که را براند خوار گردد، هر که را وی عزیز کرد، کس وی را خوار نتواند کرد، و هر که را خوار کرد، کس وُرا عزیز نتواند کرد، چنانک گفت: «... وَتَعَزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُدِلُّ مَنْ تَشَاءُ»، و نیز گفت: «... وَمَنْ يَهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ»، و باز وی به کس عزیز نیست، که وجودِ خلقِ وی را عز بنفزايد، و عدمِ خلقِ وی را عز نکاهد.

← ۸ - ما، یو: عزیزاند که ان چیز از ایشان زوال اید. قل: عزیزاند که چون آن چیز برایشان زوال اید. حر: عزیزاند چون ان چیز برایشان بزوال اید. پا: عزیز بوند که چون آن چیز از ایشان زوال آید. کر: عزیز بوند چون آن چیز از ایشان بزوال آید. تا: عزیزند که چون آن چیز برایشان بزوال آید. * ما: و خدای سبحانه تعالی عزیزی است بخودنه بکس دیگر عزیزی ورا زوال نیابد و دیگر. یو: و خدای عزوجل بخود عزیزست نه بچیزی دیگر عز ویرا زوال نیاید دیگر. قل: و خدای تعالی عزیزاست بخود نه بکسی دیگر یا بچیزی دیگر عز ویرا زوال نیابد دیگر. حر: و خدای عزوجل عزیزست بخود نه بکسی که عز ویرا زوال بیاید و دیگر. پا: و خدای عزیزاست هر کرا بنوازد عزیز گردد و هر کرا براند خوار گردد وی تعالی بخود عزیزاست نه بچیز دیگر عز را زوال نیابد دیگر. کر: و خدای تعالی بخود عزیزاست نه بچیز دیگر عز او را زوال نیاید دیگر. تا: و خدای تعالی بخود عزیزاست نه بکسی یا بچیزی و عز او را زوال نیابد و دیگر.

۱ - ما، یو، حر، کر، پا: ان بود. قل، تا: انست.

۲ - ما، یو: بوی عزیزاند. قل: بدو عزیزاند. حر: بدو عزیزند. پا، کر: بوی عزیزند و خدای عزوجل بخود عزیز است هر کرا بنوازد عزیز گردد و هر کرا براند خوار گردد. تا: باو عزیزند هر که را بنوازد عزیز گردد و هر که را براند خوار گردد. * ما: هر کرا وی عزیز کرد کس ویرا خوار نتواند کرد و هر کرا خوار کرد کس ورا عزیز نتواند کرد چنانک گفت. یو: عزیز وی را کس خوار نتواند کرد و خوار کوی ویرا کس عزیز نتواند کرد. قل: هر کرا وی عزیز کند کس ویرا خوار نتواند کردن و هر کرا خوار کند کس ویرا عزیز نتواند کردن چنانک گفت. حر: کس او را عزیز نتواند کرد و هر کرا او عزیز کرد کس او را خوار نتواند کردن چنانک گفت. پا، کر: هر کرا وی عزیز کرد کس ورا خوار نتواند کردن و هر کرا خوار کرد کس ورا عزیز نتواند کردن چنانکه گفت. تا: و هر که را خدای تعالی عزیز کرد کسی او را خوار نتواند کردن و هر که را خوار کرد کسی او را عزیز نتواند کردن چنانکه می گوید.

۴ - تعز... آیه ۲۶، سوره ۳ (سوره آل عمران). قل اللهم مالک الملك تؤتی الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بيدك الخير انك على كل شيء قدير. * ما، قل، حر، پا، کر، تا: و نیز. یو: و. * ومن... آیه ۱۸، سوره ۲۲ (سوره الحج). الم تر ان الله يسجد له من في السموات ومن في الارض والشمس والقمر والنجوم والجبال والشجر والدواب وكثير من الناس وكثير حق عليه العذاب ومن يهن الله فما له من مكرم ان الله يفعل ما يشاء.

۵ - ما، قل، پا، کر: و باز وی بکس عزیز نیست. حر: وی بکس عزیز نیست. تا: اما حق سبحانه و تعالی ←

و تفسیر عزت به کلام عرب، شدت بود و قوت. و معنی عزیز، کینه آهنج بود از دشمنان خویش، و سخت گیرنده بود، چنانک گفت: «... وَاللّٰهُ عَزِيْزٌ ذُوْا نْتِقَامٍ». و نیز گفت: «إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيْدٌ». و دیگر معنی عزیز آن بود، که چون وی، دیگری نباشد. پس همه چیزها را بدل است، ۳ و خدای، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ رَا، بدل نیست. درست شد که عزیز وی است، و جز وی، کس عزیز نیست. کسی که خدای، تعالیٰ را، بیابد، فَوَاتِ هَمَّةٌ خَلَقَ وُ رَا زِيَانَ نَدَارِدَ، و اگر خدای را نیابد، وجود همه خلق وی را سود ندارد. اگر هر دو جهان وُ رَا بُوَدِيْ خَدَايَ، عزیز نیست، و اگر خدای وُ رَا بُوَدِيْ هَر دُو ۶ جهان، عزیز است. درست شد، که عزیز وی است، غیر وی عزیز نیست.

← بکس عزیز نیست. یو: ندارد. * ما: که وجود. یو، قل، پا، کر: وجود. حر، تا: و وجود. * ما، یو، قل، حر: ویرا. پا، کر: ورا. تا: او را. * ما، یو: بنفزیاید. قل، حر، پا، کر، تا: نیفزاید. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: ویرا عز نگاهد. تا: عز او را نگاهاند.

۱ — ما، حر، تا: و تفسیر عزت. یو: تفسیر عزت. قل: و عزت. پا، کر: تفسیر عز. * ما، قل، حر، تا: بود. یو، پا، کر: باشد. * ما، قل، حر، تا: و معنی عزیز. یو: معنی عزیز. پا، کر: معنی عز. * در حاشیه نسخه کر: کینه آهنج، انتقام گیرنده. * ما، قل، حر، تا: خویش و سخت گیرنده بود (بوذ). یو: و سخت گیرنده. پا، کر: خود و سخت گیرنده بود.

۲ — ما، یو، حر، پا، کر، تا: کفت. قل: فرمود. * واللّٰه... آیه ۴، سوره ۳ (سورة آل عمران). من قبل هدی للنّاس و انزل الفرقان انّ الذّٰین کفروا بآیات اللّٰه لهم عذاب شدید واللّٰه عزیز ذوانتقام. * ما، حر، پا، کر، تا: و نیز کفت. یو: و کفت. قل: و نیز فرمود. * انّ بطش... آیه ۱۲، سوره ۸۵ (سورة البروج).

۳ — ما: عزیزان بود که جز وی دیگر چون وی نباشد بس. یو: ان بود که چون او دیگر نیابند که. قل: عزیزان بود کی چون وی دیگری نباشد بس. حر: عزیزان بود که چون وی دیگری نیابند. پا، کر: عزّان بود که چون وی دیگر نیابند پس. تا: عزیزان بود که چون او دیگری نباشد بس. * ما: بدل است و خدای سبحانه و تعالیٰ را. یو: بدلست خدایرا. قل، پا، کر: بدلست و خدایرا عزوجل. حر: بدلست و خدایرا. تا: بدلی است و خدایرا.

۴ — ما، قل، حر: و جزوی کس عزیز نیست. یو: و جزوی عزیز نیست. پا، کر: و غیر وی عزیز نیست. تا: ندارد.

۵ — ما: کسی که خدای تعالیٰ را. یو: و کر کسی حق را جل ذکره. قل: کسی که مر خدایرا عزوجل. حر: کسی که خدایرا. پا: و کر کسی خدایرا. کر، تا: و اگر کسی خدایرا. * ما، حر: و رازیان. یو، قل: ویرا زیان. پا: مرورازیان. کر: مرورازیان. تا: او رازیان. * ما: کر: و کر خدای ورا. یو: و کرش. قل: و اگر خدایرا عزوجل. حر، پا، تا: و اگر خدایرا.

۶ — ما، تا: ورا سود. یو، پا: مرورا سود. قل: ویرا سود. حر: ویرا سود. * ما، قل: ورا بود بی خدای. یو، پا، کر: مرورا بود بی خدای. حر: ویرا بود بی خدای. تا: او را بود بی حق. * ما، یو: و کر خدای ورا بود بی هر دو جهان عزیز است درست شد که عزیز وی است غیر وی عزیز نیست. حر: و اگر خدا ←

وَجَلال، بزرگی بُود، یعنی سلطان وقهر و غلبه. چنان که هر که امرِ وی نافذتر باشد و حکمِ وی روان تر باشد، و پادشاهیِ وی بیش تر باشد، گویند فلان جلیل است.

۳ گویند، فلان جبار است. و معنی جبروت از جبر گرفته اند. و جبر بر دو گونه بُود، یکی قهر کردن بُود، و قهرِ خدای را است، بدین معنی وُرا جبار گویند، چنانک گفت: « وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ »، و نیز گفت: « ... الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ » . پس جبار است بدان معنی که همه آن باشد

← ویرا بود بی هر دو جهان عزیزست درست شد که عزیز وی است جز وی عزیز نیست. پا: و ر خدای مرورا بود بی هر دو جهان عزیزست درست شد که عزیز ویست غیر وی عزیز نیست. کر: و کر خدای مرورا بود بی هر دو جهان عزیزست درست شد که عزیز ویست جز وی عزیز نیست. تا: و اگر حق او را بود بر هر دو جهان عزیز است پس درست شد که عزیز اوست و غیر او کسی دیگر عزیز نیست. قل: ندارد.

۱ - ما، یو: یعنی. قل، حر، تا: بمعنی. پا، کر: ومعنی. * ما، یو، قل، حر، کر: سلطان وقهر. پا: سلطان قهر. تا: قهر و سلطنت. * ما: چنان که هر که امر وی نافذتر باشد و حکم وی روان تر باشد پادشاهی وی بیشتر باشد. یو: چنانک امر وی نافذتر و حکم وی روان تر باشد و پادشاهی وی بیشتر. قل: چنانک امر وی بنفادتر باشد حکم وی روان تر باشد پادشاهی وی بیشتر باشد. حر: چنانک هر که امر وی نافذتر باشد و حکم وی روان تر با دنیاوی بیشتر بود. پا: چنان که امر وی نافذتر باشد حکم وی روان تر باشد پادشاهی وی بیشتر باشد. کر: چنان که امر وی نافذتر باشد حکم وی روان تر باشد پادشاهی وی بیشتر باشد. تا: چنانکه از هر که امر او نافذتر بود و حکم او روان تر باشد و پادشاهی او بیشتر باشد.

۲ - یو، قل، حر، پا، کر، تا: گویند فلان جلیل است. ما: ندارد.

۳ - ما: گویند فلان جبارست و معنی جبروت از جبر گرفته اند. یو: و معنی جبروت از جبر گرفتست. قل: و معنی جبروت از جبر گرفته است. حر، پا، کر، تا: و معنی جبروت از جبر گرفته اند. * ما، یو، پا، کر، تا: بر دو گونه بود. قل: بر دو گونه بود. حر: از دو گونه باشد.

۴ - ما، یو، قل، حر، کر، تا: کردن بود. حر: کردن باشد. * ما، قل، تا: و قهر خدای را است. یو: و قهر کردن خدای را رسد. حر: و قهر کننده خدایست. پا: و قهر کردن خدای را است عزوجل. کر: و قهر خدای را است عزوجل. * ما، پا، کر: ویرا. یو، حر: ویرا. قل: او را. تا: خدای. * ما، حر، پا، کر: چنانک (چنانکه) گفت. قل: چنانک فرمود. تا: چنانکه میگوید. یو: ندارد. * و هو القاهر... آیه ۱۸، سوره ۶ (سورة الانعام). و هو القاهر فوق عباده و هو الحکیم الخبیر. تا: و هو القاهر العلی.

۵ - ما، قل، حر، پا، کر: و نیز گفت. یو: و کفت. تا: و نیز میگوید. * العزیز... آیه ۲۳، سوره ۵۹ (سورة الحشر). هو الله الذی لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر سبحان الله عما يشركون. ما، قل، حر، پا، کر: الجبار. یو، تا: الجبار المتكبر. * ما، قل، پا، کر، تا: پس. حر: او. یو: ندارد. * ما، قل، حر، تا: بدان (بدان). یو، پا، کر: بدین. * ما: ان باشد. یو: ان بود. قل، حر، پا، کر: چنان باشد. تا: چنان بود.

که وی خواهد، و کس خواستِ وُرا خلاف نتواند کردن، و وی آن کند که خواهد، به خواستِ کس کار نکند، همهٔ مشیت‌ها از پسِ مشیتِ وی است، و همهٔ مُرادها تبعِ ارادتِ وی است، چنانکه گفت: «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»، و اجماعِ خلق بر آن است، «مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ وَمَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ». و دیگر معنی جبر شکسته بستن بود، و شکسته بند را به زبانِ عرب جبار گویند، از این معنی، خدای، عَزَّ وَجَلَّ را، جبار گفتند. معنی وی آن باشد، که همهٔ شکسته‌هایِ مردمان، وی درست کند، و تقصیرهایِ مطیعان، وی راست کند، و گناهانِ عاصیان، وی آمرزد، و تباهی‌ها را، وی به صلاح آورد. بدین معنی وی را جبار خوانند.

- ۱ - ما: ورا خلاف نتواند کردن و وی. یو، پا: ویرا خلاف نتواند کرد وی. قل، حر: ویرا خلاف نتواند کردن وی. کر: وی باخلاف نتواند کرد وی. تا: او را خلاف نتواند کرد و او. * ما: خواهد بخواست کس کار نکند. یو: خود خواهد. قل، حر: خود خواهد بخواست خلق کار نکند. پا، کر: خود خواهد بخواست کس کار نکند. تا: خواهد و بخواست خلق کار نکند.
- ۲ - ما، یو: از پس. قل، حر، پا، کر، تا: اسیر. * ما، حر: و همه مرادها تبع ارادت وی است چنانکه گفت. یو: و همه مرادها تبع ارادت وی است. قل: و همه مرادها تبع مراد ویست چنانکه گفت. پا: چنانکه. کر: چنانکه گفت. تا: و همه مرادها تبع مراد او است چنانکه میگوید.
- ۳ - و ما... آیه ۳۰، سوره ۷۶ (سوره الانسان). و ما تشاءون الا ان يشاء الله ان الله كان عليما حكيمًا. آیه ۲۹، سوره ۸۱ (سوره التکویر). و ما تشاءون الا ان يشاء الله رب العالمين. * ما: بران است. یو: است برانکه گوید. قل: است بدانکه همی گویند. حر: است بدان که گویند. پا، کر: است برانکه گویند. تا: بران است که گویند.
- ۴ - ما: و معنی جبر شکسته بند باشد و. یو، تا: دیگر معنی جبر شکسته بستن باشد. قل: و دیگر معنی جبر شکسته بستن بود. حر: و دیگر معنی جبر شکسته بستن بود و درست کردن. پا: دیگر معنی شکسته بستن باشد. کر: دیگر معنی جبر شکسته بستن باشد. * ما، یو، پا، کر، تا: بزبان. قل، حر: بزبان. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: جبار. تا: جبار و مجبر. * ما: ازین معنی خدای عزوجل را جبار گفتند معنی وی آن باشد که. یو: ازین جبارش گفتند که. قل: و مجبر خوانند ازین معنی خدای را جبار گفتند و معنی آن باشد که. حر: ازین معنی خدای را عزوجل جبار گفتند و معنی آن باشد که. پا: ازین معنی خدای را جبار گفتند معنی وی آنکه باشد. کر: ازین معنی خدای را جبار گفتند معنی وی آن باشد که. تا: ازین معنی خدای را جبار گفتند معنی جبار آن باشد که.
- ۵ - ما: همه شکستهای مردمان. یو، پا، کر: همه شکستهای بندگان. قل: همه شکستهای بندگان. حر: شکستهای بندگان. تا: همه شکستهای بندگان.
- ۶ - ما، قل: و تقصیر هاء. یو، پا، کر: تقصیر. حر: و تقصیر. تا: و تقصیرهای. در نسخهٔ تا: همه جا، او، بجای، وی، آمده است. * ما: و گناهان. یو: گناه. قل، پا، کر، تا: و گناه. حر: و معصیت. * ما، قل، حر، پا، کر: وی آمرزد. یو: بیامرزد. تا: او آمرزد. * ما، قل، تا: و تباهیها را. یو: گناهها را. حر: و تباهیهای. پا، کر: تباهیها را.

وبازگفت : عَنْ لَوْ أَحِقَّ الظُّنُونُ - از اندر یافتن گمانی‌ها.

شاید که معنی این آن باشد که وی را به ظن نتوان شناختن، ولیکن به یقین توان شناختن .
 ۳ و یقین، آن باشد که بدانی هر آینه که هست. و ظن، آن باشد که به گمان باشی به هستی وی. و معرفت
 بی یقین درست نیاید. پس ظن را دو طرف باشد، یک طرف شك، و دیگر طرف یقین. و شك را
 دو طرف باشد، یک طرف جهل، و یک طرف ظن. و معرفت به یقین درست باشد. و دیگر معنی
 ۶ آن باشد که ظن‌ها او را در نیابد، یعنی اگر معرفت خویش خلق را کرامت نکردی، به گمان خلق
 نگذشتی که او را بتوان شناختن. زیرا که هر که او را بشناسد، به شناسا کردن وی شناسد، چنانکه
 گفت : « وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ ، » و « مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ ، » . پس باراه نمودن

← ۷ - ما ، قل ، حر : بدین معنی ویرا جبار خوانند و باز گفت . پا ، کر : بدین معنی ورا جبار خوانند . تا : و باین
 معنی او را جبار خوانند پس گفت . یو : ندارد .

- ۱ - ما ، پا ، کر ، تا : از اندر یافتن گمانها . یو ، قل : از اندر یافتن گمانها . حر : از دریافتن گمانها .
- ۲ - ما ، حر : شاید که معنی این ان . یو ، پا : شاید که معنی ان . قل : شاید که معنی ان . کر : نیاید که وی را بظن . تا : روا
 باشد که معنی این . * ما ، یو ، حر : نتوان شناختن ولیکن . قل ، پا ، کر : نتوان شناخت ولیکن . تا : نتواند شناختن .
- ۳، ۲ - ما ، قل ، تا : توان شناختن و یقین . یو ، حر : بتوان شناختن یقین . پا ، کر : توان شناختن یقین .
- ۳ - ما : که بدانی هر آینه که . یو : که دانی که هر آینه که . قل ، حر : که بدانی که هر آینه . پا ، کر : که هر آینه . تا :
 که هر آینه بدانی که . * ما ، قل ، تا ، پا ، کر : ان باشد که . یو : انکه . حر : ان که . * ما ، یو ، قل ، حر ، پا ،
 کر : بهستی وی . تا : در هستی او . * ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، تا : و معرفت . کر : معرفت .
- ۴ - ما : نیاید . یو ، قل ، حر ، پا ، کر ، تا : نباشد . * ما : طرف باشد . یو ، حر ، پا ، کر ، تا : طرف بود . قل : طرفست .
 * ما ، یو ، حر ، پا ، کر : یک . قل ، تا : یکی . * ما ، یو ، تا : و دیگر . قل ، پا ، کر : و یک . حر : و یکی .
- ۶ - ما ، یو : ظنها او را در نیابد . قل : ظنها او را در نیابد . حر : خلفای او را در نیابد . پا : ظنها ویرا در نیابد . کر : ظنها
 ویرا دریابند . تا : ظنها او را دریابند . * ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، کر : معرفت خویش . تا : حق تعالی معرفت خود .
- ۷ - ما ، پا : نکذشتی که ویرا . یو ، حر : نکذاشتی که ویرا . قل : نکذشتی کورا . کر : نکذشتی که وی را . تا :
 نکذاشتی او را . * ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، تا : بتوان . کر : نتوان . * ما : زیرا که هر که ویرا . یو : زیرا که هر که
 ویرا . قل ، حر : زیرا که هر کی ویرا . پا : زیرا که بهر که ویرا . کر : زیرا که هر که او را . تا : از بهر آنکه هر که او را .
 * ما ، یو ، قل ، حر ، پا : شناسد . کر ، تا : بشناسد .
- ۸ - ومن ... آیه ۳۷ ، سوره ۳۹ (سوره الزمر) . ومن يهد الله فما له من مضل اليس الله بعزیزی انتقام . * و من
 يضلل ... آیه ۱۸۶ ، سوره ۷ (سوره الاعراف) . من يضلل الله فلا هادي له ويدرهم في طغيانهم يعمهون . * ما ، پا :
 پس براه نمودن . یو : باراه نمودن . قل ، حر ، کر ، تا : پس باراه نمودن .

وی کس گم راه نماند، و باز گم راه گردانیدن وی کس راه نیابد. پس درست گشت که کس وی را نشناخت، ولکن وی شناسا گردانید، و کس وی را گم نکرد، وی گم راه گردانید. مر اوراد و صفت است، صفت فضل و صفت عدل. به صفت فضل با مؤمنان، و به صفت عدل با کافران است. ۳ مؤمن مرا بشناخت، چه صفت فضل من بود که ورا شناسا گردانید. و کافر به من منکر بگشت، چه صفت عدل من بود که او را به جُحود و نکرّت آورد. پس صفت من یکی را به اقرار آورد، و یکی را به انکار آورد و به دوگفتن آورد، و من همان یکی خدای. قَوْلُهُ: ۶

الْمُتَفَرِّدِ بِنَاتِهِ عَنْ شِبْهِ ذَوَاتِ الْمَخْلُوقِينَ - یگانه است به ذات خویش از ماندگی به

ذات های مخلوقان.

وَمُتَفَرِّدٌ، مُتَفَعِّلٌ بُوْدٌ اَزْ فَرْدٌ، وَفَرْدٌ یگانه بُوْدٌ، اَنكَ با وی دیگری نبُوْد به هر معنی که ۹ باشد. پس خدای، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى، یگانه است به ذات خویش. و ذات، هستی بُوْد هم چون موجود و شیء، و تفسیر این همه، عبارت از هستی بُوْد. و باز هستی وی به هستی کس نماند، زیرا که

۱ - ما، یو، قل، حر، پا، کر، تا: نماند. قل: نکرد. * ما: و باز کم راه. یو: و با کم راه. قل، حر، پا، کر: و با کم. تا: و با کم راه. * ما، حر: بس درست کشت که کس ویرا. یو: درست کشت که کس ویرا. قل: درست شود که او را. پا، کر: درست شود که کس ورا. تا: پس درست کشت که کس او را.

۲ - ما، یو، حر، پا، کر: ولکن. قل: ولیکن. تا: لیکن. درسه نسخه یو، پا، کر: از، و کس وی را کم نکرد، تا، المتفرد بذاته، نیامده است. * ما: و کس ویرا. قل: و کس مرورا. حر، تا: و کس او را. * ما، قل: وی کم راه. حر: لکن وی کم. تا: ولیکن او کم راه. * در نسخه ما: از، مرورا دو صفت است، تا، المتفرد بذاته، نیامده است. * قل: مرورا. حر: مرا. تا: حق سبحانه و تعالی میکوید مرا.

۳ - قل: با مؤمنان. حر: با مؤمنان ام. تا: با مؤمنان م. * قل: کافرانست. حر، تا: کافران.

۴ - در نسخه حر: از، مؤمن مرا بشناخت، تا، المتفرد بذاته، نیامده است. * قل: بشناخت چه. تا: شناخت. * قل: ورا شناسا گردانید. تا: او را شناسا گردانیدم، * قل: بکشت چه. تا: کشت.

۵ - قل: او را. تا: که او را. ۶ - قل: بانکار آورد. تا: بانکار دهد. * قل: خدای. تا: خدایم.

۷ - ما، یو، پا، کر، تا: المتفرد. قل: و قوله المتفرد. حر: باز کفت المتفرد. * ما: از ماندگی ذات. یو: از ماندگی بذاته. قل، پا: از ماندگی ذاته. حر: از ماندگی بودن بذات. کر، تا: از ماندگی (مانندگی) ذاته.

۹ - ما: و فرد یگانه بود انک با وی دیگری نبود بهر معنی که باشد بس خدای سبحانه و تعالی. پا، کر: ندارد * ما، قل، حر، تا: و فرد. یو: ندارد. ما، قل: انک باوی. یو: که باوی. حر: و یگانه انکه باوی. تا: با او. * ما: سبحانه و تعالی. قل، حر: عزوجل. تا: تعالی. یو: ندارد.

۱۱، ۱۰ - ما، یو، قل، حر: همچون موجود و شیء. پا: همچو موجود و شیء. کر: همچون موجود و هستی. تا:

همه هست ها جسم اند یا جوهر، وهستی خدای، عزوجل، جسم و جوهر نیست. همه ذات ها اندر مکان اند و اندر زمان، وذات خدای تعالی، اندر مکان و زمان نیست. همه ذات ها را ابتدا است و انتها، ۳ وذات خدای را، عزوجل، ابتدا و انتها نه. این است معنی قول علی بن ابی طالب، علیه السلام، که او را پرسیدند که توحید چیست؟ گفت: آنک بدانی، که هر چه بر سر تو بگذرد که چنان است، خدای، عزوجل، جز آن است. و جنید را، رحمة الله علیه، پرسیدند از توحید، گفت: التَّوْحِيدُ ۶ إِفْرَادُ الْقِدَمِ عَنِ الْوَحْدِ. گفتا، توحید، یگانه داشتن است قدیم را از حدث.

← ۱۱ - ما: و تفسیر این همه عبارت از هستی بود و باز هستی وی بهستی کس. یو: و نفس این همه عبارات از هستی بود و هستی وی بهستی کس. قل: و نفس این عبارت است از هستی پس هستی وی بهستی کس. حر: و نفس این همه عبارات از هستی و باز هستی وی بهستی کس. پا، کر: و نفس اینهمه عبارة (عبارت) از هستی بود و پس هستی وی بهستی کسی. تا: و این همه عبارات از هستی بود پس هستی او بهستی کس.

۱ - ما، یو، قل، کر: هستیا جسم اند. حر: هستیا یا جسم اند و یا. پا: هستیا جسم اند یا. تا: هستیا یا جسم اند یا. * ما، قل: وهستی خدای عزوجل. یو: وهستی حق تعالی. حر: وهستی خدای تعالی. پا، کر: هستی خدای. تا: وهستی حق سبحانه و تعالی. * ما: و همه ذاتها اندر مکان آمد و اندر زمان. یو: و همه ذاتها یا اندر مکان است یا اندر زمان. قل: و همه ذاتها اندر مکان اند و اندر زمان. حر: و همه ذاتها یا در مکان اند و یا در زمان. پا، کر: و همه ذاتها اندر مکان اند یا اندر زمان. تا: ندارد.

۲ - ما: وذات خدای تعالی اندر. یو: ذات خدای در. در نسخه قل: از، وذات خدای، تا، و ذات خدای را. نیامده است. حر: وذات خدای در. پا: ذات خدای تعالی اندر. کر: ذات خدای اندر. تا: وذات خدای تعالی در. * ما: ابتدا است و انتها. یو: ابتدا است و انتهاست. حر، پا، کر، تا: ابتدا و انتهاست.

۳ - ما، قل: را عزوجل. یو، حر، پا، کر: را. تا: تعالی را. * ما: انتها نه. یو، قل، حر، پا، کر، تا: انتها نیست. * در نسخه ما: از، معنی قول، تا، و جنید را، نیامده است. * یو، حر، پا، کر، تا: معنی. قل: ندارد. * یو، پا: علی رضی الله عنه. قل، حر: علی بن ابی طالب رضی الله عنه. کر: علی علیه السلام. تا: امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه.

۴ - یو: برسدندش. قل، پا، کر، تا: کی (که) او را برسدند. حر: که او را برسدند. * یو: انک هر چه. قل: انک بدانی که هر چه. حر، پا، کر، تا: انکه بدانی که (بدانیکه) هر چه. * قل، تا: که چنان است. یو، حر، پا، کر: ندارد. در نسخه تا: از، گفت انک بدانی، تا، التوحید، نیامده است.

۵ - یو، قل، پا، کر: عزوجل. حر، تا: تعالی. * ما: و بزرگی را. یو، قل، حر، پا، کر، تا: و جنید را. * قل: رحمة الله علیه. ما، یو، حر، کر، پا: ندارد. * ما، حر: که توحید چیست. قل: از توحید. پا، کر: توحید چیست. یو: ندارد. * قل، تا: التوحید. یو، حر، پا، کر: ندارد.

۶ - قل: گفتا توحید یگانه داشتنست قدیم را از حدث. تا: توحید یگانه داشتن قدیم است از حدث. ما، یو، حر، پا، کر: ندارد.

قَوْلُهُ: *الْمُتَنَزَّهِ بِصِفَاتِهِ عَنِ صِفَاتِ الْمُحَدَّثِينَ* - گفت ، پاك است به صفاتِ خویش

از صفاتهای مُحدثان .

۳ *مُتَنَزَّهٌ، مُتَفَعِّلٌ* بود از نزهت . معنیش آن بود که به خود پاك است نه به چیزی دیگر . پس وی پاك تر از آن است که هیچ صفتِ وی به صفتِ مُحدثان ماند . زیرا که صفتِ مُحدثان عَرَضٌ است ، و صفتِ خدای ، عَزَّ وَجَلَّ ، عَرَضٌ نیست . ولکن وی قدیم است ، زیرا که ذاتِ وی | قدیم است ، و صفتِ قدیمِ قدیم بود . و باز غیرِ وی مُحدث اند ، و صفتِ مُحدثِ مُحدث بود ، پس صفاتِ ۶ مُحدثان همه اعراض اند ، و بر عَرَضٌ بقاروا نبود . و صفتِ خدایِ قدیم است ، و بر قدیم فنا روا نبود . و صفتِ خدای ، *سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى* ، واجبُ البقا است *مُتَمَنِّعُ الْفَنَاءِ* . و صفاتِ مُحدثان ،

۱ - ما ، یو ، قل ، پا ، کر : کفت . حر ، تا : ندارد . * ما : خویش از صفاتِ . یو ، حر : خویش از صفات . قل ، پا : خویش از صفاتِ . کر : خویش از صفاتِ . تا : خود از صفاتِ .

۳ - ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، کر : متنزّه متفعّل بود . تا : و متنزّه متفعّل . * ما : معنیش ان بود . یو ، تا : و معنی ان بود . قل : و معنیش ان بود . حر : معنی ان بود . پا ، کر : معنیش آن باشد . * ما ، تا : پاك است نه بجیزی دیگر بس . یو : پاك بود نه بجیزی که . قل ، حر ، پا ، کر : پاك بود نه بجیزی دیگر بس . در نسخهٔ تا : همه جا به جای ، وی ، او ، آمده است .

۴ - ما : محدثات ماند زیرا که . یو : محدثان ماند که . قل ، حر ، پا ، کر ، تا : محدثان ماند زیرا کی (که) . * ما ، قل ، حر ، پا ، کر : صفتِ محدثان . یو : صفتِ محدث . تا : صفاتِ محدثان .

۵ - ما ، قل ، کر : و صفتِ خدای عزوجل . یو : و صفاتِ حق . پا : و صفاتِ خدای عزوجل . حر : و صفتِ خدای . تا : و صفاتِ خدای تعالی . * ما : ولکن وی . یو : لیکن . قل : ولیکن . پا ، کر : ولکن . در نسخهٔ حر : ولکن وی قدیم است ، نیامده است . تا : ندارد . * ما ، پا ، کر ، تا : زیرا که ذات . یو : که ذات . قل : زیرا کی ذات . حر : زیرا که .

۶ - ما : و باز غیرِ وی محدث اند . یو ، پا ، کر : و غیرِ وی همه محدث اند . قل : و غیرِ وی همه محدث است . حر : و باز غیرِ وی همه محدث اند . تا : و غیرِ او همه محدث اند .

۶ ، ۷ - ما : صفتِ محدثات همه اعراض اند . یو : صفاتِ محدثان اعراض است . قل : صفاتِ محدثات همه اعراض اند . حر : صفاتِ محدثان همه عرض اند . پا ، کر : صفاتِ محدثان همه اعراض اند . تا : صفاتِ محدثان همه اعراض .

۷ - ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، کر : و بر عرض . تا : و بر اعراض . * ما : و صفتِ خدایِ قدیم . یو ، حر : و صفاتِ خدایِ قدیم . قل : و صفتِ خدایِ عزوجلِ قدیم . پا ، کر : صفاتِ خدایِ تعالیِ قدیم . تا : و صفتِ خدایِ تعالیِ قدیم . * ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، کر : و بر قدیم . تا : و بر قدیم .

۸ - ما : نبود و صفتِ خدایِ سبحانه و تعالی . یو : نبود صفاتِ حق . قل : نبود بس صفاتِ خدایِ عزوجل . پا ، کر : نبود صفاتِ خدایِ تعالی . حر : نباشد صفاتِ خدای . تا : نبود بس صفتِ خدایِ تعالی . ما ، قل : واجبُ البقا است *مُتَمَنِّعُ الْفَنَاءِ* و صفاتِ محدثات واجبُ الفنا است *مُتَمَنِّعُ الْبَقَا* هرگز مانند کی باشد چیزی را که (قل : چیزی که) . یو : واجبُ البقا است *مُتَمَنِّعُ الْفَنَاءِ* هرگز مانند کی بود چیزی که . حر : واجبُ البقاء *مُتَمَنِّعُ الْفَنَاءِ* و صفاتِ محدثان واجبُ الفناء ←

وَاجِبُ الْفَنَاءِ اسْتِمْتِنَعُ الْبَقَا . هرگز مانندگی باشد چیزی را که واجبُ الْبَقَا بُودِ مُمْتِنَعُ الْفَنَاءِ ،
مرچیزی را که مُمْتِنَعُ الْبَقَا بُودِ واجبُ الْفَنَاءِ ؟ قَوْلُهُ :

۳ الْقَدِيمِ الَّذِي لَمْ يَزَلْ - قَدِيمٌ بُودِ هُمَوَارِهِ .

زیرا که لَمْ يَزَلْ بر ماضی افتد . و قدیم بر دو گونه بُودِ ، يكِ قَدِيمِ آن بُودِ که مُتَقَدِّمٌ بُودِ
اندر وجود ، چنانکه گویند ، شَيْخٌ قَدِيمٌ وَ دَارٌ قَدِيمَةٌ ، و يكِ قَدِيمِ آن بُودِ که وی را اَوَّلٌ نباشد ،
۶ چون خدای ، عَزَّوَجَلَّ ، و صفاتِ وی . و لَفْظِ قَدِيمِ به اطلاق آن جا گویند که وُرا اَوَّلٌ نباشد ،
آنچ وُرا اَوَّلٌ باشد مُقَيَّدٌ گویند . پس چون قدیم بر دو وجه آمد در کلامِ عرب ، لَمْ يَزَلْ گفت ،
تا بدانند که خدای ، عَزَّوَجَلَّ ، قدیم است ، که وُرا اَوَّلٌ نیست . قَوْلُهُ :

← ممتنع البقاء صفات محدثان بدین سان است هرگز مانندگی باشد چیزی که . پا : واجب البقا است ممتنع الفنا هرگز مانند
کی باشد چیزی را . کر : واجب البقا است ممتنع البقا هرگز مانندگی باشد چیزی را که . تا : واجب البقاء ممتنع الفناء است
و هرگز مانندگی باشد چیزی که او .

۱ - ما ، حر : واجب البقا بود ممتنع الفنا . یو : واجب البقا باشد و ممتنع الفنا . قل ، پا : واجب البقا باشد ممتنع الفنا . کر :
واجب البقا باشد . تا : او واجب البقاء ممتنع الفنا باشد .

۲ - ما : مرچیزی را ممتنع البقا بود واجب الفنا . یو : مرچیزی را ممتنع البقا و واجب الفنا بود . قل : مرچیزی را ممتنع
البقا باشد واجب الفنا و قوله . حر : انجیزی که واجب الفنا بود و ممتنع البقاء . پا : چیزی را که ممتنع البقا باشد و واجب
الفنا . کر : هرچیزی که ممتنع البقا باشد واجب الفنا باشد . تا : بجیزی که او واجب الفناء ممتنع البقا بود .

۳ - ما ، حر : همواره . یو ، قل ، پا ، کر : همواره . تا : همیشه .

۴ - ما ، یو ، حر : یکقدیم . قل ، پا ، کر ، تا : یکی قدیم .

۵ - ما : اندر وجود چنانکه گویند شیخ قدیم و دار قدیمه و یکقدیم ان بود که او را اول . یو : اندر وجود یکی انکه
او را اول . قل : چنانکه گویند شیخ قدیم و دار قدیمه و یکی قدیم ان بود که او را اول . حر : در وجود چنانکه گویند
شیخ قدیم و دار قدیمه ای متقدمه و دیگر قدیم ان بود که او را اول . در دو نسخه پا و کر : از ، که متقدم بود ، تا ،
ان بود ، نیامده است . پا ، کر : ان بود که او را اول . تا : در وجود چنانکه گویند شیخ قدیم و دار قدیمه یعنی قدیم
آن بود که او را اول .

۶ - ما : چون خدای عزوجل . یو : چنانکه حق را جل جلاله . قل : چنان چون خدای عزوجل . حر ، تا : چنان که
(چنانکه) خدای تعالی . پا : چنانکه چون خدای عزوجل . کر : چنانکه خدای عزوجل . * ما : انجا گویند که ورا
اول نباشد . یو : انجا بکار کند که او را اول نبوذ . قل ، کر ، تا : انجا کار بندند که او را اول نباشد . حر : ان بود که
او را اول نبود . پا : انجا کار بندد که ورا اول نباشد .

۷ - ما : باشد مقید گویند . یو : بود انرا مقید گویند . قل : باشد مقید گویند فلان چیز قدیم . حر : بود مقید گویند .
پا ، کر : باشد ورا مقید گویند . تا : بود مقید گویند فلان خبر قدیم است . * ما : بر دو وجه اندر کلام عرب . ←

وَأَلْبَاقِي الَّذِي لَا يَزَالُ - باقی بود همارا.

از بهر آنک، لایزال، بر مُسْتَقْبَلِ افتد. و باقی، بر دو گونه باشد، یکی آنک وی را به وقت ثانی بقا باشد، و یکی آنک ورا نهایت نباشد. گفت: لایزال، تا بدانند که حق، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى،^۳ باقی است که ورا آخر نیست. و جمله سخن اندر این آن است: که اَزَلْ عبارت است از ابتدای وقت، و اَبَدْ عبارت است از انتهای وقت. و وقت، گشتنِ فَلَکْ است. آن گاه که فَلَکْ به جنبش آمد به جنبانیدنِ حق، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى، آنرا ازل خوانند، و آنرا ابتدا است، و هر چه را^۶ ابتدا است، نامِ قدیمِ بر وی مجاز است. پس قدم به حقیقت حق است، که بود پیش از ابتدای اوقات. زیرا که آفریدگار وقت وی است، و فاعل پیش از فعل باشد لا محالَة. و اَبَدْ، عبارت است از اوقات. — یو: در کلام عرب بر دو وجه آمد. قل، حر، پا، کر: بر دو وجه آمد (آمد) بکلام عرب. تا: در کلام عرب بر دو وجه آمد.

۸ — ما، یو، قل، پا، کر: خدای عزوجل. حر، تا: خدای. * ما: که ورا. یو، قل، حر، تا: که ورا. پا، کر: که ویرا. — ۱ — ما، یو، حر، پا، کر، تا: الباقی. قل: وقوله والباقی. * ما، قل، پا، کر: باقی باشد همارا. یو: باقی بود همارا. حر: باقی باشد همواره. تا: باقی باشد همیشه.

۲ — ما، قل، حر، تا: دو گونه باشد. یو، پا، کر: دو گونه بود. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: یکی آنک (آنکه) ویرا. تا: یکی آنکه.

۳ — ما، قل، حر، کر: بقا باشد. یو، پا: بقا بود. تا: او را بقا باشد. * ما: ویکی آنک ورا. یو: دیگر آنک ویرا. قل، تا: ویکی آنک (آنکه) ویرا. حر، پا: یکی آنک (آنکه) ویرا. کر: یکی آنکه ورا. * ما، یو، حر، پا، کر: گفت. قل: وجودش بر دوام باشد گفت. تا: وجود او بر دوام باشد گفت. * ما: سبحانه و تعالی. یو، قل، پا، کر: عزوجل. تا: تعالی. حر: ندارد.

۴ — ما: که ورا. یو، پا، کر: که مرورا. قل، تا: که ورا. حر: ویرا. * ما: جمله سخن اندرین. یو، قل، پا، کر: جمله اندرین. حر: حکمت درین. تا: جمله سخن درین. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: که ازل. تا: ازل.

۵ — ما، یو، قل، حر، کر: وابد. تا: ابد. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: انتهاء وقت و. حر: انتها. * ما: جنبش. یو، قل، حر، پا، کر، تا: کشتن. * ما، قل، تا: انکاه که: یو، حر، پا: آنکه که. کر: آنکه.

۶ — ما، یو، قل، حر، پا، تا: آمد. کر: اید. * ما: ابتدا خوانند. یو، قل، حر، پا، کر، تا: ازل خوانند. * ما، یو، قل: و انرا ابتدا است. حر: و ان ابتدا است. کر: و انرا فلک ابتدا آنست. تا: انرا ابتدا است. پا: و انرا ابتدا آنست.

۶، ۷ — ما: و هر چه را ابتدا است. یو: و هر چه را ابتدا است. قل، حر، پا، کر: و هر چه را ابتدا باشد. تا: و هر چیزیکه آنرا ابتدا باشد.

۷ — ما، قل، پا، تا: قدیم. یو، حر: قدیمی. کر: قدم. * ما، یو، پا، تا: مجاز است. قل، حر: مجاز باشد. کر: مجاز است. * ما، حر، تا: حق است. یو، قل: حقست (حق است) عزوجل. پا: حقست جل و عز. کر: حقست جل و عز ازل عبارتست از ابتدا و وقت و ابد عبارتست از انتها و وقت. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: بیش از. حر: پیش. —

از آن وقت که فلك از گشتن باز استد به باز داشتن حق، پس بقایِ وُرا نهایت است، و آنک
 بقایِ وُرا نهایت بُود، باقی به مجاز باشد نه به حقیقت. و باقی، به حقیقت خدای است که مرقبایِ
 ۳ وُرا نهایت نیست. زیرا که نیست کننده اوقات وی است، و نیست کننده از پس نیست کرده
 باقی بماند لا محالَة. و اوّل مکان عرش است و آخر مکان ثری. و از عرش برتر، مکان نیست،
 و از ثری فروتر، مکان نیست. و از عرش تا ثری مرحق را مکان نیست، زیرا که آفریدگار مکان
 ۶ وی است. پس وقتی بود که مکان نبود آفریدگار مکان بود. زیرا که آفریدگار پیش از آفریدن
 بوده باشد. که مکان نباشد و حق باشد. زیرا که نیست کننده مکان وی است، و نیست کننده
 چیر باقی ماند از پس نیست کردن چیر، لا محالَة. قَوْلُهُ:

← ۸ — ما، یو، قل، پا، کر: وی است. حر، تا: اوست. * ما، قل، حر، تا: فعل باشد. یو، پا، کر: فعل باید.

۱ — ما: از گشتن باز استند. یو: گشتن بیستند. قل، حر، پا، کر: گشتن بایستند. تا: جنبش بایستند. * ما، حر: حق.
 یو، پا، کر: حق عزوجل. قل، تا: حق تعالی. * ما، پا: بقاء ورا نهایت است. قل: بقاء ویرا نهایت است. یو:
 مرقبای ویرا نهایت است. حر، تا: بقاء ورا نهایت است. کر: بقاء ورا نهایت نیست.

۲ — ما: نهایت بود مجاز. یو: نهایت بود باقی بمجاز. قل، حر، پا، کر: نهایت باشد باقی بمجاز. تا: نهایت باشد باقی باشد
 بمجازیت. * ما، قل، حر، پا، کر: باقی. یو، تا: و باقی.

۲، ۳ — ما: خدای است که مرقبای ورا. یو: خدای است جل ذکره که مرقبای ورا. قل: خدایست عزوجل که مرقبای
 ویرا. حر: خدایست تعالی بقاء ویرا. پا، کر: خدایست عزوجل که مرقبای ورا. تا: خدایست که بقاء ورا.

۳ — ما، یو، قل، پا، کر: ویست. حر، تا: اوست.

۳، ۴ — ما، قل، حر: از بس نیست کردن باقی بماند. یو: از بس نیست کرده باقی باید. پا، کر: از پس نیست کرده
 باقی ماند. تا: پس از نیست کردن بی شک باقی ماند.

۴ — ما، حر، پا، کر: و آخر مکان ثری. یو: و آخر ثری. قل، تا: و آخر مکان ثری است.

۵ — ما، یو، قل، حر، تا: و از عرش. پا، کر: عرش. * ما: مرحق را. یو: مرحق را جل ذکره. قل، پا، کر:
 مرحق را عزوجل. حر، تا: حق را.

۵، ۶ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: زیرا که (کی) آفریدگار (آفریده کار) مکان ویست. تا: زیرا که حق آفریده کار مکان اوست.

۶ — در نسخه یو: زیرا که آفریده کار بیش از مکان بود و باشد که مکان نباشد و نباشد که حق نباشد. * ما، پا، کر: بس
 بود. قل: بس وقتی بود که. حر: بس حق بود که. تا: پس خدای بود. * یو، قل، پا، کر، تا: و آفریدگار.
 حر: و او آفریدگار.

۶، ۷ — ما: آفریدن بوذ باشد که مکان. قل، تا: آفریده باشد و باشد که مکان. حر: مکان باشد و باشد که مکان.
 پا، کر: آفریده بوده باشد که مکان.

۷ — ما، یو، حر، تا: و حق باشد. قل: و حق عزوجل باشد. پا، کر: و نباشد که حق نباشد. * ما، یو، قل، حر، ←

الْمُتَعَالَى عَنِ الْأَشْبَاهِ وَالْأَضْدَادِ وَالْأَشْكَالِ - برتر است از آنک وُاشْبَهَهُ بُودِ يَاضِدُ | يَاشْكَالِ .
 پس خدای را ، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى ، شِبْهَهُ نِیَسْت ، از بهر آنک ، شِبْهَیْنِ آن باشند که مُشَارِكِ
 بُونْد اندر حکم ، از آن روی که شِبْهَهُ باشند . اگر مر اورا شبیه بودی ، یا به کُلِّ وَجُوهِ بودی یا ۳
 به بعضی وجوه ، اگر به کُلِّ وَجُوهِ مر اورا شبیه بودی به کُلِّ وَجُوهِ إله بودی ، آن گاه إلهَیْنِ
 لازم آمدی ، وَالْهَیْنِ مُحَالِ است ، چنانک از این پس یاد کنیم ، و اگر شبیه بودی به بعضی وجوه ،
 از آن وجه إله بایستی ، و این نیز هم مُحَالِ است ، زیرا که چون إلهَیْتِ مر غیرِ وی را جایز نیست ۶

← کر : نیست کننده مکان وی است (ویست) . تا : نسبت کننده مکان اوست .

۸ - ما ، پا ، کر : چیز باقی ماند از بس نیست کردن چیز لاحاله . یو : از بس آن چیز باقی باید لاحاله . قل : چیزها باقی
 بماند از بس نیست کردن چیزها لاحال و قوله . حر : چیز باقی بماند بعد از ان نیست کردن چیز لاحاله . تا : چیز
 لاحاله باقی ماند از بس نیست کردن چیز .

۱ - ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، کر : برتر است از آنک . تا : بزرگوارتر از ان است که . * ما : ورا شبه بود یا ضد یا شکل . یو :
 مرورا شبیه بود یا ضد یا شکل . قل ، پا ، کر : ویرا (مرورا) شبه بود یا ضد بود یا شکل بود . حر : ویرا شبه باشد یا
 ضد یا شکل . تا : اورا شبیه یا ضد یا شکل بود .

۲ - ما : بس خدای را سبحانه و تعالی شبه . یو : بس خدای را تعالی شبیه . قل : بس خدای را عزوجل شبه . حر : بس خداوند را
 جل جلاله شبه . پا ، کر : پس خدای را عزوجل شبیه . تا : خدای را جل و عز شبه . * ما : از بهر آنک شبیه ان بوند
 که مشارک بوند . یو : که شبیه مشارک بود . قل : از بهر آنکه شبیه ان بودند که مشارک بودند . حر : از بهر آنک
 شبیه ان باشند که مشارک بوند . پا ، کر : از بهر آنکه شبیه ان بود که مشابه بوند . تا : از بهر آنکه
 شبیه ان باشند که مشارک باشند .

۳ - ما : روی که شبه باشند . یو : روکه شبیه باشد . قل ، پا ، کر : روی (رو) که شبیه باشند . حر : روی که شبه باشند .
 تا : وجه که شبه باشند . * ما ، یو ، قل ، حر : اگر مرورا شبیه . پا ، کر : ار مرورا شبیه . تا : و اگر خدای را شبه .
 * ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، کر : بودی . تا : شبه بودی .

۴ - ما ، قل ، پا ، کر : مرورا (مرورا) شبیه بودی . یو : بود که . حر ، تا : اورا شبه بودی . * ما ، قل ، حر ، تا : انگاه .
 یو ، پا ، کر : آنکه .

۵ - ما : ازین بس یاد کنیم . یو : بس ازین یاد کنیم . قل ، پا ، کر : از بس یاد کنیم . حر : بعد ازین یاد کنیم . تا : بعد ازین
 یاد کنیم انشاء الله تعالی . * ما ، یو ، قل : و اگر شبیه بودی ببعضی (یو ، قل : ببعض) وجوه . حر ، تا : و اگر شبه
 بودی ببعضی (ببعض) از وجوه . پا ، کر : و شبیه بودی ببعضی وجوه از وجه (کر : از اوجه) .

۶ - ما ، قل : و این نیز هم محالست . یو : و این همه محال بود . حر ، تا : و این نیز محالست . پا ، کر : و این نیز محال بود .
 ما ، پا ، کر : زیرا که چون الهیت مر غیر ویرا (پا ، کر : ورا) . یو : زیرا که چون الهیت غیر ویرا . قل : زیرا که چون
 الهیت مر غیر ویرا . حر : زیرا که چون الهیت غیر ویرا . تا : از بهر آنکه چون الهیت غیر ویرا .

به کُلُّ وُجوه ، هم جایز نیست به بعضی وجوه . از بهر آنک ، فسادى که به کُلُّ وُجوه لازم آید ، هم آن فساد به بعضی وُجوه لازم آید .

۳ و نیز وُراضد نیست ، از بهر آنک ، حقیقتِ ضِدِّین آن باشد که مُتَنَافِیِّین باشد ، و مُتَنَافِیِّین ، لَا یَجْتَمِعَانِ فِی مَکَانٍ وَاحِدٍ وَلَا فِی زَمَانٍ وَاحِدٍ . چون ، حَرَکَتِ بَاسُکُونِ ، و بیداری با خواب ، و مَوْتِ با حیات ، و آنچه بدین ماند . پس اگر مرحق را ضد بودی ، نشایستی وُجودِ خَلْقِ با وُجودِ حَقِّ به یک وقت .
۶ و اگر بشایستی وُجودِ خَلْقِ با ضِدِّی ، فنایِ حَقِّ لازم آمدی . از بهر آنک ، هر ضِدِّی که موجود آید ، مَرِضِدٌ خَوِیْشِ رَا نَفِی کُنْدَ لَا مَحَالَةَ . چون خَلْقُ موجود آمدند ، و حَقُّ باقی است ، دُرُست شد که خَلْقُ مَرْحُوقِ رَا ضِدِّ نِیست . و نیز دیگر معنی آن است ، که اگر ضِدُّ رُو ا باشد مثل رُو ا باشد ، زیرا که ،

۱ — ما ، قل ، حر : هم . یو ، کر ، پا ، تا : هم جنان (همجنان) . * ما ، حر : بعضی . یو ، قل ، پا ، کر : بعض . تا : اورا بکل . * ما ، یو ، قل ، حر : از بهر آنک . پا ، کر : از بهر آنکه . تا : لازم آید همان . * ما ، یو ، کر ، پا : فسادى که . تا : فسادی که . قل : ان فسادی کی . حر : همان فساد که . * ما ، تا : لازم آید همان فساد . قل ، کر ، پا : لازم آید هم ان فساد . یو : لازم آمدی هم ان فساد . حر : لازم آید .

۲ — ما ، حر : بعضی . یو ، قل ، کر ، پا ، تا : بعض .

۳ — ما : و نیز وُرا . یو ، کر ، پا : و نیز مَرُورَا . قل : و نیز هم مَرُورَا . حر : و اگر ویرا شبیه بودی بعض وُجوه از آن وجه اله بایستی و ازان وجه که شبیه نبودى اله نبودى آنکه لازم آمدى یک چیز هم اله و هم نه اله و این محالست و نیز ویرا . تا : و اگر اورا شبه بودى بعض وُجوه از آن وجه اله بایستی و ازان وجه که شبه نبودى نه اله بودى آنکه لازم آمدى یک شیء هم اله و هم نه اله و این محال است و نیز اورا . * ما ، یو ، قل ، حر ، تا : ضدین ان . کر ، پا : ضدبران . * ما : که متنافیین باشد و متنافیین . یو : که متنافیین بوند و متنافیین . قل : که متنافرین بوند و متنافرین بوند . حر : که متناقض بوند و متناقضین . کر ، پا : که متنافیین بوند و متنافیان . تا : که متنافیین و متنافرین باشند .

۴ — ما ، کر ، پا : جون : یو ، حر : جنانک . قل : جنان جون . تا : جنانکه .

۵ — ما ، یو ، حر : باحیوة . قل : باحیات و نور باظلمت . کر : باحیوت . پا : باحیات . تا : بحیوة و نور باظلمت . * ما ، یو : و آنچه بدین . قل ، کر ، پا ، تا : و آنچه بدین . حر : و آنچه باین . * ما ، قل ، پا : مرحق را ضد بودى . یو ، کر : مرحق را ضد رُو ا بودى . حر ، تا : حق را ضد بودى . * ما ، قل ، حر ، تا : حق . یو ، کر ، پا : حق عزوجل .

۶ — ما ، یو ، قل ، کر ، پا : و اگر بشایستی . حر : و اگر شایستی . تا : نشایستی و اگر شایستی . * ما : با ضدى حق . یو : با ضدى . قل ، پا ، کر : با ضدى . حر : با ضدین . تا : با ضد . * ما ، یو ، قل : از بهر آنک . حر : ازان که . کر ، پا ، تا : از بهر آنکه . * ما ، قل ، تا : هر ضدى که موجود آید مر . (تا : آید) . یو : هر ضده که موجود آید مر . حر ، کر ، پا : هر ضدى که بوجود آید . (کر : آید مر . پا : آمد مر) .

۷ — ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، کر : لا محالة . تا : ناچار . * ما : جون . یو ، قل ، حر ، پا ، کر ، تا : بس جون . * ما ، یو ، قل ، تا : موجود آمدند . حر ، کر ، پا : بوجود آمدند . * ما ، یو ، حر ، پا ، کر ، تا : و حق . قل : و حق عزوجل .

۸ ، ۷ — ما : درست شد که مرحق را ضد . یو ، پا ، کر : درست شد که خلق مرحق را ضد . قل : درست شود کی ←

هر دو چیزی که ضدین باشند، این مر آن را مثل باشد از رویِ ضدی، و آن مر این را مثل باشد از رویِ ضدی، زیرا که این ضد آن باشد، و آن ضد این باشد. پس درست شد که اندر اثباتِ ضدین اثباتِ مثلین لازم آید، و ما درست کردیم که مر اورا مثل روا نیست، به همان دلیل درست شد که ۳ مر اورا ضد روا نیست، و معنی شکل هم به معنی مثل باشد. آنچه اندر مثل یاد کردیم، جواب اندر شکل همان است. قَوْلُهُ:

أَلَدَّالٌ لِحَلْقِهِ عَلَىٰ وَحْدَانِيَّتِهِ بِأَعْلَامِهِ وَآيَاتِهِ — راه نماینده است مر خلقِ خویش را بر یگانگی ۶ خویش به نشانی‌ها و حُجَّت‌های خویش.

اندر این سخن، بیان آن است، که راه نماینده خدای است، نه آیات و علامات. از بهر آنکه،

← خلق مر حق را ضد. حر: درست شد که خلق حق را ضد. تا: پس درست کشت که حق ضد خلق.

۸ — ما، قل، حر، تا: ضد روا باشد مثل روا باشد. یو، پا، کر: ضد روا بودی مثل روا بودی. * ما، یو، قل، پا، کر: زیرا که (زیرا کی) هر دو چیزی. حر: زیرا که هر چیزی. تا: از بهر آنکه دو چیز.

۱ — ما، یو، قل، پا، کر: این مر انرا مثل باشد. حر: این انرا مثل باشند. تا: ان این را مثل باشد.

۲ — ما: از رویِ ضدی زیرا که این ضد ان باشد و ان ضد این باشد پس درست شد که اندر اثبات. یو: و ان ضد این درست شد که اثبات. قل: از رویِ ضدی و ان مر این را مثل باشد از رویِ ضدی زیرا که این ضد ان باشد و ان ضد این باشد پس درست شود که باثبات. حر: از رویِ ضدی و آن این را ضد باشد از رویِ ضدی زیرا که این ضد آن باشد و ان ضد این پس درست شد که باثبات. پا، کر: و ان مثل این پس درست شد که اثبات. تا: از رویِ ضدی و این ان را مثل باشد از رویِ ضدی زیرا که این ضد ان باشد و ان ضد این پس درست شد که باثبات.

۳ — ما: و ما درست کردیم که مر اورا مثل روا. یو، پا، کر: و ما درست کردیم که ویرا (ورا) مثل روا. حر: و ما درست کردیم که ویرا مثل. قل: و چون شود کورا مثل روا. تا: و ما درست کردیم که خدای را مثل. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: بهمان. تا: هم بان. * ما، یو: درست شد که مرورا. قل، تا: درست شود کورا (که اورا). حر: درست شد که مثلین لازم آید اورا. پا: درست شد که اورا. کر: درست شد که ورا.

۴ — ما، یو، قل، پا، کر، تا: و معنی. حر: و نیز. * ما، حر: بمعنی. یو، قل، پا، تا: معنی. کر: بشی. نسخه بدل: بدل، مشعر. * ما، حر: آنچه اندر مثل. یو: آنچه در مثل. قل، پا، کر: آنچه اندر مثل. تا: و آنچه در مثل.

۴، ۵ — ما، قل، پا، کر: جواب اندر شکل همانست. یو: جواب در شکل همانست. حر: جواب در شکل همان باشد. تا: در شکل جواب همانست.

۶ — ما، یو، حر، پا، کر، تا: الدال. قل: قوله الدال. * ما، قل، حر، تا: راه. یو، پا، کر: ره. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: خویش را بر یگانگی. تا: خود را بیکانگی.

۷ — ما: بنشانها و حجتها. یو: بنشانها و حجتها. قل: بنشانها و حجتها. حر، پا، کر: بنشانها و حجتها. تا: بنشانها و حجتها.

۸ — ما، یو، قل، تا: اندرین (تا: درین) سخن بیان است. حر: درین سخن بسیارست. پا: اندرین سخن بیانست. ←

اگر آیات و علامات راه‌نماینده بودی، هَرَكْ، آیات و علامات دیدی راه یافتی. پس، چون کافر آیات و علامات همی بیند هم چنانک مؤمن، و مؤمن راه می‌یابد و کافر نه، درست شد که نفس آیات و علامات راه‌نماینده‌اند، که سبب اند مر راه یافتن را، و راه‌نماینده، خدای، عَزَّوَجَلَّ است. این است معنی قول خدای، عَزَّوَجَلَّ: «... وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ .»، و نیز گفت: «وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ»، پس درست شد که علت هدایت مشیت خدای است، تا وی نخواهد، بنده به راه باز نیاید، و تا نماید راه نبیند. و این آیات و علامات که سبب اند راه یافتن بنده را، وَجْه آن است: چون بنده بنگرد اندر چیزها و اندر تغییر حال ایشان، دلیل گردد و را بر حدت ایشان.

ما - ۵

← در نسخه کر: از، اندر این سخن، تا، راه‌نماینده، نیامده است. * ما، تا: راه‌نماینده خدای (تا: خدای) است. یو: راه‌نماینده خداوندست جل ذکره. قل، پا: راه‌نماینده خداست عزوجل. حر: راه‌نماینده خلق خداست عزوجل.

۱ - ما: بودی هَرَكْ. یو، پا، کر، تا: بودندی هرکه. قل: بودندی هرکی. در نسخه حر: از، راه‌نماینده بودی، تا، راه یافتی، نیامده است. * ما: دیدی. یو، قل، پا، کر، تا: بدیدی.

۲ - ما: همی بیند همچنانک جون مومن. یو: می‌بیند مومن. حر: می‌بیند همچنانک مؤمن. پا، کر: همی بیند همچنان مومن. تا: می‌بیند همچنانکه مومن. * ما، یو، حر، پا، کر، تا: درست شد. قل: درست شود.

۳ - ما: نه‌اند که سبب اند مر راه یافتن را. یو: نیست و لکن سبب اند. قل: نیست چه سبب اند مر راه یافتن را. حر: نیست که ایشان سبب اند راه یافتن را. پا، کر: نیند و لکن سبب اند مر راه یافتن را. تا: نیستند سبب اند راه یافتن را. * ما: خدای عزوجل است. یو: حق است جل جلاله. قل: خداست عزوجل. پا، کر، تا: خداست جل وعز.

۴ - ما، قل: خدای عزوجل. حر: خدای تعالی. پا، کر: ایزد عزوجل. تا: خدای تعالی که. یو: ندارد. * وما تغنی... آیه ۱۰۱، سوره ۱۰ (سوره یونس). قل انظروا ما ذا فی السموات والارض وما تغنی الآيات والنذر عن قوم لا یؤمنون. * ما، قل، حر، پا، کر، تا: و نیز گفت. یو: و گفت.

۵ - ولو اننا... آیه ۱۱۱، سوره ۶ (سوره الانعام). ولو اننا نزلنا الیهم الملائکة وکلمهم الموتی وحشرنا علیهم کل شیء قبالا ما کانوا لیؤمنوا الا ان یشاء الله و لکن اکثرهم یجهلون. در نسخه حر: از، و کلمهم، تا، ان یشاء الله، نیامده است.

۶ - ما، قل، پا، کر، تا: بس درست شد. یو: درست شد. حر: بس درست شود. * ما، یو، قل، حر: علت هدایت مشیت خدای است (یو: خدای است جل ذکره) (خداست). پا: علت هدایت مشیت خداست عزوجل. کر: علت هدایت (نسخه بدل: راه نمودن) خداست عزوجل. تا: علت هدایت مشیت خداوندست.

۷ - ما، قل، پا: بر راه باز نیاید و تا نماید راه. حر: راه نیابد و تا او راه نماید راه. کر: باز نیاید و تا نماید راه. تا: بر راه باز نیاید و تا راه نماید. در نسخه یو: از، و تا نماید، تا، وجه، نیامده است. * ما، قل، حر، تا: و این. پا، کر: و.

* ما: سبب اند. قل، پا، کر: کی (که) سبب اند (سببند). حر، تا: سبب. * ما، قل، پا، کر، تا: راه (مر راه) یافتن بنده را. حر: راه یافتن اند.

←

از بهر آنک، تغیر دلیلِ حَدَث است، و بر قدیم تغیر روا نیست. چون تغیر دلیل گشت بر مُحَدَّثِ این جواهر و اجسام، باز از آن جا بگذرد، و دلیل کند بر آنک مرایشان را مُحَدَّثِ است. از بهر آنک، مُحَدَّثِ مفعول بُود، و مفعول را از فاعل چاره نیست، و مصنوع را از صانع چاره نیست، و مُحَدَّثِ را از مُحَدَّثِ چاره نیست. ۳ پس چون دُرُست گشت که عالم را صانع است، از آن جا بگذرد، و دلیل کند بر یگانگی صانع. و آن اِتِّفَاقِ تدبیر است که عالم بر یک نهاد می باشد، از آن حد که نهادند همی نگذرد، دُرُست شد که صانع و مُدبِّر یکی است، از بهر آنک، چون مُدبِّر آن بسیار گردند. اندر تدبیر اختلاف افتد، و چون ۶ مختلف افتد، خَلَلِ اندر مُدبِّر آن آید. و چنانک منافع آسمان با منافع زمین مُتَّصِلِ است، اگر صانع دو بودندی، منفعت آسمان با منفعت زمین مُتَّصِلِ نگشتی، بل که منقطع گشتی، و خَلَلِ به مُلْکِ

← ۸، ۷ — ما: وجه انست. یو، پا، کر: وجه اینست که. قل، تا: وجه انست کی (که). حر: و وجه دیگر انست که. ۸ — ما، یو، قل، پا، کر: اندر. قل، تا: در. * ما: تغیر حال. یو: تغیر احوال. قل، حر، پا، کر، تا: تغیر احوال. * ما، تا: دلیل کردد ورا (اورا) بر. یو: دلیل کردد ورا از. قل: دلیل کند ورا بر. حر: دلیل کردد ویرا بر. پا، کر: دلیل کردد ورا (ورا) این.

- ۱ — ما، قل، تا: تغیر. یو، حر، پا، کر: تغیر. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: حدث. حر: حدیث. * ما، حر: و بر قدیم تغیر. یو: زیرا که بر قدیم تغیر. قل: از بهر آنک بر قدیم تغیر. پا، کر: از بهر آنکه بر قدیم تغیر (تغیر). تا: و از جهة آنکه تغیر بر قدیم.
- ۲ — ما، حر، پا، کر، تا: از انجا. یو، قل: از اینجا. * ما، کر: دلیل. یو، قل، حر، پا، تا: و دلیل. * ما، قل، پا، کر: مرایشان را محدث است. یو، حر: مرایشان را (ایشان را) محدثی است. تا: ایشان را محدث است.
- ۳ — ما، قل، پا، کر، تا: از صانع چاره نیست و محدث را از محدث (محدثی) چاره نیست، یو: از صانع و محدث را از محدث. حر: از محدث چاره نیست.
- ۴ — ما، یو، قل، پا، کر: بس جون. حر، تا: جون. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: کشت. تا: باشد. * ما، تا: از انجا. یو، قل، حر، پا، کر: از اینجا. * ما: دلیل. یو، قل، حر، پا، کر، تا: و دلیل.
- ۵ — ما: مدبر است (نسخه بدل ما: تدبیر است) که عالم. یو، حر، پا، کر: تدبیر است که همه عالم. قل: تدبیر است کی عالم. تا: تدبیر است که. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: بر یک. تا: بر یک حد. * ما، یو، پا، کر، تا: می باشد (میباشد). قل: همی باشد. حر: است. * ما، یو، قل، حر، پا، تا: حد. تا: حد و قاعده. * ما: نهادند همی نکذرد. یو: نهادند همی نکذرد. قل، پا، کر: نهادند همی نکذرد. حر: نهادند است نکذرد. تا: که نهادند همی نکذرد.
- ۶ — ما، یو، قل، پا، کر، تا: که صانع. حر: صانع. * ما، یو، قل، حر، کر، تا: یکی است (یکیست). پا: یکی بود. * ما، یو، قل، پا، کر: اندر. حر، تا: در. * ما، قل، حر: اختلاف افتد. یو، پا، کر، تا: خلاف افتد.
- ۷ — ما: مختلف افتد. یو، قل، حر، پا، کر: مختلف کردد. تا: مختلف گشت. * ما: اندر مدبران آید. یو: اندر مدبران اندر آید. قل: اندر مدبرات آید. حر: در مدبرات افتد. پا، کر: اندر مدبرات اندر آید. تا: در مدبرات در آید. ←

اندر آمدی . پس ، چون فلک همی گردد بر نهادِ خویش ، نه فزاید و نه کاهش ، و روز را حدی است که از وی نگذرد ، و شب را هم چنین ، و سال و ماه هم چنین ، درست شد که مدبر عالم یکی است .
 ۳ بیان این آن است : که مردی به بیابانی بگذرد ، و او را تمنا افتد که بایستی که این خاک خشت گشتی و برهم نشستی ، تا دیوار گشتی ، تا اندر این بیابانِ رباطی گشتی ، بی آنک کسی وُرا بانی بودی ، این مرد از شمارِ دیوانگان بُود ، و مرورا از عقل نصیب نباشد . پس اَعجوبه اندر نهادِ زمین و آسمان از آن رباطِ بیش تر ، و اَعجوبه اندر آفرینشِ آدمی از این همه بیش تر . چون ، همی روا نباشد رباطی بی بانی ، محال باشد آسمان و زمین بی صانع ، یا آدمی ، با چندین تدبیر لطیف

← ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، کر : بامناف . تا : بمنافع .

۸، ۷ — ما : اگر صانع دو بودندی منفعت آسمان بامنفعت زمین متصل نکشتی بل که منقطع کشتی و خلل . یو : اگر صانع دو بودی بامنفعت زمین منقطع کشتی و خرابی . قل ، تا : اگر (و اگر) صانع دو بودندی (بودی) بامنفعت آسمان یا منفعت زمین منقطع کشتی و خرابی . حر : اگر صانع دو بودی بامنفعت آسمان یا منفعت منقطع کشتی و خلل . پا ، کر : و اگر صانع دو بودی منفعت آسمان بامنفعت زمین منقطع کشتی و خرابی .

۱ — ما ، یو ، قل ، پا ، کر : اندر آمدی . حر ، تا : در آمدی (در آمدی) . * ما ، یو ، قل ، پا ، کر : همی کردد . حر ، تا : می کردد . * ما : نگاهد و نغزاید روز . یو ، حر ، پا ، کر : نه فزاید و نگاهد (نه کاهش) و روز . قل : نه فزاید و نه کاهش روز . تا : و نیز فزاید و نگاهد و روز . * ما ، یو ، قل ، پا ، کر : حدی است (حدیست) . حر : حدیست . تا : حدیست .
 ۲ — ما ، تا : نکذرد . یو ، قل : اندر نکذرد . حر ، پا ، کر : در نکذرد . * ما ، یو ، قل ، پا ، کر : همچین . حر : حدیست که از وی در نکذرد . تا : انچنین . * ما ، قل ، حر : و ماه . یو ، تا : و ماه را . پا ، کر : و مه . * ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، کر : درست شد . تا : درست کشت .

۳ — ما : بیان این . یو : و بیان . قل ، حر ، پا ، کر ، تا : و بیان این . * ما : که مردی . یو ، قل ، کر ، تا : که اگر مردی . حر ، پا : اگر مردی . * ما ، حر ، تا : و او را تمنی (تمنا) . یو ، قل : مرورا تمنی . پا ، کر : و مرورا تمنی .

۴ — ما ، قل ، تا : و برهم نشستی تا دیوار کشتی تا اندرین (تا : یادین) . یو : تا اندرین . حر : و برهم نشستی تا درین . پا ، کر : تا اندر این . * ما ، یو ، قل ، پا ، کر ، تا : رباطی . حر : رباط . * ما : کسی ورا . یو : کسی مرورا . قل ، حر : کسی او را . پا ، کر : مرورا . تا : کس او را . در نسخه تا ، همه جا ، بجای ، وی ، او ، آمده است .

۵ — ما : دیوانگان بود . یو ، قل ، حر ، پا ، کر ، تا : دیوانگان (دیوانه کان) باشد . * ما ، یو ، قل ، حر : نصیب نباشد . پا ، کر : نصیبی نباشد . تا : هیچ نصیب نبود . * ما ، قل ، پا ، کر : اندر نهاد . یو : از نهاد . قل : بر . تا : در نهاد .

۶ — ما ، یو ، قل ، پا ، کر : ازان رباط بیشتر . حر : بیشتر از رباطیست . در نسخه حر : بجای اندر ، همه جا ، در ، آمده است . تا : ازان بیشتر است . * ما ، یو ، قل ، حر ، پا : ازان همه (اینهمه) . کر ، تا : ازان هم .

۷ — ما ، یو ، قل ، پا ، کر : همی روا نباشد . حر : روا نباشد . تا : روا نبود . * ما ، قل ، حر ، تا : رباطی . یو : دنیا . پا ، کر : بنایی . * ما ، یو ، قل ، پا ، کر : محال باشد . حر ، تا : محال بود . * ما ، حر ، تا : یا آدمی با چندین . یو : یا آدمی ←

اندر وی، بی مدبر. باز از آن جا بگذرد، دلیل کند بر بی چگونگی صانع. از بهر آنک، چون دلیل
 قایم گشت بر آنک همه مصنوع اند و مفعول اند، و هیچ صنّع به صانع نماند، درست شود بی چونی
 صانع، چون، بنا به بانی نماند، و محیط به خیاط نماند، و مصنوع به صانع نماند. باز از آن جا بگذرد،
 دلیل کند بر علم صانع به اتفاق تدبیر. از بهر آنک، هر صانعی که عالم نباشد، تدبیر وی متفق
 نباشد، بل که مختلف افتد، باز دلیل کند بر قدرت صانع، و آن، محکمی تدبیرهای وی است،
 زیرا که فعل محکم و متقن موجود نیاید مگر از فاعل عالم قادر، این است معنی قول قایل:

وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهُ آيَةٌ تَدُلُّ عَلَىٰ أَنَّهُ وَاحِدٌ

قوله: اَلْمُتَعَرِّفِ اِلَىٰ اَوْلِيَآئِهِ بِاَسْمَائِهِ وَنَعُوْتِهِ وَصِفَاتِهِ - گفت، شناخته گردانیده است

خویشان را به دوستان خویش به نامها و نعتها و صفتهای خویش.

← باجندان. قل: با آدمی باجندین. پا: و آدمی باچندین. کر: تا آدمی باجندین.

۱ - ما، قل، تا: بی مدبر. یو: بی مدبری اولی تر که محال بود. حر، پا، کر: بی مدبر اولی تر. (اولی تر) که محال باشد.

* ما: باز از اینجا. یو، قل، حر، کر: و باز (باز) از اینجا. پا: باز از اینجا. تا: پس از اینجا. * ما، حر، تا: دلیل. یو،

قل، پا، کر: و دلیل. * ما، یو، حر، پا، کر: بر بی جگونگی (بیجگونگی). قل، تا: بر بی چونی. * در سه نسخه یو،

پا، کر: از، از بهر آنک، تا، چون بنا، نیامده است.

۲ - ما، یو، قل، تا: و مفعول اند (مفعولند). حر: و مفعول. * ما، یو، قل: شود بی چونی. حر: شود بی جگونگی. تا: شد بی چونی.

۳ - ما: چون بنا. قل: جنان چون بنا. حر: چنانک بنا. پا، کر: چنانکه بنا. تا: و چنانکه بنا. * ما: و محیط بخاط.

یو، قل، حر، پا، کر، تا: و محیط (محیط) بخاط. * ما، یو، پا، کر، تا: و مصنوع بصانع. قل: و مصبوغ بصایغ.

حر: مصنوع بصانع. * ما: باز از اینجا. یو، پا: باز از اینجا. قل، حر: و باز از اینجا. کر: از اینجا. تا: و چون از اینجا.

۴ - ما، حر، پا، کر: با اتفاق. یو، قل، تا: با تساق. * ما، یو، قل، حر، تا: هر صانعی که. پا، کر: صانع اکر. * ما، یو،

قل، حر، پا، کر: نباشد. تا: نباشد تدبیر را.

۵، ۴ - ما، حر، پا، کر: متفق نباشد. یو: متقن نباشد. قل، تا: متفق نیاید.

۵ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: افتد. حر: باشد. * ما، قل، حر: باز دلیل کند بر. یو، پا، کر: باز دلیل. تا: و دلیل.

* ما، یو، قل، حر، پا، تا: صانع. کر: صانع کند. * ما، یو، قل، پا، کر: و ان محکمی. حر: و ان محکم. تا: و این محکمی.

۶ - ما، قل، حر: زیرا که. یو: از بهر آنک. پا، کر، تا: از بهر آنکه. * ما: محکم و متقن موجود نیاید. یو، پا: محکم متقن

نیاید. قل، تا: محکم متقن موجود نیاید. حر: محکم متفق متقن بوجود نیاید. کر: محکم متفق نیاید. * ما، کر، تا:

فاعل عالم قادر. یو، پا: فاعل عالم. قل: فاعلی حی عالم قادر. حر: فاعل عالم وقادر. * ما، یو، حر، کر، تا: این است

(اینست). قل: آنست. * ما، یو، پا، کر: قول قایل. قل، تا، حر: قایل (قول قایل) که چنین کوید (می کوید):

یا (ایا) عجا کيف يعصى الاله ام كيف يجده الجاحد وفي كل شيء له آية تدل على انه واحد.

←

وَنَعْتُ وَصِفْتُ هِرْدُوكِي بِأَشَدِّ وَفَائِدَةُ أَيْنِ سَخْنِ أَنْ أَسْتِ ، كِه مِرْأُورَا كِه دُوسْتَانِ بَشْنَاخْتَنْدِ ،
 بَدَانِ شَنْأَخْتَنْدِ ، كِه خُويشْتَنْ رَا بِه دُوسْتَانِ شَنْأَخْتِه كِرْدَانِيدِ ، تَا عَلَّتِ مَعْرِفَتِ خَلْقِ دَادَنْ وِي بِأَشَدِّ ،
 ۳ نِه طَلَبِ كِرْدَنْ خَلْقِ . چُنَانِكِ خُدَايِ ، عَزَّ وَجَلَّ ، كَفْتِ : « ... وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِي لَوْ لَأَنَّ هَدَانَا اللَّهُ ، »
 وِپِغَامِ بَرِ ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، كَفْتِ : « وَاللَّهِ لَوْ لَأَنَّ اللَّهُ مَا أَهْتَدِينَا وَلَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَلَّيْنَا ، » .
 بَارِزِ كَفْتِ : بِأَسْمَائِهِ وَنُعُوتِهِ وَصِفَاتِهِ . خُويشْتَنْ رَا بِه أَيشَانِ ، بِه نَامِ هَا وَنَعْتِ هَا وَصِفَتِ هَايِ

ما - ۶

← ۷ - ما : دليل . يو ، قل ، حر ، پا ، كر ، تا : تدل .

۸ - ما ، قل : وقوله المعترف . يو ، حر ، پا ، كر ، تا : المتعترف . * ما ، يو ، قل ، پا ، كر ، تا : باسمائه (باسمائه) ونعوتها وصفاته .
 حر : ندارد . * ما ، يو ، حر : كفت . تا : و . قل ، پا ، كر : ندارد . * ما ، كر داننده . يو ، قل ، پا ، كر ، تا : كر داننده .
 حر : كر داننده .

۹ - ما ، يو ، قل ، پا ، كر : خويشتن را . حر : خويشتن . تا : خود را . * ما ، يو ، قل ، پا ، كر ، تا : ونعتها . حر : ونعتها .
 * ما ، يو ، قل ، حر ، پا : وصفتهای . كر ، تا : وصفتهای (نسخه بدل كر : صفتهاء خويش) .

۱ - ما : كه مرورا دوستان كه شناختند بان . يو ، پا : كه مرورا كه دوستان بشناختند بدان . قل ، حر : كه مرورا (كه اورا)
 دوستان كه بشناختند بدان (حر : بدان ، ندارد) . كر : كه مرورا دوستان بشناختند بدان . تا : كه دوستانكه اورا
 بشناخته اند بدان .

۲ - ما ، يو ، قل ، پا ، كر : شناختند كه . تا : بشناخته اند كه . حر : ندارد . * ما ، حر : كه خويشتن را بدوستان . يو ، تا :
 كه خود را بدیشان (برایشان) . قل : كي خويشتن را بایشان . پا ، كر : كه خويشتن را بدیشان . * ما ، حر : داذن وِي
 باشد . در حاشيه نسخه ما ، چنين آمده است . يعنى شناسا كر دانيدن وِي باشد . يو ، قل ، پا ، كر ، تا : شناسا كر دانيدن
 وِي (او) باشد .

۳ - ما ، قل ، پا ، كر : چنانك (چنانكه) خدای عزوجل كفت . يو : چنانك كفت جل ذكره . حر : كفت . تا : چنانكه
 ميگويد . * وما كنا ... آيه ۴۳ ، سورة ۷ (سورة الاعراف) . ونزعنا ما في صدورهم من غل تجري من تحتهم الانهار
 وقالوا الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق ونودوا ان تلکم الجنة
 اورثتموها بما كنتم تعملون .

۴ - ما : وياران بيغامبر صلوات الله عليه وسلم كفتند واله (در حاشيه نسخه ما : وفي نسخة بيغامبر كفت) . يو ، قل : وبيغامبر
 صلى الله عليه وسلم فرمود (كفت) واله . حر : وبيغامبر كفت عليه السلام واله . پا ، كر : وبيغامبر كفت صلى الله عليه
 وسلم . تا : وبيغامبر عليه السلام ميگويد واله .

۵ - ما ، يو ، حر ، پا ، كر : باز . قل : وباز . تا : پس . * ما : خويشتن را بایشان بنامها ونعتها وصفتهای خويش شناسا كر دانيد .
 يو ، حر : خويشتن را بدیشان (برایشان) شناخته كر دانيد بنامها ونعتها وصفتهاء خويش . قل : خويشتن را كي بایشان
 شناخته كر دانيد بنامها ونعتها وصفتهاء خويش كر دانيد . پا ، كر : خويشتن را كه بدیشان شناخته كر دانيد بنامها ونعتها
 وصفتهای خويش كر دانيد . تا : خود را كه بایشان شناخته كر دانيد بنامها ونعتها وصفتهای خود كر دانيد .

خویش شناسا گردانید. و بدان قبل به اول، گفت: بِأَعْلَامِهِ وَآيَاتِهِ. و اعلام و آیات مرعام را باشد. و اسما و نُعوت و صفات مرخاص را باشد. زیرا که اعلام و آیات فعل اند، و از آیات برفاعل دلیل کردن مرعام را است، و از اسم و نعت و صفت بر مُسَمَّی و منعوت و موصوف دلیل کردن مرخاص را است. و دیگر معنی آن است، که درجه اول از فعل برفاعل دلیل کردن است، و درجه ثانی از صفت بر موصوف دلیل کردن است. و معنی شناختن به اسم و نعت و صفت آن است که چون دانستند کمالِ قدرتِ وی و عجزِ خلق، از وی بترسیدند، و از غیر وی نترسیدند. و چون دانستند کمالِ علمِ وی و قُصورِ علمِ خلق، هیبت از وی داشتند نه از غیر وی. و چون دانستند کمالِ غنای وی و فقرِ خلق، طمع به وی داشتند نه به غیر وی. و چون دانستند بسیاریِ منتِ وی و فضلِ وی، شرم از وی داشتند نه از غیر وی. و چون دانستند که از وی بی‌نیازی نیست، و از غیر وی بی‌نیازی است،

- ۱ — ما: و بدان قبل باول گفت. یو: در فصل اول گفت. قل، حر، پا، کر: و بدان (بدان) فصل اول گفت. تا: و در آن فصل اول گفت. * ما، یو، حر، پا، کر، تا: باعلامه. قل: باعلامته. * ما: و ایات مرعام. یو، تا: و اعلام و ایات عام. قل، پا، کر: و اعلام و ایات مرعام (عامه). حر: و ایات عام.
- ۲ — ما: اسما. یو، قل، حر، پا، کر، تا: و اسما. * ما، یو، قل، پا، کر: مرخاص. حر، تا: خاص. * ما، حر: را باشد زیرا کی (که). یو: را بود از انک. قل: راست زیرا کی. پا، کر، تا: زیرا که. * ما: فعل است و از ایات بر فاعل. یو، قل، پا، کر: فعل اند و از فعل بفاعل (برفاعل). حر: فعل است و از فعل بر فاعل. تا: فعل باشد و از فعل بر فاعل.
- ۳ — ما، قل: مرعام. یو، حر، پا، کر، تا: عام.
- ۴ — ما، قل، پا، کر: مرخاص را است (ست) و (پا: و او، ندارد). یو، حر، تا: خاص راست. * ما، قل، حر، پا، کر، تا: انست که درجه. یو: درجه. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: ثانی. تا: ثانیه.
- ۵ — ما، قل، تا: بر موصوف. یو، حر، پا، کر: بموصوف.
- ۶ — ما، قل، حر، پا، کر: دانستند کمال قدرت وی. یو: دانستند که کمال قدرت وی. تا: کمال قدرت او دانستند. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: خلق از وی. تا: خلق بدیدند از او. * ما، قل، حر، پا، کر، تا: بترسیدند (ترسیدند) و از غیر وی (او). یو: ترسیدند و از غیر. پا: ترسیدند و چون از غیر وی. * ما، یو، قل، حر، پا، کر، تا: نترسیدند. پا: ترسیدند. * ما، قل، حر، پا، کر: و چون دانستند. یو، تا: و چون.
- ۷ — ما، قل، حر، پا، کر: خلق. یو، تا: خلق دانستند. * ما، یو، قل، حر، پا، تا: داشتند. کر: دانستند. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: دانستند کمال. تا: کمال.
- ۸ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: خلق، تا: خلق دانستند (در نسخه تا: همه جا بجای وی، او، آمده است). * ما، یو، قل، حر، پا، کر: دانستند بسیاری. تا: بسیاری. * ما، یو: منت وی. قل، حر، پا، کر، تا: منت. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: فضل وی. تا: فضل او بدانستند.
- ۹، ۸ — ما، یو، قل، پا، کر: شرم از وی داشتند نه از غیر وی. حر: منت از وی داشتند. تا: از و شرم داشتند نه از غیر او. ←

بر درِ وی ملازم بودند نه بر درِ غیرِ وی. و بدین معنی همه اسمارا بتوان گفتن. زیرا که همه اسمی به دو معانی اشارت کند، یا به لطف، یا به هیبت. و مقتضای لطف رجا است، و مقتضای هیبت خوف. ۳ و حقیقت رجا مشغول بودن به طاعت است، و حقیقت خوف تركِ معصیت است. هر چند رجا قوی تر، بنده مطیع تر، و هر چند خوف قوی تر، بنده از معصیت دور تر. قوله:

الْمُقَرَّبِ أَسْرَارِهِمْ مِنْهُ - نَزْدِيكَ كُنْنَدَه اسْتِ سِرِّهَائِ دُوسْتَانِ خُوشِ بَه خُوشِ .

این سخن، اشارت است بدانکه، عَلَّتِ قُرْبِ خَلْقِ بَه حَقِّ، تقریبِ حق است مرایشان را، نه به قُربِ ایشان به وی. از بهر آنکه، همه خَلْقِ مَرَاوِرَا هَمِّ جُویِنِد، ولیکن آن همی یاود که وی

← ۹ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: از وی بی نیازی. تا: از وکزیر. * ما، یو: بی نیازی است. قل، حر، پا، کر: بی نیازیست. تا: کزیرست.

۱ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: ملازم بودند. حر: ملازم شدند. * ما، یو: و بدین معنی. قل، حر، پا، کر، تا: و برین معنی. * ما، پا، کر: اسمارا بتوان گفتن زیرا که همه اسمی بدو (بردو) معانی (معنی). یو: اسمارا بتوان گفت که اسما بردو معنی. قل، تا: اسما (اسمارا) بتوان گفتن زیرا کی (که) همه اسمی بحقیقت بردو (بدو) معنی. حر: اسمارا توان گفتن زیرا که همه اسما بردو معنی.

۲ - ما: و مقتضای لطف. یو: و مقتضای لطف. قل: و مقتضای لطیف. حر، تا: و مقتضای لطف. پا، کر: و مقتضای لطف. * ما، حر: هیبت خوف. یو: عین هیبت خوف. قل، پا، کر، تا: هیبت خوف است.

۳ - ما، قل، حر، تا: و حقیقت رجا. یو: و مقتضای رجا. پا، کر: و مقتضای رجا. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: بوذن (بودن) بطاعت است. تا: بودن است بطاعت. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: هر چند. تا: و هر چند.

۴ - ما، قل، حر، تا: بنده از. یو، پا، کر: از. * ما: و قوله. قل: قوله. یو، حر، پا، کر، تا: ندارد.

۵ - ما، یو، حر، پا، کر، تا: کننده است. قل: کننده. * ما: دوستان خویش بخویش (نسخه بدل: وی بخود). یو، پا، کر: دوستان بخویشان. قل: دوستان را بخویشان. حر: بندکان بخویشان. تا: دوستان را بخود. - حاشیه نسخه پا: اسرار جمع سراسر است بمعنی راز و ممکن است که اینجا مراد بتوجه و معامله عرفا باشد بحضرت قدس یا مراد خلاصه قلب که عبارتست از روح و نفس ناطقه و چون جاذبه ازلی سابق الانعام است هیچ توجه و اقبال هر کس بی سابقه وی صورت نه بندد هر چند در حدیث قدسی که من تقرب الی شبرا تقرب الیه باعا ابتداء قربت بعبد نسبت فرموده باعتبار ظاهر تواند بود و بحقیقت مشیه و جاذبه ازلی سابق مشیتها و جذبات انسانیت و ماتشا که مبدی نعم قبل استحقاق اوست جل شانہ.

۶ - ما: این. یو، پا، کر، تا: و این سخن. قل، حر: این سخن. * ما، قل: بدانکه. یو، پا، کر: بدان که (بدانکه). حر، تا: بآن که. * ما، یو، قل: مرایشانرا نه بقرب. حر: ایشانرا نه بقرب. پا، کر: مرایشانرا نه تقریب. تا: ایشانرا نه بقرب.

۷ - ما، قل، حر: از بهر آنکه. یو: که. پا، کر: از آنکه. تا: از بهر آنکه. * ما: خلق مرورا همی جویند. یو، قل، پا، کر: خلق و راهمی جویند. حر: ویرا خلق همی جویند. تا: خلق اورا همی جویند. * ما، یو، حر، پا، کر: ولیکن. ←

راه دهد. پس چون نزدیک گرداند نزدیک شوند. بدان مقدار که به وی نزدیکی افزاید، از غیر وی دوری افزاید. و را بر همه بدل آرند، کس را بروی بدل نیارند. تا به خدمت وی راه یابند، به خدمت غیر وی مشغول نگردند. تا روزگار ذکر وی یابند، غیر وی را یاد نکنند. و تا از وی توانند^۳ اندیشیدن، از غیر وی نه اندیشند. زیرا که با وی غیر وی یاد آوردن محال است. و غیر وی را بروی بدل آوردن محال تر. زیرا که علامت صحت معرفت آن است، که عزیز را بر ذلیل بدل نیارند، و غنی را بر فقیر. پس هر گاه که فقیر را بر غنی بدل آرند، و ذلیل را بر عزیز، دلیل آن است که آن جا^۶ معرفت نیست. پس بدان مقدار که حق، سبحانه و تعالی، دوستان را به خویشان نزدیک می گرداند،

← قل : ولیکن . تا : لیکن . * ما ، حر : می یابند که وی (ویرا) . یو : همی یاود که وی . قل ، پا : همی یابد که وی . کر : همی باید که وی . تا : می باید که او .

۱ — ما ، یو ، حر ، پا ، کر ، تا : راه دهد . قل : راه همی دهد . * ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، کر : بس جون . تا : و جون . * ما ، یو : نزدیک شوند بدان مقدار . یو : نزدیک شود و بدان مقدار . قل ، پا ، کر : نزدیک شوند و بدان مقدار . تا : نزدیک شوند و آنقدر . * ما : بوی نزدیکی افزاید . یو : بوی نزدیکی فزاید . قل : بوی نزدیکی افزاید . حر : بوی نزدیکی فزاید . پا ، کر : با وی نزدیکی افزاید . تا : با او نزدیکی افزاید .

۲ — ما ، قل ، پا ، کر : ورا بر همه . حر : ویرا بر همه . یو : و بر همه کس : و او را بر همه . * ما : کس را بروی . یو : و کس را بوی . قل ، حر ، پا ، کر ، تا : و کس را بروی (برو) . * ما ، قل ، حر ، پا ، کر ، تا : راه یابند . یو : راه یابند . * ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، کر : بخدمت . تا : و بخدمت .

۳ — ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، کر : تا . تا : و تا . * ما ، قل ، پا ، کر : وی یابند غیر ویرا (ورا) . یو : وی یابند غیر او را . حر : او یابند غیر او را . تا : او یابند غیر او را . * ما ، قل : یاد نکنند و تا از وی . یو ، حر ، پا ، کر : یاد نکنند تا از وی . تا : یاد نیابند و تا از وی . ۳ ، ۴ — ما ، قل ، حر ، تا : توانند اندیشیدن . یو ، پا ، کر : توانند اندیشیدن .

۴ — ما ، قل ، حر ، پا ، کر : با وی غیر وی (ورا) . یو : با غیر او را . تا : او غیر او را . * ما ، یو ، حر ، پا ، کر ، تا : محالست . قل : محال باشد .

۴ ، ۵ — ما : و علامه . یو : و غیر ویرا بروی بدل آوردن محالست زیرا که علامت . قل ، حر : و غیر ویرا (او را) بروی بدل آوردن محال تر زیرا کی (که) علامت . پا ، کر : و غیر ورا بدل آوردن محال تراست (تر) زیرا که علامت . تا : با و غیر او را بروی بدل آوردن محال زیرا که علامت .

۵ — ما ، قل ، حر ، پا ، کر ، تا : عزیز را بر ذلیل . یو : عزیزان را بر ذلیلان . * ما : نیارند . یو ، حر ، پا ، کر : ارند . قل ، تا : ارد .

۶ — ما : بر فقیر . یو ، پا ، کر : بر فقیر بدل آرند . قل ، تا : بر فقیر بدل آرند . حر : بر فقیر بدل گیرند . * ما ، یو ، پا : پس هر گاه که . قل : بس هر چه او . حر : هر گجا . کر : بس هر گاه . تا : و هر گاه که . * ما ، یو ، پا ، کر ، تا : بدل آرند . قل ، حر : بدل آرند . * ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، کر : بر عزیز . تا : بر عزیز بدل آرند علامت . * ما ، یو ، قل ، حر ، کر ، تا : دلیل انست که . پا : دلیل است که . ←

از غیر خویش دور می گرداند. و بدان مقدار که از خلق ببرد به خویش پیوندد، و بدان مقدار که از خلق بیگانه گرداند به خویش آشنا گرداند. چون از خلق بگردند، به ظاهر بی گس اند، و به حقیقت با گس ایشان اند. و چون از همه چیزها روی بگردانند، به ظاهر درویش اند، و به حقیقت توانگر ایشان اند. زیرا که توانگر آن است، که خدای عزوجل را دارد، نه آنک چیز دارد. و عزیز آن است که با خدای است، نه آنک با خلق است. پس فقیر با خدای غنی است، و غنی با غیر خدای فقیر است. و ذلیل با خدای عزیز است، و عزیز بی خدای ذلیل است. قوله:

أَلْعَاطِفِ بِقُلُوبِهِمْ عَلَيْهِ - گرایاننده است دل های ایشان را به خویش شدن.

معنی این سخن آن است، که دل ها سوی خدای گرایند، بدان گرایند، که وی ایشان را سوی

← ۷ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: بدان مقدار. تا: بآنقدر. * ما: حق سبحانه و تعالی. یو: حق تعالی. پا، کر: حق جل و عز. قل، تا: حق. حر: ندارد. * ما، قل، پا، کر: بخویشتن. یو، حر، تا: بخود.

۱ - ما، قل، کر: خویش دور می (همی) گرداند. یو، حر، پا، تا: خود دور همی (می) گرداند.

۲، ۱ - ما: بگرد بخویشتن نزدیک و آشنا گرداند. یو، قل، پا، کر، تا: براند (ببراند) بخویشتن (بخود) بیونداند (بیونداند) و بدان مقدار که از خلق بیگانه گرداند بخویشتن آشنا گرداند. حر: بیگانه کند بخود آشنا گرداند.

۲ - ما: از خلق بگردند. یو، پا، کر: از همه خلق بریدند (بریدند). قل، حر: از خلق بگردند. تا: از خلق بظاهر بگردند. * ما: بیگس سوی اند. یو، قل، حر، پا، کر، تا: بی گس اند (بیگسند).

۳ - ما، یو، قل، کر، تا: وجون. حر، پا: جون. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: چیزها. تا: چیزها بظاهر. * ما: بگردانند. یو، حر، کر، تا: گردانیدند. قل: بگردانیدند. پا: گردانید. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: بظاهر. تا: ندارد.

۳، ۴ - ما، قل، حر، تا: و بحقیقت توانگر ایشان اند (نند). یو: و بیاطن توانگران اند. پا، کر: و بیاطن توانگر ایشانند.

۴ - ما: کی خدای عزوجل را. یو، پا، کر، تا: که خدایرا (خدای را). قل: کی خدای. حر: خدای. * ما، قل، حر، پا، کر: چیز. یو: چیز را. تا: چیزی.

۵ - ما: و غنی آنست که با خدای است نه آنک با خلق است. یو، پا، کر: و عزیز (عزیز) آنست که با حق است (حقیقت) نه با خلق. قل، تا: و عزیز آنست کی (که) با خدا است (خدای است) نه آنک با خلق است. حر: و عزیز آنست که با خدای بماند.

۶ - ما، قل، حر: با غیر خدای. یو، پا، کر: بی خدای (بیخدای). تا: بغیر خدای بی خدای. * ما: ذلیل است و قوله. یو، حر، پا، کر: ذلیل. قل: ذلیل قوله. تا: عزوجل ذلیل.

۷ - ما: گرایاننده است دلها ایشان بخویشتن. یو: گرایاننده است دلها ایشانرا بخویشتن. قل: کی باز گرداننده است دلها ایشانرا بخویشتن. حر: گرداننده است دلها ایشانرا بخویشتن. پا، کر: گرداننده است دلها ایشان بخویشتن. تا: گرایاننده است دلها ایشانرا بخود.

۸ - ما، قل: معنی. یو، حر، پا، کر، تا: و معنی. * ما: که دلها سوی خدای گرایند بدان گرایند که وی ایشانرا سوی خود گرایند. یو: که دلها که سوی خدای گرایند بدان گرایند که وی ایشانرا سوی خویشتن گرداند. قل: کی ←

خود گرایاند. و آن گراییدن به دو معنی بود. یا با هر چه بسازند بلا گرداند، تا بگریزند و بدو باز آیند، چون آدم، که با بهشت آرام گرفت، بروی محنت کشت، تا از بهشت و رازوال آمد، و آدم با یاد مولی بماند. و چون یعقوب، با یوسف آرام گرفت، فراق آمد، تا یعقوب با یاد مولی بماند. و چون ۳ مُصطفی، صلوات الله علیه، طمع افکند به مکیان، که مرا بنوازید، و به من ایمان آرید، و به من باز گردید، و مرا نصرت کنید، ایشان را بروی بیرون آورد، تا طمع از ایشان ببرد، و مجرد دل بر خدای بست، آن گاه بر مکیان نصرت کردش. یک وجه این بود، که با هر چه بخواهند آرامیدن، ۶

← دلها که سوی خدای گردانید بدان گردانید که وی ایشانرا سوی خویش گرداند. حر: که دلها سوی خدای گردانیدند او گردانید که وی ایشانرا بسوی خویش گرداند. پا، کر: که دلهای که (دلهائی که) سوی خدای گردانید بدان گردانید کوئی که ایشان را سوی خویش گرداند. تا: که دلهائی که سوی خداوند گرایند بآن گراینده کی او ایشانرا سوی خود گرداند.

- ۱ — ما: وان گراییدن بدو. یو: وان گردانیدن وی بردو. قل، حر، تا، کر: وان (و این) گردانیدن بردو. پا: وان گردانید بردو. * ما، حر: یا با هر چه (هر چه). یو: تا بهر چه. قل: با هر چه. پا، کر: یا بهر چه. تا: که با هر چه.
- * ما، یو، قل، تا: بلا. حر: ان برایشان بلا. پا، کر: باز. * ما، یو، قل: و بدو. حر، پا، کر، تا: و بدر.
- ۲ — ما: جون ادم که. یو، قل، پا، کر: جنان جون ادم علیه السلام که. حر: جنانک ادم. تا: جنانکه ادم علیه السلام جون. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: بروی. تا: بروی. * ما: تا از بهشت و رازوال. یو، حر، پا: تا بهشت بروی زوال. قل: تا بهشت زوال. کر: یا بهشت بروی زوال. تا: تا بهشت بروی زوال. * ما، یو، حر، پا، کر: و ادم. قل، تا: و ادم علیه السلام. - در نسخه تا: از، و چون یعقوب، تا، و چون مصطفی، نیامده است.
- ۳ — ما، حر: یوسف. یو، قل، پا، کر: یوسف علیهما السلام. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: و جون. تا: و جنانکه.
- ۴ — ما، قل، حر، تا: صلوات الله علیه (علیه السلام) طمع افکند بمکیان. یو، پا، کر: صلی الله علیه وسلم بمکیان طمع افکند. * ما، یو: که مرا بنوازید. قل، حر، پا، کر: که مرا بنوازند. تا: تا او را بنوازند. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: و بمن. تا: و با او. * ما: ارید و بمن باز کردید. یو: ارید و با من باز کردید. قل، حر، تا: ارند و با من (با او) باز کردند. پا، کر: آرند و بمن باز کردند.
- ۵ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: مرا. تا: او را. * ما، یو: کنید. قل، حر، پا، کر، تا: کنند. * ما، یو، پا، کر: بروی. قل، حر: بوی. تا: ندارد. * ما، یو، حر، پا، کر، تا: ببرد. قل: ببرد.
- ۶ — ما: بر خدای بست. یو: در خدای بست عزوجل. قل: بخدای عزوجل بست. حر: در خدای بست. پا، کر: با خدای بست عزوجل. تا: را در خدای بست. * ما: انگاه بیکیان بیکیان نصرت کردش. یو، پا، کر: انگاه بیکیان نصرت کردش. قل: انگاه بیکیان بیکیان نصرت کردش. حر: انکه بیکیان نصرت دادش. تا: انگاه به بیکیان بیکیان نصرتش کرد و جنانکه یعقوب علیه السلام با یوسف علیه السلام آرام گرفت فراق آمد تا یعقوب علیه السلام با یاد مولی بماند. * ما، قل: این بود که با هر چه (هر چه). یو: ان بود که با هر چه. حر: ←

بلاگرداند، تا جز با وی نیارامند. و دیگر وجه آن بود، که آن چیز از پیش بردارد، یا خواهند یا نخواهند، باید باز آیند. و سه دیگر وجه آن بود، که هر جا که نیکویی امید دارند، حق از آن نیکوتر کند با ایشان، تا از شرم این جا باز آیند. این دلیل آن است، که هر که بر در حق است، نه به اختیار خویشتن است، چه بسته بند حق است، اگر بند خویش از ایشان بردارد، یک تن بر در نباشد. قوله:

۶ $\text{الْمُقْبِلُ عَلَيْهِمْ بِلُطْفِهِ وَالْجَاذِبُ لَهُمْ إِلَيْهِ}$ - اقبال کننده است بر دوستان خویش به مهربانی خویش، و کشنده است مرایشان را سوی خویش.

← اینست که با هر چه. پا، کر: این بود که با هر که. تا: این بود که هر چه. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: آرامیدن. حر: آرامیدن.

۱ - ما، قل: تا جز با وی (باو) نیارامند. یو، پا، کر: تا با جز وی نیارامد (نیارامند). حر: تا جز وی نیارامند. تا: تا جز باو نیارامند و بدر او باز آیند. * در نسخه تا: از، و دیگر وجه، تا، هر جا که نیکویی، نیامده است. * ما، پا، کر: ان بود (این بود) که ان چیز از پیش بردارد. یو: ان بود که از پیش بردارد. قل: ان بود ان چیز از پیش بردارند. حر: این بود که ان چیز از پیش ایشان بردارد. * ما: یا خواهند یا نخواهند باید. یو، حر: تا اگر خواهند و کر (حر: و) نخواهند بدو. قل: تا خواهند یا نخواهند بدو. پا، کر: تا اگر خواهند و نخواهند بدو. ۲ - ما، تا: و دیگر وجه ان بود (ما: ان به) که هر جای (هرجا) که. یو، پا، کر: و دیگر وجه ان بود که هر جا. قل، حر: و سه دیگر وجه ان بود که هر جا. * ما، پا، کر: حق از ان نیکوتر کند (بکنند) با ایشان از (تا از) شرم اینجا. یو: حق تعالی با ایشان نیکوتر از ان بکنند تا شرم دارند اینجا. قل: حق عزوجل از ان به بر کند با ایشان تا از شرم اینجا. حر: حق از ان نیکوتر بکنند تا ایشان از شرم از اینجا. تا: حق سبحانه از ان نیکوتر بدهد تا ایشان از شرم بدرگاه.

۳ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: این. تا: و این. ۴ - ما: خویشتن است چه. یو، قل، پا، کر: خویش است چه. حر: خویش است که. تا: خودست. * ما، حر: حق است (حقست). یو: حق است عزوجل. قل، پا: حق است کی (که). کر: حقست عزوجل که. تا: حق است که اگر حق سبحانه. * ما، یو، قل، پا، کر: بند خویش. حر: آن بند خویش. تا: بند خود. * ما: یک تن. یو، قل، حر، پا، کر، تا: یکی.

۵ - ما: نباشد و قوله. یو، پا، کر: نباشد. قل: نباشند قوله. حر، تا: نباشند. ۶ - ما، قل، حر: بردوستان خویش. یو، پا، کر: بدوستان خویش. تا: بردوستان خود. * ما، یو، قل، پا، کر: بمهربانی خویش. تا: بمهربانی خود. حر: ندارد.

۷ - ما، قل، حر: و کشنده است. یو: کشنده. پا، کر، تا: کشنده است. * ما، یو، قل، پا، کر: سوی خویش. حر: بسوی خویش. تا: سوی خود.

إقبال، به پارسی، روی آوردن باشد نه به معنی جارِحَة: چه به معنی تیمار داشتن و نیکویی کردن، و چه بدانچ نیکو باشد، راه نمودن، و از آنچ زشت باشد، نگاه داشتن. و این چنان است که گویند: فلان روی به فلان آورده است، و اقبال به وی کرده است، یعنی، همی سازد کار وی را، ۳ و دوست داری همی نماید به کار وی. و نیز گویند: روی به فلان کار آورده است، چون صلاح آن کار طلب کند، و فسادها از آن کار دور کند، تا نظام گیرد. پس بدین معنی که یاد کردیم، اقبال حق به اولیای خویشان، دوست داشتن باشد مرایشان را، و توفیق دادن بدانچ ایشان را نیک آید، ۶ و معصوم کردن از آنچ ایشان را بد آید، و نگاه داشتن بر کاری که بدان ستوده گردند، و دور داشتن

۱ - ما، یو، قل، حر: بیارسی. پا، کر، تا: بفارسی. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: باشد. حر: بود. * ما: جارحه چه بمعنی تیمار داشتن و نیکویی کردن و بدانچ نیکو باشد راه نمودن. یو: جارحت چه بمعنی رعایت و نکه داشتن و نیکویی کردن و بنیکویی ره نمودن. قل، پا، کر، تا: جارحه چی (چه) بمعنی تیمار داشتن و نگاه داشتن و نیکویی (نیکویی) کردن و بانج (بدانچه - وانچه) نیکو باشد راه نمودن (ره نمودن). حر: جارحه چه بمعنی تیمار داشتن بود و نیکویی کردن. - در حاشیه نسخه پا: تخصیص اولیا باقبال حضرت الهیت بجهة تشریف ایشانست والا اولیا و اعدا بل جمیع ذرات اکوان مر بوب اویند جلت نعائه.

۲ - ما، قل، پا، کر، تا: و از انج (انچه) زشت باشد نگاه داشتن این. یو: و از انج زشت بود نکه داشتن وان. حر: و بدانچه راه زشت بود نگاه داشتن و این.

۳ - ما، یو، قل، حر: پا، کر: که کویند. تا: که کویند که. * ما، قل، حر، پا، کر: روی بفلان آورده است (اور دست). یو: بفلان روی اور دست. تا: روی بفلان شخص آورده است. * ما، قل، حر، پا، کر: بوی کرده است (کردست). یو: کرده. تا: باو کرده است. * ما: همی سازد کار ویرا. حر: کار او را می سازد. یو: بسازد کار ویرا. قل، پا، کر: همی بسازد کار او را (ورا). تا: کار او ساخته میدارد.

۴ - ما، قل، کر: دوست داری (قل: و دوست داری) همی نماید بکار وی و نیز. یو: و دوستاری همی نماید و. حر: و دوست داری می نماید بجای وی و نیز. پا: و دوست داری هم نماید بکاری و نیز. تا: و در کار او دوستداری می نماید و نیز. * ما، یو، قل، پا، کر: روی. حر، تا: فلان روی. * ما، قل، حر، کر: آورده است. یو: آورد. پا، کر: آوردست. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: چون. حر: یعنی جز.

۵ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: کند. حر: نکند. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: و فسادها. تا: و فساد.

۶ - ما: حق با اولیا خویشان. یو: حق عزوجل با اولیا خود. قل: عزوجل با اولیا خویش. حر: حق با اولیا خویش. پا، کر: حق عزوجل با اولیا خویش. تا: حق با اولیای خود. * ما، یو، قل، پا، کر: باشد مر. حر: بوذ. تا: باشد. * ما، یو، قل، حر، تا: و توفیق. پا، کر: بتوفیق. * ما، یو: بدانچ. قل: بدانچه مر. حر، پا، کر: بدانچه. تا: برآنچه.

۷ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: و معصوم کردن. تا: و معصوم گردانیدن. * ما: ستوده گردند. یو، قل، حر، پا، کر: بدان ستوده گردند. تا: بآن کار ستوده گردند. * ما، قل، حر، پا، کر: و دور داشتن از کاری که بدان نکوهیده گردند. یو: و دور داشتن از کاری که بدان نکوهیده شوند. تا: و نگاه داشتن کاریکه بآن کار نکوهیده گردند.

از کاری که بدان نکوهیده گردند. تا به اقبالِ حق اندر دو جهان نیک نام گردند، و از بدنامی دور گردند.

۳ باز گفت: بِلُطْفِهِ. اقبال بر ایشان لُطْفِ خویش کرد. یعنی، لُطْفِ او بود که اقبال واجب کرد، نه هُنر ایشان.

ما - ۸

باز گفت: وَ أَلْجَازِبُ لَهُمْ إِلَيْهِ. چون به ایشان اقبال کرد، ایشان را به خود کشید، تا ایشان نیز اقبال به وی کردند. به باطن به مَحَبَّتْ، و به ظاهر به خدمت. اقبالِ حق، تعالی، به بنده، رُبُوبِيَّتْ است، و اقبالِ بنده، به حق، تعالی، عُبُودِيَّتْ است. چون از حق، عَزَّوَجَلَّ، به خویشتن اقبال دیدند، ایشان نیز به حق اقبال آوردند. و هرچ ایشان را از حق بُرید، از آن چیز بُریدند، و هرچ ایشان را به حق رسانید، دَسْتْ به وی در زدند. تا به حدی که به ظاهر خِلاف

- ۱ - ما، قل، پا، کر: حق اندر. یو، حر: حق در. تا: حق تعالی در. * ما، قل، حر، پا، کر، تا: نیک نام کردند. یو: نیک نام شوند. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: و از. تا: از.
- ۲ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: دور کردند. حر: دور کردند که بدان نکوهیده گردند.
- ۳ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: باز گفت. تا: پس گفت. * ما: برایشان لطف خویش. یو: بلطف خود. قل، حر، پا، کر: بایشان (برایشان) بلطف خویش. تا: برایشان بلطف خود. * ما، قل، حر، کر، تا: لطف او (وی) بود که اقبال. یو: لطف وی اقبال. پا: لطف وی بوی بود که اقبال.
- ۴ - ما، یو، پا، کر، تا: نه هنر. قل: نه بهتر. حر: نه بهتر.
- ۵ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: باز گفت. تا: پس گفت. * ما، قل، تا: چون بایشان (برایشان) اقبال. یو، پا، کر: چون با ایشان اقبال. حر: چون اقبال بایشان. * ما، یو، حر، تا: ایشانرا بخود کشید. قل: مر ایشانرا بخویشتن کشید. پا: ایشانرا بخویشتن کشند. کر: ایشانرا بخویشتن کشید.
- ۶ - ما: اقبال حق تعالی. یو: اقبال حق جل ذکره. قل، پا، کر: اقبال حق عزوجل. حر: اقبال حق. تا: اقبال حق.
- ۷ - ما: ربوبیت است. یو، قل، کر: ربوبیت. حر: ربوبیت. پا: بحق ربوبیت. تا: ربوبیت باشد. * ما: بحق تعالی عبودیت است. یو، قل، پا، کر: بحق عبودیت. حر: بحق عبودیت. تا: بحق عبودیت باشد. * ما: از حق عزوجل بخویشتن. یو، قل، پا، کر: از حق بخویشتن. حر: ایشان از حق بخویشتن. تا: ارحق بخود.
- ۸ - ما، یو، حر، پا، کر، تا: ایشان. قل: ایشان. * ما: وهرج. یو، قل، حر، پا، کر: هرجه. تا: وهرجه. * ما: برید ازان چیز. یو: برید ایشان از وی. حر، قل، پا: برید از وی. کر: برید ایشان از وی. تا: برید از وی.
- ۹ - ما: وهرج. یو، قل، حر، پا، کر، تا: وهرجه. * ما: دست بوی در زدند تا بحدی که بظاهر. یو، قل، پا، کر: جنک بوی اندر (در) زدند تا بظاهر. حر: جنک در ان زدند تا بظاهر. تا: دست در وی زدند تا بظاهر. - در نسخه حر: از، و به باطن، تا، در سر خویش، نیامده است.

نکردند، و به باطنِ خلاف ناندیشیدند. قدم از حدِّ امر بیرون نهند، و جز با حق، تعالیٰ، صحبت نداشتند، و در سرِّ خویش جز او را راه ندادند، و سزاوار این بودند، از بهر آنکه ایشان بیافتند، آنچه بسیار خلق بجستند و نیافتند.

۳ و در این سخن که گفت: **وَأَلْجَازِبُ لَهُمُ إِلَيْهِ**، اشارت است که ایشان چون به حق رسیدند، نه به آمدنِ خود رسیدند، چه بر بودنِ حق رسیدند. چون حق، تعالیٰ، کسی را به خویشتن جذب کرد، چون تواند که نیاید، و که تواند که او را باز دارد؟ که حق، تعالیٰ، غالب است و مغلوب نیست، و قاهر است و مقهور نیست. و اقبال کردن به دوستان به لطف، صفتِ حق است، و صفاتِ حق ربوبیت است. و باز آمدنِ بنده به حق، صفتِ بنده است، و صفتِ بنده عبودیت است، و عبودیت تأثیرِ ربوبیت است، نه ربوبیت تأثیرِ عبودیت. و صفتِ حق، تعالیٰ، حقیقت است، و صفتِ ۹

۱ — ما، تا: ناندیشیدند. قل: ناندیشیدند. یو، پا، کر: نیندیشیدند. * ما، یو، پا، کر: قدم. قل، تا: و قدم. * ما، قل، تا: و جز با حق تعالیٰ (حق) صحبت نداشتند (نکردند). یو: با جز حق تعالیٰ صحبت نکردند. پا، کر: جز با حق عزوجل صحبت نکردند.

۲ — ما، قل، تا: و در. یو، پا، کر: و اندر. * ما، تا: جز او را. یو: جز ویرا. قل: جز حق را. پا، کر: جز او را. حر: ندارد. * ما، یو، قل، حر، تا: و سزاوار این بودند. پا، کر: ندارد. * ما: بیافتند آنک. یو: یافتند آنچه. قل، حر، پا، کر، تا: بیافتند آنچه.

۳ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: بجستند و نیافتند. تا: بجستن و نیافتن.

۴ — ما، قل، حر، پا، کر، تا: و درین (و اندر این - درین) سخن که گفت. یو: ندارد. * ما، یو، قل: الجاذب. حر، پا، کر، تا: و الجاذب. ۴، ۵ — ما، یو: رسیدند نه بآمدن خود رسیدند (برسیدند). قل، کر: رسیدند نه بآمدن خویش رسیدند. حر: رسیدند بآمدن خویش رسیدند. پا: رسیدند بآمدن خویش رسیدند. تا: رسیدن نه بآمدن خود رسیدن.

۵ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: چه بر. تا: بر. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: رسیدند. تا: رسیدن. * ما: چون حق تعالیٰ. یو، حر: و چون حق تعالیٰ. قل، پا، کر: و چون حق عزوجل. تا: و چون حق. * ما: بخویشتن جذب کرد چون تواند که نیاید و که تواند که او را. یو، حر: بخود جذب کند کسی تواند که نیاید و که تواند (تواند کردن) که ویرا. قل: بخویشتن جذب کرد کسی تواند که نیاید بوی و که تواند که ویرا. پا، کر، تا: بخود (بخویشتن) جذب کرد کسی تواند که نیاید و که تواند که ویرا (او را).

۶ — ما، یو، تا: که حق تعالیٰ. قل، حر، پا، کر: کی (که) حق.

۷ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: و قاهر. تا: قاهر. * ما، قل، پا، کر، تا: و مقهور. یو، حر: مقهور. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: بدوستان. تا: بدوستان. * ما، قل، تا: و صفات حق ربوبیت. یو، پا، کر: و صفات حق عزوجل ربوبیت. حر: و صفات حق ربوبیت.

۸ — ما، یو، قل، پا، کر: بنده. حر: خلق. تا: ندارد.

خَلْقٌ، مَجَازٌ، وَمَجَازًا بِرَحْمَةِ رَاحِدٍ. وَلَكِنْ، چُونِ حَقِيقَتِ بِرَجَازِ مُسْتَوَلِي گَرْدَدِ، مَجَازًا جَذَبَ كُنَدِ، صَفَتَشْ صِفَتِ حَقِيقَتِ گَرْدَانَدِ. وَايْنُ چُنَانِ اسْتِ: كِه چُونِ آتَشِ پَلِيدِي رَا بِسُوَزَانَدِ ۳
خَا كَسْتَرَشِ پَاكِ گَرْدَدِ، وُمُرْدَارِ چُونِ دَر نَمَكِ سَارِ اُفْتَدُو بَگُذَا دَر نَمَكِ گَرْدَدِ، پَاكِ گَرْدَدِ. پَسِ سُلْطَانِ مَخْلُوقِي كِه بِرِ مَخْلُوقِي غَلْبَه گَرَفْتِ، اَوْرَا اَز صِفَتِ اَو جُدا كَرْدِ و بِه صِفَتِ خَوِيَشِ گَرْدَانَدِ، پَسِ سُلْطَانِ حَقِّ چُونِ بِرِ مَخْلُوقِي غَلْبَه گِيَرْدِ اَوْرَا بِه صِفَتِ اَو كِي بَا ز كُذَارْدِ؟ اَز صِفَاتِ بَشَرِيَّتِ، وَا ز رُعُونَاتِ نَفْسِ، وَا ز شَهَوَاتِ طَبِيعِ، وَا ز وَسَاوِسِ شَيْطَانِ، وَا ز رِيَايِ خَلْقِ، اَوْرَا بِرِهْنَه گَرْدَانَدِ، ۶
و بِه صِفَاتِ حَقِيقَتِ اَوْرَا بِيَارَايَدِ، تَا دَر بَا طَنْشِ جُزْ مَحَبَّتِ حَقِّ، تَعَالِي، نَمَانَدِ، و بِرِزْبَانَشِ بَجُزْ يَادِ حَقِّ نَمَانَدِ، و بِرِ دَلَشِ هَم چُنِينِ، و بِرِ اَرْ كَانَشِ جُزْ خِدْمَتِ حَقِّ نَمَانَدِ. هَر چِ خَلْقِ رَا بِه وِي اُنْسِ

← ۹ — ما، یو، قل، تا: تاثیر عبودیت. حر، پا، کر: تاثیر عبودیت است (یتست). * ما: حق تعالی حقیقت است. یو: حق تعالی حقیقت. قل، تا: حق حقیقت است. حر: عزوجل حقیقتست. پا، کر: حق جل وعز حقیقت.

۱ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: خلقی. تا: بنده. * ما، یو، حر، پا، کر: ولکن. قل: ولیکن. تا: لکن. * ما، یو، قل، حر، تا: بر مجاز مستولی گردد. پا، کر: مستولی گردد بر مجاز.

۲ — ما، یو، قل، پا، کر: صفتش. حر، تا: و صفتش. * ما، قل: که جون. یو، قل، پا، کر، تا: که (کی). * ما، یو، پا، کر، تا: بلیدی را بسوزاند. قل: بلیدی بسوزد. حر: بلیدی را بسوزد.

۳ — ما، یو، حر، پا، کر، تا: باک گردد. قل: باک. * ما: چون در نمکسار افتد و. یو، تا: در نمک افتد و. قل، پا، کر: در نمک او افتد (افتد). حر: در نمک زار افتد. * ما، حر، تا: و نمک. یو، قل، پا، کر: نمک. * ما، قل، پا، کر، تا: باک (و باک) گردد. یو، حر: باک شود. * ما، قل: بس سلطان مخلوقی که بر مخلوقی غلبه گرفت و او را (ویرا) از صفت او (وی) جدا کرد. یو: بس سلطان انست بر مخلوقی غلبه کرد و او را از صفت وی جدا کرد. حر: بس سلطان مخلوقی که بر مخلوقی غلبه گرفت او را از صفت جدا کند. پا، کر: بس سلطان مخلوقی غلبه گرفت و او را از صفت وی جدا کرد. تا: بس سلطنت مخلوقی که بر مخلوقی غلبه گرفت او را از ان صفت خود جدا کرداند.

۴ — ما، قل، حر: و بصفته (بصفت) خویش گرداند. یو، پا، کر، تا: بصفت (و بصفت) خویش گردانید.

۵، ۴ — ما، یو، پا، کر: بس سلطان حق جون بر مخلوقی (بر مخلوق). قل: بس سلطان حق بر مخلوقی. حر: سلطانی حق جون بر مخلوقی. تا: سلطنت حق جون بر مخلوقی.

۵ — ما، تا: او را بصفت او کی باز گذارد (نسخه بدل ما: بار باند). یو، قل، حر، پا، کر: او را (او را) بصفت وی کی ماند. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: از. تا: او را از.

۶ — ما، یو، قل، کر، تا: و از وسواس. حر، پا: و از وسواس. * ما، یو، قل، پا، کر: او را برهنه. حر: ویرا برهنه. تا: برهنه.

۷ — ما، قل، حر، تا: و بصفت (بصفت) حقیقت او را (ویرا) بیاراید. یو، پا، کر: بصفت حقیقت ویرا بیاراید (ویرا بیاراید). * ما: حق تعالی. یو، قل، حر، پا، کر، تا: حق. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: و برزبانش. حر: و برزبانش. * ما: بجز یاد حق نماند و بردلش همچنین و برار کانش. یو: بجز یاد خدای نماند و بار کانش. ←

بُود، اورا از آن چیز وحشت باشد و از او گریزان بُود. و هرچ خلق بجویند او از آن چیز گریزان گردد و ترسان، تا به خاطر وی ذکر غیر حق نگذرد، از بیم آنک، در آن ساعت از حق بُریده گردد. و صفت او مخالف صفات خلق گردد، تا هرچ خلق به وی قُرب جویند، او از آن بُعد جوید، ۳ و هرچ خلق را از آن شادی بُود، او از آن غم بُود، و غم خلق او را شادی گردد، و بلائی خلق او را نعمت گردد، و نعمت خلق او را بلا گردد، و راندن خلق او را نواختن گردد، و نواختن خلق او را راندن گردد. از خلق فانی گردد، و به حق باقی ماند. چون حق اقبال کند و بنده را جذب کند ۶

۹-۱

← قل: جز یاد حق نماند و برار کانش. حر: جز یاد کرد حق نماند و برار کانش. پا، کر: جز یاد حق جل و عز نماند و بار کانش. تا: جز یاد حق نماند و بردلش جز ذکر حق نرود و برار کانش.
۸ — ما: هرچ. یو، قل، حر، پا، کر: هرچه. تا: و هرچه. * ما، تا: بوی انس بود او را. یو، حر، پا، کر: بوی انس باشد ویرا (او را). قل: بدوانس باشد وی.

۱ — ما، تا: از آن چیز وحشت باشد و از او گریزان بود و هرچ (و هرچه). یو: او را از آن چیز وحشت بود و هرچه. قل: از آن چیز وحشت کیرد و هرچه. حر: از آن چیز وحشت نباشد و هرچه. پا، کر: ویرا از آن چیز وحشت باشد و هرچه. * ما: بجویند او از آن چیز گریزان گردد و ترسان. یو: وی از آن ترسان و گریزان گردد. قل: جویند چیزی کردند وی از آن چیز ترسان و گریزان گردد. حر: بجویند از دنیاوی از آن گریزان و ترسان گردد. پا، کر: بجویند وی از آن چیز ترسان و گریزان گردد. تا: جویند او از آن چیز گریزان و ترسان گردد.

۲ — ما، قل: تا بخاطر وی ذکر غیر حق نکند. یو: تا بخاطر وی ذکر غیر حق تعالی نکند. حر: تا بخاطر وی دیگر غیر حق نکند. پا، کر: تا بخاطر وی ذکر غیر حق جل و عز نکند. تا: تا بر خاطر او غیر از ذکر حق نکند. * ما، تا: آنک (آنکه) در آن ساعت از حق. یو، قل: آنک ان (بدان) ساعت از حق عز و جل. حر: آنکه در آن ساعت از حق عز و جل. پا، کر: آنکه بدان ساعت از حق جل و عز.

۳ — ما، تا: و صفت او. یو، قل، حر، پا، کر: صفت وی. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: صفات خلق. تا: صفات حق. * ما: او از آن. یو: وی از آن. قل، حر، پا، کر، تا: وی (او) از آنجا.

۴ — ما، تا: از آن شادی. یو، قل، حر، پا، کر: از آنجا شادی. * ما: او را از آن غم بود و غم خلق او را. یو: ورا غم بود و هرچه خلق را غم بود ورا. قل: ورا غم کرد و غم خلق ورا. حر: ویرا از آن غم بود و هرچه خلق بوی قربت جویند وی از آنجا بعد جوید هرچه خلق را غم کرد و ویرا. پا، کر: ورا غم کرد و هرچه خلق با غم بود ورا. تا: او را غم کرد و غم خلق او را.

۵، ۴ — ما، حر، تا: او را نعمت. یو، قل، پا، کر: ورا (ویرا) نعمت. * ما، حر، تا: او را. یو، قل، پا، کر: ورا بلا. در چهار نسخه یو، قل، پا، کر: همه جا، ورا، آمده است. در نسخه حر: همه جا، ویرا، آمده است. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: و نواختن خلق. حر: و نواختن.

۶ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: از خلق فانی گردد. تا: و از خلق فانی ماند. * ما، قل، پا، کر: باقی ماند. یو، حر، تا: باقی گردد. * ما، یو، حر، پا، کر: چون حق. قل: چون حق عز و جل. تا: و چون حق سبحانه.

صفاتش این باشد، و هر که را صفت این است، امید اقبال حق است، و هر که را صفت غیر این است، مخاطره اعراض حق است. از بهر آنکه، چون مخلوق کسی را دوست دارد و به وی اقبال کند، نخواهد که او را با کسی بیند، و چون دشمن گیرد اعراض کند، هر گجا باشد و با هر که باشد روا دارد. ۳ پس حق، تعالی، بدین صفت اولی تر که مخلوق، که صفت مخلوق رسم است و مجاز، و صفت حق، تعالی، حق است و حقیقت. چون، صفت رسمی و مجازی، این واجب کند که یاد کردیم، صفت حق و حقیقت اولی تر، زیرا که حق، تعالی، از رسم قوی تر، و حقیقت از مجاز قاهر تر. قوله:

طَهَّرَ عَنْ أَدْنَابِ النَّفُوسِ أَسْرَارَهُمْ - پاک گردانید از پلیدی های تن ها سرهای ایشان را. معنی این سخن آن است: که سرهای خود را به چیزی مشغول نگردانند که مراد نفس است،

۱ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: این باشد. تا: ان باشد. * ما، قل، تا: و هر کرا (و هر که را). یو، حر، پا، کر: هر کرا. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: اینست. تا: ان است.

۲ - ما، قل، مخاطره. یو: مخاطری. حر، پا، کر، تا: مخاطره. * ما، قل، تا: از بهر آنکه چون مخلوق. یو، حر: از بهر آنکه چون مخلوق. پا، کر: از بهر آنکه چون مخلوق. تا: از بهر آنکه چون مخلوق. * ما، قل، حر، پا، کر: و بوی اقبال. یو: بوی اقبال. تا: و برو اقبال.

۳ - ما، قل، پا، کر: او را (ورا) با کسی. یو: ورا کس. حر: ویرا کسی. تا: نخواهد او را با کس دیگر. * ما، قل، پا، کر، تا: دشمن کیرذ اعراض (واعراض). یو: دشمن کرد اعراض. حر: ویرا دشمن کیرذ اعراض. * ما، قل، حر، پا، کر: هر گجا باشد و با (ویا) هر که (هر ک) باشد. یو: هر گجا بود و با هر که بود. تا: هر جای که باشد و با هر که باشد.

۴ - ما: بس حق تعالی بدین صفت اولی تر که مخلوق که. یو: بس چون حق جل و عز دوست دارد بدین صفت اولی تر که. قل: بس حق عز وجل اولی ترین صفت از مخلوق چه. حر: بس حق عز وجل اولی ترین صفت از مخلوق که. پا، کر: پس چون حق عز وجل اولی تر بدین صفت از مخلوق که. تا: پس چون حق باین صفت اولی تر از مخلوق که. * ما، پا، تا: رسم است (رسمت) و مجاز و صفت. یو: رسم و مجازست و صفت. قل: رسم است و مجاز و صفت. حر: رسم و مجاز و صفت. کر: رسمیت و مجاز و صفت.

۴، ۵ - ما، یو، تا: حق تعالی. قل، حر: حق. پا، کر: حق جل و عز. * ما، قل، پا، کر، تا: که یاد کردیم صفت حق و حقیقت اولی تر زیرا که (زیرا که) حق تعالی (حق - حق جل و عز). یو: صفت حق اولی تر که حق. حر: یاد کردیم صفت حق که حقیقت است اولی تر زیرا که حق.

۶ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: قوی تر (قوی تر). تا: اولی تر. * ما، قل، قوله طهر. یو، حر، پا، کر: طهر. تا: و طهر. ۷ - ما، یو، قل، پا: از پلیدیها (پلیدیها) تنها سرها (سرها) ایشانرا. حر: از پلیدیها نفسها سر ایشانرا. کر: از پلیدیها تنها سرهای ایشانرا. تا: از پلیدیهای نفسها سرهای ایشانرا.

۸ - ما: معنی این سخن آنست که سرها خود را بچیزی مشغول نگردانند که مراد نفس است و لکن همواره سرخویش را مشغول دارند بدانکه موافقت و مراقبت حق است زیرا که نفس جز بدی نفرماید چنانکه خدای تعالی از یوسف بیغامبر علیه الصلاة والسلام خبر داد ان النفس. یو: سرها خویش را مشغول نگردانند مراد نفس لکن مشغول دارند ←

ولکن همواره سِرِّ خویش را مشغول دارند بدانچه مُوافقت و مُراقبتِ حقّ است. زیرا که، نفس جز بدی نفرماید، چنانک خدای، تعالی، از یوسف پیغام بر، عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ، خبر داد: « وَمَا أْبْرَىٰ نَفْسِي إِلَّا النَّفْسَ لَأَمَّارَةً بِالسُّوءِ »^۳. پس چون پیغام بر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، از نفسِ خویش چنین خبر کرد، پس که را از نفسِ خویش ایمنی ماند؟ و خبر است از پیغام بر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، که گفت: « مَنْ مَقَّتْ نَفْسَهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ، آمَنَهُ اللَّهُ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ». و نیز گفت، عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ: « أَعْدَىٰ عَدُوِّ لِبْنِ آدَمَ، نَفْسُهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ ». و نیز گفت،^۶

← بدان موافق حق است که نفس بد فرمایست چنانک فرمود و ما ابری نفسی ان النفس. قل: معنی این سخن آنست که مر سره‌اء خویش را بجزی مشغول نکر دانند که مراد نفس است ولیکن هم‌ا سِرِّ خویش را مشغول دارد بانچه موافقه و مراقبه حق است زیرا که نفس جز بدی نفرماید چنانک مولى خبر داد از یوسف علیه السلام و ما ابری نفسی ان النفس. حر: معنی این سخن آنست که سرها خویش را بجزی مشغول نکر دانند که مراد نفس است لکن همواره سِرِّ خویش را مشغول دارند بدانچه موافقت حق است زیرا که نفس جز بدی نفرماید چنانک خدای تعالی خبر می کند از یوسف گفت و ما ابری نفسی ان النفس. پا، کر: معنی (و معنی) این سخن آنست که سره‌اء خویش مشغول نکر دانند بجزی که مراد نفس است ولیکن هم‌ا (نسخه بدل: همواره) سِرِّ خویش را مشغول دارند بانچه موافق حقست (حق است) زیرا که نفس جز بدی نفرماید چنانکه خدای گفت خبر از یوسف علیه السلام و ما ابری نفسی ان النفس. تا: و معنی این سخن آنست که سرهای ایشانرا بجزی مشغول نکر دانید که مراد نفس است لیکن همیشه سر خود را مشغول دارند با آنی که موافقت و مراقبت حق است زیرا که نفس جز بدی نفرماید چنانک خدای تعالی از یوسف علیه السلام خبر میدهد که و ما ابری نفسی ان النفس.

۳ — و ما ابری... آیه ۵۳، سوره ۱۲ (سوره یوسف). و ما ابری نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم. * ما: بس چون بیغامبر صلی الله علیه وسلم. یو: چون یوسف بیغامبر. قل: چون بیغامبرانرا علیهم السلام. حر: چون بیغامبری از انبیا. پا، کر: چون بیغامبری. تا: چون یوسف علیه السلام. - در حاشیه نسخه کر: خبر از یوسف علیه السلام.

۴ — ما، قل، حر، پا، کر، تا: خویش. یو: خود. * ما: خبر کرد پس کرا از نفس خویش ایمنی ماند. یو: کوید مر ترا از مکر نفس جه ایمنی ماند. قل: خبر کنند مر کی را از نفس ایمنی ماند. حر: خبر کنند کرا از مکر نفس ایمنی ماند. پا، کر: و بدین صفت خبر دهد مر ترا از مکر نفس ایمنی جه ماند. تا: خبر چنین داد که از نفس ماند. * ما، تا: و خبرست از بیغامبر (بیغمبر) صلی الله علیه وسلم (علیه السلام) که گفت. یو: و بیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت. قل: و در خبرست از بیغامبر صلی الله علیه وسلم. حر: و خبر بیغامبرست صم که گفت. پا، کر: و خبر بیغامبر صلی الله علیه وسلم.

۵ — ما: من مقت (نسخه بدل: من مات). در حاشیه نسخه ما: هر که دشمن گرفت نفس خود را در راه خدای ایمن کرد خدای تعالی آن بنده را روز قیامت از عذاب خود. * ما، پا، کر: فی ذات الله تعالی. یو، قل، حر، تا: فی ذات الله. * ما: من عذابه. یو، قل، حر، پا، کر، تا: من عذاب.

عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ: «رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ، يَعْنِي، مُجَاهَدَةَ النَّفْسِ». «
پس جهادِ کافر را جهادِ خردترین خواند، و جهادِ نفس را جهادِ بزرگ‌ترین خواند. از بهر آنکه
۳ کافر را از خود به شمشیر دور توان کردن، و دیورا به یادِ خدای، عزوجل، از خویشتن دور توان
کردن، و نفس را از خویشتن دور کردن، روی نیست، و از شر او ایمنی نیست، مگر از خدای، تعالی،
یاری خواهی. و خدای، تعالی، یافت بهشت را در خلافِ نفس نهاد، چنانکه گفت: «... وَنَهَى
۶ النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ. فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ». و بزرگان چنین گفته اند در معنی قول پیغام بر،

← ۶، ۵ - ما: و نیز گفت علیه الصلوة والسلام اعدا عدو. قل: و نیز بیغامبر علیه السلام گفت اعدا عدو. تا: و نیز
گفت علیه السلام اعدی عدوا. در نسخ یو، حر، پا، کر: از، نیز گفت، تا، بین جنبیه، نیامده است.
۶ - ما، قل، حر: و نیز گفت علیه (علیه الصلوة) السلام. یو: و گفت صلی الله علیه. پا، کر: و نیز گفت صلی الله علیه وسلم.
تا: و نیز گفت.

- ۱ - ما، یو، قل، حر، کر، تا: من الجهاد. پا: من جهاد. * ما، حر، تا: یعنی. کر: و هو. یو، قل، پا: ندارد.
- ۲ - ما، یو: خردترین. قل، حر: خردتر. پا، کر، تا: خردترین. * ما، تا: بزرگترین (بزرگ‌ترین) خواند از بهر آنکه (انکه)
کافر را از خود بشمشیر. یو: بزرگترین کافر را بشمشیر از خود. قل: بزرگتر زیرا که کافران را از خویشتن بشمشیر. حر:
بزرگتر خواند از بهر آنکه کافر را بشمشیر از خویشتن. پا، کر: بزرگترین خواند که (زیرا که) مر کافر را بشمشیر از خویشتن.
- ۳ - ما، قل، پا: توان کردن. یو، حر، کر: توان کرد. تا: میکنند. * ما، قل: بیاد خدای (خدای) عزوجل از خویشتن
دور توان کردن. یو: بیاد خدای از خود دور توان کرد. حر: بیاد خدای قهر توان کرد. پا، کر: از خویشتن بیاد
خدای (خدا) دور توان کردن. تا: بیاد خدای از خویشتن دور توان کرد.
- ۴ - ما، قل، پا، کر، تا: و نفس را از خویشتن (خویش) دور کردن روی نیست. یو: و نفس را دور کردن روی نیست.
حر: و نفس از خویشتن دور کردن روا نیست. * ما، قل، حر: و از شر او (وی) ایمنی نیست. یو، پا، کر: و از شر
وی ایمنی نه (نی). تا: و از شر او ایمنی نیست مگر بخدای پناهی و. * ما، یو، حر: از خدای تعالی. قل: از خداوند
عزوجل. پا، کر، تا: از خدای.
- ۵ - ما: و خدای تعالی یافت بهشت. یو: و چون یافت بهشت. قل، پا، کر، تا: و خدای عزوجل (جل و عز) یافتن
(یافت) بهشت. حر: و نیز خدای عزوجل بهشت یافتن. * ما: در خلاف نفس نهاد چنانکه گفت. یو: اندر
مخالفت نفس نهاد که. قل: اندر خلاف نفس نهاده است چنانکه گفت. حر: در خلاف نفس نهاد گفت. پا، کر،
تا: اندر (در) خلاف نفس نهاد چنانکه گفت. * و نهی... دو آیه ۴۰ و ۴۱، سوره ۷۹ (سورة النازعات). و اما
من خاف مقام ربه ونهى النفس عن الهوى. فان الجنة هي الماوى.
- ۶ - ما، پا، کر: چنین گفته اند در (که) معنی قول بیغامبر صلی الله علیه وسلم که. یو: گفته اند معنی قول سید صلی الله علیه
وسلم که. قل: چنین گفته اند که معنی قول بیغامبر علیه السلام کی. حر: چنین گفته اند که معنی قول بیغامبر علیه السلام که
گفت. تا: چنین گفته اند که در معنی قول بیغامبر علیه السلام.

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: که دشمن ترین دشمنان فرزند آدم را، نفس است. معنی این آن است: که باهر دشمنی که بسازی، از شر او ایمن گردی، و چون با نفس بسازی تو را هلاک کند، و هر که را نیکو داری به قیامت شکر گوید، و چون بدداری شکایت کند، و حال نفس بر ضد این است،^۳ چون او را بدین سر نیکو داری بدان سر خصمی کند، و چون بد داری بدان سر شکر گوید. و در حکایت آورده اند از خواجه بایزید بسطامی، قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ، که او گفت: اگر خدای تعالی، بدان جهان مرا گوید آرزوی بخواه پس از آمرزیدن، آن خواهیم که دستوری دهد تا به دوزخ درآیم،^۶ و این نفس دشمن را بر آتش یکی غوطه دهم، که اندر دنیا از بلای وی بسیار پیچیدم، و بزرگان

ما- ۱۰

۱ — ما، یو، قل، تا: دشمنان. حر: دشمنی. پا، کر: دشمنی مر. * ما، قل، پا، تا: معنی (و معنی) این است که (کی) با. یو: با. حر: معنی همین گفته اند که با. کر: معنی ان اینست که با.

۲ — ما، قل، حر، تا: از شر او (وی) ایمن کردی. یو: از مکر وی ایمن باشی. پا، کر: از مکر وی ایمن کردی. * ما، تا: و چون با نفس (نفس را) بسازی ترا هلاک کند و هر کرا. یو: و چون با نفس بسازی هلاکت کند و هر کرا. قل، پا، کر: و با نفس جون بسازی ترا هلاک کند و هر کرا. حر: و باز با نفس جون بسازی ترا هلاک کند و هر کرا. ۳ — ما، یو: شکر گوید. (نسخه بدل ما: از توشکر گوید). تا: مثل نسخه بدل ما. قل، حر، پا، کر: از توشکر کند. * ما، یو، تا: شکایت کند. قل، پا، کر: کله کند. حر: از تو کله کند. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: و حال نفس بر ضد. حر: مکر نفس را که حال وی بضر. * ما، یو، حر، پا، کر، تا: اینست. قل: اینست.

۴ — ما: چون او را بدین سر نیکو داری بدان سر خصمی کند و چون بدداری بدان سر شکر گوید. در نسخه یو: از، جون او را بدین سر. تا، از خواجه بایزید بسطامی، نیامده است. قل: چون ویرا بدین سر بدداری بدان سر شکر کند و چون بدین سر نیکو داری بدان سر خصمی کند. حر: چون او را بدین سر بدداری بدان سر شکر کند و چون بدین سر نیکو اداری بان سر خصمی کند. پا، کر: چون ویرا بدین سر بدداری بدان سر نیکو داری بدان شکر کند و چون بدین سر نیکو داری بدان سر خصمی کند. تا: چون او را درین جهان نیکو داری دران جهان خصمی کند و چون درین جهان بدداری دران جهان شکر گوید.

۵ — ما: و در حکایت آورده اند از خواجه بایزید بسطامی قدس الله روحه که او گفت اگر خدای تعالی. یو: از بویزید نقل کرده اند که اگر خدای تعالی. قل: و از بویزید خطاب آورده اند که وی گفت اگر خدای عزوجل. حر، پا، کر، تا: و از بویزید حکایت (حکایتی) آورده اند که وی (او) گفت اگر خداوند (خدای) عزوجل (تعالی).

۶ — ما، حر، پا، کر، تا: بدان (دران) جهان مرا گوید. یو: بدان جهان گوید. قل: مرا بدان سر گوید. * ما، یو، پا، کر، تا: آرزوی (آرزوی) بخواه پس از (آرزوی) آمرزیدن. قل: که آرزو بخواه از بس امرزش. حر: که آرزوی بخواه بعد از آمرزیدن. * ما، تا: که دستوری دهد. یو، کر: تا دستوری دهد. قل: که دستوری دهی. حر: که خدای که مرا دستوری دهد. پا: تا دستوری دهد تا. * ما، یو، حر، تا: درایم. قل، پا، کر: اندر ایم.

۷ — ما: و این نفس را غوطه دهم باتش بسیاری که در دنیا ازو بسیاری مقاساة چشمیده ام و بزرگان جنین گفته اند که (نسخه بدل: و این نفس را باتش یکی غوطه دهم که اندر دنیا ازوی بسیار پیچیده ام تا بس بسیاری که در دنیا ازو ←

چنین گفته‌اند: که اَلنَّفْسُ مُرَائِيَّةٌ فِي الْاَحْوَالِ كُلِّهَا، مُنَافِقَةٌ فِي اَكْثَرِ اَحْوَالِهَا، مُشْرِكَةٌ فِي بَعْضِ اَحْوَالِهَا. چون صفتِ نَفْسِ اَيْنِ بُوْد، حَقِّ، تَعَالَى، پاكِ گردانيدسِرَّ اوليَايِ خودرا از پليدي هَايِ نَفْسِ. و پليدي هَايِ نَفْسِ اَلْوَانِ اسْت: يَكِي بَا دُنْيَا اَرَامِ گِرْفْتَنِ اسْت، و ديگر به مَعْصِيَتِ شتافتن اسْت، و مَعْصِيَتِ رَا خُرْدِ دَاشْتَنِ اسْت، و اَز مَعْصِيَتِ نَاانديشيدن اسْت، و به طاعتِ كَاهِلِي كِرْدَنِ اسْت، و عَجَبِ اَوْرْدَنِ اسْت، و رِيَايِ خَلْقِ جُسْتَنِ اسْت، و اَز حَقِّ، تَعَالَى، بَاكِ نَا دَاشْتَنِ اسْت، و اَنْجِ بَدِيْنِ مَانْدِ. و هَرِيكِ اَز اَيْنِ خَصْلَتِ هَا اَنْ اسْت: كِه چُون بِنْدِه بَاوِي بِيَار اَمْدِ، بِيْمِ زَوَالِ اِيْمَانِ بُوْدِ. پَسِ خُدَايِ، تَعَالَى، سِرْ هَايِ اِيْشَانِ اَز اَيْنِ خَصْلَتِ هَا نِگَاهِ دَارْدِ، تَا دَر طَاعَتِ مِنتِ حَقِّ بِيْنِنْدِ

← رنجيدم و بسياري مقاساة چشیده‌ام و بزرگان جنين گفته‌اند كه). يو، پا، كر: و اين نفس دشمن را براتش يكي غوطه دهم كه اندر دنيا از بلاء وي بسيار بيجيدم و گفته بزرگانست (و بزرگان جنين گفته‌اند). قل: و اين نفس دشمن را باتش يكي غرقه دهم كي اندر دنيا از بلاي وي بسيار بيجيدم و نيز بزرگان گفته‌اند. حر: و اين نفس را باتش غوطه دهم كه در دنيا از وي بلاء بسيار چشیده‌ام و بزرگان جنين گفته‌اند. تا: و اين نفس را يَكِ بارِ بَاتَشِ غوطه دهم كه در دنيا از وي بسيار رنجها ديده‌ام و بزرگان جنين گفته‌اند كه.

- ۱ — ما، يو، قل، پا، كر، تا: في الاحوال كلها. حر: في جميع احوالها. * ما، يو، قل، پا، كر، تا: في اكثر احوالها. حر: في كل احوالها.
- ۲ — ما، يو، حر، پا، كر: جون صفت. قل: وجون وصف. تا: وجون صفت. * ما، حر: حق تعالی. يو، قل، پا، كر: حق عزوجل (جل وعز). تا: حق سبحانه و تعالی. * ما، قل، حر، تا: سر اولياء (اوليای) خودرا (خویش). يو، پا، كر: سرهائ (سرهائ) اولياء خود را.
- ۳ — ما، پا، كر: و بليديهائ (و پليديها - پليديهائ) نفس الوانست. يو: و اين بليدي الوانست. قل: الوانست. حر: و بليدهائ نفس الوانست. تا: پليديهائ نفس انواع اسْت. * ما، يو، قل، پا، كر، تا: كِرْفْتَنِ اسْت. حر: كِرْفْتَنِ.
- ۴ — ما، يو، قل، پا، كر: شتافتن اسْت (شتافتنست). حر، تا: شتافتن. * ما، يو، قل: و مَعْصِيَتِ رَا خُرْدِ دَاشْتَنِ اسْت. حر: و مَعْصِيَتِ رَا خُرْدِ دَاشْتَنِ اسْت. پا، كر: و مَعْصِيَتِ خُرْدِ دَاشْتَنِ اسْت. تا: و مَعْصِيَتِ رَا خُرْدِ دَاشْتَنِ اسْت. * ما، يو، قل، حر، پا، كر: و اَز. پا: اَز. * ما، حر، تا: نَاانديشيدن. يو، قل، پا، كر: نَاانديشيدنست (نَاانديشيدن اسْت).
- ۵ — ما، حر، تا: كَاهِلِي كِرْدَنِ و عَجَبِ اَوْرْدَنِ. يو، قل، پا، كر: كَاهِلِي كِرْدَنْسْت (كِرْدَنِ اسْت) و عَجَبِ اَوْرْدَنْسْت (اَوْرْدَنِ اسْت). * ما: جِسْتَنِ و اَز حَقِّ تَعَالَى. يو، قل، پا، كر: جِسْتَنِ اسْت و اَز خُدَايِ تَعَالَى (عَز و جَل). حر: جِسْتَنِ و اَز خُدَايِ عَز و جَل. تا: جِسْتَنِ و اَز خُدَايِ. * ما، حر، تا: نَا دَاشْتَنِ و اَنْجِ (اَنْجِه) بَدِيْنِ (بَايْنِ) مَانْدِ. يو: نَا دَاشْتَنِ اسْت. قل، پا، كر: نَا دَاشْتَنِ (نَا دَاشْتَنِ) اسْت و اَنْجِه بَدِيْنِ مَانْدِ.
- ۶ — ما، يو، تا: و هَرِيكِ اَزِيْنِ. قل: و هَرِيكِي اَز. حر: و هَرِيكِي اَزِيْنِ. پا، كر: و هَرِيكِي اَزِيْنِ. * ما، قل: بَاوِي بِيَار اَمْدِ. يو: بَاوِي اَر اَمِيدِ. حر، پا، كر: بَاوِي بِيَار اَمِيدِ (بِيَار اَمِيدِ). تا: بَاَنْ بِيَار اَمْدِ.
- ۶، ۷ — ما، قل، حر، تا: اِيْمَانِ بُوْدِ (بَا شُدِ). يو، پا، كر: بَا شُدِ.

نه طاعت، و در جفا بزرگی حق بینند نه خردی جفا. و خود را در خدمت مقصّر بینند، تا عجب نیارند. و دنیا را به چشم فنا بینند، تا باوی نیارمند. و خلق را به چشم عاجزی بینند، تا ریا نیارند. و نفس را دشمن دارند، تا باوی موافقت نکنند. و چون خویشان را بنده دانند، دانند که بنده را اختیار نبود و مراد نباشد، پای از حد بندگی بیرون نهند. و اگر در معنی نفس هیچ چیز نیستی، مگر آنچه پیغام بر، صلی الله علیه و سلم، گفت: «إِنَّ اللَّهَ، تَعَالَى، لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَلَا إِلَى أَعْمَالِكُمْ، وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ.»، گفت، حق، سبحانه و تعالی، به دل نگرَد و به نفس ننگرد. و نگرستن تأثیر محبت است، و ننگرستن تأثیر عداوت. اگر بر نفس عداوت نبودی، آن جا نظر بودی، چنانکه به دل. پس اگر از نفس چندین بلا نیستی که ما یاد کردیم، مگر آنک

← ۷- ما، یو: خدای تعالی. قل، حر: خدای عز و جل. پا، کر: چون خداوند عز و جل. تا: خدای. * ما، قل: سرهائ ایشان ازین خصلتها نگاه دارد. یو: سرهائ ایشان ازین نکه دارد. حر: سر اولیا خویش را ازین خصلتها نگاه دارد. پا، کر: سرهائ (سرهائ) ایشانرا ازین چیزها نگاه دارد. تا: سرهائ ایشان را ازین خصلتها نگاه دارد. * ما، قل: در طاعت منت حق. یو، پا، کر، تا: در (اندر) طاعت منت. حر: در طاعت منت خداوند.

۱ - ما، حر، تا: و در جفا. یو، قل، پا، کر: و اندر جفا. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: خردی. تا: خوردی. * ما، تا، حر: در خدمت. یو: بخدمت. قل، پا، کر: اندر خدمت.

۲ - ما، قل، حر، تا: فنا بینند. یو، پا، کر: فنا نکردند.

۳ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: دشمن دارند (دانند) تا باوی (و باوی) موافقت. یو: دشمن دانند تا موافقت وی. * ما، قل، حر: و چون خویشان را بنده دانند (و دانند). یو، پا، کر: و خود را (و خویشان- خویشان) بنده دانند. تا: و خویشان را بنده دانند و دانند.

۴ - ما، حر: نبود و مراد نباشد تا قدم (تا پای) از حد بندگی. یو: نبود و مراد نبود پای از حد بندگی. قل، پا: نباشد و مراد نباشد پای از حد بندگی. کر: نبود و مراد نباشد پای از حد بندگی. تا: و مراد نباشد پای از حد بندگی. * ما، حر، پا، کر، تا: و اگر در معنی نفس هیچ چیز نیستی مگر آنچه (انچه - انکه) بیغامبر صلی الله علیه و سلم (علیه السلام) گفت ان الله تعالی (ان الله). یو: و اگر در نفس هیچ چیز نیامد مگر آنک فرمود صلی الله علیه و سلم ان الله. قل: و اندر معنی نفس اگر هیچ چیز نیستی مگر آنک بیغامبر علیه السلام گفت ان الله.

۵، ۶ - ما، قل، حر، کر، تا: و لا الی اعمالکم و لکن ینظر. یو: و لکن ینظر. پا: و لا الی اعمالکم و لا ینظر.

۶ - ما: گفت حق سبحانه و تعالی. یو، قل، حر، پا، کر، تا: گفت. * ما، یو، حر، پا، کر، تا: بدل نکرد و بنفس ننکرد. قل: بنفس ننکرد و بدل نکرد.

۷ - ما، قل، حر: و نگرستن. یو، پا، کر، تا: و نگرستن. * ما، قل، حر، پا، کر: و نگرستن. یو، تا: و نگرستن. * ما، یو، حر، پا، کر، تا: عداوت است. قل: عداوت است. * ما، یو، قل، کر، تا: بر نفس. حر: بانفس. پا: ندارد.

۸ - ما، یو، تا: چنانکه (چنانکه) بدل. قل، حر، پا، کر: چنان چون بدل. * ما، قل، حر، پا، کر: من (که من) ←

حق ، تعالیٰ ، گفت ، من بدون نگرَم ، واجبستی بر آن کس که دعویِ مَحَبَّتِ حق کند ، که بدو ننگریدی ، مُوَافَقَتِ دوست را ، که کم تر درجه در مَحَبَّتِ مُوَافَقَتِ است . و نگرستن بدانک دوست ۳ ننگرد مُحال است ، و دوستی کردن با آنک دوست او را دشمن دارد مُحال است . قَوْلُهُ :

وَأَجَلٌّ عَنْ مُوَافَقَةِ الرَّسُومِ أَقْدَارَهُمْ - بزرگ گردانید از مُوَافَقَتِ کردنِ رَسَمِ ها قدر ایشان را . یعنی : قدر ایشان از آن بزرگ تر است به نزدیکِ حق ، تعالیٰ ، که ایشان را بر نهادِ خَلْقِ ۶ دارد ، و رَسَمِ نِهَادِ بُود . و نهادِ خَلْقِ بر آن است ، که ستایشِ خَلْقِ طَلَبِ کنند ، و از نکوهشِ خَلْقِ بترسند . و نهادِ این بزرگان بر آن است ، که از ستایشِ خَلْقِ بترسند ، و نکوهشِ خَلْقِ به آرزو خواهند . از بهر آنک ، چون خَلْقِ را قبول کنند ، از حق بازمانند ، و چون خَلْقِ را از دل بیرون نهند ،

← بدو ننکرم و واجبستی (واجب استی) بر آن کس (بر آنکس - بر آن کسی) که دعویِ محبت حق کند . یو : بدو ننکرم واجب است بر آنک دعویِ محبت حق می بکند . تا : من باو ننکرم واجب هستی بر آن کسی که دعویِ محبت کند .

۱ ، ۲ - ما ، یو ، پا ، کر : که بدو ننگریدی . قل : که بدو ننکردی . حر : بوی ننگریدی . تا : که باو ننکرد .

۲ ، ۳ - ما ، یو ، قل ، پا ، کر ، تا : دوست را که کمتر درجه . حر : حق را که کمترین درجتی . * ما ، حر ، تا : در محبت . یو ، قل ، پا ، کر : اندر محبت . * ما : و نگرستن بدانک دوست ننکرد محالست و دوستی کردن با آنک دوست او را دشمن دارد محالست قوله . یو : محالست دوستی کردن با آنک دوست ویرا دشمن دارد . قل : نا نگرستن بدانک دوست بنکرد محالست و دوستی کردن با آنکس که او را دشمن دارد محالست . حر : نگرستن بانک دوست نکرد که بانکس که دوست بنکرد نگرستن محالست و دوستی کردن بانک دوست او را دشمن دارد محال . پا ، کر : نگرستن بدان که دوست ننکرد محالست دوستی کردن با آن که دوست ویرا دشمن دارد . تا : و نگرستن بانکه دوست ننکرد محال است و دوستی کردن با آنکه دوست دشمن دارد محال است .

۴ - ما ، یو ، قل ، پا ، تا : اقدار هم بزرگ (و بزرگ) گردانید . حر : اقدار هم گفت بزرگ گردانید . کر : اقدار هم بزرگ گردانید . * ما ، قل ، حر : از موافقت کردن رسمها (قل : رسمها) قدر ایشان را . یو ، پا ، کر : از موافقت رسمها قدر ایشان . تا : از موافقت کردن رسمها قدرهای ایشان را .

۵ - ما ، قل ، حر ، پا ، کر ، تا : ازان بزرگترست . (بزرگترست - بزرگتر است) . یو : بزرگتر از انست . * ما ، یو ، حر : بنزدیک حق تعالی . قل ، پا ، کر : بنزدیک حق عزوجل . تا : نزدیک حق تعالی .

۶ - ما ، یو ، قل ، پا ، کر ، تا : و رسم نهاد بود . حر : و رسم . * ما ، قل ، تا : ستایش خلق . یو ، حر ، پا ، کر : ستایش . * ما ، یو ، حر ، پا ، کر ، تا : و از . قل : وز .

۷ - ما : و نهاد این بزرگان برانست که . یو : و نهاد بزرگان آنک . قل ، حر ، پا ، کر ، تا : و نهاد بزرگان انست (برانست) که . * ما ، یو ، قل ، حر ، کر ، تا : بترسند . پا : بترسند . * ما ، حر : خلق بارزو خواهند . یو ، قل ، پا ، کر : خلق را بارزو جویند . تا : خلق ارزو جویند . ←

صُحِبَتْ حَقِّ رَافِعٍ يَابِنْد. و نیز رسمِ خَلْقِ آن است، که با خَلْقِ اُنْسِ گیرند، و از فِرَاقِ خَلْقِ وَحْشَتِ گیرند. باز عَارِفَانِ به صُحِبَتْ خَلْقِ وَحْشَتِ گیرند، و به فِرَاقِ خَلْقِ اُنْسِ یابند. و رسمِ خَلْقِ آن است، که با نِعْمَتِ بِيَارِ اَمِنْد، و از بِلَا بَزُرْكَانِ با بِلَا بِيَارِ اَمِنْد، و از نِعْمَتِ بِيَرَهِيْزَنْد. ۳ و نیز رسمِ خَلْقِ آن است، که دُنْيَا جَمَعِ كُنْنْد، و از خَلْقِ مَنَعِ كُنْنْد، و این |بَزُرْكَانِ آنچِ دَارَنْد اِيْثَارِ كُنْنْد، و آنچِ نِدَارَنْد طَلَبِ نَكُنْنْد. و نیز رسمِ خَلْقِ آن است، که رَاحَتِ و آرزو و مُرَادِ نَفْسِ جَوِيْنْد، و این بَزُرْكَانِ نَفْسِ رَا خِلَافِ كُنْنْد و عُمُرِ بَكْدَرِ اَنْد و قَدَمِ بَرِ پِيِ كُ مَرَادِ نَهِنْد. قَوْلُهُ: ۶
إِصْطَفَىٰ مَنْ شَاءَ مِنْهُمْ، لِرِسَالَتِهِ - بَكْزِيْدِ اَز اِيْشَانِ اَنْ رَا كِه خَوَاسْتِ اَز بِيَرِ پِيْغَامِ بَرِي.

۱۱-۱۱

← ۸ - ما: از بهر آنکه چون خلق را قبول کنند از حق بازمانند و چون خلق را از دل بیرون نهند. یو، قل، پا، کر: از بهر آنکه (از بهر آنکه) چون خلق قبول کنند از حق بمانند و چون خلق رد کنند (بیرون دهند). حر: از بهر آنکه چون خلق قبول کنند ایشان از حق بمانند و چون خلق را از دل بیرون دهند. تا: از بهر آنکه اگر خلق را قبول کنند.

۱ - ما، یو، حر، پا، کر: صحبت حق را. قل: صحبت حق را عزوجل. تا خدمت حق را. * ما، یو، پا، کر: آنست که با خلق. قل: اینست که با خلق. حر: ندارد.

۲ - ما، قل، حر، پا، کر: باز عارفان. یو: و باز عارفان. تا: اما عارفان. * ما، یو، قل، پا، کر: تا: بصحبت خلق. حر: بصحبت. * ما، یو، حر، پا، کر: تا: انس یابند. قل: انس گیرند. * ما، قل، حر، پا، کر: تا: و رسم خلق آنست که. یو: و خلق.

۳ - ما، حر، پا، کر: و باز (باز) بزرگان. یو، قل، تا: و بزرگان. * ما، تا: بپرهیزند. یو، پا، کر: بپرهیزند. قل، حر: بپرسند. ۴ - ما، قل، حر، پا، کر: و نیز رسم خلق آنست که (کی) دنیا. یو: و خلق دنیا. در نسخهٔ تا، از، و نیز رسم خلق آنست، تا، و نیز رسم خلق آنست، نیامده است. * ما، یو، قل، پا، کر: و از خلق. حر: و دنیا از خلق. * ما: و این بزرگان آنچه دارند. یو: و بزرگان. قل، حر، پا، کر: و بزرگان آنچه دارند.

۵ - ما، یو، قل، پا، کر: و آنچه (آنچه) ندارند. حر: ندارد. - در حاشیهٔ نسخهٔ پا: و ازینجاست که ایشان گویند مصایب نعم است. * ما: و نیز رسم خلق آنست که راحت و آرزو. یو: و رسم خلق آنست که راحت و آرزو بگویند. قل: و نیز رسم خلق آنست که راحت و آرزو بگویند. حر، پا، کر: و نیز رسم خلق آنست که راحت نفس و آرزو بگویند (بگویند). تا: و نیز رسم خلق آنست که راحت و آرزوی.

۶ - ما، یو، پا، کر، تا: بگویند. قل: بگویند. حر: طلب کنند. * ما: و این بزرگان نفس را. یو، قل، حر، پا، کر، تا: و بزرگان نفس را (مرنفس را). * ما: و عمر بگذرانند و قدم بر پی یک مَرَادِ نَهِنْد قَوْلُهُ. یو: همه عمر بگذرانند که بر یک مَرَادِ قَدَمِ نَهِنْد. قل: و عمر بگذرانند و بر یک مَرَادِ قَدَمِ نَهِنْد قَوْلُهُ. حر، پا، کر: عمر بگذرانند (بگذرانند) و بر یک مَرَادِ قَدَمِ نَهِنْد. تا: عمر بگذرانند و قدم بر یکی مَرَادِ نَهِنْد.

۷ - ما، یو، پا، تا: لرسالته. قل: برسالته. حر: لرسالته و انتخب من اراد لوحیه و سفارته. کر: لرسالته. * ما: بکزید از ایشان انرا کی خواست از بهر بیغامبری. یو، پا، کر: بکزید مران را که خواست مر بیغامبری را. قل: بکزید ←

وَأَنْتَخِبَ مَنْ أَرَادَ، لِيُوحِيَهُ وَسَفَارَتِهِ - وَبِكُزَيْدِ أَنْ رَا كَهْ خَوَاسْتُ، مَرُوحِي خُودِ رَا وَآشْتِي أَفْكَندَن رَا -
 كه سفير، آن بُود كه ميآنِ دوتَنِ آشْتِي أَفْكَندَن - .

۳ پس گفت: از جمله اوليا بگزيد پيغام بران را، عَلَيْهِمُ السَّلَام. از بهر آنكه همه پيغام بران
 ولي باشند، ليكن هر ولي پيغام بر نبُود. و پيغام بر فرستادن حق است، و پيغام بران همه حق بودند.
 از بهر آنكه، چون خدای، تعالی، خَلَقَ رَا بِيَا فَرِيدِ، و از جمله ايشان، آدميان را مخصوص كرد
 ۶ به گونه گونه گرامت ها - چنانكه گفت: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ،» - بر ايشان بر منت بسيار
 واجب گشت. و شُكْرٍ مُنْعِمٍ در عقل واجب است. و لكن شناختنِ كَيْفِيَّتِ شُكْرٍ پوشيده است.

← از ايشان انرا كه خواست مريغام بری را. حر: گفت بگزید از ايشان انرا كه خواست بيغام بری خویش را بگزید
 انرا كه خواست وحی خویش را و اشتی افكندن را. تا: بر كزید از ايشان آن را كه خواست از بهر پيغام بری .

۱ - ما: وانتخب (نسخه بدل: وانتخب). يو، قل، پا، كر، تا: وانتخب. - در نسخه حر: از، من انتخب، تا،
 كه سفير، نيامده است. به نسخه بدل های قبلی مراجعه شود. * ما: مروحی خود را. يو: مروحی را. قل، كر:
 مروحی خویش را. حر: وحی خویش را. پا: مروحی خویش. تا: از بهر وحی خود. * ما، يو، حر، پا، كر،
 تا: اشتی افكندن. قل: اشتی فكندن.

۲ - ما، قل، حر، تا: كه سفير. يو، پا، كر: وسفير. * ما، يو، حر، پا، كر، تا: اشتی افكند. قل: اشتی فكنند.
 ۳ - ما، يو، قل، حر، پا، كر: بس گفت. تا: ميگويد. * ما، يو، قل: بگزید. حر: بر كزیدم. پا، كر: بگزیدم.
 تا: بر كزید. * ما، حر، پا، كر، تا: بيغامبران را (بيغامبران). يو، قل: مريغامبران را.

۴ - ما، يو، تا: ليكن (ولكن) هر ولي بيغامبر (بيغمبر) نبود. قل، حر، پا، كر: ولكن نه هر ولي بيغامبر باشد. * ما، قل،
 تا: و بيغامبر فرستادن حق است (حقست). يو، كر: بيغامبر فرستادن حقست. حر: بيغامبر فرستادن حق باشد. پا:
 پيغامبر فرستاده حقست. * ما، يو، قل، حر، پا، كر: و بيغامبران (بيغامبران) همه. تا: و همه بيغامبران. * ما،
 يو، قل: حق بودند از بهر آنكه. حر: فرستاده حقست و همه حق اند. پا، كر: حق بودند از بهر آنكه. تا: فرستاده
 حق بودند از بهر آنكه.

۵ - ما، تا: تعالی خلق را. يو: تعالی مر خلق را. قل، پا، كر: عز وجل مر خلق را. حر: خلق. * ما، قل، تا: آدميان را.
 يو، پا، كر: مرادميان را (مرآدميان را). حر: آدمی را.

۶ - ما، يو، قل، حر، پا، كر: بگونه گونه. تا: بانواع. * ما، يو، قل، حر: چنانكه گفت. پا، كر: چنانكه گفت.
 تا: چنانكه ميگويد. ولقد... آيه ۷۰، سوره ۱۷ (سورة الإسراء). ولقد كرمنا بني آدم وحملناهم في البر والبحر
 ورزقناهم من الطيبات وفضلناهم على كثير مما خلقنا تفضيلا. * ما، يو: بر ايشان بر منت بسيار. قل: بر ايشان منت.
 حر، پا، كر، تا: بر ايشان (بر ايشان) منت بسيار.

۷ - ما، حر، تا: در عقل. يو، قل، پا، كر: اندر عقل. * ما: وليكن. يو، قل، حر، پا، كر، تا: ولكن (وليكن - لكن) شناختن.

پیغمبران بایستند، تا بیان کنند وجوه شکر، تا خلق بدانند که شکر منعم چگونه باید کردن. و نیز راه طاعت پدید کنند، تا مستوجب ثواب گردند. و راه معصیت پدید کنند، تا مستوجب عقوبت نگردند. این همه غایت کرم است.

و نیز در فرستادن پیغمبران، علیهم السلام، حکمتی دیگر است، و آن به آشتی خواندن است بندگان را. و در این، تمامی فضل است و تمامی کرم. که بنده نیازمند به جفا مشغول گردد، و خداوند بی نیاز آشتی جوید. و بر مقتضای عقل خلق آن است، که چون نیازمند بی نیاز را بیازارد، به بسیار شفیعان این بی نیاز با او آشتی نکند. باز حکم کرم خلاف حکم عقل آمد، که جفا، نیازمند کرد، و رسول، بی نیاز فرستاد و به آشتی خواند.

و دیگر معنی آن است: که این از شفقت و رحمت آمد. که اگر تو را به جای بگذاشی،

۱ — ما: بیغمبران بایستند تا بیان کنند وجوه شکر. یو، حر، کر، پا: بیغمبران (بیغمبران) بایستند تا بیان کنند وجوه شکر را. قل: بیغمبران علیهم السلام بایستند تا بیان کنند وجوه شکر. تا: بیغمبران میباشند تا وجوه شکر منعم بیان کنند. * ما، یو، حر، پا، کر، تا: بدانند. قل: بدانند. * ما: باید کردن. یو، قل، کر: باید آوردن. حر: باید گزاردن. پا: باید کرد. تا: میباید کردن.

۲ — ما، قل، حر، پا، کر، تا: و نیز راه طاعت. یو: و طاعت نیز. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: و راه معصیت. حر: و نیز راه معصیت.

۳ — ما، قل، حر، تا: نکرند (نکردند) این (و این) همه. یو: نشوند این. پا، کر: نکرند این. * ما، یو، پا، تا: غایت کرم است (کرمست). قل: غایت کرامت کرم است. حر: عنایت و کرم است. کر: غایت.

۴ — ما، تا: در فرستادن بیغمبران علیهم السلام. یو، قل، پا، کر: اندر فرستادن بیغمبران علیهم السلام. حر: در فرستادن بیغمبر. * ما، یو، حر، پا، کر، تا: دیگرست (دیگر است). قل: دیگرانست.

۵ — ما، تا: بندگان (بندهگان) را و درین. یو، پا، کر: مریند کانرا (بندگان را) و اندرین. قل: مرینده کانرا و اندرین. حر: بندگانرا و این. * ما، قل، حر، پا، کر: و خداوند. تا: و خداوند عز اسمه. در نسخه یو: از، و خداوند بی نیاز، تا، بی نیاز را بیازارد، نیامده است.

۶ — ما، تا: و بر مقتضای. قل: و بمقتضای. حر: بمقتضای. پا، کر: بمقتضای. * ما، تا: خلق انست که چون نیازمند بی نیاز را بیازارد بسیار (به بسیاری) شفیعان این بی نیاز با او آشتی نکند. یو: خداوند بی نیاز را بیازارد بسیار شفیعان ارد تا آن بی نیاز با وی آشتی کند یا نی. قل: خلق انست که نیازمند بی نیاز را بیازارد بسیار شفیعان این بی نیاز با وی آشتی نکند. حر: جنان واجبست که چون نیازمندی بی نیاز را بیازارد به بسیار شفیعان بان بی نیاز با وی آشتی نکند. پا، کر: آنست که چون نیازمند بی نیاز را بیازارد (بیازارد) بسیار شفیعان آرد تا این بی نیاز با وی آشتی کند یا نی.

۷ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: باز حکم. تا: پس حکم. * ما، قل، حر، تا: حکم عقل. یو، پا، کر: عقل. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: و با آشتی. تا: و با آشتی.

۹ — ما، قل، تا: که (کی این) از شفقت و رحمت (مرحمت) آمد. یو، پا، کر: که این از شفقت امد و رحمت (ورحمة). حر: ←

ورسول نفرستادی، وراه پدید نگریدی، از تو همه آن آمدی که عذاب و هلاک واجب گردی. رسول را فرستاد، تراه پدید کند، تا گم نگریدی. چنان است که گویی پدید می کند، که اگر تو را بر خویشتن رحمت نیست، ما را بر تو رحمت است. مثال این آن است: که اگر ننگه داشت مادر و پدر نباشد، کودک، خویشتن را هلاک کند. این است معنی قول خدای، عزوجل: «... وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا.» و جای دیگر گفت: «... وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.» گفت، خویشتن را هلاک مکنید به بدی، لیکن نیکویی کنید تا نجات

← این از شفقت آمد و از رحمت. * ما: بجای بکذاشتی و رسول. یو، قل، حر، پا، کر: بجاء (بجای) ماندی. تا: بجائی بکذاشتی و رسل.

- ۱ - ما، پا، کر: از تو همان آمدی. یو، قل، حر: از تو همه آن آمدی (آمدی). تا: از تو همه همان آمدی. * ما، حر، تا: واجب گردی رسول را (رسول). یو، قل، پا، کر: واجب کشتی رسول.
- ۲ - ما: تا کم نکردی. یو: تا کم نشوی و هلاک نکردی. قل، حر، پا، کر، تا: تا کم (کراه) نکردی و هلاک نشوی.
- ۲، ۳ - ما، تا: چنانست که گویی بدید می کند که اگر ترا بر خویشتن رحمت نیست ما را. یو: چنانست که گویی بدید کنیدی که اگر ترا بر خود رحمت نیست ما را. قل، پا، کر: چنانست که وی بدید کنیدی که اگر ترا بر خویشتن (خویش) رحمت نیست ما را. حر: چنانست که بدید می کند که اگر ترا بر خویشتن رحم نیست ما را.
- ۳ - ما، حر، تا: مثال (ومثال) این. یو، قل، پا، کر: مثل (ومثل) این. * ما: نکه داشت. یو، قل، حر، پا، کر، تا: نگاه داشت (نکاهداشت).
- ۴ - ما، حر، کر، تا: کودک خویشتن را. یو: کودک خود را. قل، پا: فرزند (کودک) خویشتن. * ما، قل، تا: اینست (این است) معنی قول خدای عزوجل (تعالی که). یو: معنی قول خداوند تعالی. حر: همچنین اگر عصمت حق نباشد بنده همه آن کند که مستوجب هلاک شود اینک معنی قول خدا عزوجل. پا، کر: معنی قول خدای عزوجل. * وَلَا تَقْتُلُوا... آیه ۲۹، سوره ۴ (سوره النساء). یا ایها الذین ءامنوا لاتاكلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکن تجارة عن تراض منکم ولا تقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیمًا.
- ۵ - ما، قل، حر: وجای (وجاء) دیگر گفت. یو، پا، کر: دیگر گفت. تا: وجای دیگر میگوید. * ولا تلقوا... آیه ۱۹۵، سوره دوم (سوره البقرة). وانفقوا فی سبیل الله ولا تلقوا بايديکم الى التهلكة واحسنوا ان الله یحب المحسنین.
- ۶ - ما: گفت خویشتن را هلاک مکنید ببندی لیکن نیکویی کنید تا نجات یابید که من نیکو کاران را. یو: خود را ببندی هلاک مکن ولیکن نیکویی کن تا نجات که من نیکو کرداران را. قل: گفت خویشتن را هلاک کن. - در نسخه قل: از، گفت خویشتن را هلاک کن، تا: و ترسایان بعضی را منکر کشتند، نیامده است. از صفحه ۵۰ سطر ۶ تا صفحه ۶۵ سطر ۷. حر: خویشتن هلاک مکن ببندی کردن ولیکن نیکویی کن تا نجات یابی که من نیکو کاران را. پا، کر: خویشتن هلاک مکن ببندی ولیکن نیکویی کن تا نجات یابی که من نیکو کرداران را. تا: میگوید خویشتن را هلاک می کنید به بدی لیکن نیکویی کنید تا نجات یابید که من نیکو کاران را.

یاوید، که من نیکوکاران را دوست دارم. ومعنی این آن است: که چون بد کنی، تو هلاک گردی نه من، و من دشمن دارم هلاک تو، و چون نیکویی کنی، تو را نیک باشد نه مرا، و من دوست دارم نیک آمدن تو.

۳

و نیز حکمت در فرستادن پیغمبران، عَلَيْهِمُ السَّلَام، دوست کردن است. از بهر آنکه، پیغمبران، به ایمان و طاعت خوانند، و ایمان و طاعت، سبب دوستی است. و از کفر و معصیت باز دارند، و کفر و معصیت سبب دشمنی است. چنانستی به معنی گویی: که حق، تعالی، با بزرگوارِ خویش، دوستی بنده می جوید. ندانم که کدام عجب تر است، بنده ضعیف عاجز فقیر گریزان، یا خداوند قوی قادر غنی کریم آشتی او را جویند؟ این است حکمت های پیغمبران فرستادن که یاد کردیم. و مراتب خلق بر آن است: که مقام عامه مؤمنان برتر از مقام کافران است، و مقام اولیا برتر از مقام عامه مؤمنان است، و مقام شهیدان برتر از مقام اولیا است، و مقام صدیقان برتر از مقام شهیدان است، و مقام انبیا، عَلَيْهِمُ السَّلَام، برتر از مقام صدیقان است، و مقام رسل

۱۲- ما

۱ - ما، تا: ومعنی این. یو، پا، کر: ومعنی. حر: و من رحمت سزای نیکوکاران گردانیده ام معنی این سخن. * ما، پا، کر، تا: تو هلاک کردی. یو: هلاک کردی تو. حر: ترا بد آید تو هلاک کردی.

۲ - ما، حر، کر، تا: و جون. یو: جون. پا: و. * ما، یو، پا، کر: ترا نیک باشد. حر: ترا نیک آید. تا: نیک باشد ترا.

۳ - ما، یو، پا، کر: نیک آمدن تو. حر، تا: نیک آمد (آمد) تو.

۴ - ما: در فرستادن پیغمبران علیهم السلام دوست کردن است. یو: اندر فرستادن پیغمبران. حر: در فرستادن پیغمبران دوستی کردن است. پا، کر، تا: اندر (در) فرستادن پیغمبران دوست کردن است (کردن است). * ما، یو، حر: از بهر آنکه. پا، کر، تا: از بهر آنکه.

۵ - ما، یو، حر، پا، کر: سبب. تا: ندارد.

۶ - ما: چنانستی بمعنی کویی که حق تعالی. یو: چنانستی بمعنی کویی حق عزوجل. حر: چنانستی بمعنی که خدای عزوجل. پا، کر: چنانستی بمعنی که حق عزوجل. تا: و چنانستی کویی بمعنی که.

۷ - ما: بنده می جوید. یو: بنده بجویدی. حر: بنده را بجویدی. پا: بجویدی. کر: نجویدی. تا: بنده میجویدی. * ما: که کدام عجب تراست. یو، تا: کدام عجب تراست. حر: کدام عجب تراست. پا: کدام عجب تراست. کر: کدام عجزیست. * ما، حر، تا: فقیر گریزان (حر: گریزان تر). یو، پا، کر: گریزان تر.

۸ - ما: غنی کریم آشتی او را جویند. یو، حر، پا، کر: غنی آشتی جویند تر. تا: غنی جویند. * ما، پا، کر: حکمتها (حکمت های) پیغمبران فرستادن. یو: حکمتها پیغمبران فرستادن. حر: حکمتها در فرستادن پیغمبران. تا: حکمت در فرستادن پیغمبران.

۹ - ما، یو، حر، تا: و مراتب. پا، کر: مراتب. ما، حر، تا: عامه. یو، پا، کر: عام. در هر دو عبارت همین طور است. ←

برتر از مقام انبیا است، و مقام اولوا العزم برتر از مقام رسل است، و مقام مصطفی، صلی الله علیه و سلم، برتر از همه مقامها است. پس نهایت حال کافران بدایت مقام مؤمنان است، و نهایت مقام مؤمنان بدایت مقام اولیا است، و نهایت مقام اولیا بدایت مقام شهیدان است، و نهایت مقام شهیدان بدایت مقام صدیقان است، و نهایت مقام صدیقان بدایت مقام انبیا است، و نهایت مقام انبیا بدایت مقام رسل است، و نهایت مقام رسل بدایت مقام اولوا العزم است، و نهایت مقام اولوا العزم بدایت مقام مصطفی است، صلی الله علیه و سلم، و مقام مصطفی را نهایت نیست، جز حق، سبحانه و تعالی، نهایت مقام او نداند. و در ازل مقام ارواح ایشان هم

← ۱۱ - ما، پا، کر، تا: شهیدان است (شهیدانست). یو: شهیدان. در نسخه حر: از، و مقام صدیقان، تا، و مقام اولوا العزم، نیامده است. * ما: انبیا علیهم السلام. یو، پا، کر، تا: انبیا.

۱ - ما: عامه انبیاء است. یو، پا، کر: رسل است (رسلست). تا: عامه رسولان است. * ما، پا، کر: مصطفی صلی الله علیه و سلم. یو: مصطفی. حر: مصطفی علیه السلام.

۲ - ما، یو، پا، کر، تا: برتر از همه مقامها است (مقامهاست). * ما: مقام کافران بدایت. یو، کر: حال کافر بدایت. حر، تا: حال کافران بدایت. پا: حال کافران بدایت. - در حاشیه نسخه پا: از کفر هزار مومن و مسلمان شدن.

۶ - ما: مصطفی را نهایت نیست جز حق سبحانه و تعالی. یو: مصطفی را صلی الله علیه نهایت پیدا نیست جز حق تعالی. پا، کر، تا: مصطفی را صلی الله علیه و سلم نهایت (نهایت پیدا) نیست جز حق عز و جل (و جز حق تعالی).

۷، تا سطر ۸ صفحه بعد - ما: نهایت مقام او نداند و در ازل مقام ارواح ایشان هم برین مراتب بود که یاد کردیم و روز اخذ میثاق هم برین مراتب بودند و در دنیا بطاعت هم برین مراتب اند و در قیامت هم برین مراتب باشد و درجات ایشان در بهشت هم برین مراتب باشد و اسرار ایشان در محبت حق سبحانه و تعالی هم برین مراتب باشد و سرانگه بمقام فرو ترست بر سرانگه بمقام برتر است مطلع نیست و انگه بمقام برتر است مطلعست بر سرانگه فرو ترست بر همین ترتیب که یاد کردیم تا اینجا که بمصطفی رسد پس مصطفی صلی الله علیه و سلم بر سر همه مطلعست و کس بر سر مصطفی صلی الله علیه مطلع نیست مگر حق سبحانه و تعالی قوله. یو: نهایت مقام او نداند در ازل مقام ارواحشان برین مراتب بود و روز اخذ میثاق هم برین مراتب بود و در دنیا در طاعت برین مراتب اند و اسرارشان در صحبت حق هم برین مراتب باشد پس انگه بمقام فرو ترست هم برین ترتیب که یاد کردیم تا اینجا که بمصطفی رسد صلی الله علیه و سلم بر سر همه مطلع و کس بر سر وی مطلع نیست و در دنیا در طاعت برین مراتب آمد و در قیامت هم برین مراتب باشند و درجات ایشان در بهشت هم برین مراتب باشد و اسرار ایشان در محبت حق هم برین مراتب باشد پس انگه بمقام وی فرو ترست نرسد اینجا که سرانگس است که بمقام برترست و انگه بمقام برتر است مطلع است بر سرانگه فرو ترست بر همین ترتیب که یاد کردیم تا اینجا که بمصطفی رسد پس مصطفی بر سر همه مطلع است و کس بر سر مصطفی مطلع نه مگر حق جل و علا. پا، کر: کس مقام او را نداند در ازل ارواحشان برین مراتب بود که یاد کردیم و روز اخذ میثاق هم برین مراتب ←

بر این مراتب بود که یاد کردیم، و روزِ آخذِ میثاقِ هم بر این مراتب بودند، و در دُنیا به طاعتِ هم
 بر این مراتب اند، و در قیامتِ هم بر این مراتب باشند، و درجاتِ ایشان در بهشتِ هم بر این مراتب
 باشد، و اسرارِ ایشان در محبتِ حق، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى، هم بر این مراتب باشد، و سِرِّ آنک به مقامِ ۳
 فروتر است، بر سِرِّ آنک به مقامِ برتر است، مُطَّلِعِ نیست، و آنک به مقامِ برتر است، مُطَّلِعِ است
 بر سِرِّ آنک فروتر است، بر همین ترتیب که یاد کردیم، تا آن جا که به مُصْطَفَى رسد، پس مُصْطَفَى،
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بر سِرِّ همه مُطَّلِعِ است، و کَسِّ بر سِرِّ مُصْطَفَى، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، مُطَّلِعِ نیست، ۶
 مَكْرُوحٌ، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى. قَوْلُهُ:

أَنْزَلَ عَلَيْهِمْ كُتُبًا، أَمْرٌ فِيهَا وَنَهْيٌ، وَوَعَدَ مَنْ أَطَاعَ، وَأَوْعَدَ مَنْ عَصَى - فر و فرستاد بر ایشان
 کتاب‌ها، اندر آن جا امر کرد و نهی کرد، و وعده کرد آن را که طاعت دارد، و وعید کرد آن را که ۹
 عاصی شود.

و کتاب‌ها که از آسمان آمدند، بیان شریعت را آمدند، به هر اُمّتی در خور ایشان، بایکی

← بودند و اندرین دنیا بطاعتِ همبرین (هم برین) مراتب باشد و درجاتشان در بهشتِ همبرین (هم برین) مراتب باشد
 و اسرارشان اندر صحبتِ حق همبرین (هم برین) مراتب باشد پس مراتب (پس) آنکه بمقامِ فروتر است همبرین ترتیب
 که یاد کردیم تا آنجا که بمصطفی (مصطفی) صلی الله علیه و سلم رسد و مصطفی صلی الله علیه و سلم بر سر همه (نسخه
 بدل: همه بوحی) مطلع است و کس بر سر مصطفی صلی الله علیه و سلم مطلع نیست مگر حق عز و جل. تا: کس نهایت
 مقام او نداند و در ازل مقام ارواح ایشان بدین مراتب بود که یاد کردیم و روز اخذ میثاق هم بدین مراتب بوده اند
 و در دنیا بطاعت هم بدین مراتب اند و در قیامت هم برین مراتب باشند و درجات ایشان در بهشت هم برین مراتب
 باشد و اسرار ایشان در صحبتِ حق هم برین مراتب باشند و سِرِّ آنکه بمقامِ فروتر است بر سِرِّ آنکس نرسد که بمقام
 برتر است و آنکه بمقامِ برتر است مطلع است بر سِرِّ آنکس که بمقامِ فروتر است و هم برین ترتیب که یاد کردیم تا آنجا که
 بمصطفی علیه السلام رسد پس مصطفی علیه السلام بر سر همه مطلع است و کس بر سر مصطفی علیه السلام مطلع نیست
 مگر حق سبحانه و تعالی.

۸ - ما، حر، تا: انزل. یو، پا، کر: و انزل. * ما، یو، حر، کر: امر. پا: و امر. تا: امر. * ما: من عصا. یو،
 پا، کر، تا: من عصی. حر: من عصی گفت.

۹ - ما، حر: کتابها اندر (کتابهای که در) انجا امر کرد و نهی کرد و وعده (و وعده) کرد انرا. یو: امر کرد در انجا
 و نهی کرد و وعده کرد مران را. پا، کر: کتابهای که اندر انجا امر کرد و نهی کرد و وعده کرد مرانرا. تا: کتابها و در
 انجا امر و نهی کرد و وعده کرد انرا. * ما، یو، پا، کر، تا: طاعت دارد. حر: طاعت کند. * ما، حر، تا: انرا که
 عاصی. یو، پا، کر: مران را (مرانرا) که عاصی.

آسان‌تر، و با یکی دشوارتر، در خورِ مَصْلَحَتِ ایشان، تا خَلْقِ مُهْمَلِ نباشد. و از جمله خَلْقِ پیغام‌بر نبود، | مگر از آدمیان و فرشتگان. و کتاب نیامد، مگر بر آدمیان. و این گرامتی بود ۳ خاص آدمیان را، تابعی از مفسران گفته اند در قولِ خدای، تعالی: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»، یَعْنِي، بِإِنزَالِ الْكُتُبِ عَلَيْهِمْ، وَإِرْسَالِ الرُّسُلِ إِلَيْهِمْ. به کس رسول نفرستاد مگر به آدمیان، و بر کس کتاب فرو نفرستاد مگر بر آدمیان. و این، دلیل باشد بر خصوص ایشان، که تا کسی را ۶ با ملکی در محبت خاصیت نباشد، به وی کتاب و رسول نیاید.

و نیز در کتاب فرستادن تا امر و نهی بیان کند، آراستن است و از عیب دور کردن. امر،

← ۱۱ — ما: امدند بیان شریعت را امدند. یو، پا، کر، تا: امد بیان شریعت را امد. حر: آمداز برابر بیان شریعت آمد. * ما، حر، تا: در خور. یو، پا، کر: اندر خور. * ما، یو، پا، کر، تا: با یکی. حر: بیکی. — در حاشیه نسخه پا: بانکه بقوم حضرت موسی علیه السلام فرمود که توبه ایشان قتل نفس و قطع موضع نجاسة از بدن و جامه بودی.

۱ — ما، یو، پا، کر، تا: مهمل نباشد (نباشند). حر: مهمل نمانند.

۲ — ما، پا، کر، تا: بیغامبر (هیچ بیغامبر) نبود مگر از آدمیان و فرشتگان. یو: بیغامبر نبود مگر آدمیان و فرشتگان. حر: بیغامبران بودند مگر از آدمیان نه فرشتگان و نه دیگر مخلوقات. — در حاشیه نسخه پا: بجن و انس به بیغامبران علیهم السلام. * ما، یو، حر، پا، کر: بر آدمیان. تا: بادمیان. * ما، یو، پا، کر، تا: و این. حر: بس این.

۳ — ما، حر، تا: آدمیان را (آدمیان را). یو، پا، کر: مراد میان را (آدمیان را). * ما، یو، حر، کر: تابعی. پا: با بعضی. تا: بعض. * ما، حر: گفته اند در قول خدای (خدای) تعالی. یو، کر: گفتند اندر قول خدای عز و جل. پا: گفته اند اندر قول خدای عز و جل. تا: در قول خدای گفته اند. * ولقد کرّمنا... آیه ۷۰، سوره الإسراء. ولقد کرّمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر من خلقنا تفضیلا. ما، یو، پا، کر، تا: بنی آدم. حر: بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر.

۴ — ما: بانزال. یو، حر، پا، کر، تا: یعنی بانزال. * ما: بکس رسول نفرستادم مگر بادمیان و برکس. یو، پا، کر: بس رسول نفرستاد مگر بر آدمیان و برکس. حر: بهیچ کس رسول نفرستاد مگر بایشان و بکس. تا: میکوید بکس رسول نفرستادم مگر بادمیان و بکس.

۵ — ما: فرو نفرستاد مگر بر آدمیان. یو، حر، پا، کر: نفرستاد مگر بر آدمیان (بادمیان) تا: فرو نفرستادم مگر بادمیان. ما، حر، تا: دلیل باشد. یو، پا، کر: دلیل بود. * ما: ایشان و تا کسی را با ملکی در محبت خاصیت نباشد. یو: ایشان که تا کسی را با ملکی اندر محبت خاصیت نباشد. حر: آدمیان تا کسی با ملکی در محبت خاص نباشد. پا، کر: ایشان که تا کسی را بر ملکی اندر محبت خاصیت نباشد. تا: ایشان و تا کسی را با ملکی در محبت خصوص نباشد.

۶ — ما، یو، پا، کر: کتاب و رسول. حر: رسول و کتاب. تا: کتاب.

۷ — ما، پا، کر، تا: و نیز در (اندر) کتاب فرستادن تا امر. یو: در کتاب فرستادن امر. حر: و نیز حکمت در فرستادن بیغامبران و کتاب آنست تا امر. * ما، یو، پا، کر، تا: آراستن است (آراستنست). حر: و بدید کردن امر و نهی ←

تزیین است، ونهیی، از عیب هانگه داشتن است. و این، نیز هم دلیل محبت است، تا ایشان پاک باشند و به عیبی آلوده نگردند. و نیز الزام حجت است، تا حجت خدای، تعالی، بر خلق درست گردد، و کس را بر خدای، تعالی، حجت نماند، چنانکه گفت: «... لئلا يكون للناس على الله حجة ۳ بعد الرسل»، و بزرگان چنین گفته اند: که امر ونهیی بند است مر بنده را، و بنده در بند نیکوتر. و نیز مؤمن در دنیا در زندان است، و پیرایه زندانی بند است، و عزیزان را به بند ببندند تا نگرینند. پس امر، بند است تا بر بساط قرب پایند، ونهیی، بند است تا در بعد نیفتند. ۶ آن گاه این امر ونهیی را مطلق به جا نگذاشت، لکن بروفا و وعد کرد و برخلاف وعید کرد، تا زیادت کرم باشد بر کرم، و زیادت حجت باشد بر حجت. و این، وعد و وعید، عام را

← آراستن است. * ما، پا، کر، تا: دور کردن. یو، حر: دور کردنست. - در نسخه یو: از، امر تزیین است، تا، و این نیز هم دلیل، نیامده است.

۱ - ما: از عیبها نکه داشتن است. حر: از عیبها نگاه داشتن است. پا، کر: از عیبها نگاه داشتن است از عیبها. * ما، یو، حر، تا: و این نیز هم. پا، کر: و این نیز.

۱، ۲ - ما، حر، پا، کر، تا: پاک باشند و بعیبی (و بعیب). یو: بعیبی.

۲ - ما، حر: خدای تعالی بر خلق. یو: خداوند تعالی. پا، کر: خداوند عزوجل. تا: خدای بر خلق.

۳ - ما: بر خدای تعالی حجت نماند چنانکه گفت. یو: بروی حجت نماند. حر: برحق تعالی حجت نباشد چنانکه گفت. پا، کر: بر خدای حجت نماند چنانکه گفت. تا: بر خدای حجة نماند چنانکه خبر میدهد. * لئلا... آیه ۱۶۵، سوره ۴ (سورة النساء). رسلا مبشرين و منذرين لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل و كان الله عزيزا حكيمًا.

۴ - ما، پا، کر، تا: و بزرگان چنین گفته اند که. یو: و بزرگان گفتند. حر: و نیز بزرگان چنین گفتند که. * ما: مر بنده را و بنده. یو، پا، کر: بنده. حر، تا: و بنده.

۵ - ما: و نیز مؤمن در دنیا در زندان است. یو، پا، کر: و نیز مؤمن اندر زندانست. حر: مؤمن در دنیا زندانست. تا: مؤمن را دنیا در زندان است. * ما، حر، تا: و عزیزان را. یو، پا، کر: مر عزیزان را (عزیزانرا).

۶ - ما: قرب پایند. یو: قرب بباشند. حر: قرب نباشند. پا، کر: قرب باشند. تا: قرب بمانند. * ما، حر: تا در بعد نیفتند (انگاه) این امر. یو، پا، کر: تا اندر بند (پا، کر: بعد) نیفتند انگاه مرین امر را. تا: تا در بعد نیفتند انگاه این امر.

۷ - ما: بجا نگذاشت لکن. یو، حر: نماند بجا و لکن. پا، کر: بجا نماند و لکن. تا: بجا بگذاشت لکن. * ما، یو، حر: وعده کرد. پا، کر، تا: وعده کرد. * ما، یو، حر، کر: کرد تا زیادت کرم. پا: کرد تا زیاده کرم. تا: تا زیادت کرم.

۸ - ما، یو، پا، کر، تا: و زیادت حجت (حجة). حر: و حجت. ۸، وسط ۱ صفحه بعد - ما: عام را ←

بایست، که با حق، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى، صُحْبَتٌ بِهِ طَمَعٌ وَخَوْفٌ كَرَدْنَا، چنانکه خدای، تَعَالَى^۱ گفت: «... وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا». تا به بهشت وعده نکرد به طاعت نیامدند، و تا به دوزخ بیم نکرد از معصیت دور نبودند. و این، صفت لثیمان است، که بی طَمَعٌ، با خدای، تَعَالَى، صُحْبَتٌ نکنند، و بی بیم، خدای را حُرْمَتِ نَدَارَنَد. تا از یحیی بن معاذ حکایت آورده اند، که چنین گفت: که کَرَمِ خُدَايِ، تَعَالَى، در آفریدن دوزخ ظاهر تر از آن است که در آفریدن بهشت. از بهر آنکه،

۶ اگر چه به بهشت امید داد، اگر بیم دوزخ نیستی، يَكُ تَنْ اَزْ خَلْقٍ بِه طَاعَتٍ نَبَاشَدِي، که صفت

← بایست که با حق سبحانه و تعالی. یو: مرعام را بایست که با حق عزوجل. حر: عام را بایست که با حق عزوجل. پا، کر: مرعام را بایستی با حق عزوجل. تا: عام را میبایست که با حق. * ما، یو: چنانکه (چنان که) خدای تعالی گفت. حر: چنانکه گفت. پا: چنانکه خدای گفت عزوجل. کر: چنانکه خدای عزوجل گفت. تا: چنانکه خدای تعالی میکویید.

۲ — ویدعوننا... آیه ۹۰، سوره ۲۱ (سورة الانبياء). فاستجبنا له و وهبنا له یحیی واصلحنا له زوجه انهم كانوا یسارعون فی الخیرات ویدعوننا رغبا ورهبا و كانوا لنا خاشعین. — ما، حر، تا: ویدعوننا. یو، پا، کر: ویدعوننا. * ما، یو، حر، پا، کر: تا بهشت. تا: و تا بهشت. * ما، حر: و تا بدوزخ. یو، پا، کر: و نیز تا از دوزخ. تا: و تا از دوزخ.

۳ — ما، تا: دور نبودند و این. یو: دور نباشند و این. حر: دور نشدند و این. پا، کر: دور نباشیدند و این (این). * ما، حر: صفت لثیمان است (لثیمانست). یو: صفت انسانست. پا، کر: صفت ایشانست. — در حاشیه نسخه پا: الهی زاهد از تو حور میخواهد قصورش بین. تا: صفت عام است. * ما، حر: با خدای تعالی. یو، پا، کر: با خداوند. تا: با خدای.

۴ — ما، تا: نکنند و بی بیم خدای را (خدای را). یو: نکنند و بی بیم خداوند را عزوجل. حر: نکنند و بی بیم خدای تعالی. پا، کر: نکنند (نکنند) و بیم خداوند را عزوجل. * ما، یو، حر، پا، کر: حرمت ندارند. تا: خدمت ندارند. * ما: تا از یحیی بن معاذ حکایت آورده اند که چنین گفت که. یو: تا از یحیی معاذ الرازی حکایت است گفت. حر: تا از یحیی معاذ حکایت آورده اند که گفت. پا، کر: تا از یحیی بن معاذ الرازی حکایت آورده اند که چنین گفت. تا: از یحیی ابن معاذ رضی الله عنه حکایت آورده اند که چنین گفت که.

۵ — ما، حر: خدای (خدای) تعالی در آفریدن. یو: خداوند تعالی اندر آفریدن. پا، کر: خدای عزوجل اندر آفریدن. تا: خدای در آفریدن. * ما، یو، پا، کر: ظاهر تر از آنست. حر: بیش از آنست. تا: ظاهر از آن است. * ما، حر، تا: در آفریدن. یو، پا، کر: اندر آفریدن. * ما: از بهر آنکه اگر چه بهشت امید داد. یو: از بهر آنکه هر چند بهشت امید کرد. حر: از بهر آنکه هر چند که بهشت امید داد. پا، کر: از بهر آنکه هر چند بهشت امید کرد. تا: از بهر آنکه اگر چه بهشت امید کرد.

۶ — ما: بطاعت نباشدی کی صفت عام اینست که یاد کردیم فاما خاص را. یو: در طاعت نباشدی صفت عام اینست اما خاص. حر: طاعت نداشتی این صفت عامست که یاد کردیم فاما صفت خاص. پا، کر، تا: بر طاعت نباشیدی صفت عام اینست که یاد کردیم فاما خاص (اما خاص را).

عام این است که یاد کردیم. فَأَمَّا خَاصًّا رَا، چون، امر دانستند و عِد بکار نیاید، و چون، نهی دانستند و عِد بکار نیاید. از بهر آنک، حُکْم بندگانِ جُز فرمان برداری و جُز کردن نهادن نیست، و جُز مُرادهایِ خویش را زیر قدم آوردن نیست، و جُز اختیارِ خویش به یک سو نهادن نیست، و جُز دُلّ ۳ کشیدن نیست. هر که را مُراد و اختیار است، و طلب کردنِ عَز است، نه بنده است. از بهر آنک، نامِ عِبْد را اِشْتِاقًا از دُلّ گرفته اند، و عَرَب گوید: طَرِيقٌ مُعَبَّدٌ، يَعْنِي، مُدَلَّلٌ بِكَثْرَةِ الْوَطْئِ، و شُتْرِي که پیر گشته بود و از بسیاریِ کار کردن، نزار گشته و از کار باز مانده، عَرَبٌ او را بَعِيرٌ ۶ مُعَبَّدٌ گوید. پس بنده را با مُراد کار نیست، و صفتِ بندگان، اختیار نیست. نه بینی، که

۱ — ما: امر دانستند و عِد بکار نیاید. یو، پا، کر: امر دانستند و عِد بکار نیامد. حر: امر دانستند و عِد بکار نیامد. تا: امر دانستن و عِد بکار نیاید. * ما، یو، حر، پا، کر: نهی دانستند. تا: نهی را دانستن.

۲، ۳ — ما: از بهر آنک حکم بندگانِ جُز فرمان برداری و جُز کردن نهادن نیست و جُز مرادها و خویش را زیر قدم آوردن نیست. یو، پا، کر: از بهر آنک (از بهر آنکه) حکم بندگانِ جُز طاعت داشتن مرادها و ندادن نیست هر که قدم از طاعت بیرون نهاد خود را (خویشتن) از بندگان بیرون همی برد و بندگانِ جُز فرمان (فرمان برداری) نیست. حر: از بهر آنک حکم بندگانِ جُز طاعت خداوند داشتن نیست هر که قدم از طاعت بیرون نهاد خویشتن را از حد بندگان بیرون برد و بندگانِ جُز فرمان برداری نیست و جُز کردن نهادن نیست و جُز مرادها و خویش را زیر قدم آوردن نیست. تا: از بهر آنکه حکم بنده کی جُز طاعت داشتن خداوند نیست هر که قدم از طاعت بیرون نهاد خویشتن را از بنده کی بیرون میبرد و بنده کی جُز فرمان برداری و جُز کردن نهادن نیست و جُز مرادها و خویش را زیر قدم آوردن نیست.

۳ — ما: بیکسو نهادن. یو: بیکسوی نهادن نیست. حر، پا، کر: بیکسو نهادن نیست. تا: با یکسو نهادن نیست.

۴ — ما، تا: هر کرا (وهر کرا) مراد و اختیار است (است). یو، کر: هر کرا مراد اختیار است. حر: وهر کرا مراد است و اختیار است. پا: وهر کرا مراد اختیار است.

۴، ۵ — ما: نه بنده است از بهر آنک نام عبد را. یو: نه بنده است از بهر آنک نام عبد. حر: از بهر آنک نام عبد را. پا، کر، تا: نه بنده است از بهر آنکه نام عبد را.

۵ — ما، تا: گرفته اند و عرب گوید. یو، حر: گرفته اند و عرب گوید. پا، کر: گرفته اند و عرب گوید. * ما، یو، پا، کر: یعنی. حر، تا: ای. * در هر شش نسخه: بکثرة الوطی، آمده است.

۶، ۷ — ما، تا: و شتری که (و شتریکه) پیر گشته بود و از (از) بسیاری کار کردن نزار گشته و از کار باز مانده عرب او را بعیر معبد گوید (کویند) بس بنده را. یو، پا، کر: و شتری (اشتری) که پیر گشته بود از بسیاری کار کردن و نزار گشته بود و از کار مانده (مانده بود) عرب مرورا (اورا) بعیر معبد (پا: بعیره معبد) کویند بس بند کانا (بنده را). حر: و اشتری که پیر شده باشد و از بسیاری کار نزار گشته و از کار باز مانده باشد عرب او را بعیر معبد کویند بس بنده را.

۷ — ما، حر، تا: و صفت بندگان (بنده کی) اختیار نیست. یو، پا، کر: و صفت بنده بی اختیار است. * ما: بینی که در شریعت اگر خداوند بنده را بفروشد اگر چه بنده. یو، حر، پا، کر: نه بینی حکم (که بحکم) شریعت خداوند بنده را (بنده) بفروشد هر چند. تا: نه بینی که در حکم شریعت خداوند بنده را بفروشد اگر چه بنده.

ما- ۱۴

در شریعت، خداوند، بنده را بفروشد، اگر چه بنده نخواهد، و بخرد، اگر چه بنده نخواهد، و چنان دارد او را که خداوند خواهد، نه چنانکه | بنده خواهد، و اگر خواهد، تا روز مرگ او را ۳ در حکم بندگی بدارد، و اگر خواهد، آزاد کند، و اگر خواهد به سفر بیرون آید با بنده به نیت خداوند بنده مسافر گردد، اگر چه بنده را مراد سفر نباشد، و اگر خداوند نیت اقامت کند بنده مقيم گردد، و بنده را خود از نیت خداوند خبر نه. این است نشان آن کس که بنده مخلوقان است، ۶ پس دعوی بندگی حق کردن، و به خلاف این وصف بودن محال است. و نیز بندگی اسیر بودن است، از بهر آنکه بسته اسیر بود. مثل امر ونهی، مثل بندی است با دو حلقه بر هر دو پای نهاده، آنرا که بند بر پای نهادند، جز هر دو پای راست داشتن روی نیست، نه قدمی از قدمی پیش تواند نهادن نه از پس. اسیر چنانکه بدارندش بو، نه چنانکه خواهد. پس اگر وعده و وعید نبودی،

- ۲ — ما: او را که خداوند. یو، حر، پا، کر: که خداوند. تا: که خواجه. * ما، یو، حر: نه چنانکه. پا: چنان که. کر، تا: نه چنانکه. * ما، تا: و اگر خواهد تا روز مرگ او را در حکم بندگی بدارد (بنده کی میدارد) و اگر خواهد. یو: اگر خواهد تا مرگ بدارد و اگر خواهد. حر، پا: و اگر خواهد (و خواهد) تا مرگ در (اندر) حکم بندگی بدارد و اگر خواهد (و خواهد). کر: و تا خواهد تا مرگ اندر حکم بندگی دارد و خواهد.
- ۳، ۴ — ما: و اگر خواهد بسفر بیرون آید با بنده بنیت خداوند بنده مسافر کرد اگر چه. یو، حر، پا، کر: و اگر خداوند بسفر بیرون آید با بنده (پا، کر: تا بنده) (حر: با بنده، ندارد) بنیت (کر: به نیت) خداوند مسافر کرد هر چند. تا: و اگر خواجه بسفر بیرون رود با بنده بنیت خواجه بنده مسافر کرد اگر چه.
- ۴ — ما، تا: سفر نباشد. یو، حر، پا، کر: سفر نبود. * ما، یو، حر، پا، کر: و اگر خداوند. تا: اگر خواجه. * ما، حر، تا: اقامت کند. یو: اقامت کرد. پا، کر: اقامت کرده.
- ۵ — ما، تا: و بنده را خود. یو، پا، کر: و بنده را. حر: و بنده. * ما، یو، حر: خداوند خبر نه. پا، کر: خداوند خبر نی. تا: خواجه خبر نه. * ما، حر، پا، کر، تا: اینست (تا: اینک) نشان انکس (پا، کر: آنکسی) که بنده مخلوقانست (مخلوقان است). یو: این نشان بندهء مخلوقانست.
- ۶ — ما، یو، پا، کر، تا: و بخلاف. حر: و برخلاف.
- ۷ — ما: از بهر آنکه بسته اسیر بود. یو: از بهر آنکه بنده اسیر بود. حر: از بهر آنکه اسیر بسته بود. پا، کر، تا: از بهر آنکه بسته اسیر بود. * ما، یو، پا، کر، تا: مثل بندی است (بندیست). حر: بند است.
- ۷، ۸ — ما، تا: بر هر دو پای نهاده انرا (و انرا) که بند بر پای نهادند (تا: نهادن). یو: بر هر دو پای بر نهاده انک و را بند بر نهادند. حر: بر هر دو پای نهاده انک ویرا بند بر هر دو پای نهاده بود. پا، کر: بر هر دو پای بر نهاده اند انکه او را بند بر نهاده اند (نهادند).
- ۸، ۹ — ما، یو، پا، کر، تا: نه قدمی. حر: که قدمی. * ما: بیش توان نهادن نه از بس اسیر چنانکه بدارندش بو (نسخه بدل: باشد). یو، پا، کر: بیش تواند نهاد نه پس (پا، کر: تواند نهادن نه ز پس) اسیر چنان باشد که دارندش. حر: بیش نتواند نهادن بس اسیر چنان باشد که دارندش. تا: بیش تواند نهادن نه از پس و اسیر چنان بود که دارندش. ←

به حکم بندگی این واجب آمدی که یاد کردیم. و با این همه، و عِد و وعید کرد، و طاعتِ بنده را مُزِدْ پدید کرد، و عام، بر این و عِد و وعید بترسیدند، و خاص، چون امر و نهی بشنیدند و عِد و وعید را گوش باز نداشتند، تا چون بنده بد بی اصل نباشند که بی زخم فرمان خداوند نکند. و اگر هرگز ۳ و عِد و وعید نبود، بر بنده، خود، جز وفا چه واجب آمدی؟

تاروزی پیش شبلی، رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ، ذِکْرِ بهشت و دوزخ می رفت. گفت: اَللَّهُمَّ اَخْبِيْ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ فِيْ خَبَايَا غَيْبِكَ، حَتَّى تُعْبَدَ بِغَيْرِ وَاَسِطَةٍ، گفت، یا رَبِّ، بهشت و دوزخ را پنهان کن، تا تورابی واسطه پرستند.

بُزُرْگَانُ چنین گفته اند: خدمت کردن به طَمَع و خَوْف، خویشتن پرستیدن است نه حق پرستیدن. اگر، هرگز بهشت نبود، و همه خلق را در دوزخ کردی، و بفرمودی که مرا مُطِيع ۹

← ۹ — ما، یو: نه جنانک. حر: نجان که. پا: نچنانکه. کر: نه چنانکه. تا: نه چنانکه او. * ما، حر، کر، تا: بس اکر. یو، پا: بس ار.

۱ — ما، یو، حر، پا، کر: واجب آمدی. تا: واجب می آمد. * ما، تا: و با این همه. یو، حر، کر: با همین. پا: و با همین * ما، یو، تا: کرد و طاعت (یو: و مرطاعت) بنده را مزد پدید کرد. حر: که کرد طاعت بنده را مزد پیدا کرد. پا، کر: مرطاعت بنده را مزد پدید کرد.

۲ — ما، یو، حر، تا: و عام. پا، کر: عام. * ما: بترسیدند. یو، حر، پا، کر: برستیدند (پرستیدند). تا: او را پرستیدند. * ما، تا: شنیدند. یو: شنید. حر: شنیدند. پا، کر: شنیدند.

۳ — ما: گوش باز نداشتند. یو: بکار نیامد. حر، پا، کر: نبايستند. تا: انتظام نکردند. * ما: تا چون بنده بد بی اصل نباشند که. یو: تا چون بنده بی اصل نباشند که. حر: تا چون بنده بد بی اصل نباشند که. پا، کر: تا چون بنده بی اصل و بد باشد. تا: تا همچون بنده بد اصل نباشند که. * ما، حر، پا، کر: فرمان خداوند نکند (نکنند). یو: فرمان نکند. تا: فرمان خواجه نبرد. * ما، حر، پا، کر، تا: واکر (وکر) هرگز. یو: واکر.

۴ — ما، حر: بر بنده خود. یو، پا، کر، تا: بر بنده.

۵ — ما: شبلی رحمه الله علیه. یو، پا، کر: شبلی. حر: شبلی رحمه الله. تا: شبلی رضی الله عنه. * ما، حر، پا، کر، تا: می رفت (میرفت). یو: همی رفت. * ما، یو: اللهم اخبأ. حر، پا، کر، تا: اللهم اخبأ.

۶ — ما، یو، حر: غیبک حتی تعبد. پا، کر: عینک حتی تعبد. تا: غیبک حتی تعبدوا. * ما، حر، پا، کر: گفت یارب. یو: یارب. تا: میکوید خداوند. * ما، یو، تا: و دوزخ را. حر: و دوزخ. پا، کر: را و دوزخ را.

۸ — ما، پا، کر: چنین گفته اند (گفته اند که) خدمت کردن بطمع و خوف. یو: گفتند برستیدن بخوف و طمع. حر: چنین گفته اند که بندگی کردن بطمع و خوف. تا: چنین گفته اند که خدمت کردن از بهر طمع و بیم خوف. * ما، یو، حر، پا، کر: خویشتن پرستیدن است (پرستیدنست). تا: خویشتن پرستیدن باشد. ←

باشید ، جز طاعت چه روی بودی ؟ بزرگان ، این بدیدند ، قدم در موافقت بفشردند ، و طمع از میانه برداشتند . و نیز چون دعوی محبت کردند ، آرزومند بودند که سببی یابند که بدان سبب به دوست رسند . و آن سبب وصال نبود مگر امر ونهی . محب ، چون وصال حبیب یافت ، طمع دیگر محال است . و چون دیدند به عین حقیقت ، که چون او دیگر نیست ، چون در او بیافتند ، خویشان را بر در او بیفکنند ، چنانکه به شاهد دیده باشی ، که بچه را مادر و پدر بیرون کنند ، بر آستانه در بچسبد ، که جز شما دیگر ندارم ، کجا روم ؟ و کسی که عاشق باشد ، معشوق او را جفا گوید و بزند ، عاشق ، پیش او در خاک می غلتد . محبت مخلوقان را نشان این است . دعوی محبت

← ۹ — ما ، یو ، حر : اگر هر کز بهشت نبودی . پا ، کر : و اگر هر کز بهشت را نیافریدی . تا : و اگر بهشت هر کز نبودی . * ما ، تا : و همه خلق را در . یو : همه را در . حر ، پا ، کر : و همه را اندر . * ما ، یو ، تا : که مرا مطیع باشید . حر : مرا مطیع باشید . پا ، کر : که مرا مطیع باشی .

۱ — ما ، یو ، پا ، کر ، تا : جز . حر : بجز . * ما ، یو ، حر ، پا ، کر : بزرگان . تا : و بزرگان چون . * ما : قدم در موافقت بفشردند . یو ، حر ، پا ، کر : قدم بر طاعت بفشاردند (بیفشاردند) . تا : قدم بر موافقت بیفشردندی .

۲ — ما ، یو ، حر ، پا ، کر : محبت کردند آرزومند بودند . تا : محبت کردن آرزومند بوده اند . * ما ، یو ، پا ، کر : که بدان . حر ، تا : که بآن .

۳ — ما ، یو ، تا : و آن سبب وصال نبود . حر : آن سبب وصال نبود . پا ، کر : و آن سبب وصال بود و آن نبود . * ما ، یو ، حر ، پا ، کر : محب . تا : و محب .

۴ — ما ، یو ، پا ، کر : و چون دیدند بعین حقیقت . حر : و چون بدید بعین حقیقت . تا : و چون بعین حقیقت دیده اند . * ما ، یو ، پا ، کر ، تا : که چون او دیگر (دیگری) نیست . حر : که جزوی دیگر نیست باوی آر میزند .

۴ ، ۵ — ما : چون در او بیافتند خویشان را بر در او بیفکنند . یو ، حر ، پا ، کر : جز (چون) در وی نیافتند خود را (خویشان) بر در وی بیفکنند . تا : و در او بیافتند خویشان را بدرگاه او ملازم گردانیدند .

۵ — ما ، یو ، حر : چنانکه بشاهد . پا ، کر : چنانکه بشاهد . تا : چنانچه در شاهد .

۵ ، ۶ — ما : که بچه را مادر و پدر بیرون کنند بر آستانه بچسبد که جز شما دیگر . یو : که بچه را مادر و پدر از در بیرون کنند بر آستانه در بچسبد که جز شما دیگر . حر : که بچه را مادر و پدر از در بیرون فکنند بروی آستانه در بچسبد که جز شما دیگر . تا : که مادر و پدر بچه را بدر بیرون کنند او بر آستانه بچسبد که جز شما دیگری .

۶ — ما ، یو ، حر ، پا ، تا : و کسی که (و کسیکه) . کر : و کسی . * ما ، حر ، تا : معشوق (و معشوق) او را (ویرا) . یو ، پا ، کر : معشوق .

۷ — ما : عاشق پیش او در خاک می غلتد . یو : او در خاک می غلتد . حر : عاشق پیش وی بخاک اندر می غلتد . پا ، کر : او بخاک اندر همی غلطد . تا : عاشق در پیش او در خاک می غلطد . * ما ، حر ، پا ، کر ، تا : مخلوقانرا (مخلوقان را) . یو : ←

حق کردن، و یک نفس خلاف کردن، یا یک قدم از پس نهادن، نشان دروغ زنی است. و از این نیکوتر نیز هست. و آن آن است: که چون بدیدند که ما را امر کرد و نهی کرد، بدانستند که اگر ماشایسته صحبت وی نبودمانی، از میان هجده هزار خلق عالم، به ما رسول نفرستادی، که ۳ رسول بنا بایستگان نفرستند، و ما را نخواندی، که ناشایستگان را نخوانند، و ما را کاری نفرمودی، که نابایستگان را | و ناپسندیدگان را، ملک کار نفرماید. چون بدیدند که ماهمی بشایم صحبت ملک را، جانها بر میان بستند خدمت را، و گفتند: ما را خود آن فخر بسنده است، ۶ که ما امر تو را بشایستیم، چیزی دیگر در میان بکار نمی آید. قوله:

← مخلوق را. * ما، حر، تا: دعوی (حر: بس دعوی) محبت حق کردن و. یو: دعوی محبت حق. پا، کر: دعوی محبت حق کردن.

- ۱ — ما، حر: یا یک قدم از پس نهادن نشان. یو: و یا یک قدم از پس نهادن. پا: و یا یک قدم از پس نهادن نشان. کر: و یا یک قدم از پس نهادن نشان.
- ۱، ۲ — ما، تا: و ازین نیکوتر نیز هست. یو: و ازین نیکوتر است. حر: و نیز ازین نیکوتر هست. پا، کر: و ازین نیکوتر (نیکوتر) است. * ما: که ما را امر کرد و نهی کرد بدانستند. یو، پا، کر: که ما را امر کرد و نهی کرد دانستند. حر: که ما را امر کرد و نهی کرد اندیشه کردند. تا: که ایشان را امر و نهی کرد گفتند.
- ۳ — ما: نبودمانی از میان هجده هزار خلق عالم بمسا رسول نفرستادی. یو: نبودمانی از میان هیژده هزار عالم خلق بما رسول نکردی. حر: نبودمانی از میان هیجده هزار عالم بما رسول نکردی. پا، کر: نبودمی از میان هژده (هژده) هزار عالم خلق بما رسول نکردی. تا: نبودمانی از میان هژده هزار عالم بما رسول نفرستادی.
- ۴ — ما: بنا بایستگان نفرستند. یو، حر، پا، کر، تا: بناشایستگان نفرستند (نفرستند).
- ۴، ۵ — ما: و ما را کاری نفرمودی که نابایستگان را و ناپسندیدگان را ملک کار نفرماید. یو: و ما را کار نفرمودی که ناپسندیدگان را ملک کار نفرماید. حر: و ما را ندی که ناشایستگان را نخوانند و ما کار نفرمودی که ناشایستگان را کار نفرمایند. پا، کر: و ما را کار نفرمودی که ناپسندیدگان (که ناپسندیدگان را) ملک کار نفرماید. تا: و ما را کاری نفرمودی که خداوند ناشایسته کان و ناپسندیدگان را کاری نفرماید.
- ۵، ۶ — ما، حر: چون (و چون) بدیدند که ماهمی بشایم (ما می شایم) صحبت ملک را. یو، پا، کر: و بدیدند (و بدیدند) که ما می بشایم صحبت ملک را. تا: و چون دیده اند که صحبت ملک را بنمیشایم.
- ۶ — ما، یو، حر، پا، کر: بستند. تا: بسته اند. * ما، حر: خدمه (خدمت) را و گفتند. یو، کر: مر خدمت را و گفتند. پا: مر خدمت او را و گفتند. تا: خدمت را و گفته اند. * ما: بسنده است که ما امر تو را بشایستیم چیزی دیگر در میان بکار نمی آید قوله. یو: بسنده است که مر ترا بشایم چیزی دیگر اندر میان چه بکار است. حر: بس است که ما ترا شایستیم چیزی دیگر در میان چه کار است. پا، کر: بسنده است که مر ترا بشایم و خدمت ترا بشایم چیزی دیگر اندر میان چه بکار. تا: بسنده است که اخذ امر ترا بشایستیم در میان چیز دیگر بکار نمی آید.

أَبَانَ فَضْلَهُمْ عَلَىٰ جَمِيعِ الْبَشَرِ، وَرَفَعَ دَرَجَاتِهِمْ، أَنْ يَبْلُغَهَا قَدْرُ ذِي خَطَرٍ - وپیدا کرد فضل ایشان بر همه خلق، و برداشت پایگاه‌های ایشان را، از آنک برسیدی به وی مقدار ۳ هیچ با خطری.

و مراد از این سخن آن است: که به‌ترین خَلْق پیغام‌بران‌اند، عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ. و محلّ ایشان به نزدیک خداوند، برترین همه محل‌ها است. و در این که ایشان فاضل‌ترین همه ۶ آدمیان اندخلاف نیست. از بهر آنک، ایشان داعیانِ خَلْق اند و مقتدی‌اند دیگران را، و بر دیگران واجب است بدیشان اقتدا کردن. پس هم چندان ثواب که اُمت را بُود ایشان را باشد، و ثواب ایشان خود بر جای بُود، چنانک پیغام بر گفت، عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ: «مَنْ سَنَّ سَنَةً حَسَنَةً، ۹ كَانَ لَهُ أَجْرُهَا، وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْوَرِهِمْ شَيْئًا. وَمَنْ سَنَّ سَنَةً سَيِّئَةً، كَانَ عَلَيْهِ وَزْرُهَا، وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ

۱ - ما، تا: ابان. یو، پا، کر: و بان. حر: و ابان. * ما، حر، تا: ان (تا: من ان) ییلغها قدر ذی خطر. یو، پا، کر: عن ان (عن) ییلغها قدر ذی قدر (پا: ذی خطر). * ما، یو، پا، کر، تا: و بیذا (و پیدا) کرد. حر: کفت پیدا کرد. ۲ - ما، یو: بایکاهه‌ای ایشانرا از آنک برسیدی بوی (بذو) مقدار هیچ با خطری. حر: بایکاه ایشان از ان که برسیدی بوی هیچ مقداری با خطری. پا، کر: پایکاههای (پایکاهای) ایشانرا از آنکه برسیدی بدو مقدار هیچ با خطری. تا: پایکاهای ایشان از آنکه برسیدی بآن مقدار هیچ با خطری.

۴ - ما، حر، تا: از این سخن. یو، پا، کر: این سخن. * ما: بیغامبران‌اند علیهم الصلوة والسلام. یو، حر، کر، تا: بیغامبران‌اند (بیغامبرانند - بيمبرانند). - در نسخه پا: از، خلق، تا، به نزدیک، نیامده است.

۵ - ما، تا: بنزدیک خداوند برترین همه (همه). یو، کر: نزدیک خدای عزوجل برتر (برترین) همه. حر: بنزدیک خدای عزوجل برترین. پا: خدای عزوجل برترین همه.

۵، ۶ - ما، پا، کر، تا: و درین که (پا: و اندران که) ایشان فاضلترین همه آدمیان‌اند (آدمیانند) خلاف نیست از بهر آنک (از بهر آنکه). یو: و اندرانک ایشان فاضل‌تر آدمیانند خلاف نیست از بهر آنک. حر: و دران که ایشان فاضلترین همه خلق‌اند خلاف نیست از بهر آنک.

۶ - ما: و مقتدی‌اند دیگران را. یو، حر، پا، کر: و مقتدا اند. تا: و مقتدا اند دیگران را.

۷ - ما: بدیشان. یو، حر، پا، کر: بایشان. تا: برایشان. * ما، یو، حر، پا، کر: هم چندان. تا: هر چندان. * ما، تا: که امت را بود ایشانرا باشد (بباید). یو، حر، پا، کر: که همه امت را باشد مرایشانرا (ایشانرا) باشد.

۸ - ما: بر جای بود چنانک بیغامبر کفت علیه الصلوة والسلام. یو: بر جاء چنانک کفت صلی الله علیه وسلم. حر، پا، کر: بر جای چنانک بیغامبر علیه السلام (بیغمبر صلی الله علیه وسلم) کفت. تا: برجاست چنانکه پیغامبر علیه السلام میگوید.

۹ - ما، حر، تا: کان له. یو، پا، کر: فله. * ما: ان ینتقص من اجورهم شیء. یو، حر، پا، کر: ان ینتقص من اجورهم شیئا. تا: ان ینتقص من اجورهم شیء.

أَوْزَارِهِمْ شَيْئًا.». پس چون وحی به پیغام بران آرند، و ایشان آن را قبول کنند، ثواب بیابند، و از پس آن، هر که بر آن کار کند، هم چندان ثواب که این کار کننده را باشد، پیغمبر را باشد. پس او فاضل ترین همه گردد. و از بهر آن گفتند اهل سنت و جماعت: که صدیق اکبر، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ،^۳ فاضل ترین همه اُمت است. از بهر آنك، نخستین کس که به پیغام بر، عَلَيْهِ السَّلَام، ایمان آورد، او بود، و این سنت نیکو بنهاد. و هر که بر این سنت برفت، تاقیامت هم چندان مُزد که ابوبکر را بود، او را نیز باشد. تا پیغام بر گفت، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: « مَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ وَلَا غَرَبَتْ بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ، عَلَيَّ ذِي لَهْجَةٍ، أَفْضَلَ مِنْ أَبِي بَكْرٍ. ». بدین خبر دُرست گشت، که

← ۱۰ — ما، تا: کان علیه. یو، پا، کر: فله. حر: کان له. * ما، تا: ان ینتقص من اوزارهم شیء. یو، حر، پا، کر: ان ینقص من اوزارهم شیئا.

۱ — ما، تا: بس چون وحی بیغامبران ارند و ایشان (ایشان) انرا قبول کنند ثواب (ثواب آن) بیابند. یو: بس چون بیغامبران وحی بیابد ایشان قبول کنند ثواب ان بیابند. حر: بس چون بیغامبران وحی نیاید انرا قبول کنند و ثواب آن بیابند. پا، کر: پس چون بر پیغمبران وحی بیاید ایشان مرانرا قبول کنند ثواب آن بیابند.

۲ — ما: واز بس ان. یو، پا، کر: واز بس (پس) ایشان. حر: وبعداز ایشان. تا: واز پس آن. * ما، تا: بران. یو، پا، کر: بدان. حر: بآن. * ما، تا: هم چندان ثواب که (ثوابیکه) این کار کننده را باشد بیغمبر (بیغامبر) را باشد. یو، پا، کر: هم چندان ثواب که مرین (مراین) کار کننده را باشد بیغامبران را (پا: بیغمبرانرا) باشد. حر: هم چندان ثواب که این کار کننده را باشد آن بیغامبرانرا باشد.

۳ — ما، تا: بس (پس) او. یو، حر، پا، کر: بس وی. * ما، یو، پا، کر، تا: همه کردد. حر: همه خلق کردد. * ما، یو، حر، کر، تا: واز بهران (این) گفتند. پا: واز بهران گفته اند. * ما، تا: که صدیق اکبر (اکبر رضی الله عنه). یو: که ابوبکر صدیق. حر: که ابوبکر صدیق رضی الله عنه. پا، کر: که ابوبکر صدیق رضی الله عنه.

۴ — ما، یو، کر، پا: همه امت است (امتست). حر، تا: امتست (امت است). * ما، تا: از بهرانک (از بهرانکه) نخستین کس که بیغامبر علیه السلام ایمان آورد او بود. یو: از بهرانک نخست کس که بیغامبر آورد وی بود. حر: از بهرانک نخستین کس که از بیغامبر ایمان آورد وی بود. پا، کر: از بهرانکه نخستین کس که به بیغامبر ایمان آورد وی آورد.

۵ — ما: بنهاد. یو، تا: او نهاد. حر: راوی نهاد. پا، کر: فرو نهاد. * ما، یو، حر، تا: برین. پا، کر: بدین.

۶، ۵ — ما: تاقیامت ثواب و مزد ابوبکر صدیق را باشد او را نیز باشد. یو: تاقیامت هم چندان مُزد وی بود رضی الله عنه. حر: تاقیامت هم چندان مُزد که ابوبکر را بود و بر او بود. پا، کر: تاقیامت هم چندان مُزد ابوبکر صدیق را باشد رضی الله عنه. تا: تاقیامت هم چندان مُزد که آنکس را باشد ابوبکر صدیق رضی الله عنه را باشد او را نیز باشد.

۶ — ما، یو: تا بیغامبر گفت صلی الله علیه وسلم. حر: بیغامبر علیه. پا، کر، تا: تا بیغامبر صلی الله علیه وسلم (علیه السلام) گفت.

۷ — ما، یو، تا: ذی لهجة. حر، پا، کر: ذی بهجة. * ما، حر: من ابی بکر. یو، پا، کر: من ابی بکر رضی الله عنه ←

پیغام بران فاضل ترین همه خلق اند. و از پس پیغام بران ابوبکر صدیق فاضل ترین همه خلق است. و در ترتیب خلق سخن یاد کردیم پیش از این. قوله:

۳ خَتَمَهُمْ بِمُحَمَّدٍ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - گفت: ختم کرد پیغام بران را، عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ.

چنانک خدای، تعالی، گفت: «... وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ،». چون خاتم به نصب خوانی، مهر پیغام بران باشد و آخر پیغام بران، عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ. و چون خاتم به کسر خوانی، مهر کننده باشد و آخر کننده. و نیز پیغام بر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، امیر المؤمنین علی را، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، گفت: «أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.» ← (رضی الله). تا: من ابی بکر صدیق. * ما، یو، پا، کر: بدین خبر. حر، تا: باین خبر.

۱ - ما، یو، حر، پا، کر: که بیغامبران. تا: که بیغامبران علیهم السلام. * ما، پا، کر، تا: و از بس. یو: و از بعد. حر: بعد از. * ما، تا: ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) فاضلترین همه خلق است و در. یو: ابوبکر فاضلترست از همه و اندر. حر: ابوبکر رضی الله عنه از همه خلق فاضلترست و در. پا، کر: ابوبکر صدیق فاضلترست از همه خلق و اندر. - حاشیه نسخه پا: آورده اند که اول کسی که ایمان آورد از مردان حضرت صدیق اکبر بود و از زنان حضرت ام المؤمنین خدیجه و از صبیان حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنهم.

۲ - ما: سخن یاد کردیم پیش ازین قوله. یو: یاد کرده ایم پیش این. حر، تا: سخن یاد کردیم پیش ازین. پا، کر: یاد کردیم پیش ازین.

۳ - ما: ختمهم بمحمد علیه السلام (نسخه بدل ما: صلی الله علیه وسلم) گفت. یو، پا، کر: ختم بمحمد صلی الله علیه وسلم. حر: ختمهم بمحمد صلی الله علیه وسلم. تا: ختمهم الله بمحمد علیه السلام اله (نسخه بدل: بمحمد علیه سلام الله). * ما: بیغامبرانرا علیهم الصلوة والسلام. یو، حر، پا، کر: بیغامبران را (بیغامبرانرا) صلوات الله علیهم بمحمد صلی الله علیه (حر: علیه السلام. پا: علیه وسلم). تا: بیغامبران را علیهم السلام.

۵ - ما، یو: چنانک خدای تعالی گفت. حر: چنانک گفت خدای عزوجل. پا، کر: چنانکه خدا (خدای) گفت عزوجل. - در حاشیه نسخه پا، بالای کلمه بنصب: یعنی بفتحه تا. - تا: چنانکه خدای گفت. * ولکن... آیه ۴۰،

سوره ۳۳ (سوره الاحزاب). ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولكن رسول الله وخاتم النبیین وکان الله بکل شیء علیما.

۶ - ما، یو، پا، کر: مهر. حر: این مهر. تا: مهر. * ما، حر، پا، تا: باشد و آخر بیغامبران. یو: بود و آخر بیغامبران. کر: باشد. * ما، حر: علیهم الصلوة والسلام و چون خاتم (حر: خاتم، ندارد). یو: واکر. پا، کر، تا: و چون خاتم (خاتم).

۷ - ما، حر، پا، کر، تا: مهر کننده باشد. یو: مهر کننده بود.

۷، ۸ - ما: و نیز بیغامبران صلی الله علیه وسلم امیر المؤمنین علی را رضی الله عنه گفت. یو: و بیغامبران گفت مر علی را رضی الله عنه.

حر: و نیز بیغامبران گفت علیه السلام علی را. پا، کر: و نیز بیغامبران صلی الله علیه وسلم گفت مر علی را رضی الله عنه. تا: و نیز

گفت بیغامبران سلام الله علیه علی را کرم الله وجهه.

۸ - ما، یو، حر، تا: بعدی. پا، کر: من بعدی.

و نیز گفت: «أَنَا الْحَاشِرُ، يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَيَّ عَقِبِي، وَأَنَا الْعَاقِبُ، لَأَنْبِيَّ بَعْدِي، وَأَنَا الْمَاحِي، يَمْحُو اللَّهُ تَعَالَى بِي الْكُفْرَ». قوله:

وَأَمَرَ بِالْإِيمَانِ بِهِ وَبِهِمْ وَالْإِسْلَامِ - وبفرمود ایمان آوردن به وی و به ایشان و اسلام آوردن. ۳
 معنی این سخن آن است: که به همه | پیغام بران ایمان باید آوردن. اگر به یکی ایمان نیارَد به همه
 کافر گردد، چنانکه خدای، تعالی، گفت در ستایش این امت: «... لَأَنْفِرُقَ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ،»
 و گفت: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ،». و چون جهودان گروهی را منکر گشتند - ۶
 و آن عیسی و محمد بود، علیهما السلام - و ترسایان بعضی را منکر گشتند - و آن محمد بود، صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - خدای، تعالی، ایشان را کفر ثابت کرد، و دشمن خویش خواند، چنانکه گفت:

۱۶- ما

- ۱ - ما، یو، پا، کر، تا: بعدی. حر: من بعدی.
- ۲ - ما: يمحو الله تعالى بي. یو، حر، پا، کر: يمحو الله بي. تا: يمحو الله به. * ما: قوله و امرنا. یو، کر: و امرنا. حر، پا، تا: و امر.
- ۳ - ما، یو، حر، پا، کر: ایمان آوردن بوی. تا: ایمان بوی. * ما، یو، حر، پا، کر: و اسلام آوردن. تا: و باسلام آوردن.
- ۴ - ما، حر، تا: معنی (و معنی) این سخن. یو: معنی. پا، کر: معنی این. * ما، حر، پا، کر، تا: ایمان باید آوردن. یو: ایمان باید آورد. * ما، یو، حر، پا، کر: تا: و اکر.
- ۵ - ما: جنانك خدای تعالی گفت در ستایش این امت لانفرق بين احد من رسله و گفت اولئك الذين هدى الله فبهديهم اقتده. یو، پا، کر: جنانك (چنانکه) خدای عز وجل گفته (خدای گفت - خدای گفت عز وجل) اولئك الذين هدى الله فبهديهم اقتده (واقته) و بستایش این امت گفت لانفرق بين احد من رسله. حر: و نعوذ بالله جنانك خدای تعالی گفت بستایش این امت لانفرق بين احد من رسله و نیز گفت اولئك الذين هدى الله فبهديهم اقتده. تا: چنانکه خدای تعالی در ستایش این امت میگوید لانفرق بين احد من رسله و نیز گفت اولئك الذين هدى الله فبهديهم اقتده. * لانفرق... آیه ۲۸۵، سوره دوم (سورة البقرة). عامن الرسول بما نزل اليه من ربه و المؤمنون كل عامن بالله و ملائكته و كتبه و رسله لانفرق بين احد من رسله و قالوا سمعنا و اطعنا غفر انك ربنا و اليك المصير.
- ۶ - اولئك... آیه ۹۰، سوره ۶ (سورة الانعام). اولئك الذين هدى الله فبهدهم اقتده قل لا اسالكم عليه اجرا ان هو الا ذكرى للعالمين. * ما: کروهی را. یو، تا: بکروهی. حر: لعنهم الله بعضی را. پا، کر: لعنهم الله بکروهی. * ما، یو، حر، پا، کر: منکر گشتند. تا: منکر گشته اند.
- ۷ - ما: وان عيسى و محمد بود علیهما السلام و ترسایان بعضی را منکر گشتند و ان محمد بود صلى الله عليه و اله و سلم خدای تعالی ایشان را. یو، پا، کر: وان محمد بود صلى الله عليه و سلم خداوند تعالی (عز وجل) مرا ایشان را. قل: عليه السلام و محمد صلى الله عليه و سلم و ترسایان بعضی را منکر گشتند و ان محمد بود صلى الله عليه و سلم خداوند عز وجل مرا ایشان. حر: و آن عیسی بود و محمد باز ترسایان بعضی را منکر گشتند و آن محمد بود علیه السلام خداوند عز وجل ایشان را. تا: و آن عیسی علیه السلام و محمد علیه السلام بودند و ترسایان نیز بعضی را منکر گشته اند و آن محمد بود علیه السلام خدای ایشان را.
- ۸ - ما، یو، قل، حر، پا، تا: کفر ثابت کرد. کر: کفر ثابت کرد. * ما، یو، قل، پا، تا: و دشمن خویش. حر: و دشمن. کر: و دشمن خویش بخویش. * ما، قل، حر، پا، کر، تا: جنانك (چنانکه) گفت. یو: ندارد.

« مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ . » . معنی در این آیت آن است : که دوزات که به معنی مُتَّفِقْ کردند ، به حُکْم شریک باشند . پس ، چون ایمان آوردن ۳ به یک پیغمبر واجب گشت از بهر بُبُوتِ او ، به سایر انبیا ، عَلَيْهِمُ السَّلَام ، هم این واجب آید . و آنک یکی را مُنْکِر شود ، همهر اُمْنِکِر باشد ، از بهر آنک ، همهر پیغام بران یک دیگر را مُصَدِّق بودند . چون به یک پیغام بر ایمان آوردی ، واجب شود که او را اُسْتَوَار داری به آنچه گفت . چون دیگری را مُنْکِر ۶ گردی ، این را که به وی ایمان آورده ای دُرُوعَ زَنْ کردی ، پس به هیچ پیغام بر ایمان نیاورده ای . و این ، خود دو چیز است : جَمْع و تَفْرِيق . هر چه را جُدا باید داشتن در شرط ایمان ، چون بیامیزی ، کُفْر گردد . چنانک ، خدا را یکی باید دانستن ناماننده به خلق ، هم به ذات و هم به صفات ، چون کسی را با او

۱ — من کان . . . آیه ۹۸ ، سوره دوّم (سورة البقرة) . * ما : و کتبه و رسله و جبریل و میکائیل . یو : و رسله و جبریل و میکائیل . قل : و رسله و جبریل و میکائیل . حر : و کتبه و رسله و جبرائیل و میکائیل . پا ، کر : و رسله و جبریل (و جبرئیل) و میکال . تا : و رسله و جبرئیل و میکیل . * ما ، تا : معنی (و معنی) درین آیت آنست که دوزات . یو ، پا ، کر : معنی (و معنی) اندرین آنست که (کی) هر دوزاتی . حر : و معنی این آیت آنست که هر دوزاتی .

۲ — ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، کر : بحکم : تا : در حکم .

۳ — ما ، یو ، پا ، کر ، تا : نبوت او . قل ، حر : نبوت وی . * ما : انبیا علیهم السلام هم این . یو ، پا ، کر ، تا : انبیا هم این . قل : انبیا همین . حر : انبیا هم چنین . * ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، کر : واجب آید . تا : واجب کند .

۴ — ما ، حر ، تا : یکی را . یو ، قل ، پا ، کر : مریکی را . * ما ، قل ، تا : همهر را منکر باشد . یو ، پا ، کر : مرهمه را منکر باشد . قل : همهر اُمْنِکِر شود . * ما ، تا : از بهر آنکه (از بهر آنکه) همهر پیغام بران یکدیگر را (یکدیگر را) . یو ، حر : از بهر آنکه بیغام بران مریکدیگر را (یکدیگر را) . قل : از بهر آنکه همهر بیغام بران یکدیگر را . پا ، کر : از بهر آنکه بیغام بران مریکدیگر را .

۵ — ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، تا : ایمان آوردی . کر : آوردی . * ما ، قل ، پا ، کر ، تا : او را استوار داری بانچه (قل : بانچه) . پا : بدان . کر : بدانکه . تا : وانچه) . یو ، حر : ویرا استوار داری بدانکه (بانکه) .

۶ — ما ، حر ، تا : این را که بوی ایمان آورده ای (آورده) . یو ، قل ، پا ، کر : مرین (مراین) را که بوی ایمان آوردی . * ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، کر : کردی . تا : کردانیدی . * ما : نیاورده ای . یو ، پا ، کر : نیاورده . قل ، حر ، تا : نیاوردی .

۷ — ما ، تا : جمع و تفریق هر چه را (و هر چه را) جدا . یو ، پا ، کر : جمع است و تفریق و هر چه را جدا (جدا) . قل ، حر : جمع و تفریق هر چه (هر چه را) جدا . * ما ، حر : داشتن در شرط . یو ، قل ، پا ، کر : داشتن اندر شرط . تا : دانستن در شرط . * ما ، یو ، قل ، پا ، کر ، تا : چون بیامیزی کفر گردد . حر : جدا داری و همهر را بیغام بر باید دانستن چون همهر را بیغام بر داری و یکی نداری نیز کفر گردد . - در نسخه قل : از چنانک ، تا ، باز ایمان آوردن ، نیامده است .

۸ — ما : چنانک خدا را . یو ، پا ، کر : چنانک (چنانکه) خدای عزوجل . حر : چنانک خدا را عزوجل . تا : چنانکه خدای را . ما ، یو ، تا : دانستن ناماننده (تاماننده) بخلق . حر : تاماننده خلق . پا ، کر : داشتن تاماننده خلق . * ما ، تا : با او . یو ، پا ، کر : با وی . حر : بوی .

شريك كنى كُفِرَ كَرَدَد. باز ايمان آوردن به پيغام بران، عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَام، از بهر نُبُوتِ ايشان است. و ايشان در معنی نُبُوتِ مُجْتَمِعِ اند، چون تفریق كنى كُفِرَ كَرَدَد. و خدای، تَعَالَى، عَيْبِ كَرَدَد آن كسان را كه میان پيغام بران تفریق کردند، گفت: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا.» و باز ثنا کرد و وعده نیکو داد آن كسان را كه میان ايشان تفریق نکرد، گفت: «وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ أُولَٰئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمُ،» . قوله: ۶
فَدِينُهُ خَيْرٌ مِنَ الْأَدْيَانِ - گفت: دین او به ترین همه دین ها است.

شاید كه معنی به ترین آن باشد، كه آسان تر است. و هر چ آسان تر بود آن را به تر گویند. و خدای، تَعَالَى، با این اُمَّتْ هیچ تنگی نکرده است، چنانك گفت: «... وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي ۹

۱ - ما، یو، حر: کفر کردد باز. قل: کفر کردد و باز. پا، کر: کفر باشد و باز. تا: کفر کردد بس. * ما: بیغامبران علیهم الصلوة والسلام. یو، حر، پا، کر، تا: بیغامبران (به بیغامبران. به بیغمبران). قل: بیغامبران علیهم السلام.
۲ - ما، قل، حر، تا: در (اندر) معنی نبوت. یو، پا، کر: اندر معنی. * ما: و خدای تعالی. یو، قل، حر، پا، کر: و خداوند (و خدای) عز و جل. تا: و خدای. * ما، حر، تا: ان کسانرا که. یو: مران کسهارا که. قل: مرین کسهارا کی. پا، کر: مران کسانرا که.

۳ - ما، یو، قل، پا، تا: بیغامبران تفریق کردند. حر: تفریق کردند. کر: بیغمبران کردند. * ان الذین... آیه ۱۵۰، سوره ۴ (سورة النساء). - در نسخه یو: از، بین الله، تا، ذلک سبیلا، نیامده است. در نسخه حر: و رساله الایة. تا: سبیلا اولئک هم الکافرون حقا.

۵ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: و باز. تا: بس. * ما، تا: نیکو دادان کسانرا (انکسان را). یو، پا، کر: نیکو کرد مران کس (آنکس) را. قل: کرد مران کسهارا. حر: داد هر چه نیکو تر آنکس را. * ما، یو، حر، پا، کر: که میان ايشان تفریق نکرد گفت. قل: کی میان ايشان تفریق نکردند و گفت. تا: که میان رسل تفریق نکردند و گفت.

۵، ۶ - والذین ءامنوا... آیه ۱۵۲، سوره ۴ (سورة النساء). والذین ءامنوا بالله ورسوله ولم یفرقوا بین احد منهم اولئک سوف یؤتیهم اجرهم وکان الله غفورا رحیما. در نسخه حر: از، بین احد منهم، تا، اخر آیه، نیامده است. - ما، قل: اجرهم قوله. یو: اجرهم وکان الله غفورا رحیما. پا، کر، تا: اجرهم.

۷ - ما: گفت دین او بهترین همه. یو، قل، پا، کر: گفت (گفتا) دین وی بهترین همه. حر: دین وی بهترین. تا: دین او بهترین همه.

۸ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: شاید. تا: روا باشد. * ما، تا: بهترین ان باشد که اسان تر است (آسانتر است) و هر چ اسان تر بود (و هر چه اسانتر باشد) انرا بهتر گویند و خدای تعالی (و خدای). یو: بهتر اسان تر بود که اسان تر را بهتر بگویند و خدای عز و جل. - در سه نسخه یو، پا، کر: از، چنانک گفت و ما جعل علیکم. تا: چنانک گفت و یضع عنهم، نیامده است. قل، پا، کر: بهترین ان بود (بود) که اسانتر است و هر چه اسان تر بود ان بهترین (آنرا بهتر) گویند. و خدای عز و جل.

الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ، « ، وهمه آسانی کرده است ، چنانک گفت : « ... يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ ، » ، وبرايشان بارِ گران نهاده است ، چنانک گفت : « وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ ، » . ودر ۳ اخبار آمده است : که مردی پيش پيغمبر ، عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَام ، چنين گفت ، يَا رَسُولَ اللَّهِ چه باشدى ، اگر خداى ، تعالى ، توبه ما هم چنان كندى كه توبه بنى اسراييل ؟ پيغام بر را ، عَلَيْهِ السَّلَام ، خشم آمد ، ودر روى مبارك او اثر كرد ، وگفت : يَا رَبِّ نَخَوَاهِم ، يَا رَبِّ نَخَوَاهِم ، يَا رَبِّ

← ۹ - ما ، يو ، قل ، حر ، پا ، تا : هيچ تنكى نكرده است (نكر دست - نكر داست) . كر : هيچ نيكي نكر داست . * ما ، حر : چنانك گفت . قل : چنانك مولى عز وجل گفت . تا : چنانكه ميگويد . . وما جعل . . . آيه ۷۸ ، سوره ۲۲ (سورة الحج) . وجاهدوا في الله حق جهاده هو اجبتاكم وما جعل عليكم في الدين من حرج ملة ابيكم ابراهيم هو سماكم المسلمين من قبل وفي هذا ليكون الرسول شهيدا عليكم وتكونوا شهداء على الناس فاقيموا الصلوة وعاتوا الزكوة واعتصموا بالله هو مولاكم فنعم المولى ونعم النصير .

۱ - ما ، تا : وهمه آسانی کرده است . قل : وهمه آسانی کرد دست . حر : وهمه آسانی کرد است . * ما ، قل ، حر : چنانك گفت . تا : چنانكه ميگويد . - يريده الله . . . آيه ۱۸۵ ، سوره دوم (سورة البقرة) . شهر رمضان الذي انزل فيه القران هدى للناس وبينات من الهدى والفرقان فمن شهد منكم الشهر فليصمه ومن كان مريضا او على سفر فعدة من ايام اخر يريده الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر ولتكملوا العدة ولتكبروا الله على ما هداكم ولعلكم تشكرون .

۲ - ما : وبرايشان . قل ، تا : وبرايشان . حر : وازيشان . * ما : نهاده است . قل : نهاد . حر : نهاده است . تا : نهاده است . * ويضع . . . آيه ۱۵۷ ، سوره ۷ (سورة الاعراف) . الذين يتبعون الرسول النبي الامي الذي يجدونه مكتوبا عندهم في التوراة والانجيل يامرهم بالمعروف وينهاهم عن المنكر ويحل لهم الطيبات ويحرم عليهم الخبائث ويضع عنهم اصرهم والاغلال التي كانت عليهم فالذين امنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذي انزل معه اولئك هم المفلحون . - ما ، يو ، حر ، پا ، كر ، تا : اصرهم . قل : اصرهم والاغلال التي كانت عليهم .

۲ ، ۳ - ما ، تا : ودر اخبار آمده است (آمدست) يو : وباخبار آمدست . قل ، حر ، پا ، كر : وباخبارها آمده (آمده) است .

۳ - ما ، قل : بيغمبر عليه الصلوة والسلام (صلى الله عليه) جنين گفت . يو : بيغمبر امد صلى الله عليه وسلم گفت . حر : بيغمبر عليه السلام جنين گفت . پا ، كر : بيغمبر صلى الله عليه وسلم آمد جنين گفت . تا : بيغمبر عليه السلام گفت .

۴ - ما ، تا : چه باشدى اگر خداى تعالى . يو : چه باشدى اگر . قل ، حر : چه باشدا اگر خداى عز وجل . پا ، كر : جباشدى كه . * ما ، تا : كندى كه توبه بنى اسرايل (كنديكه توبه بنى اسرايل) . يو ، حر ، پا ، كر : كندى كه توبه (توبه) بنى اسرايل بوذ (بود) . قل : كندى چون كى توبه بنى اسرايل . * ما ، قل : را عليه السلام . يو ، پا ، كر : را صلى الله عليه وسلم . حر ، تا : عليه السلام را .

۵ - ما ، تا : ودر روى مبارك او . يو ، پا ، كر : واندر روى وى . قل : وخشم اندر روى وى . حر : ودر روى . * ما ، قل : يارب نخواهم يارب نخواهم يارب نخواهم يارب نخواهم . يو : يارب نخواهم . حر : يارب نخواهم يارب نخواهم يارب نخواهم . پا ، كر ، تا : يارب نخواهم يارب (يارب) نخواهم .

نخواهیم. از بیمِ آنک مگر بر موافقتِ آن مرد و وحی آید، و کار بر اُمت سخت گردد. باز گفت: اُمّتانِ پیشین را چنان بود، که اگر کسی گناهی کردی، بامداد چون برخاستی، آن گناه بر درِ خانه او نبشته بودی، و عقوبتِ باوی به هم نبشته، اگر آن را فرمان کردی، بدین جهان رُسوا گشتی، و اگر فرمان نکردی، بدان جهان رُسوا گشتی. با شما به تر از این کرد، و شمارا یکی دُعا داد، که به هر دو جهان گناه را بپوشاند، «... رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ.»

۶

و شاید که این دین به تر باشد، بدان معنی است که ثوابِ بیش تر باشد این اُمت را، چنانکه خدای تعالی، گفت: «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ.» چون پیغمبر، عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَام،

۱ — ما: از بیمِ آنک نباید که بر موافقت. یو، قل: از بیمِ آنک مکر بر موافقت. حر: از بیمِ آنک بموافقت. پا، کر: از بیمِ آنکه مکرر (مکرر) موافقت. تا: از بهر آنکه نباید بر موافقت. * ما: وحی آید و کار بر امت. یو، پا، کر: وحی آید کار بر امت. قل، حر: وحی آید و کار بر امت وی. تا: وی آید و کار بر امت. * ما، یو، قل، پا، کر: سخت کردد باز گفت. حر: سخت آید باز گفت. تا: سخت کردد و پس گفت.

۲ — ما، قل، حر، تا: جنان بود. یو، پا، کر: جنان بودی. * ما، تا: بامداد چون برخاستی (برخواستی). یو، قل: بامداد. حر، پا، کر: بامداد برخاستی.

۳، ۲ — ما، تا: آن گناه بر در خانه او نبشته (بر در خانه نوشته) بودی. یو: آن گناه بر در وی نبسته بودی. قل: بر در خانه وی نبشته بودی آن گناه. حر: بر در خانه وی آن گناه نبشته بودی. پا: بر در خانه وی نبشته بودی. کر: بر در خانه نبشته بودی.

۳ — ما: باوی بهم نبسته. یو، قل، حر، پا، کر: باوی نبسته (نبشته). تا: با او هم بهم نبسته. * ما، قل: اگر آنرا فرمان کردی بدین جهان. یو، پا، کر: اگر کسی آنرا فرمان کردی بدین جهان. حر: اگر آن فرمان کردی بدین جهان. تا: اگر فرمان آن کس بجای آوردی درین جهان. — در نسخه تا، این جمله: و اگر فرمان نکردی بدان جهان رسوا گشتی، نیامده است.

۴ — ما، یو، قل، پا، کر: بدان جهان رسوا گشتی. حر: بهر دو جهان رسوا شدی. * ما، حر، تا: با شما بهتر ازین. یو، پا، کر: با شما بهتر ازین. قل: و با شما به ازین. * ما، یو، پا: دعا داد که بهر. حر: دعا کرامت کرد بهر. قل: دعا داد که بهر. کر: دعا داد بهر. تا: دعاء روزی کرد در هر.

۵ — ما، یو، قل، تا: کناه را. حر، پا، کر: کناه. * ربنا... آیه ۲۰۱، سوره دوم (سورة البقرة). و منهم من يقول ربنا آتانا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار. — ما، یو، قل، پا، کر: ربنا. حر، تا: گفت (و گفت) ربنا.

۷ — ما، یو: و شاید که این دین بهتر باشد بدان معنی. قل، پا، کر: و شاید که (که) این دین بهتر باشد بدان معنی که. حر: شاید که این دین بهترین دینها باشد بان معنی که. تا: و روا باشد که این دین بهتر باشد بان معنی که. * ما: بیشتر باشد. یو، قل، پا، کر: بیشتر بود (باشد) مرین امت را. حر، تا: بیشتر باشد این امت را.

۷، ۸ — ما، حر: چنانکه خدای تعالی گفت. یو، پا، کر: چنانکه (چنانکه) خدای عزوجل گفت. قل: چنانکه گفت خدای عزوجل. تا: چنانکه خدای تعالی میگوید.

۸ — ما، تا: پیغمبر علیه الصلوة والسلام (علیه السلام) یاران را (یارانرا). یو، قل، پا، کر: پیغمبر صلی الله علیه وسلم —

یاران را خبر داد، که در بنی اسرائیل مردی بود که هزار ماه به روز روزه داشت، و به شب نَحُفَّت، و شمشیر از گردن فرو نهاد، و جهاد می کرد، یاران غم ناک گشتند، که در بنی اسرائیل چنین مردی ۳ باشد و در اُمَّت ما نباشد، آیت آمد: «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ.»، در این يك شب طاعت کردن، شمارا ثواب دهم به تر از آن هزار ماه.

و شاید که به ترین دین ها بدان معنی باشد، که خداوند، عَزَّوَجَلَّ، اندر این دین و شریعت، ۶ چیزها کرامت کرد مر این اُمَّت را، که دیگران را نکرد. چنانکه هیچ اُمَّت را نماز آدینه نبود، جز این اُمَّت را، و هیچ اُمَّت را صفت های جماعت نبود، مگر این اُمَّت را، و هیچ اُمَّت را جمعه ها عید نبود، مگر این اُمَّت را، و چون تیمم که کس را نبود مگر این اُمَّت را، و سوره فاتحه هیچ اُمَّت را نبود، مگر این اُمَّت را.

← (علیه السلام) مر یاران را (مر یارانرا). حر: بیغامبر یارانرا.

۱ - ما، حر: خبر داد که در. یو، قل، پا، کر: خبر داد که اندر. تا: خبر دادیکه در. * ما، یو، قل، حر، پا، تا: و شب. کر: و شب.

۲ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: از کردن فرو نهاد و جهاد می کرد (همی کرد - می کرد). یو: فرو نهاد و جهاد کرد. * ما، قل، حر، پا، کر، تا: غمناک گشتند که در (کی اندر). یو: غمناک شدند که اندر. * ما، قل، حر، تا: چنین مردی باشد و در امت ما نباشد. یو: مردی بود چنین. پا، کر: مردی باشد چنین و اندر میان ما نباشد.

۳ - ما، قل، حر، تا: ایت امله (ایت آمد که - ایه امله که) لیلۃ القدر خیر من الف شهر درین (بدین - باین) یک شب طاعت کردن شمارا (مر شمارا) ثواب دهم (تا: ثواب دهم شمارا) بهتر از آن (تا: بهتر از) هزار ماه. یو: ایه امله که شمارا طاعت کردن این شب بهتر از هزار ماه. پا، کر: ایه امله لیلۃ القدر خیر من الف شهر بدین شب طاعت کردن مر شمارا بهتر از آن هزار ماه.

۵، تا، ۸ - ما: و شاید که بهترین دینها بدان معنی باشد که خداوند عزوجل اندرین دین و شریعت چیزها کرامت کرد مرین امت را که دیگران را نکرد چنانکه هیچ امت را نماز آدینه نبود جزین امت را و نیز بسیارست جون تیمم که کس را نبود جزین امت و سوره فاتحه هیچ کس را نبود جزاین امت و غنیمت نبود جز این امت را و هیچ امه را صفتها جماعت نبود مگر این امه را و هیچ امه را جمعها عید نبود مگر این امه را. یو: و شاید که بدان معنی بهتر بود که این امت را عطاء کرد خداوند که دیگران را نبود جون آدینه و صفوف جماعات و عیدین و تیمم و سوره فاتحه. قل: و شاید کی بهترین دینها ان معنی بود که خدای عزوجل اندر دین و شریعت چیزهای عطا کرد مرین امت را کی دیگرانرا نبود هیچ امت را نماز آدینه نبود جزاین امت را و هیچ امت را صفها جماعت نبود مگر این امت را و هیچ امت را جمعها عید نبود مگر این امت را و چون تیمم که کس را نبود مگر این امت را و سوره فاتحه هیچ امت را نبود مگر این امت را. حر: و شاید که بهترین دینها بدان معنی باشد که خداوند عزوجل درین شریعت چیزها کرامت کرد این اُمَّت را که دیگرانرا نبود هیچ امت را نماز آدینه نبود جزاین امت را و هیچ امت را صفها جماعت نبود مگر این امت و هیچ امت جمعها عید نبود مگر این امت را و سوره فاتحه کس را نبود مگر این امت را و هیچ امت را ماه رمضان نبود مگر این امت را. پا، کر: و شاید که بهترین دینها بدان معنی باشد و خداوند جل جلاله (که خداوند عزوجل جل جلاله) اندرین دین و شریعت ←

و شاید که به‌ترین دین‌ها بدان معنی باشد، که همه شریعت‌ها بدین شریعت منسوخ کرد،
 و این شریعت را منسوخ نکرد. و منسوخ کردن بدل آوردن است، و کامل را بر ناقص بدل آرند
 و به‌تر را بر بهتر، هرگز بهتر را بر به‌تر بدل نیارند، و ناقص را بر کامل بدل نیارند. ^۳ قَوْلُهُ:
 وَأُمَّتُهُ خَيْرُ الْأُمَّمِ - أُمَّتِ أَوْ بِهٖ تَرِينِ أُمَّتَانِ اَنْدِ .
 از بهر آنک، خدای، تعالی، گفت: « کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ »، این اُمَّت را
 به‌ترین اُمَّت خواند. ^۶
 وَعِلْمَائِهِ مُسْلِمَانَانُ دَر مَعْنَى كُنْتُمْ اِخْتِلَافِ كَرْدِه اَنْدِ . بَعْضَى كَفْتِه اَنْدِ : كِه مَعْنَى كُنْتُمْ ، صِرْتُمْ اِسْتِ ،

← چیزها عطا کرد مر این امت را که دیگران را نبودی (نبود) هیچ امت را نماز آدینه نبود جز این امت را صفها (و هیچ
 امت را صفها) جماعت نبود مکر این امت را و هیچ امت را جمعها (جمعها) عیدین نبود مکر این امت را و نیز بسیارست
 چون تیمم که کسی را نبود مکر این امت را و سوره فاتحه هیچ امت را نبود مکر این امت را. تا: و روا باشد که بهترین
 دینها با معنی باشد که خدای تعالی درین دین شریعت چیزها عطا کرد این امت را که دیگران را نبود و هیچ امت را نماز
 آدینه نبود جز این امت را و هیچ امت را صفهای جماعت نبود جز این امت را و هیچ امت را جمعها و عید نبود مکر
 این امت را و نیز امثال این بسیارست چنانکه تیمم که هیچ کس را نبود مکر این امت را و سوره فاتحه الکتاب که
 هیچ امت را نبود مکر این امت را.

۱ - ما: شاید. قل، حر، پا، کر: و شاید. تا: و روا باشد. - در نسخه یو: بجای، و شاید، تا، قوله، چنین آمده است: و شاید
 که بهتر از آن بود که همه شرایع بدین شرع منسوخ کرد و این را نسخ نیست و کامل بر ناقص بدل آرند و بهترین را برتر.
 * ما، حر، پا: دینها بدان معنی. قل: دینها بدان. کر: دینان بدان معنی. تا: دینها بآن معنی. * ما، قل، حر: شریعتها
 بدین. پا، کر: شریعتها را بدین. تا: شریعتها باین.

۲، ۱ - ما، پا، کر، تا: منسوخ کرد (تا: منسوخ کشت) و این شریعت را منسوخ نکرد. قل: منسوخ کرد و این شریعت را
 تا روز قیامت منسوخ نکرد. حر: منسوخ کرد و این شریعت منسوخ نکرد.

۲ - ما، قل، حر، تا: و کامل. پا، کر: کامل.

۳ - ما: و بهتر بر بهتر مرکز بترا. قل: و بهتر را بر بهتر و هرگز بترا. حر: و بهتر را بر بهتر بدل آرند بتتر مرکز. پا، کر: و بهتر را
 بر بهتر مرکز (و هرگز) بدتر. تا: و بهتر را بر بدتر و هرگز بدتر را. * ما، قل: بدل نیارند قوله. حر، پا، کر، تا: بدل
 نیارند. تا: ندارد.

۴ - ما: امت او بهترین. یو، حر، پا، کر: امت وی بهترین. قل: و امت او بهترین. تا: و امت محمد علیه السلام بهترین همه.

۵ - ما، تا: از بهر آنکه (از بهر آنکه) خدای تعالی گفت. یو: چنانکه گفت. قل، حر، پا، کر: و این (این) از بهر آن گفت
 کی (که) خدای عز و جل گفت. * کُنْتُمْ... آیه ۱۱۰، سوره ۳ (سوره ال عمران). کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ
 تَامُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّهُمْ عَلَى الْفَسَادِ كَانُوا.
 تا: این امت را بهترین امتان خواند (خوانند) و علماء مسلمانان در (بر) معنی کُنْتُمْ اختلاف ←

۶، ۵، ۷ - ما، پا، کر، تا: این امت را بهترین امتان خواند (خوانند) و علماء مسلمانان در (بر) معنی کُنْتُمْ اختلاف ←

یعنی شما به‌ترین اُمَّتَانِ گشتید بدین چیزها که یاد کردیم. «... تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ»، یعنی: شما به‌ترین، بدین شرط‌ها گشتید که این فعل‌ها بجای آوردید و دیگران نیاوردند.

و گروهی دیگر گفتند: این اُمَّتْ که به‌ترین اُمَّتَانِ گشتند، بدان گشتند، که بر ایمان ثبات کردند. و خَلَقَ را ایمان فرمودند، تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ آن باشد، یعنی: بِالْإِيمَانِ. و از کُفْرُ بازداشتند، وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، یعنی: عَنِ الْكُفْرِ. و دیگر اُمَّتَانِ را حال جز این بود، که ایشان از پسِ مرگِ پیغام‌برانِ خویش، عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ، زود مُرْتَدَّ گشتند، و این اُمَّتْ بر دینِ

← (تا: خلاف) کرده‌اند (کردند) بعضی گفته‌اند که (گفتند) معنی کنتم صرتم است یعنی (کر: یعنی که) شما بهترین امتان گشتید بدین چیزها (تا: باین معنی) که یاد کردیم (یاد کرد). یو: و بعضی علما گفتند کنتم صرتم یعنی شما بهترین امتان گشتید بدین چیزها که یاد کرد. قل: این امت را بهترین امت خواند و علماء اسلام اندرین معنی که خدای عز و جل گفت کنتم اختلاف کردند و بمعنی گفتند کنتم صرتم است یعنی شما بهترین امتان گشتید بدین چیزها کی یاد کرد. حر: این امت را بهتر امت خوانند و علما را در معنی کنتم خیر امه اختلافست بعضی گفتند معنی کنتم صرتم است یعنی شما بهترین امتان کشتی باین چیزها که یاد کرد.

- ۱ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: یعنی شما. یو: یعنی.
- ۲ - ما، یو: بدین شرطها گشتید که این فعلها. حر: باین شرطها کشتی که شما این فعلها. قل: بدین شرطها گشتید که شما. پا: بدین چیزها شرطها گشتید که بدین شما این فعلها. کر: بدین شرطها گشتید که شما این فعلها. تا: باین شرطها گشتید که این فعلها را. * ما، قل، حر، پا، کر، تا: آوردید. یو: ارید. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: نیاوردند. تا: نیاورده‌اند.
- ۴ - ما، قل، تا: و گروهی دیگر گفتند این (کی این) امت که بهترین امتان گشتند بدان (بان) گشتند که (کی). یو: و بعضی گفتند از آن بهتر گشتند که. حر: و گروه دیگر گفتند این امت که بهترین امتان گشتند. پا، کر: گروهی دیگر گفتند این امت بهترین امتان گشتند بدان گشتند که.
- ۵ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: کردند. تا: کرده‌اند. * ما، قل، حر، پا، کر: ایمان فرمودند (فرمودند). یو: بایمان فرمود. تا: بایمان فرموده‌اند. * ما: ان باشد. یو، حر: این بود. پا، کر: بود. تا: این باشد. قل: ندارد. * ما، یو، قل، حر، پا: و از کفر بازداشتند. کر: از کفر بازداشتند. تا: ندارد.
- ۶ - ما، یو: و سهون. قل، پا، کر، تا: و تنهون. حر: وینهون. * ما، قل، پا، کر: یعنی عن الکفر. یو: ای عن الکفر. تا: یعنی من الکفر. حر: ندارد. - در نسخه یو، بجای، و دیگر امتان، تا، جنانک بیغام بر گفت، چنین آمده است: و امتان دیگر بعد از مرگ بیغامبران خود مرتد شدند و این امت دین نگاه داشتند تا قیامت جنانک گفت صلی الله علیه وسلم. * ما، پا، کر، تا: جز این. قل: جزین. حر: بجزین.
- ۷، ۶ - ما، پا: که ایشان از بس. قل: ایشان از بس. حر: که ایشان بعد از. کر: که ایشان بس. تا: که ایشان پس از.
- ۷ - ما: خویش علیهم الصلوة والسلام. قل، حر، تا: خویش. پا، کر: خویشتن صلوات الله علیهم. * ما، قل، حر، پا، کر: گشتند. تا: میشده‌اند.

- ثبات کردند، و این دین را نصرت کردند، و تاقیامت این دین را نگاه داشتند، چنانکه پیغام بر گفت، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي عَلَى الْحَقِّ، حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ.»
- ۳ واگر کُنْتُمْ را بر ماضی برانی -- از بهر آن که کلمه کان ماضی را بوضع لغت - این را ۳ تأویل ها باشد. يك تأویل آن باشد: که شما به ترین اُمَّتَان بودید اندر ذکر من، من شمارا پیش پیغام بران دیگر، صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، وَأُمَّتَانِ اِيشَان، رَحِمَهُمُ اللهُ، یاد کردم. چنانکه، به انجیل یاد کرد اُمَّتِ اِحْمَدِ رَا: «حُلَمَاءُ رُحَمَاءِ عُلَمَاءُ، كَانَهُمْ مِنَ الْفِقْهِ اَنْبِيَاءُ.»، و چنانکه، ۶ اندر زبور یاد کرد اُمَّتِ اِحْمَدِ رَا: «لَا يُصَلُّونَ بِالطَّنَابِيرِ وَلَا يُقَدِّسُونَ بِالْاَوْتَارِ.»، و نیز در اخبار آمده است بدین اُمَّتِ، که خدای، تعالی، گفت: «وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ اِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ
-
- ۱ - ما: کردند و این دین را نصرت کردند. قل، پا، کر: کردند و دین را نصرت کردند. تا: کرده اند و دین را نصرت کردند. حر: کردند. * ما، قل، پا، کر، تا: این دین را. حر: این دین.
- ۲ - ما: گفت صلی الله علیه وسلم لایزال (یو: لایزال). قل: گفت علیه السلام لایزال. حر: علیه السلام گفت لایزال. حر: علیه السلام گفت لایزال. پا، کر: صلی الله علیه وسلم گفت لایزال. تا: علیه السلام میگوید که لایزال. * ما، یو، قل، حر، تا: علی الحق. پا، کر: قائمه علی الحق.
- ۳ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: واکر. یو: وکر. * ما، تا: برانی از بهران که (از بهرانکه). یو، پا، کر: رانی از بهرانکه (از بهرانکه). قل: برانی از بهران. حر: برانی شاید از بهرانکه. * ما، تا: ماضی را بود در (و در) وضع لغت. یو، پا، کر: ماضی را بود بحق گفت. قل: بر ماضی بود بحق لغت. حر: بر ماضی افتد بحق لغت. * ما: و این را. یو، قل، حر، پا، کر، تا: این را.
- ۴ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: یکت تاویل ان باشد که (کتی) شما. یو: یکی انکک شما. * ما، تا: بودید در ذکر من شمارا پیش از بیغامبران (بیغامبران) دیگر و امتان ایشان چنانکه (چنانکه). یو، قل: بودید اندر ذکر من من شمارا پیش بیغامبران دیگر صلوات الله علیهم اجمعین (صلی الله علیهم) و امتان ایشان رحمهم الله یاد کردم (قل: یاد کرد - رحمهم الله، ندارد) چنانکه. حر: بودی در ذکر من که من شمارا یاد کردم پیش بیغامبران دیگر و امتان ایشان چنانکه. پا، کر: بودید اندر ذکر من شمارا پیش بیغامبران دیگر صلوات الله علیهم و امتان ایشان یاد کردم چنانکه.
- ۶ - ما، حر، تا: در انجیل. یو، قل، پا، کر: بانجیل. * ما، قل، تا: احمد. یو، پا، کر: احمد را. - در نسخه حر، از، و چنانکه، تا، لایصلون، نیامده است.
- ۶، ۷ - ما: چنانکه در زبور. یو، قل، پا، کر: و چنانکه (چنانکه) اندر زبور. تا: و چنانچه در زبور.
- ۷ - ما، قل، تا: احمد. یو، پا، کر: احمد را. * ما، یو، قل، تا: لایصلون بالطنابیر. حر: لایصلون بالطنابیر. پا: لایصلون بالطنابیر. کر: لایصلون بالطنابیر.
- ۷، ۸ - ما: و نیز در اخبار آمده است بدین امت. یو: و نیز باخبار آمد دست بدین امت. قل، حر، پا، کر: و نیز باخبارها آمده است (آمد دست) بدین (باین) ایت. تا: و نیز در اخبار آمده است در معنی این آیت.
- ۸ - ما، تا: که خدای تعالی گفت (میگوید). یو: که خداوند تعالی گفت. قل، حر، پا، کر: که خدای (خدای) عزوجل گفت. * و ما کنت... آیه ۶، ۴، سوره ۲۸ (سوره القصص). و ما کنت بجانب الطور اذ نادینا و لکن رحمة من ربک لتندر قوما ما اتاهم من نذیر من قبلک لعلهم یتذکرون.

رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ، « . مُفَسِّرَانِ چُنین گفته‌اند: که صد و چهارده بار موسی را ندا آمد، که يَا مُوسَى! هر باری چُنین می‌پنداشت که مگر حدیثِ اُمَّتِ موسی می‌کند، و ایشان را می‌ستاید پیاپی، در آن ۳ ثنا که حق، تعالی، گفت: « تِلْكَ اُمَّةٌ اَحْمَدَ . »، هر باری ثنای این اُمَّتِ یاد کرد، تا کار بدان جا رسید، که موسی، عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ، هر باری چُنین گفتی: « اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهَا اُمَّتِي . »، ندا آمدی: « تِلْكَ اُمَّةٌ اَحْمَدَ . »، تا موسی گفت: « اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ اُمَّةٍ اَحْمَدَ . »، تا ندا آمد، يَا مُوسَى! مِنْ اُمَّتِ تورا امری کردم، سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا گفتند، و هر چ اُمَّتِ احمد را گویم، سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا گویند، این را با آن چگونه برابر کنم؟ و کدام شرف بود از آن بزرگ‌تر، که پیغام بری را چون موسی، عَلَيْهِ الصَّلَامُ، آرزو کند که از این اُمَّتِ باشد. پس خدای موسی را خبر داد، که بدیشان

۱ — ما، یو، حر، پا، کر: جنین گفته‌اند. قل: جنین گفتند. تا: گفته‌اند. * ما، حر: که صد و چهارده بار. یو، قل، پا، کر: که صد بار و چهارده بار. تا: که صد و چهارده بار. * ما: یا موسی علیه السلام. یو، قل، پا، کر، تا: یا موسی. حر: تا موسی. — در نسخه یو، از، هر باری، تا، هر باری، نیامده است.

۲ — ما، یو: هر باری جنین می‌پنداشت. قل، پا، کر: هر باری ایدون دانست. حر: هر باری جنین دانست. تا: هر باری جنین پنداشت موسی علیه السلام. * ما: امت موسی می‌کند. قل، پا، کر: امت من می‌کند (می‌کند). حر: امت وی کند. تا: امت او می‌کند. ۲، ۳ — ما، تا: و ایشان را می‌ستاید سالی (به پیاپی) در آن ثنا که حق تعالی گفت (که می‌گفت) جنین یاد کرد تلک. قل: و مرایشان را همی بایستاید دمام ان ثنا کی گفت ایدون یاد کرد تلک. حر: و امت ویرا بستايد بآن ثنا که گفت تا گفت تلک. پا، کر: و مرایشان را همی ستاید (بستايد) دمام از ثنا که گفت ایدون یاد کرد تلک.

۳ — ما، یو، قل، حر: هر باری ثناء. پا، کر: باثناء. تا: هر بار ثنای. * ما: یاد کرد تا کار بدانجا رسید. یو: یاد کرد تا بدانجا رسید. قل: یاد کرد تا بدانجا رسید. حر: یاد کردی تا با آنجا رسید. پا، کر: کرد تا بدانجا رسید. تا: یاد کرد تا کار با آنجا رسید.

۴ — ما: که موسی علیه الصلوة والسلام هر باری. یو، قل، کر: که موسی علیه السلام (السلام) هر باری. پا: که موسی علیه السلام بهر باری. حر: که موسی هر باری. تا: که موسی علیه السلام هر بار. * ما، یو، قل، حر، کر، تا: اللهم اجعلها. پا: اللهم اجعلنا. ۴، ۵ — ما، قل: ندا آمدی. یو، تا: ندا آمدی که (آمدیکه). حر: ندا آمد. پا، کر: ندا آمد که.

۵ — ما، یو، قل، پا، کر، تا: احمد. حر: احمد یا موسی. * ما، تا: تا موسی (موسی علیه السلام) گفت اللهم اجعلني من امة احمد تا ندا آمد (آمد) که. یو، قل: تا ندا آمد که. حر: تا ندا آمد. پا، کر: تا موسی گفت اللهم اجعلني من امة (امت) محمد تا ندا آمد که.

۶ — ما، قل، تا: من امت ترا امری کردم. یو: امت ترا امری کردم. حر: من امت ترا امر کردم. پا، کر: من امة (مرامة) ترا امری کردم. * ما، یو، حر، پا، کر، تا: سمعنا وعصينا گفتند. قل: گفتند سمعنا وعصينا. * ما: وهرج. یو، قل، حر، پا، کر، تا: وهرجه. * ما، قل، حر، تا: کویم. یو، پا، کر: بکویم.

۷ — ما، یو، قل، حر، تا: کویند. پا، کر: بکویند. * ما، تا: با آن چگونه برابر کنم. یو، پا، کر: با آن چگونه برابر کنیم. قل: برابران چگونه کنم. حر: با آن چگونه برابر کنم یا موسی گفت اللهم اجعلني من امة محمد. * ما، یو، قل، تا: ←

نرسی. لکن اگر می‌خواهی، تا آواز ایشان تورا بشنوام. گفتم: خواهم. حق، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى، ندا کرد: يَا أُمَّةَ أَحْمَدَ، جواب دادند: لَبَّيْكَ، اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ، وَالْمُلْكَ، لا شَرِيكَ لَكَ. جواب آمد: يَا أُمَّةَ أَحْمَدَ، أَجَبْتُكُمْ قَبْلَ أَنْ تَدْعُونِي، وَأَعْطَيْتُكُمْ قَبْلَ أَنْ تَسْأَلُونِي، وَغَفَرْتُ لَكُمْ قَبْلَ أَنْ تَسْتَغْفِرُونِي. فَمَنْ لَقِيَنِي مِنْكُمْ بِقِرَابِ الْأَرْضِ خَطِيئَةً، وَهُوَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، غَفَرْتُهَا لَهُ وَلَا أَبَالِي.

و گروهی گفتند: کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ يَوْمَ الْمِيثَاقِ. و گروهی گفتند: کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ حِينَ كُتِبَ ذِكْرُ الْأُمَمِ فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ. تا اندر خبر آمده است، که چون خدای، تعالی، قلم را فرمود، تا ذکر امتان پیشین در لوح محفوظ بنوشت، چون به ذکر این امت آمد، مداد نور

← و کدام شرف بود. حر، پا، کر: و کدام (و کدام) شرفی باشد.

۷، ۸ — ما، قل: که بیغامبری را (بیغامبری) چون موسی علیه السلام (السلام). یو: که بیغامبری جو موسی را. حر، پا، کر: که بیغامبری را (که بیغامبری). تا: که بیغامبری چون موسی را علیه السلام.
۸ — ما، حر، کر: بس خدای (خدای عزوجل) موسی را. یو، قل، حر: بس خداوند (خدای) عزوجل مر موسی را (موسی را علیه السلام). تا: بس خدای تعالی موسی علیه السلام را. * ما، یو، پا، کر: که بدیشان. قل، حر، تا: کی (که) بایشان.

۱ — ما: لکن اگر می‌خواهی تا آواز ایشان ترا. یو، حر: و لکن اگر خواهی تا آواز ایشان ترا. قل: ولیکن اگر خواهی آواز ایشان ترا. پا، کر: و لکن اگر خواهی تا آواز ایشان. تا: اما اگر خواهی تا آواز ایشان ترا. * ما، تا: حق سبحانه و تعالی (حق تعالی) ندا کرد که. یو، قل، حر، پا، کر: حق عزوجل (جل وعز) ندا کرد.

۲ — ما، تا: جواب دادند که. یو: ندا دادند. قل، پا، کر: جواب دادند. حر: جواب آمد. * ما، حر: لا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ. یو، پا، کر، تا: لَبَّيْكَ لا شَرِيكَ لَكَ. قل: لَبَّيْكَ لا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ.

۳ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: و الملک. تا: و الملک لک. * ما، پا، کر، تا: یا امت احمد. یو، قل، حر: یا امة احمد.

۴ — ما، یو، قل، حر، تا: قبل ان تستغفرونی. پا، کر: ان تستغفرونی. * ما: ومن. یو، قل، حر، پا، کر، تا: فن.

۵ — ما، یو، قل، حر، تا: وهو. پا، کر: وهو ان. * ما، یو، حر، پا، کر: غفرتها له. قل، تا: غفرتها.

۶ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: گفتند. تا: گفته‌اند.

۶، ۷ — ما: حین ذکر الامم. یو، قل، پا، کر، تا: حین کتب ذکر الامم. حر: حین کتب ذکر الامم السالفة.

۷ — ما، تا: تا اندر (تادر) خبر آمده است که چون خدای تعالی. یو، پا، کر: تا اندر خبرها (کر: اخبارها. نسخه بدل: خبرها) آمده است (آمده است که) ایزد تعالی. قل: تا اندر خبرها آمده است چون خداوند عزوجل. حر: تا در خبرها آمده است که خدای عزوجل.

۸ — ما: در لوح محفوظ بنوشت. یو، قل، حر: اندر (در) لوح بنبشت (بنوشت). پا، کر، تا: اندر (در) لوح نبشت.

گشت - تا ذکر اُمَّتَانِ پیشین سیاه است در لَوْح ، و ذکرِ این اُمَّتِ روشن است - قلم را فرمان آمد که بنویس : که این اُمَّتِ دوچندان گناه کنند که اُمَّتَانِ دیگر ، بنوشت . باز امر آمد : بنویس ، که من با این اُمَّتِ دوچندان کرم و بر بکار بندم که با اُمَّتَانِ دیگر ، بنوشت . دیگر باز امر آمد که بنویس ، که این اُمَّتِ گُلویِ فرزندِ پیغام بر خویش ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، بگردند ، هم چنانکه قَصَابِ گُلویِ کُوفَسَفَنَدُ بَرَدُ - قَلَمٌ بِلِرْزِيدٍ و بایستاد از هَيْبَتِ ، فرمان آمد به هَيْبَتِ : که برو ، از این هَيْبَتِ سَرِ او بشکافت ، و سُنَّتِ گشت قَلَمِ را سر بشکافتن ، از آن روز باز ، تانشکافی ننویسد - پس بنوشت . باز امر آمد ، که زیر آن بنویس ، که اُمَّةٌ مُذْنِبَةٌ ، وَ رَبٌّ غَفُورٌ . قَلَمٌ سَجَدَ کرد خدای را ، عَزَّوَجَلَّ ، شُكْرُ آن را که خدای ، تَعَالَى ، با اُمَّتِ اِحْمَدِ این نیکویی کرد ،

۱ - ما ، حر ، تا : سیاه است (سیاهست) در لوح . یو ، قل ، پا ، کر : سیاهست (سیاهست) اندر لوح .

۲ - ما ، یو ، قل ، حر ، کر : که این امت . پا : این . تا : این امت . * ما ، یو ، قل ، کر ، تا : گناه کنند که امتان دیگر بنوشت (بنیشت - نبیشت) . حر : جفا کنند که امتان پیشین . پا : گناه کنند امتان دیگر بنیشت . * ما ، یو ، پا ، کر : باز امر آمد (آمد) که . حر : و باز امر آمد که . قل : باز امر آمد . تا : بس امر آمد که . - در دو نسخهٔ ما ، یو : از ، من با این امت ، تا ، که این امت کلوی ، نیامده است ، سطر ۳ و ۴ .

۳ - قل ، حر : که من با این امت . پا ، کر : که با این امت . تا : که این امت را . * قل : کرم و بر بکار بندم کی . حر : رحمت و کرم و احسان کنم که . پا ، کر : کرم و بر کنند بکار بندم که . تا : برو کرم کار بندم که . * ما ، یو ، قل ، حر ، پا ، کر : با امتان . تا : با امتان . * قل : بنوشت دیگر بار امر آمد کی بنویس که . حر : ننویست باز امر آمد که . پا ، کر : باز امر آمد که بنویس که . تا : بس امر آمد که بنویس که .

۴ - ما : کَلَوُءِ فرزند بیغامبر خویش صلی الله علیه وسلم بگردند . یو ، قل ، پا ، کر ، تا : کَلَوُءِ (کلوی) فرزند بیغامبر (بیغمبر) خویش بگردند (قل : بگردند) . حر : کلوی فرزند خویش را بگردند .

۵ - ما ، تا : هم چنانکه (چنانکه) قصاب کَلَوُءِ کُوفَسَفَنَدُ بَرَدُ (برَدُ) ، یو : هم چنانکه قصاب کلوی کُوسَبِنَدُ بَرَدُ . قل : ان جنان چون قصاب کلوی کُوفَسَفَنَدُ بَرَدُ . حر : جنانکه قصاب بَرَدُ کلوی کُوفَسَفَنَدُ را . پا ، کر : هم چنانکه قصاب کلوی کُوفَسَفَنَدُ بَرَدُ .

۶، ۵ - ما ، یو ، قل ، پا ، کر : قلم بِلِرْزِيدٍ و بایستاد (یو ، پا : بیستاد) از هَيْبَتِ (قل : هَيْبَةُ) فرمان آمد به هَيْبَتِ که بروی (یو ، پا ، کر : که برو . قل : کی برو) ازین (یو ، قل ، پا ، کر : از بهر) هَيْبَتِ سَرِ او (قل : سروی) بشکافت و سنت (یو ، پا ، کر : سنت . قل : سُنَّة) کشت قلم را سر بشکافتن (یو ، قل ، پا ، کر : سرشکافتن) از آن روز باز تانشکافی ننویسد (پا : نه ننویسد . کر : نه ننویسند) بس (یو ، پا ، قل ، کر : ندارد) بنوشت (یو ، پا : بنیشت . کر : نبیشت) . حر : قلم از هَيْبَتِ امر خداوند عزوجل سست کشت قلم را سرشکافتن از آن روز باز بود که بشکافی ننویسد . تا : قلم بِلِرْزِيدٍ و باستاد از هَيْبَتِ فرمان آمد که برو از جهة هَيْبَتِ سر قلم بشکافت و سنت کشت قلم را سرشکافتن از آن روز باز تانشکافی ننویسد بنیشت .

۷ - ما : که زیران . یو ، قل ، حر ، پا ، کر : که (کی) زیروی . تا : که زیر او . * ما ، یو ، قل ، پا ، کر : که امة . حر ، تا : امة .

۸ - ما ، یو ، قل ، پا ، تا : خدای را (مر خدا را . مر خدای را) . حر : خدای عزوجل . کر : خدای را عزوجل . ←

وگفت: یارب، اگر من دانستمی که تورا با این امت چندین فضل است، باک نداشتمی که جفای امتان دیگر نیز بر ایشان نبشتمی. تابدانی که کار به عنایت است نه خدمت. اندکی عنایت به تراز بسیار خدمت. جنایت | با عنایت خدمت گردد، و خدمت بی عنایت جنایت گردد، و گفته اند: ۳
 أَلْعِنَايَةُ تَهْدِمُ الْعِنَايَةَ. وَ أَلْعِنَايَةُ تُوجِبُ أَلْوَلَايَةَ. وَ أَلْعِنَايَةُ تُوجِبُ أَلْهِدَايَةَ.
 و گروهی گفته اند: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ فِي عِلْمِنَا وَمَشِيَّتِنَا، شما به ترین امتان بودید در علم و مشیّت ما. از این معنی بود که به ترین رسولان را بدین امت فرستاد و کرامت کرد. از بهر آنکه، ۶
 رسول عزیزترین، به نزدیک دوست عزیزترین فرستند. و خدای، تعالی، هر چه نزدیک او عزیزتر

۱۹-ما

← * ما: شکر آنرا که خدای تعالی با امت. یو: شکر آن کرد که خدای عزوجل با امت. قل، حر، پا، کر: شکر آنرا کی (که) خدای (خداوند) عزوجل با امت. تا: شکر آنرا که خدای با امت. * ما، یو، حر، تا: این نیکویی (نیکوی) کرد. قل، پا، کر: این نیکویی (نیکوئی) بکرد.

- ۱ — ما، یو، قل، پا، کر: وگفت یارب. حر: گفت یارب. تا: وگفت خداوندا.
- ۱، ۲ — ما: اگر من دانستمی که ترا با این امت چندین فضلست باک نداشتمی که جفاء امتان دیگر نیز بر ایشان نبشتمی. یو: اگر بدانستمی که ترا با این امت چندین فضلست باک نداشتمی که جفاء امتان دیگر برین امت نبشتمی. قل: اگر بدانستمی که ترا برین امت چندین فضل است باک نداشتمی که جفاء آن دیگر امتان بریشان بنوشتمی. حر: اگر من بدانستمی که ترا برین امت چندین فضل هست باک نداشتمی که جفاء امتان دیگر بریشان نبشتمی. پا، کر: اگر دانستمی که ترا با این امت چندین فضلست (فضل است) باک نداشتمی که جفاء (جفای) آن امتان دیگر نیز بدین (برین) امت نبشتمی. تا: اگر من دانسته‌ام که ترا با این امت چندانی فضیلت است باک نداشتمی که جفای امتان دیگر نیز برایشان بنوشتمی.
- ۲ — ما: خدمت. یو، قل، حر، پا، کر، تا: بخدمت. - در نسخه یو: از، اندکی، تا، وگفته اند، نیامده است.
- ۲، ۳ — ما، یو، حر، تا: اندکی عنایت بهتر از بسیار خدمت (تا: بسیاری خدمت). قل: اندک عنایت به از بسیار خدمت. حر: اندکی عنایت بهتر است از بسیاری خدمت. پا، کر: اندکی عنایت به از بسیار.
- ۳ — ما، قل، حر، پا، کر: وگفته اند. یو: گفته اند. تا: وگفتند.
- ۴ — ما، یو، حر، پا: العنایة. قل، کر، تا: العنایت. - در دو نسخه قل و تا، همه جا، العنایت و الجنایت والولایت والهدایت، باتای بلند آمده است. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: والعنایة (والعنایت) توجب الهدایة (الهدایت). تا: و تورت الهدایت.
- ۵ — ما، تا: و گروهی (گروهی) گفته اند. یو، قل، حر، پا، کر: گروهی (و گروهی) گفتند. * ما، قل، پا، کر، تا: شما بهترین. یو: بهترین. حر: گفت بهترین. * ما، یو، تا: بودید در علم. قل، پا، کر: بودید اندر علم. حر: بودی در علم ما.
- ۶ — ما: ازین معنی. یو، قل، حر، پا، کر، تا: و ازین معنی. * ما، یو، پا، کر: رسولانرا بدین. قل، حر: رسولان بدین (باین). تا: رسولانرا باین. * ما: فرستاد از بهر آنکه. حاشیة نسخه ما: و کرامت کرد. یو، قل، پا، کر، تا: کرامت کرد از بهر آنکه (از بهر آنکه). حر: فرستاد از بهر آنکه.
- ۷ — ما، پا، کر، تا: رسول عزیزترین بنزدیک (بسوی) دوست. یو، قل: رسول عزیزترین را بسوی (سوی) دوست. ←

بود بدین اُمت داد. چون کعبه، که عزیزترین بقاع بود، قبله ایشان کرد، و چون مؤمنان، که عزیزترین خَلق بودند، برادران ایشان کرد، و چون آدینه، که عزیزترین روزها بود، عید ایشان کرد، و چون ماهِ رَمَضان، که عزیزترین ماهها بود، ماه ایشان کرد، چنانکه، پیغامبر، عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَام، گفت: « رَجَبُ شَهْرُ اللَّهِ، وَشَعْبَانُ شَهْرِي، وَرَمَضانُ شَهْرُ أُمَّتِي. »، و چون قرآن، عزیزترین کتابها بود، منشور ایشان کرد، و چون محمد، رسول الله، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، عزیزترین پیغامبران بود، در دنیا، او را هادی ایشان کرد، و در عقبی، شفیع ایشان کرد.

و از این بزرگتر آن است، که ایشان را به خود مضاف کرد، و گفت: « ... يَا عِبَادِي

← حر: رسول عزیزترسوی دوست عزیزتر. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: فرستند. تا: پرستند. * ما: و خدای تعالی هر چه نزدیک او. یو، قل، پا، کر، تا: و خدای (و خداوند) عزوجل هر چه نزدیک وی (او). حر: و خداوند عزوجل.

۱ — ما، یو، قل، پا، کر: بدین اُمت. حر، تا: باین اُمت. * ما، یو، قل، حر، پا: چون کعبه. کر: چون کعبه. تا: چنانکه کعبه. * ما، تا: که عزیزترین بقاع بود. یو، قل، پا، کر: عزیزترین بقاع بود. حر: عزیزتر بود از بقاع. * ما، تا: و چون (و چنانکه) مؤمنان که. یو، قل، حر، پا، کر: و چون مؤمنان.

۲ — ما، قل، پا، کر، تا: برادران. یو، حر: برادران. * ما، حر، تا: و چون (تا: و چنانکه) آدینه که (حر: که، ندارد) عزیزترین روزها بود عید ایشان کرد. یو: و روز آدینه عزیزترین روزها عید ایشان کرد. قل: و چون آدینه عزیزترین روزها بود عید ایشان کرد چنانکه پیغامبر علیه السلام گفت الجمعة عید المؤمنین. پا، کر: و چون روز آدینه عزیزترین روزها (کر: روزها بود) عید ایشان کرد.

۳ — ما، قل، حر، پا، کر، تا: و چون (تا: و چنانکه) ماه (حر، پا، کر: ماه، ندارد) رمضان که (قل، پا، کر: که، ندارد) عزیزترین ماهها بود. یو: و رمضان عزیزترین ماهها. * ما، قل، حر: کر (حر: کر دانید) چنانکه پیغامبر علیه الصلوة والسلام (علیه السلام) گفت. یو: چنانکه پیغامبر گفت صلی الله علیه وسلم. پا، کر: چنانکه پیغامبر (پیغامبر) صلی الله علیه وسلم گفت. تا: چنانکه پیغامبر علیه السلام میگوید.

۴، ۵ — ما، قل، حر، پا، کر، تا: و چون (تا: و چنانکه) قرآن (تا: قرآن که) عزیزترین کتابها بود. یو: و قرآن عزیزتر کتابها بود.

۶، ۵ — ما: و چون محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم عزیزترین پیغامبران بود در دنیا او را هادی ایشان کرد و در عقبی. یو: و محمد عزیزتر پیغامبران بود اندر دنیا هادی و در عقبی. حر: و چون محمد عزیزترین پیغامبران بود پیغامبران ایشان کرد و در دنیا هادی ایشان کرد و در عقبی. پا، کر: و چون محمد صلی الله علیه وسلم (و چون مصطفی صلی الله) عزیزترین پیغامبران بود اندر دنیا هادی ایشان کرد و در عقبی. تا: و چنانکه محمد علیه السلام عزیزترین پیغامبران بود در دنیا او را هادی ایشان کرد و در عقبی.

۶ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: ایشان کرد. تا: ایشان کرد دانید.

۷ — ما، حر: آنست که ایشانرا بخود مضاف. یو، قل: ایشانرا (کی ایشانرا) بخویشتن مضاف. پا، کر: که ایشانرا مضاف بخویشتن. تا: هست و آن آنست که ایشانرا بخود مضاف. * ما، قل، پا، کر: و گفت (گفت) یا عبادی. یو: ←

الَّذِينَ اسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ ، « ، و نیز گفت : « قُلْ لِّلْعِبَادِیَ الَّذِیْنَ ءَامَنُوا یُقِیْمُوا الصَّلَاةَ ، » ،
 و نیز گفت : « ... فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِیْنَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فِیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ، » ، و نیز گفت : « یَا عِبَادِ
 لِأَخَوْفٍ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ . » . اگر یک بار بیش از صافت نکردی ، قطیعت روان بودی . ۳
 پس با چندین اضافه قطیعت کی روا بود ؟

و از این بزرگ تر آن است ، که خود را به ایشان مضاف کرد ، و گفت : « رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ ، » ،
 و نیز گفت : « رَبُّكُمْ الَّذِی یُرْجِی لَكُمْ الْفُلْکَ فِی الْبَحْرِ ، » ، و نیز گفت : « فَذَلِکُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ ، » ، ۶
 و نیز گفت : « وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ » ، و نظایر این در قرآن بسیار است . از این بزرگ تر چه باشد که

← یاعبادی . حر : قل یاعبادی . تا : و گفت قل یاعبادی . - یا عبادی ... آیه ۵۳ ، سوره ۳۹ (سوره الزمر) . قل یاعبادی
 الذین اسرفوا علی انفسهم لاتقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم .

- ۱ - ما ، حر ، پا ، کر : علی انفسهم و نیز گفت . یو : علی انفسهم و گفت . قل ، تا : علی انفسهم لاتقنطوا من رحمة الله و نیز گفت .
 * قل لعبادی ... آیه ۳۱ ، سوره ۱۴ (سوره ابراهیم) . قل لعبادی الذین ءامنوا یقیموا الصلوة وینفقوا مما رزقناهم سرا
 وعلانية من قبل ان یأتی یوم لا ینبع فیہ ولا ینخلل .
- ۲ - ما ، قل ، پا ، کر : و نیز گفت فبشر عبادی (پا : عبادنا . کر : عبادِ دیناً) . یو : فبشر عبادی . حر : و نیز گفت عبادی . -
 فبشر عباد ... دو آیه ۱۷ و ۱۸ ، سوره ۳۹ (سوره الزمر) . والذین اجتنبوا الطاغوت ان یعبدوها وانا بوا الی الله لهم
 البشری فبشر عباد . الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله واولئک هم اولوا الالباب . * ما ،
 پا ، کر ، تا : القول فیتبعون احسنه . یو ، قل ، حر : القول . * ما ، قل ، حر ، پا ، کر ، تا : و نیز گفت یاعبادی . یو : و گفت
 یاعبادی . - یاعباد ... آیه ۶۸ ، سوره ۴۳ (سوره الزخرف) .
- ۳ - ما ، تا : اگر یک بار بیش از صافت نکردی قطیعت (قطیعت هم) روا نبودی . یو ، قل : و اگر یک بار (اگر یکباره)
 اضافه کردی بیش قطیعت روان بودی . حر : و اگر یک بار اضافه کردی بی شک قطیعت روان نبودی . پا ، کر : و ر
 یکبار اضافه کردی بیش قطیعت روان نبود (روا نبودی) .
- ۴ - ما ، یو ، تا : کی روا بود . قل ، حر ، پا ، کر : کی روا باشد .
- ۵ - ما ، یو ، حر ، تا : کی (که) خود را بایشان . قل ، پا ، کر : کی (که) خویشان را بایشان (بایشان) . * ما ، قل ، پا ، کر ، تا :
 و گفت (گفت) ربکم اعلم بکم و نیز گفت . یو : گفت ربکم اعلم و گفت . حر : و گفت . - ربکم ... آیه ۵۴ ، سوره ۱۷
 (سوره الاسراء) . ربکم اعلم بکم ان یشأ یرحمکم او ان یشأ یعذبکم وما ارسلناک علیهم وکیلا .
- ۶ - ربکم الذی ... آیه ۶۶ ، سوره ۱۷ (سوره الاسراء) . ربکم الذی یرجی لکم الفلک فی البحر لتبتغوا من فضله انه کان
 بکم رحیماً . * ما ، قل ، حر ، پا ، کر ، تا : لکم الفلک فی البحر (لکم الفلک) و نیز گفت . یو : لکم و گفت . * فذلکم الله ...
 آیه ۳۲ ، سوره ۱۰ (سوره یونس) . فذلکم الله ربکم الحق فمذا بعد الحق الا الضلال فأتی تصرفون . - ما ، یو ، قل ،
 حر ، پا ، کر : فذلکم (فذلکم) . تا : ذالکم .
- ۷ - ما ، قل ، تا : و نیز گفت والهکم الله واحد . حر : والهکم الله واحد ، یو ، پا ، کر : ندارد . - والهکم ... آیه ۱۶۳ ، ←

خداوندِ هفت آسمان و هفت زمینِ بندهٔ ضعیفِ بی چاره را گوید، تو آن مَنی و من آن تو؟
 و فایدهٔ اِضافت کردنِ ایشان به خود، طَمَعِ دشمن بریدن است از ایشان، و زبانِ بدگویان
 ۳ از ایشان کوتاه کردن است.

و فایدهٔ خود را به ایشان مُضاف کردن آن است، که چون از ایشان جنایت آید نو میدنگردند، که
 مَکَرِ حق، تَعَالیٰ، از ما بدین جفا نبرد. و دلیلِ این سخن آن است، که پیغام بر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ،
 ۶ گفت: «مَنْ أُعْطِيَ الْقُرْآنَ، فَكَأَنَّمَا أُدْرِجَتْ النُّبُوَّةُ بَيْنَ جَنْبَيْهِ، إِلَّا أَنَّهُ لَا يُوحَىٰ إِلَيْهِ.»،
 و نیز گفت: «عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَالْأَنْبِيَاءِ، إِلَّا أَنَّهُ لَا يُوحَىٰ إِلَيْهِمْ.» ایشان را محلّ پیغام بران نهاد،
 و دیو را بر هیچ پیغمبر دست نبود، که او را از خدای بتوانستی بریدن، و نه نیز هیچ پیغام بر را

← سورة دوم (سورة البقرة). والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحيم . * ما، یو، قل، تا: درقرآن (درقرآن) بسیارست .
 حر: بسیارست درقرآن. پا، کر: بقرآن بسیارست. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: ازین. تا: وازین.

۱ — ما، قل، تا: و هفت زمین. یو، حر، پا، کر: وزمین. * ما، یو، حر، پا، کر، تا: بنده (بنده) ضعیف. قل: بنده.
 * ما، یو، قل، حر، پا، کر: کوید. تا: کوید که. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: و من (من) ان تو. حر: و من آن تو.
 ۲ — ما: ایشان بخود طمع دشمن بریدن است از ایشان. یو: ایشان بخود طمع داشتن از ایشان بریدنست. قل: ایشان بخود
 طمع دیو از ایشان بریدنست. حر، پا، کر، تا: ایشان بخود (حر: بخود) طمع دشمن از ایشان بریدنست (پا: بریدنست.
 تا: بریدن است).

۳ — ما، یو، قل، پا، کر، تا: کوتاه کردنست (کردن است). حر: کوتاه کردن.

۴ — ما، حر، تا: و فایدهٔ خود را (خود). یو: و فایدهٔ خویش. قل، پا، کر: و فایدهٔ خویشتن. * ما، یو، قل، حر، پا،
 کر: کردن است کی (که). تا: کردن بایشان آنست که.

۴، ۵ — ما: نو میدنگردند که مکر حق تعالی از ما بدین جفا نبرد و دلیل. یو: نو مید کردند مکر از ما بدین جفا نبری دلیل.
 قل: نو مید نکردند کی مکر از ما بدین جفا نبری دلیل. حر، پا، کر: نو مید (نو مید) نکردند که مکر از ما باین (بدین)
 جفا نبرد (نبرد) دلیل. تا: نو مید نکردند و کویند مکر حق از ما بدین جفا نبرد دلیل.

۵ — ما، یو، پا، کر: صلی الله علیه وسلم. قل، حر، تا: علیه السلام.

۷ — ما، قل، حر، پا، کر، تا: و نیز گفت. یو: و گفت صلی الله علیه وسلم. * ما: علماء امتی. یو، قل، حر، پا، کر، تا: امتی.
 * ما، یو، قل، حر، تا: الا انه لا. پا: الا لا. کر: الا الامم. * ما، یو، حر، پا، کر: محل بیغامبران (بیغامبران). قل:
 محل بیامبران. تا: درجه و محل بیغامبران.

۸ — ما، تا: و دیورا بر هیچ بیغمبر (بیغمبری) دست نبود که او را از خدای (از خدا) بتوانستی بریدن و نه نیز. یو: و مردیورا
 بر هیچ بیغامبر دست نیست که ویرا از خدای تعالی بتواند بریدن و نیز. قل: و مردیوران را بر هیچ بیامبری دست نبود
 کی ویرا از خدا بتوانستی بریدن و نه. حر: و دیورا بر هیچ بیغامبر دست نبوده است که ویرا از خدای عزوجل ←

بیمِ قَطِيعَتِ بود از خدای، تعالیٰ. حکمتِ «عِبَادِي» و «رَبُّكُمْ»، این باشد که یاد کردیم. قَوْلُهُ: لَا نَسْخَ لِشَرِيعَتِهِ - شریعتِ او را نسخ نیست.

وَنَسْخَ، بَدَلِ کردن بُود، چنانکه گویی: نَسَخْتُ الْكِتَابَ، چون از جای به جای بگردانی. ۳
وَنِيْزَ عَرَبٌ گوید: نَسَخْتُ الشَّمْسُ الظِّلَّ، آفتاب سایه را بگردانید. پس معنی این آن باشد، که مر این شریعت را گردانیدن نیست. از بهر آنکه، شریعت بر دست پیغام بران باشد. و یاد کردیم، از پس پیغمبرِ ماحمّد، صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ، هیچ پیغمبر نیست. و در نسخ شریعت مردمان را سخن ۶ بسیار است. جهودان در اصل، خود، نسخ شریعت رواندارند. چنین گویند: که چون چیزی بفرماید

۲۰-ما

← بتوانستی بریدن و نیز. پا، کر: و مردیورا بر هیچ پیغمبر دست نیست که او را از خدای تواند بریدن نیز. * ما، قل، حر، تا: بیغامبری را (بیغامبری را - بیغامبری) بیمِ قَطِيعَتِ بود (حر: نبوذ). یو: بیغامبری را قَطِيعَتِ نبود. پا، کر: بیغامبری را قَطِيعَةَ (قَطِيعَتِ) نبود.

۱ - ما، یو، تا: تعالیٰ. قل، حر، پا، کر: عزوجل. * ما: عبادی ربکم. یو، قل، حر، پا، کر: عبادی وربکم. تا: عباد وربکم. * ما، قل: که (کی) یاد کردیم و قوله (قوله). یو: واللّه اعلم. حر: که یاد کردیم. پا، کر: که یاد کردیم واللّه اعلم. تا: که یاد کردیم واللّه اعلم بوجه الصواب فیه.

۲ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: لا نسخ. تا: ولا نسخ. * ما، تا: شریعت (و شریعت) او را نسخ نیست. یو، قل، پا: مر شریعت را (قل: ویرا. پا: او را) نسخ نیست. حر: کفّت شریعت ویرا نسخ نیست. کر: مر شریعت او را نسخ نبود.

۳ - ما، قل: و نسخ بدل کردن بود. یو، حر، پا، کر: نسخ بدل کردن بود. تا: بدل نسخ کردن بود. * ما، یو، حر، تا: جنانک (چنانکه) کویی. قل: جنانک جون کویی. پا، کر: چنانکه کویید.

۳، ۴ - ما، قل، حر: از جای بجای بگردانی (گردانی) و نیز عرب کویید. یو: از جاء بجاء گردانی و عرب کویید. پا: از جای بجای دیگر دانی و نیز کویید عرب. کر: از جای بجائی بگردانی و نیز کویید عرب. تا: از جای بجایی گردانی و نیز عرب کویید.

۴ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: الظل. حر: ظلها. * ما، حر، کر، تا: افتاب سایه را (سایه) بگردانید. یو: افتاب سایه بگردانی. قل: سایه را بگردانید. پا: افتاب بگردانید.

۵ - ما، یو، قل، پا، کر: که (کی) مر این (مرین). حر، تا: که این.

۵، ۶ - ما: و یاد کردیم از بس پیغمبر ماحمّد صلوات اللّه علیه. یو، تا: و یاد کردیم که از بس (بس) محمد مصطفی صلی اللّه. قل: کی از بس محمد صلی اللّه. حر: و یاد کردیم که بعد از محمد نیز. پا، کر: و یاد کردیم که از پس محمد صلی اللّه.

۶ - ما: هیچ پیغمبر نیست. یو، قل، پا، کر، تا: بیغامبر نیست. حر: بیغامبر نباشد. * ما، حر: و در نسخ شریعت مردمان را. یو، قل، پا، کر: و اندر نسخ شریعت مردمان را (مردمان را). تا: و مردم را در نسخ شریعت.

۷ - ما: در اصل خود. یو، حر، پا، کر: باصل خود (خوذ). قل: لعنهم اللّه خود باصل. تا: خود در اصل. * ما، یو، حر: جنین کویند که. قل، پا، کر: و جنین (جنین) کویند. تا: و جنین کویند که.

←

و دیگر بار باز دارد، پشیمانی باشد، و بر خدای، تعالی، پشیمانی روا نیست. از بهر آنک، پشیمانی، صفت کسی باشد که عاقبت کارنداند، و خدای، تعالی، عاقبت کارها، همه، داند، و بروی پشیمانی روا نباشد. ۳ پس محال باشد که چیزی فرماید و پس باز دارد. و اهل اسلام گفته اند: نسخ شریعت روا باشد و پشیمانی نباشد. از بهر آنک، پشیمانی، صفت کسی باشد که چیزی نهد دوام را، باز پدید آید او را که صلاح دیگر است، و همان را بردارد، پشیمانی باشد. فاما، چون کسی چیزی سازد بر آنک سالی آن را بدارد دو باز بگرداند، سالی ۶ بداشت و بگردانید، این، پشیمانی نباشد. و خدای، تعالی، چون شریعتی بفرماید خلق را، داند که

← ۷ و سطر اول صفحه ۸۲- ما، قل: چیزی بفرماید و دیگر بار (و باز) باز دارد بشیمانی باشد. یو: چیزی بفرماید باز باز دارند بشیمانی بود. حر: چیزی بفرماید باز از آن باز دارد بشیمانی بود. پا، کر: چیزی بفرماید و باز باز دارد بشیمانی باشد. تا: حق سبحانه و تعالی چیزی فرماید و دیگر بار باز دارد بشیمانی باشد.

- ۱ — ما، یو: و بر خدای تعالی بشیمانی روا. قل، پا، کر: و بر خدای عز و جل بشیمانی روا. حر: و بشیمانی بر خدای عز و جل روا. تا: و بر خدای پشیمانی. * ما، یو، قل، حر: از بهر آنکه. پا، کر، تا: از بهر آنکه.
- ۲ — ما، تا: و خدای تعالی. یو، قل، حر، پا، کر: و خداوند (و خدای) عز و جل. * ما، قل، پا، کر، تا: کارها (کار) همه داند. یو: کارها داند. حر: همه کارها. * ما، یو، قل، پا، تا: و بروی (و بر او) بشیمانی (پشیمانی) روا نباشد. حر: و بروی پوشیده نکرده. کر: و بروی پشیمانی روا شد.
- ۳ — ما، تا: که چیزی فرماید و بس باز دارد و اهل اسلام (اهل الاسلام) گفته اند. یو: چیزی بفرماید باز باز دارد اهل الاسلام گفتند. قل، پا، کر: کی (که) چیزی بفرماید و باز باز دارد و اهل (اهل) اسلام گفتند کی (که). حر: که چیزی بفرماید باز از آن باز دارد و اهل اسلام گفتند. * ما، قل، پا، کر، تا: روا باشد و بشیمانی نباشد. یو: روا باشد و بشیمانی نبود. حر: رواست و بشیمانی نباشد بس محال نباشد.
- ۴ — ما، یو، قل، حر: از بهر آنکه. پا، کر، تا: از بهر آنکه. * ما، حر، تا: نهد دوام را. یو، قل، کر: نهد (نهد) مردوام را. پا: مردوام را. * ما، یو، قل، حر، کر: باز بدید آید (پدید آید). پا: باز پدید آمد. تا: پس پدید آید. * ما، حر، پا، کر، تا: او را. یو، قل: و را.
- ۵ — ما، قل، پا، کر: و همان را (قل: همان. حر: همانرا) بردارد بشیمانی (پشیمانی) باشد فاما (حر: اما). یو: همان بردارد بشیمانی بود فاما. تا: آنکار همان را بردارد پشیمانی باشد اما. * ما، قل: بر آنکه سالی آنرا بدارد و باز. یو: بدان که سالی بدارد باز. حر: برای آنکه آنرا سالی بدارد باز. پا، کر: بدانکه (بدان که) سالی آن بدارد باز. تا: از بهر آنکه سالی بدارد و پس آن را.
- ۶، ۵ — ما، یو، قل، پا، کر، تا: سالی بداشت و بگردانید. حر: سالی داشت باز بگردانید.
- ۶ — ما، قل، حر، پا، کر، تا: این بشیمانی (پشیمانی) نباشد. یو: ان بشیمانی نبود. * ما: و خدای تعالی چون شریعتی بفرماید خلق را. قل: و خدای عز و جل شریعتی بفرماید مر خلق را. تا: و خدای تعالی چون خلق را شریعتی بفرماید. در چهار نسخه، یو، حر، پا، کر: از، و خدای تعالی، تا، و نیز شریعت نهادن، نیامده است.

صَلَّاحِ این شریعت تا کی است، چون وقت بیاید بردارد، این، پیشانی نباشد. و نیز شریعت نهادن صَلَّاحِ بندگان جستن است. و بندگان مُخْتَلِفٌ، وَأَوْقَاتٌ مُخْتَلِفٌ، مُسْتَحِيلٌ باشد شریعت بریک سان. لکن خدای، تَعَالَى، صَلَّاحِ هر وقتی، و صَلَّاحِ هر گروهی داند. به هر وقتی، هر گروهی را، ۳ در خور صَلَّاحِ ایشان کار فرماید. این چنان است: که طبیعی که عالم باشد به داروی بیماران، همرا، یکی دارو نفرماید، که خطا باشد، لکن هر بیماری را در خور عِلَّتِ او دارو فرماید، تا صواب آید. و نسخ شریعت، خود، نباشد، مگر به دو زمان یا به دو مکان یا به دو قَوْمٌ. فَأَمَّا يَكُ تَنُّ رَا ۶ به یک زمان و به یک مکان، گفتن، که کُنْ و مَكُنْ، مُحَالٌ است. دُرُسْتُ شُدْ، که نَسَخٌ بر معنی مَصْلَحَتِ دیدن است. و اگر تبدیل امری به امری پیشانی باشد، تَبْدِيلِ فِعْلِي بِفِعْلِي، هم، پیشانی باشد. پس چون خدای، تَعَالَى، فِعْلِ هَارَا بِفِعْلِ هَابِدَلْ می کند، هم چون حیات به مَوْتٌ، و مَوْتٌ به حیات، و بیداری ۹

۱ — ما، قَلْ، بیاید. تا: براید.

۲ — ما، یو، حر، قَلْ، تا: و بندگان (حر: بندگان. تا: و بنده کان) مختلف و اوقات مختلف. پا، کر: و بندگان مختلف.

۲، ۳ — ما، حر، پا، کر: مستحیل باشد شریعت بریک سان (بریکسان). قَلْ: مستحیل نباشد شریعت بریک سان. تا: شریعت بریکسان مستحیل باشد.

۳ — ما، تا: لکن خدای تعالی. یو، پا، کر: لکن خداوند عزوجل. قَلْ، حر: ولیکن (ولکن) خدای (خدای) عزوجل. * ما: هر دو گروهی داند بهر وقتی هر گروهی را در خور. یو، قَلْ، کر، تا: هر گروهی داند بهر وقتی هر گروهی را در (قَلْ: اندر) خور. حر: هر گروهی داند در خور. پا: هر گروهی را در خور.

۴ — ما، تا: این (و این) جنانست که طبیعی. یو: ان جنانست چون طبیعی. قَلْ، حر، پا، کر: این جنان است (جنانست) چون طبیعی (طیب).

۴، ۵ — ما: بدارو بیماران همه را یکی دارو نفرماید. یو: دارو بیماران همه را یکی نفرماید. قَلْ: بدارو بیماران همه را یکی دارو نفرماید. حر: بدارو همه بیماران را یکی دارو ندهد. پا، کر: دارو (داروی) بیماران همه را یکی نفرماید. تا: بدارو بیماران همه را یک دارو نفرماید.

۵ — ما: لکن. یو، قَلْ، حر، پا، کر: ولکن (ولیکن). تا: لیکن. * ما، قَلْ: در (اندر) خور عِلَّتِ او. یو، حر، پا، کر: اندر (در) خور عِلَّتِ وی. تا: در خور بیماری او. * ما، یو، حر، پا، کر، تا: تا صواب. قَلْ: تا صواب.

۶ — ما، یو، قَلْ، حر، پا، کر: خود نباشد. تا: نباشد.

۷ — ما، یو، حر، پا، تا: گفتن که کن. قَلْ، کر: گفتن کن. * ما، قَلْ، پا، کر، تا: درست شد که نسخ بر معنی (معنی). یو: درست شد که معنی نسخ. حر: خاصه که امر عالم الغیب بود درست شد که نسخ بر معنی.

۸ — ما، قَلْ، حر، پا، کر، تا: و اگر (ور) تبدیل امری. یو: وار تبدیل امر. * ما، قَلْ، حر، پا، کر: تبدیل (کر: تبدیلی) فعلی بفعلی هم. یو: تبدیل فعل بفعل هم. تا: تبدیل فعلی هم بفعلی.

۸، ۹ — ما، تا: بس چون خدای تعالی فعلها را بفعلها بدل می کند همچون (چنانکه). یو، کر: چون خداوند فعلها ←

به خواب، و خواب به بیداری، و روز به شب، و شب به روز، و آنچه بدین ماند، و در این پشیمانی نیست، لکن مصلحت دیدن است، امر به امر بدل کردن، هم، چنین باشد.

۳ و دیگر، سخن با معتزلیان است، که اگر خدای، تعالی، امری بفرماید، و پیش از آن که بندگان آن را کار بندند، آن را منسوخ کند، اهل سنت و جماعت روادارند، معتزلیان روادارند، و چنین گویند: که امر از بهر کار بستن است، چون امری بفرماید، پس باز دارد هنوز کار ناسته، ۶ فایده نباشد، و این امر هدیان باشد، و از خدای، تعالی، کار بی فایده محال باشد، که او حکیم است، و هر چه حکیم کند و گوید، آن را فایده باید. و این خطا است. از بهر آنکه، بی فایده نباشد، چون

← بفعلها بدل همی کند هم (کر: همچون). قل، حر: بس چون خداوند عز وجل فعلها بفعلها بدل همی کند (می کند) همچون (هم). پا: چون خداوند فعلها بفعلها هم پشیمانی یا بدل همی کند همچون.

۹ — ما، یو، حر، پا، تا: حیوة. قل: حیات را. کر: حیوات. * ما، یو، پا، کر، تا: وموت. قل: وموت را. حر: وهم موت. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: و بیداری. حر: بیداری.

۱ — ما، یو: وانج بدین. قل، پا، کر: وانجه (و آنچه) بدین. حر: و آنچه باین. تا: و آنچه برین. * ما، حر، تا: و درین. یو، قل، پا، کر: اندرین (و اندرین).

۲ — ما، تا: لکن. یو، قل، حر، پا، کر: ولکن (ولیکن). * ما، قل، حر، تا: همچنین (نیز همچنین) باشد. یو، پا، کر: هم چنین (همچنین) است.

۳ — ما، قل، حر، تا: بامعتزلیان است (بامعتزلیانست) یو: معتزلیان. پا، کر: معتزلیانست. * ما، حر، تا: تعالی. یو، قل، پا، کر: عزوجل.

۳، ۴ — ما: و بیش از آن که بندگان آنرا. یو: بیش از آن که بندگان مران را. قل: و بیش از آنکه بندگان مرانرا. حر: بیش از آنکه بندگان آنرا. پا، کر: پیش از آنکه بندگان مرانرا. تا: بیش از آن که بندهگان آنرا.

۴ — ما، یو، قل، حر، پا، تا: کند. کر: کرداند (نسخه بدل: کند). * ما، یو، قل، حر، پا، کر: و جماعت آنرا. ما: معتزلیان. یو، قل، حر، پا، کر: و معتزلیان. تا: و معتزلیان آنرا. * ما، تا: ندارند و چنین. حر: ندارد چنین. یو، قل، پا، کر: ندارند چنین.

۵ — ما، یو، حر، تا: که امر. قل، پا، کر: امر. * ما، قل، حر، تا: کار بستن است. یو، پا، کر: کار بستن راست. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: جون. تا: و جون. * ما، تا: بس باز دارد. یو، قل، پا، کر: باز باز دارد. حر: و باز دارد.

۶ — ما: فایده نباشد و این امر هدیان باشد. یو، کر: فایده نباشد این امر هدیان باشد. قل، تا: فایده نباشد و این امر هدیان (هزیان) باشد. حر: این امر را فایده نباشد و این امر هدیان باشد. پا: فایده نباشد این امر هدیان. * ما، تا: و از خدای. یو، قل، حر، پا، کر: و از خداوند (خدای) عزوجل. * ما: محال باشد که او حکیم است و هر چه. یو: روان بود هر چه. قل: محال باشد هر چه. حر: روا نباشد هر چه. پا، کر: محال باشد که وی حکیم است روان بود و هر چه. تا: محال باشد که خدای حکیم است و کزاف کار و کزاف کوی نیست و هر چه.

۷ — ما: آنرا فایده باید. یو، حر، پا، کر: فایده باید (باید). قل: فایده باشد. تا: آنرا فایده نباشد. * ما، یو، ←

امری فرمود، از قبول یا از ردّ چاره نیست، و قبول ایمان است، و ردّ کُفر. | و کار بستن طاعت، و ترك امر معصیت. و کُفر و ایمان مهم تر از طاعت و معصیت اند. پس چون امری فرمود بندگان را، هر کس قبول کرد مؤمن آمد، و هر کس باز زد کافر آمد. پس فایده حاصل آمد. قوله: ^۳

وَلَا أُمَّةَ بَعْدَ أُمَّتِهِ - وَأُمَّتٌ نَيْسَتْ پَسِ أُمَّتِ اَو.

از بهر آنک، یاد کردیم تاقیامت پیغمبری دیگر نیست، و این شریعت را نسخ نیست، و در حکمت این، سخن گفته اند. و گروهی چنین گفتند: که از پس این اُمتی دیگر نیست. ^۶

از بهر آنک، تا همه اُمتان در گور منتظر ایشان باشند، و این اُمت منتظر کس نباشد، و همیشه، که تران را در بند مه تران کنند، و مه تران را در بند که تران نکنند. و نیز گفته اند: حکمت در این

← کر: از بهر آنک (از بهر آنکه) بی فایده نباشد. قل، پا: از بهر آنک (از بهر آنکه) بی فایده نباشد. حر: از بهر آنک امر بی فایده نباشد. تا: از بهر آنکه بی فایده نیست.

۱ - ما، یو، قل، تا: از قبول. حر: یا از قبول. پا، کر: از قبول. و. * ما، یو، قل، پا، کر: طاعت. حر، تا: طاعت است.

۲ - ما، تا: و ترک امر. یو، حر، پا، کر: و ترک کار. * ما، قل، پا، کر، تا: و معصیت اند. یو: و معصیت. حر: معصیت آید. * ما: بس چون امری فرمود بندگان را هر کس. یو: بس چون فرمود هر که. قل، پا، کر: بس چون (چون) فرمود امری (بر) بندگان را هر کی (هر که). حر، تا: بس چون بندگان (بنده کان) را امری (امر) فرمود هر که (هر که آنرا).

۳ - ما: و هر کس باز زد. یو: هر که باز زد. قل: هر کی باز زد. حر: و هر که رد کرد. پا، کر: و هر که باز زد کرد. تا: و هر که باز زد. * ما: بس فایده حاصل آمد و قوله. یو، قل، تا: فایده (فایده) حاصل آمد. حر: فایده بجای آمد. پا، کر: ندارد.

۴ - ما، تا: و امت نیست بس (بس از) امت او. یو، قل، پا، کر: و امت نیست از بس امت وی. حر: کفت و بعد از امت وی هیچ امت نیست.

۵ - ما، یو: از بهر آنک یاد کردیم. قل، حر، پا، کر، تا: از بهر آنک (از بهر آنکه) یاد کردیم کی (که). * ما، پا، کر: تاقیامت پیغمبری دیگر نیست. یو، قل: تاقیامت پیغمبری دیگر نیست. حر: تاقیامت پیغمبری دیگر نباشد. تا: تاقیامت پیغمبر دیگر نیست.

۶ - ما: و در حکمت این سخن گفته اند و گروهی چنین گفتند که از بس. یو، قل: و اندر حکمت این سخن گفته اند گروهی چنین گفته اند که (کی) از بس. حر: و در حکمت سخن گفتند گروهی چنین گفتند از بهر آن بعد از پا، کر: و اندر حکمت این سخن گروهی چنین گفته اند که از (از) بس. تا: و در حکمت این سخن گفته اند که بس. * ما: امتی دیگر نیست. یو، قل، حر، پا، کر، تا: امت نیست.

۷ - ما، تا: از بهر آنک (از بهر آنکه) تا همه اُمتان در کور (در کوری) منتظر ایشان باشند و این امت منتظر کس نباشد (نباشند). یو: از بهر آنک تا اُمتان دیگر در کور این امت را بایند و این امت کس را نباید. قل، پا، کر: ←

آن است، تا عیب همه امتان این امت بدانند، و عیب ایشان کس نداند، و شکایت بیگانگان با دوستان کنند، و شکایت دوستان با بیگانگان نکنند. و نیز گفته اند: حکمت در این آن است، که کار به آخر آسان تر باشد، خواست تا با ایشان آسان کاری کند، چنانکه پیغام بر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، گفت: «نَحْنُ أَقْلُ عَمَلًا وَ أَكْثَرُ أَجْرًا.» - وَ هَذَا وَجْهٌ ضَعِيفٌ - و نیز در خبری آمده است، که پیغام بر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، گفت: «إِنَّمَا مَثَلُنَا وَ مَثَلُ أَهْلِ الْكِتَابِينَ، كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى دَارًا، فَاسْتَأْجَرَ أَجِيرًا إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ بِقَيْرَاطٍ، ثُمَّ اسْتَأْجَرَ أَجِيرًا إِلَى وَقْتِ الْعَصْرِ

← از بهر آنکه (از بهر آن) تا همه امتان اندر کور پاینده ایشان (پا، کر: ایشانند) باشند و این امت پاینده کس (کسی) نباشد. حر: تا همه امتان دیگر در کور پاینده ایشان باشند و این امت پاینده کس نباشد.

۸، ۷ - ما، تا: و همیشه کهتران را (کهترانرا) در. یو: کهتران در. قل، پا: همارا کی (همارا) کهترانرا اندر. حر: از بهر آنکه همیشه کهتران را در. کر: همانرا کهترانرا.

۸ - ما، یو، قل، پا، کر: کنند. حر، تا: دارند. * ما، قل، حر، پا، کر، تا: و مهترانرا در بند کهتران نکنند (حر، تا: ندارند). یو: ندارد. * ما، تا: و نیز گفته اند حکمت درین انست. یو: و نیز گفتند. قل، حر، پا، کر: و نیز گفتند (گفتند که) حکمت این انست.

۱ - ما، حر، پا، کر، تا: همه امتان (امتانرا) این امت. یو: امتان این امت. قل: همه امتان این امتان. * ما: و عیب ایشان کس نداند و شکایت بیگانگان. یو: و هیچ امت عیب این امت نداند کله بیگانگان. قل: و عیب ایشان هیچ کس نداند و کله بیگانگان را. حر: و عیب این امت کس نداند که کله بیگانگانرا. پا، کر: و عیب این امت را کس نداند کله بیگانگان. تا: و عیب ایشان کس نداند و کله بیگانگان.

۲ - ما: و شکایت دوستان. یو، قل، حر، پا، کر، تا: و کله دوستان. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: با بیگانگان. تا: با بیگانگان. * ما، پا، کر، تا: و نیز گفته اند حکمت (که حکمت) درین (اندرین) انست. یو: و گفته اند. قل: و نیز گفته اند کی حکمت اندرین انست و هذا ضعیف. حر: و نیز گفت حکمت آنست.

۳ - ما، قل، پا، کر: تا با ایشان (با ایشان - که با ایشان). یو: که با ایشان ساز کاری کند. حر: تا با ایشان آسان کار کند. تا: که برایشان کار آسان قرار گیرد. - در نسخه یو: از، نحن اقل، تا، گفت انما مثلنا، نیامده است.

۳، ۴ - ما، پا، کر: بیغامبر (بیغامبر) صلی الله علیه وسلم گفت. یو، قل: بیغامبر علیه السلام گفت. حر: بیغامبر گفت علیه السلام. تا: بیغامبر علیه السلام میگوید.

۴، ۵ - ما: و هذا وجه ضعیف و نیز در خبری آمده است کی بیغامبر صلی الله علیه وسلم. قل: و نیز بخبری بیامد کی بیغامبر علیه السلام. حر: و نیز بخبری آمده است که بیغامبر علیه السلام. پا، کر: و نیز بچیزی بیاید که بیغامبر صلی الله علیه وسلم. تا: و در خبر دیگر آمده است که بیغامبر علیه السلام.

۵ - ما، یو، قل، حر، کر، تا: انما مثلنا و مثل. پا: انماشان و مثل.

۶ - ما، یو، قل، حر، پا، تا: اجیرا. کر: همه جا، اجرا. * ما: بقیراط. یو، قل، حر، پا، کر، تا: بقیراط ثم استاجر اجیرا الی وقت العصر بقیراط.

بِقَيْرَاطٍ، ثُمَّ اسْتَجَرَ أَجِيرًا إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ بِقَيْرَاطَيْنِ، فَقَالَ الْأَوْلَانِ، مَا بَالُنَا أَكْثَرُ عَمَلًا
وَأَقَلُّ أَجْرًا، فَقَالَ صَاحِبُ الدَّارِ، هَلْ نَقَضْتُمْ مِنْ أَجُورِكُمْ شَيْئًا، قَالُوا لَا، قَالَ فَذَلِكَ فَضْلِي
أُوتِيهِ مَنْ أَشَاءُ .» ۳

و نیز گفته اند: حکمت در این آن است، که چون به دنیا آخر باشند به قیامت سابق باشد.
از بهر آنکه، چون سپاه برگردد، مقدمه ساقه گردد، و ساقه مقدمه گردد. این است معنی قول پیغمبر،
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» چنانستی که می گویدی: بدین ۶
جهان آخر باشید، تا کار آن کنید که از دیگران ماند، و بدان جهان اول باشید، تا دیگران رحمت
آن یابند که از شما ماند، و دلیل این قول پیغمبر است، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ الْجَنَّةَ حَرَامٌ عَلَى
الْخَلْقِ كُلِّهِمْ، حَتَّىٰ أَدْخَلَهَا أَنَا وَأُمَّتِي.» ۹

- ۱ — ما، یو، قل، پا، تا: بقیراطین. حر، کر: بقیراطین. * ما، تا: ما بالنا نحن. یو، قل، پا، کر: ما بالنا. حر: ما ذالنا نحن.
- ۲ — ما، قل، حر، تا: من اجورکم شیئا. یو، پا، کر: من اجورکم.
- ۳ — ما، یو، قل، حر، تا: اوتیه. پا، کر: اوتیه.
- ۴ — ما، تا: و نیز گفته اند حکمت درین. یو، قل، پا، کر: و نیز گفتند حکمت اندرین. حر: و نیز گفتند حکمت. * ما: اخر
باشد. یو، قل، حر، پا، کر، تا: بدنیا اخر باشند. * ما: سابق باشد. یو، قل، حر، پا، کر، تا: سابق باشند.
- ۵ — ما، قل، حر: از بهر آنکه چون سپاه برگردد مقدمه ساقه گردد (حر: کر دد، ندارد) و ساقه مقدمه گردد. یو، پا، کر:
از بهر آنکه (از بهر آنکه) سپاه (سپاه که) برگردد ساقه (ساقه) لشکر مقدم (مقدمه) گردد. تا: از بهر آنکه سپاه
برگردد مقدمه ساقه گردد و ساقه مقدمه. * ما، یو، تا: اینست (این است). قل، پا، کر: این است (آنست). حر: این.
- ۶، ۵ — ما، یو، پا، کر: پیغمبر (پیغمبر - پیغمبر) صلی الله علیه وسلم. قل: پیغمبر علیه السلام. حر: پیغمبر است علیه السلام.
تا: پیغمبر علیه السلام که.
- ۶ — ما، تا: چنانستی که می گویدی (میگویدی) بدین (باین). یو، پا، کر: چنانستی که (که وی) گویدی بدین. قل:
چنانستی که می گویدی بدین. حر: چنانستی که می گوید باین.
- ۷ — ما، قل: باشید تا کاران کنید. یو: باشید تا آن کنید کار. حر: باشی تا کاران کنی. پا، کر: باشند تا کار آن کنند. تا:
باشید تا کار آن کنید. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: که (کی) ار (از) دیگران ماند و بدان (وبان). حر: که از دیگران
بماند و بان. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: اول باشید. حر: اول باشی.
- ۸ — ما: یابند که از شما ماند و دلیل این قول پیغمبرست صلی الله علیه وسلم. یو: یاوند که از شما ماند دلیل این قول پیغمبر
صلی الله علیه وسلم. قل: یابند که از شما ماند دلیل این قول پیغمبر است علیه السلام. حر: یابند که از شما ماند دلیل این
قول پیغمبر علیه السلام. پا، کر: یابند که از شما ماند دلیل این قول پیغمبر است (کر: است، ندارد) صلی الله علیه وسلم.
تا: یابند که از شما باز ماند و دلیل این سخن قول پیغمبر است صلی الله علیه وسلم که میگوید.

و نیز گفته اند: نسخ کردن بدل آوردن است، و از پس این اُمّت اُمّتی دیگر نیارد، تا ایشان را بر همه بدل آرد، و بر ایشان بدل نیارند. همواره، عزیز تران را بر خوار تران بدل آرند. قَوْلُهُ:

جَعَلَ فِيهِمْ صَفْوَةً وَأَخْيَارًا أَوْ نُجَبَاءَ أَبْرَارًا - در این اُمّت، پاکان نهاد و گزیدگان و نیکو کاران. ۳

این اُمّت هرگز خالی نگردند، از آنک، در میان ایشان گزیدگان باشند، تا خدای، تعالی، به دعای اُمّتان و برکت ایشان، از دیگران بلا بگرداند. و خبر بیغمبر است، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

« مَثَلُ أُمَّتِي مَثَلُ الْمَطَرِ، لَا يُدْرِي أَوَّلُهُ خَيْرٌ أَمْ آخِرُهُ. قَوْلُهُ: ۶

سَبَقَتْ لَهُمْ مِنْهُ الْحُسْنَى - پیش رفته است ایشان را از اونیکیوی.

۱ - ما، یو، حر، پا، کر: گفته اند. قل: گفته اند کی. تا: گفتند. * ما، تا: و از پس این. یو، قل: از پس این. حر: بعد از این. پا: ز پس این. کر: از این (نسخه بدل: از پس این). * ما، یو، حر، پا، کر، تا: نیارد تا ایشانرا (ایشان را). قل: نیارند تا مرایشانرا.

۲ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: آرد. حر: آرند. * ما: و برایشان بدل نیارند همواره عزیزانرا بر خوار تران بدل آرند. یو: و برایشان کس را بدل نیارد عزیزانرا بر ذلیل بدل آرند. قل: و برایشان کس را بدل نیارد همواره عزیز ترانرا بر خوار تران بدل آرند و خوار ترانرا بر عزیز تران بدل نیارند. حر: و کس را برایشان بدل نیارند همواره عزیز تر بدل آرند نه خوار تر را بر عزیز. پا، کر: و برایشان (و برایشان) کس را بدل نیارد (نیارد همواره) عزیز ترانرا بر ذلیل تر بدل آرند. تا: و برایشان بدل نیارد و همیشه عزیزانرا بر ذلیلان بدل آرند و ذلیلان را بر عزیزان بدل نیارند.

۳ - ما: و اخیاراً او نُجَبَاءَ اَبْرَاراً درین امت باکان نهاد و گزیدگان و نیکو کاران. یو: و اخیاراً و نُجَبَاءَ اَبْرَاراً اندرین امت باکان نهاد و گزیدگان و نیکو کاران. قل: و اخیاراً و نُجَبَاءَ اَبْرَاراً اندرین امت باکان نهاد و گزیدگان و نیکو کاران. حر: و اخیاراً و نُجَبَاءَ اَبْرَاراً کفّت نهاد در ایشان پاکان و گزیدگان و نیکان و نیکو کاران. پا، کر: و اخیاراً و نُجَبَاءَ اَبْرَاراً اندرین امت پاکان (پاکان نهاد) و گزیدگان و نیکو کاران. تا: و اخیاراً و نُجَبَاءَ اَبْرَاراً و درین امت پاکان و گزیدگان و نیکو کاران نهاد.

۴ - ما، تا: این (و این) امت هرگز خالی نگردند از آنک (از آنکه) در. یو: این امت هرگز خالی نکرده از آنک در. قل: این امت هرگز خالی نکرده از آن کی اندر. حر: تا هرگز این امت خالی نباشد از آنک. پا، کر: این امت هرگز خالی نکرده از آن که اندر. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: گزیدگان باشند: حر: گزیدگان باشند.

۵، ۴ - ما: تا خدای تعالی بدعاء امتان و برکه ایشان از دیگران بلا. یو: تا خدای عز و جل بدعاء ایشان از دیگران بلا. قل: تا خداوند عز و جل بدعاء ایشان و برکت ایشان بلا از دیگران. حر: تا خدای عز و جل بدعاء ایشان و برکت ایشان بلا از دیگران. پا، کر: تا خدای تعالی بدعاء ایشان از دیگران بلا. تا: تا خدای تعالی بدعا و به برکت ایشان از دیگران بلا. ۵ - ما: و خبر بیغمبرست صلی الله علیه. یو، پا، کر: و خبر بیغمبر (بیغمبر) صلی الله علیه وسلم. قل: و خبر بیغمبرست علیه السلام. حر: و نیز خبر بیغمبرست علیه السلام که گفت. تا: و خبر بیغمبر علیه سلام الله.

۶ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: مثل المطر. حر: کالمطر. * ما، قل: اخوه قوله. یو، حر، پا، کر، تا: اخره.

۷ - ما، حر، تا: لهم منه الحسنی. یو: لهم الحسنی. قل، پا، کر: لهم منا الحسنی. * ما: پیش رفته است ایشانرا از اونیکیوی. ←

یعنی، این اُمت را از خدای، تَعَالَى. و این، موافق است قَوْلِ خدای را، عَزَّوَجَلَّ: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ». «علتِ نجاتِ خَلْقِ در کثرتِ خدمتِ نهاد، در سَبَقَتْ عِنَايَتِ نهاد. نگفت، هر کس ما را مطیع تر، او از عذابِ دورتر، چه گفت، هر که را از ما ۲ به سابقِ نیکویی رفته است، او از عذابِ دورتر، تا آزاد کرده فضلِ ما باشد، نه آزاد کرده هُنَرِ خویش. قَوْلُهُ:

وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ - وَالزَّامُ كَرَدُ إِشَانِ رَا كَلِمَةَ تَقْوَىٰ.^۶
و کَلِمَةُ تَقْوَىٰ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است. و آن را کَلِمَةُ تَقْوَىٰ بدان معنی خوانند، که هر کس که

← یو: بیش رفتن است ایشانرا از نیکوئی. قل، تا: بیش (پس) رفته است مرایشان را از وی نیکوی. حر: کفت بیش رفته است ایشانرا از وی نکوی. پا، کر: بیش رفتست مرایشانرا از وی نیکوئی.

۱ - ما، حر: این امت را از خدای تعالی (از خدای عزوجل). یو، قل، پا، کر: مرین (مراین) امت را از خدای عزوجل. تا: امت را از خدای نیکوی. * ما، قل: و این موافقت (موافق است) قول خدای را (خدایرا) عزوجل. یو: و این موافقت قول خداوندست جل ذکره. حر: و این موافق قول خدایست عزوجل. پا، کر: و این (باین) موافقت قول خدای عزوجل است. تا: و این موافق قول خدای تعالی است که میکوید.

۱، ۲ - ان الذین... آیه ۱۰۱، سوره ۲۱ (سوره الانبیاء). - ما، یو، قل، حر، پا، کر: منا الحسنی. تا: من الحسنی.

۲ - ما، حر، تا: در کثرت. یو، قل، پا، کر: اندر کثرت.

۳ - ما، حر، تا: در (که در) سبقت. یو، قل، پا، کر: که (جه) اندر سبقت. * ما، قل، کر، تا: نکفت هر کس (هرکی - هر که) مارا. یو: نه کفت هر که مارا. حر، پا: نکفت هر که مرا (مارا). * ما، تا: او از عذاب. یو، قل: وی از عذاب. حر، پا، کر: از عذاب.

۳، ۴ - ما، قل: جه کفت هر کرا (هرکی ورا) از ما بسابق. یو: کفت هر که مارا دارد در سابق. حر: کفت هر کرا از ما سبق. پا، کر: کفت هر که ورا سابق (از سابق). تا: کفت هر که او را از ما در سابق.

۴ - ما: رفتست او. یو، پا، کر: رفتست وی. قل، حر، تا: رفته است وی (او). * ما، یو، حر، پا، کر، تا: دورتر. قل: دورترست.

۵ - ما: خویش قوله رحمه الله. یو: خویش والله اعلم. قل: خویش قوله. حر، تا: خویش. پا، کر: خویش باشد.

۶ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: و الزم منهم. تا: و الزم منهم. * ما، حر: الزام کرد ایشانرا (ایشان را) کلمه. یو، پا، کر: الزام کرد مریشانرا (ایشانرا) بکلمه. قل، تا: و الزم منهم (ایشان را) کلمه (کلمه).

۷ - ما: لا. یو، پا، کر: که لا. قل، تا: و کلمه تقوی لا. حر: و کلمه تقوی نهادان لا.

۷ و سطر اول صفحه ۹۰ - ما: و انرا کلمه تقوی بدان معنی خوانند که هر کس که این کلمه را بیاورد خود را در وقایه کرد درین. یو، پا، کر: ورا (اورا) کلمه (کلمه) تقوی خوانند بدان معنی (بدان معنی) که هر کسی (کس) که این کلمه را آورد خویشتن (خویشتن را) اندر حصار کرد اندرین. قل: ورا کلمه تقوی خوانند بران معنی کی هر کس که این کلمه را آورد خویشتن را ←

این کلمه را بیاورد خود را در وقایه کرد، در این جهان از شمشیر رست، و از شر گزیت رست، و از کفر رست، و اهل و فرزند وی از اسیری رستند، و اموال او از استغنام رست. کدام وقایه، باشد از این بزرگتر؟ این تأثیر شهادت است در دنیا. تا تأثیر عقبی^۱ در او بیابد. و اگر تصدیق با این قول یار بود، در آن جهان اگر به حق این کلمه تقصیر نکرده باشد، خویشتن را از عذاب وقایه کرد، و اگر تقصیر کرده باشد، خویشتن را از خلود دوزخ وقایه کرد، زیرا که مؤمن در دوزخ جاودانه نماند. بدین معنی آن را کلمه تقوی خواند. پس خبر کرد که ایشان را این کلمه الزام کرد.

← اندر وقایت کرد اندرین. حر: ویرا کلمه تقوی خواند بان معنی که کسی که این کلمه را آورد خویشتن را در وقایه کرد درین. تا: و انرا کلمه تقوی بان معنی خوانده که هر کسی که این کلمه را از صدق بیاورد خود را وقایه کرد و درین.

۱ — ما، قل: رست و از شر گزیت رست و از کفر رست. یو: برست و از گزیت و کفر رست. حر: و از جزیه و از کفر برست. پا، کر: رست (رست) و از گزیت رست (رست) و از کفر رست (رست). تا: و از هر گزند و از گزند رست و از تأثیر کفر رست.

۲ — ما: و فرزند وی از اسیری (نسخه بدل: سبی) رستند. یو، پا، کر: و فرزند (و فرزند) وی از اسیری. قل: و فرزند وی از سبی رست. حر: و فرزند وی از غارت و اسر. تا: و فرزند او از سبی رستن. * ما، تا: و اموال او. یو، قل، پا، کر: و اموال وی. حر: و اموال. * ما، تا: رست کدام وقایه باشد. یو: رست کدام حصار بود. قل: رست کدام وقایت یابد. حر: برست کدام وقایه باشد. پا، کر: رست کدام حصار باشد.

۳ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: این (و این) تأثیر. تا: این. * ما: در دنیا تا تأثیر عقبی درو بیابد. یو، قل: اندر دنیا تا تأثیر (تأثیر) وی اندر عقبی بیابد. حر: در دنیا تا تأثیر وی در عقبی بیابد. پا، کر: اندر دنیا تا تأثیر وی اندر عقبی بیاید (بیابد). تا: در دنیا باش تا تأثیر عقبی درو بیابد. * ما، یو، قل، حر، تا: با این. پا، کر: بان.

۴ — ما: در آن جهان اگر. یو، قل، حر، پا، کر: اندران جهان اگر. تا: و * ما، پا، کر: نکرده باشد خویشتن را. یو: نکرده بود خویشتن را. قل، حر: نکرده باشد خویشتن. تا: نکرده باشد اندر جهان خویشتن را.

۴، ۵ — ما، حر، تا: وقایه کرد. یو، پا، کر: حصار کرد. قل: وقایت کرد.

۵ — ما، قل، تا: کرده باشد خویشتن را از خلود دوزخ وقایه (وقایت) کرد زیرا که (کی هیچ - که هیچ). یو: کرده بود از خلود خود را حصار کرد که هیچ. حر: کرده باشد خویشتن را از خلود ایمن کرد که هیچ. پا، کر: کرده بود خویشتن را از خلود حصار کرد که هیچ.

۵، ۶ — ما، حر، تا: در دوزخ جاودانه نماند. یو، قل، پا، کر: اندر دوزخ جاوید (جاودان) نماند.

۶ — ما، حر، تا: بدین (باین) معنی انرا (ورا) کلمه تقوی خواند. یو، پا، کر: بدین (باین) معنی ورا کلمه تقوی خوانند. قل: بدین معنی ورا کلمه تقوی. * ما، حر، پا، کر، تا: بس خبر کرد (داد) که ایشانرا این کلمه الزام کردم (الزام کرد). یو: بس خبر کرد که این کلمه ایشانرا الزام کرد. قل: بس اخبار کرد که من ایشانرا کلمه تقوی الزام کردم.

وإلزام، آن باشد، که چیزی در گردن کسی کنی، چنانکه قاضی مسلمانان بر کسی حکمی کند، گوید: أَلْزَمْتُهُ كَذَا. وفایده این سخن آن است، که بیان می‌کند که ما ایشان را إلزام کردیم، تا ما را بخواستند، و اگر إلزام ما نبود، کس ما را نخواستی. پس هرک ما را به إلزام ما خواهد، ۳ نه او ما را خواسته باشد، ما او را خواسته باشیم. ومعنی این إلزام هدایت بود، یا توفیق باشد، یا قضای سابق بود، یا مشیت ازیلی بود، یا علم قدیم. تا ماندانستیم، نخواستیم و قضا نکردیم و توفیق ندادیم و به راه نیاوردیم و هدی ندادیم. ما را نخواستید، پس، منت ما را است بر تو، نه تو را بر ما. ۶ این همه کردیم، و ما را به تونیا زنه، تایک بار به در ما آمدی بانیا ز مندی خویش. نظیر این آن است، که گفت: «... وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبٌ إِلَيْكُمْ الْأَيْمَانَ وَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ». پس گفت: ایمان را دوست تو، من گردانیدم، و در دلت من آراستم، و کفر و فسوق ۹

- ۱ — ما، قل، حر، پا، کر، تا: ان باشد. یو: ان بود. * ما، یو، حر، تا: در (اندر) کردن کسی کنی. پا، کر: را در کردن کسی لازم کنی. قل: اندر کردن. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: چنانکه (چنانکه) قاضی. تا: چنانکه قاضی از قضاة.
- ۱، ۲ — ما، یو، قل، پا، کر: بر کسی حکمی کند. حر: بر کسی حکم کند. تا: اگر بر کسی حکم کنند.
- ۲ — ما، پا، کر: الزمت کذا. یو: الزمت کدی. قل، حر: الزمت کدی. تا: الزمت کذا. * ما: وفایده سخن آنست که بیان می‌کند که ما. یو: وفایده این سخن بیان همی کند ما. قل، پا، کر: وفایده این سخن آنست کی (که) همی بیان کند کی (که) ما مر (که ما). حر، تا: وفایده این سخن آنست که بیان می‌کند که من (که ما).
- ۲، ۳ — ما، یو، قل، پا، کر: إلزام کردیم تا ما را بخواستند. حر: إلزام کردم تا ما را بخواستند. تا: إلزام کردیم تا ما را بخواستند.
- ۳ — ما، قل، حر، پا، کر، تا: کس ما را. یو: کسی ما را. * ما، قل، تا: بس هرک (هر که) ما را با إلزام ما خواهد نه او (نه وی). یو، حر، پا، کر: بس هر که ما را خواست (بخواست) با إلزام ما خواست نه وی (نه او).
- ۴ — ما، یو، قل، پا، کر، تا: خواسته باشد. حر: خواسته بود. * ما: ما او را. یو، پا، کر: ما او را. قل: ما او را. حر: چه ما او را. تا: و ما او را. * ما، پا: إلزام. یو، قل، حر، کر، تا: این إلزام.
- ۴، ۵ — ما، قل: یا توفیق باشد (بود) یا قضا سابق بود یا مشیت (مشیه) ازیلی بود یا علم قدیم (قدیم بود). یو، پا، کر: یا مشیت ازیلی بود یا علم قدیم بود. حر، تا: یا توفیق یا قضا سابق یا مشیت (مشیه) ازیلی با (یا) علم قدیم (قدیم و).
- ۵ — ما، یو، حر، پا، کر، تا: نخواستیم. قل: و نخواستیم.
- ۵، ۶ — ما، قل، حر، پا، کر: و توفیق ندادیم و به راه نیاوردیم و هدی ندادیم (و هدی ندادیم و به راه نیاوردیم) ما را نخواستید (نخواستی). یو: و توفیق و هدی ندادیم و به راه نیاوردیم ما را نخواستی. تا: و توفیق ندادیم و به راه نیاوردیم و هدایت ندادیم ما را نخواستی.
- ۶ — ما، قل، حر، تا: نه ترا. یو، پا، کر: نه تراست.
- ۷ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: این همه. تا: و این همه. * ما، یو، قل، حر: نیاز نه تا. پا، کر: نیازی یا. تا: حاجت نه تا. * ما، یو، قل، پا، کر: بدر ما آمدی بانیا ز مندی. حر: کی بدر ما باز آمدی بانیا ز مندی. تا: بدر گاه ما آمدی با احتیاج. ←

وَعَصِيَان ، بَرَدَلْت دَشْمَنُ مِنْ كَرْدَم ، تَا بَدَانِي ، كَه هَمِه ، مِنْ كَرْدَم ، وَ آنِچ دَارِي اَز مَنْ دَارِي . بَا زُ
بَا تَوْ هَمِيْن فَضْلُ كَرْدَم وَ خَوِيْشْتَن رَا نَسْتُوْدَم ، هَمِه ، تُو رَا سْتُوْدَم ، وَ كَفْتَم : «... أَوْلَيْكَ هُمْ الرَّاشِدُونَ .»
۳ نَظِيْر اِيْنِ آن اَسْت ، كَه كَفْت : «... أَوْلَيْكَ كَتَبَ فِي قُلُوْبِهِمُ الْاِيْمَانَ وَ اَيَّدَهُمْ بِرُوْحٍ مِّنْهُ ،»
كَفْت : دَر دِلِ مُؤْمِنَانِ اِيْمَانُ مِنْ نَبِشْتَم ، كَه اَكْر تُو بِنَوْشْتِي ، هَم تُو بَه جَفَا حُو كَرْدِي ، وَ اَكْر مَخْلُوْقِي
نَبِشْتِي ، هَم مَخْلُوْقِي پَاك كَرْدِي ، لَكِنْ خُوْدُ نَبِشْتَم ، تَا كَسْ نَبِشْتَهْ مَرَا پَاك نَتُوَانْد كَرْدَن . نَبِشْتَهْ مَا

← ۸ - ما، يو، قل، حر، پا، كر: كه كفت. تا: كه ميكويد.

۸، ۹ - ولكن الله... آية ۷، سورة ۴۹ (سورة الحجرات). واعلموا ان فيكم رسول الله لو يطيعكم في كثير من الامر لعنتم
ولكن الله حبب اليكم الايمان وزينه في قلوبكم وكره اليكم الكفر والفسوق والعصيان اولئك هم الراشدون . - ما ، يو ،
قل ، پا ، كر ، تا: الكفر والفسوق والعصيان. حر: الكفر الآية.

۹ - ما: بس كفت ايمان را دوست تو من كردانيدم و در دلت من اراستم. يو، قل: كفت ايمان بتو دوست من كردم و اندر
دل تو (و اندر دلت) من اراستم. حر: بس كفت ايمان بتو من دوست كردم و در دل تو من اراستم. پا، كر: بس كفت
ايمان بتو دوست من كردم و اندر دل من اراستم. تا: بس كفت ايمانرا بتو دوست مند كردم و در دلت من اراستم.

۱ - ما، قل، پا، كر: دشمن من كردم. يو، حر: من دشمن كردم. تا: من دشمن كردانيدم.

۱، ۲ - ما: وانچ داري از من داري باز با تو همين فضل كردم و خويشتن را نستودم. يو: وانچ داري زان منست باز با همين فضل
كه كردم خويشتن را نستودم. قل: و هر ج داري از ان من داري باز با همين فضل كردم و خويشتن را نستودم. حر: وانچه داري
از من داري و باز با اين همه فضل كردم و خود را نستودم. پا، كر: وانچه داري از ان من داري باز با همين فضل كه كردم
خويشتم نه ستودم (خويشتن را ستودم). تا: و آنچه داري از ان من داري بس با تو همين فضل كردم و خويشتن را نستودم.
۲ - ما، قل، تا: همه ترا (و ترا) ستودم و كفتم. يو: چه ترا ستودم. حر: چه ترا بستودم و كفتم. پا: ترا ستودم ترا ستودم
كفتم. كر: ترا ستودم كفتم. - در نسخه يو: از، و كفتم اولئك، تا، كه كفت اولئك، نيامده است.

۳ - ما، حر، پا، كر: نظير. قل، تا: ونظير. * اولئك كتب... آية ۲۲، سورة ۵۸ (سورة المجادلة). لا تجد قوما يؤمنون
بالله واليوم الاخر يوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا ابناءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشيرتهم اولئك كتب في
قلوبهم الايمان وايدهم بروح منه ويدخلهم جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها رضی الله عنهم ورضوا عنه اولئك
حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون . - ما، يو، قل، پا، كر، تا: وايدهم. حر: وايدهم.

۴ - ما، قل، حر: كفت در (اندر) دل. يو، پا، كر: اندر دل. تا: ميكويد در دل. * ما، تا: نبشتم كه اكر تُو بِنَوْشْتِي (نَبِشْتِي).
يو، قل، حر: نبشتم اكر (چه اكر) تُو نَبِشْتِي. پا، كر: نوشتم اكر تُو نَبِشْتِي. * ما: تُو بَجْفا حُو كَرْدِي. يو: تُو بَجْفا تُو بَاك
كَرْدِي. قل، حر: تُو بَجْفا بَاك كَرْدِي. پا، كر، تا: بَجْفا پَاك كَرْدِي. * ما، يو، پا، كر: وَا كَر مَخْلُوْقِي. قل، حر، تا:
وَ اَكْر مَخْلُوْقِي .

۵ - ما، يو، قل، پا، كر: هم مخلوقی. حر، تا: هم مخلوق. * ما، تا: لکن. يو، قل، حر، پا، كر: ولکن. * ما: تا کس نبشته
مرا باک نتواند کردن. يو، قل، حر، پا، كر: تا نبشته (نبشته) من کس باک نتواند کرد (کردن). تا: و کس نبشته
ما پَاك نَتُوَانْد كَر د و .

دواست: یکی در آسمان، و آن لَوْح است، دیگر در زمین، و آن دِلِ مُؤْمِنان است. هم چنانک خَلْق عاجز اند از پاك کردنِ کتابتِ لَوْح، عاجز اند از پاك کردنِ کتابتِ قلب. و از این لطیف تر آن است، که چون در لَوْحِ قضا و قدرِ نبشتم، قَلَم را فرمودم، و چون در دِلِ ايمانِ نبشتم، خودِ نبشتم. ۳ و معنی به خود اضافه کردن، واسطه از میان برداشتن است. و چون بهشت را بیاراستم، رضوان را فرمودم، و چون دِلِ مُؤْمِنان را بیاراستم، خود آراستم، و کَس را نفرمودم. باز لَوْح به اسرافیل سپردم، و دوزخ به مالِک سپردم، و بهشت به رضوان سپردم، و دِلِ مُؤْمِنان به کَس نسپردم. آنک اورا رضوان ۶ نگاه می دارد، و آنک مالِک اورا نگاه می دارد، و آنک اورا اسرافیل نگاه می دارد، به امر من دارد، و ایشان مخلوقانند، کَس را بر آن چیزها دست نیست. پس، دِلِ مُؤْمِنان را که من نگاه می دارم،

- ۱ — ما، حر، تا: در آسمان. یو، قل، پا، کر: اندر آسمان. * ما: لوحست دیگر در زمین. یو، قل، پا، کر: لوحست (لوح است) دیگر اندر زمین. حر: لوح محفوظ است و یکی در زمین. تا: لوح است و دیگر در زمین. * ما، یو، حر، پا، کر: همجنانک (همجنانکه). قل: جنانک. تا: و همچنین که.
- ۲ — ما: کتابت قلب. یو: کتابت لوح عاجز اند از پاك کردن کتابت قلم. قل: کتاب لوح عاجز اند از پاك کردن کتاب قلب. حر، پا، کر: کتابت لوح نیز عاجز اند (عاجز اند) از پاك کردن کتابت قلب. تا: لوح عاجز اند از پاك کردن کتابت قلب.
- ۳ — ما، تا: که چون در لوح. یو، قل، حر، پا، کر: نبشتم. تا: نبشتم. * ما، تا: در دل. یو، قل، پا، کر: اندر دل. حر: در دلت. — درسه نسخه یو، پا، کر: از، و معنی، تا، و چون، نیامده است.
- ۴ — ما، تا: برداشتن است. قل، حر: برداشتن بود (بود). * ما، یو، قل، پا، کر، تا: بیاراستم. حر: بیافریدم بیاراستم.
- ۵ — ما، یو: مومنان را. قل: مومن. حر، پا، کر، تا: مؤمنان. * ما، قل، حر، پا، کر، تا: اراستم و کس را (کس را) نفرمودم. یو: اراستم. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: باسرافیل سپردم. حر: باسرافیل.
- ۶ — ما، یو، قل، حر، تا: و بهشت. پا، کر: بهشت. * ما، قل، تا: و دل مومن (مومن را). یو، حر، پا، کر: دل مومن. * ما، تا: انک (انکه) اورا. یو، قل، حر، پا، کر: انک (انکه) ورا.
- ۷ — ما: نکه می دارد (در نسخه ما، همه جا، نکه، و در سایر نسخه ها، همه جا، نگاه، آمده است). یو، قل، تا: نگاه می دارد (میدارد). حر: نگاه دارد. پا، کر: می نگاهدارد (نگاه دارد). * ما، یو، تا: اورا (ورا) اسرافیل نکه (نگاه) می دارد. قل: و راهمی اسرافیل نگاه دارد. حر: ویرا اسرافیل نگاه دارد. * ما: بامر من دارد. یو، قل، پا، کر، تا: بامر من. حر: همه دارند بامر من.
- ۸ — ما، یو، قل، پا، کر: مخلوقانند. حر: مخلوق اند. تا: مخلوقند. * ما، قل، حر، تا: بران چیزها. یو، پا، کر: بدان چیزها. * ما، حر، تا: بس دل مومنانرا (مومن - مومن را) که من نکه (نگاه) می دارم. یو: دل را که من نکه می دارم. قل: بس دلت را که من همی نگاه دارم. پا، کر: پس دل را که من همی نگاه دارم (نگاه دارم).

که را بر او پادشاهی باشد؟ چون ظاهر صورتت بیاراستم، خود را ستودم، گفتم: «... فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ». و چون دلت را بیاراستم، تو را ستودم، گفتم: «... أَوْلَيْكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ». «... وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا»، چه اگر تو را نستودی و خود را ستودی، بترسیدی که آن را تباه کنم، چنانکه ظاهر صورتت را به موت پس تو را ستودم، تادانی که تباه نکنم به جفای تو، که اگر خواستی بریدن، تو را نستودی. چه، ستایش من ازلی است، و چیزی که خود ستودم، ستوده خوراکی تباه کنم؟ و من ستودگان خود را ننکوهم.

اکنون باز گردیم به معنی الزام، و گوئیم: که او الزام کرد، و هر چه حق کند حقیقت بود، و الزامی که آن به حق باشد باز افکندن آن الزام روا نبود. نبینی که اگر حاکم مسلمانان الزامی کند

- ۱ — ما، حر، پا، کر، تا: کرا برو (بروی) بادشاهی (بادشاهی) باشد. یو: کرا بروی بادشاهی بود. قل: کی را بروی بادشاهی باشد. — در نسخه قل: از، جون ظاهر صورتت، تا، اکنون باز کردیم، نیامده است. * ما، یو، تا: صورتت. حر: صورتت را. پا، کر: صورت را. * ما، یو، پا، کر، تا: ستودم کفتم (و کفتم). حر: ستوده کفتم کفتم.
- ۲، ۱ — فتبارك الله... آیه ۱۴، سوره ۲۳ (سوره المؤمنون). ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضعة فخلقنا المضغة عظاما فكسونا العظام لحما ثم انشأناه خلقا اخر فتبارك الله احسن الخالقين.
- ۲ — ما: جون. یو، حر، پا، کر، تا: وجون. * ما، یو، حر، پا، کر: کفتم. تا: و کفتم.
- ۳ — و كانوا... آیه ۲۶، سوره ۴۸ (سوره الفتح). اذ جعل الذين كفروا في قلوبهم الحمية حمية الجاهلية فانزل الله سكينته على رسوله وعلى المؤمنين والزهم كلمة التقوى و كانوا احق بها و اهلها و كان الله بكل شئ عليما. * ما، حر: جه اكر (اكر) ترا نستودی (نستودی) و خود را ستودی بترسیدی (بترسیدی) که. یو: جه اكر نستودی بترسیدی که. پا، کر: چه اكر ترا نستودی بترسیدی که. تا: جه اكر ترا نستودی و خود را ستودی و خود را ستودی بترسیدی که.
- ۴ — ما، حر، تا: جنانک (تا: همجنانکه) ظاهر صورتت را. یو، پا، کر: جنان جون ظاهر صورتت (پا، کر: صورت). * ما، یو، پا، کر: ستودم (پا، کر: بستودی) تادانی که تباه نکنم (نخواهم کرد - نخواهم کردن). حر: ستودم تابدانی که تباه نخواهم کرد. تا: ستودم تادانیکه تباه نخواهم کرد.
- ۵ — ما: که اكر خواستی بریدن ترا. یو، پا: جه اكر خواستی بریدن ترا. حر: که خواستی تباه کردن و بریدن ترا. کر: جه اكر خواستی برید. تا: که اكر بخواستی بریدن ترا. * ما، تا: ستایش. یو، حر، پا، کر: جه ستایش. * ما، حر، تا: چیزی (و چیزی را) که خود ستودم. یو: چیزی که من ستودم. پا، کر: چیزی را که من بستودم.
- ۶ — ما، یو، تا: ستودگان (تا: ستوده کان) خود را ننکوهم. حر: ستودگان خویش نه ننکوهم. پا، کر: ستودگان خویش را نه ننکویم.
- ۷ — ما: و کوئیم که او. یو، پا، کر: کفتم وی. قل، حر: کفتم که وی. تا: و کوئیم که او. * ما، یو: و هر چه حق. قل، حر، پا، کر: و هر چه حق. تا: و هر چه.
- ۸ — ما، تا: که ان بحق باشد. یو، قل، حر: که ان (ان) بحق بود. پا، کر: که از حق بود. * ما، یو، تا: روانبود نبینی که —

به حق، پس خواهد که الزام خود را باز افکند، نتواند؟ پس از گرم مولی کی روا باشد، که چیزی الزام کند به حق، و آن را باز افکند.

و دیگر معنی آن است، که هر گاه که قاضی حکمی الزام کند، و قاضی دیگر خواهد که آن را ۳ باز افکند، و هر دو مجتهد و هر دو مثل یک دیگر، نتواند فسخ کردن حکم قاضی اول. پس حکمی که حق، تعالی، الزام کند، شیطان کی تواند که آن را فسخ کند؟ مگر که حاکم اول خطا کند، پس ثانی به صواب حکم او را فسخ کند. پس هرگز صواب را به خطا فسخ نکنند، و حق را ۶ به باطل فسخ نکنند، چه باطل را به حق فسخ کنند، و خطا را به صواب. و آنچه حق، تعالی، کند حق و صواب بود، و آنچه شیطان کند خطا و باطل باشد.

← اگر حاکم مسلمانان الزام کند بحق. قل، یا، کر: روا نباشد نبینی که (نه بینی که) اگر حاکم مسلمانان الزام کند بحق. حر: نه بینی اگر حاکم مسلمانان حکمی الزام کند بحق.

۱ — ما: بس خواهد که الزام خود را باز افکند. یو، قل، یا، کر: باز خواهد که الزام خویش را باز افکند (قل: باز افکندن). حر: باز خواهیم که آن الزام خویش را باز افکند. تا: بس خواهد که الزام خویش را باطل کرداند.

۱، ۲ — ما، قل، تا: مولی کی روا باشد که چیزی الزام کند بحق و انرا (تا: انگاه انرا) باز افکند (تا: باطل کرداند). یو: مولی عزوجل کی روا بود که چیزی قاضی الزام کند و انرا باز افکند. حر، یا، کر: مولی عزوجل (جل و عز) کی روا باشد که چیزی الزام کند باز انرا (و انرا) باز افکند.

۳ — ما، یو، یا، کر، تا: انست که هر گاه که (تا: که هر گاه که). قل: انست هر گاه. حر: انست که هر گاه. * ما: قاضی حکمی الزام کند و قاضی دیگر. یو: قاضی حکم کند الزام را قاضی دیگر. قل: قاضی حکم الزام کند و دیگری. حر، تا: قاضی حکمی الزام کند و دیگری قاضی (و قاضی دیگر). یا، کر: قاضی حکم الزام کند دیگر قاضی.

۴ — ما، یو، قل، حر، یا، کر: باز افکند. تا: باطل کند. * ما، یو، قل، حر، یا، کر: مجتهد و هر دو. تا: مجتهد باشند. * ما: یکدیگر باشند. یو، قل، حر، یا، کر، تا: یکدیگر (یکدیگر). * ما، یو، قل، حر، تا: نتواند فسخ کردن. یا، کر: فسخ نتواند کردن. * ما: قاضی اول. یو، قل، حر، یا، کر، تا: حکم قاضی اول (حر: اول را).

۵ — ما، قل، حر، یا، کر: حق تعالی (عزوجل - جل و عز). یو: حق عز و علا. تا: حق سبحانه. * ما، یو، قل، حر، یا، کر، تا: کی تواند. قل: کی بتواند. * ما، تا: مکر که. یو، قل، حر، یا، کر: مکر.

۶ — ما: بس ثانی. یو، قل، حر، یا، کر: ثانی. تا: و حاکم ثانی. * ما، قل، حر، تا: حکم او را (ویرا). یو: حکم را. یا، کر: حکم. * ما، یو، قل، یا، کر: بس هرگز. تا: و هرگز.

۶، ۷ — ما، قل، تا: و حق را باطل فسخ نکنند چه باطل را (تا: باطل را) بحق فسخ کنند و خطا را بصواب (قل: بصواب فسخ کنند). یو، یا، کر: و خطا را بصواب فسخ کنند. - در نسخه حر: از، بس هرگز، تا، آنچه حق، نیامده است.

۷، ۸ — ما: و آنچه حق تعالی کند حق و صواب بود. یو: و آنچه حق تعالی کند حق بود و صواب بود. قل، حر: و آنچه حق کند ←

و نیز گفته اند، معنی دیگر آن است، که قوی تواند که کرد ضعیف را تباہ کند، و ضعیف نتواند که کرد قوی را تباہ کند. قوت، صفت حق است، و ضعف، صفت خلق. و قدرت، صفت حق است، و عجز، صفت خلق. محال باشد که قادری قوی حکمی کند، که ضعیف عاجز آن را باز افکند. آن گاه چون این منت یاد کرد، دانست که بترسند، که او را چون به الزام او یافتیم، نباید که هم او ما را از خود دور کند، دل ایشان خوش کرد و گفت: «... وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا».

ایشان سزای این بودند، و از دیگران سزا تر بودند. چنان است که گوی بیان می کند، که ما سزا به سزا دادیم. چون سزا به سزا دهند، شکافتن روا نباشد. چون زنان خویشان را به ناکفود دهند،

← عز و جل حق کند و صواب کند (حق و صواب بود). پا، کر: و آنچه حق کند جل و عز همه حق بود و صواب بود. تا: و آنچه حق کند حق و صواب باشد.

۸ — ما: خطا و باطل باشد. یو، حر، پا، کر: باطل و خطا بود. قل: باطل بود و خطا بود. تا: باطل و خطا باشد.

۱ — ما، تا: و نیز گفته اند (و گفته اند) معنی دیگر آنست که قوی تواند که کرده (که کرد). یو، قل: و دیگر معنی (و نیز دیگر معنی) آنست که قوی تواند که کرده (که قوی تواند که کرد). حر: و نیز معنی دیگر آنست که قوی تواند که کرد. پا، کر: و نیز دیگر معنی قوی تواند که.

۲ — ما، قل، تا: نتواند که کرد (کرد) قوی را تباہ کند. یو، پا، کر: نتواند که قوی را تباہ کند. حر: نتواند که کرد قوی تباہ کرداند * ما، یو، حر، کر: قوت. قل، پا، تا: وقوت (وقوة) * ما: و عجز. یو، قل، حر، پا، کر: وضعف. تا: وضعف و عجز. — در نسخه تا: از، و قدرت، تا، محال، نیامده است. * ما: و قدرت. یو، قل، حر، پا، کر: قدرت (قدرة).

۳ — ما: وضعف. یو، قل، حر، پا، کر: و عجز. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: محال. تا: و محال. * ما: که قادری. یو، قل، حر، پا، کر، تا: که (کی) قادر. * ما، قل، حر، تا: حکمی کند که (حکمی کند - حکمی کندو). یو، پا، کر: حکم کند (پا: کندو).

۴ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: باز افکند. تا: باطل کرداند. * ما، یو، قل، حر، پا، تا: این منت. کر: این منت را. * ما، یو، قل، حر، کر، تا: که (کی) بترسند. پا: که برسند. * ما: که او را چون بالزام او. یو، قل، حر، پا، کر: که چون (حر: که چون ما) ویرا (قل: ویرا) بالزام وی. تا: و گویند چون او را بالزام او.

۵ — ما، حر، تا: کی هم او (که هم وی) ما را از خود دور (جدا). یو، قل، پا، کر: که هم وی ما را از خویشان جدا (دور). * ما، حر، تا: دل ایشان. یو، قل، پا، کر: دل (ودل) ایشان را.

۶ — ما، قل: بودند و ان (واز) دیگران سزا تر بودند. یو: بودند و این دیگران سزا بودند. حر: بودند و دیگران سزای ان. پا، کر: بودند و این دیگران سزا نبودند. تا: بوده اند و از دیگران سزاوارتر بوده اند. * ما، حر: که کوی (که وی) بیان می کند که. یو، قل، پا، کر: کوی (که وی - کوی) بیان کند که. تا: که کوی بیان می کند که.

۷ — ما، قل، حر، پا، تا: بسزا دادیم. یو: بسزا دهیم. کر: دادیم. * ما، یو، حر، پا، کر: چون. قل، تا: و چون. * ما، یو، قل، پا، کر: شکافتن روا. حر: باز شکافتن روی. تا: فسخ روا. * ما: چون زنان خویشان را بنا کفو ←

اُولیابشکافند، چون به کُفو دهند اُولیارا شکافتن نرسد. و در این سُخَن معنی لطیف است، و آن آن است، که بنده ضعیف عاجز را، لئیمِ عاصیِ مُقَصِّرِ مُخْطِی را، می گوید: تو سزای ما بودی و شایسته صُحبتِ ما بودی. کدام شادی از این برتر باشد، و کدام مُلک از این بزرگتر باشد،^۳ که مَلِکِ هفت آسمان و هفت زمین، بانی نیازی خویش، بنده ضعیف نیازمند را، سزای صُحبتِ خود گرداند. شاید، اگر عارفان بدین بنازند و دل های ایشان بپرَد. دون همت، بنده باشد که حق، تعالی، او را رقم زند که تو صُحبتِ ما را شانی، و از همه کون، او با چیزی دیگر صُحبت کند. قوله:^۶

← دهند. یو: وجون زن خویشان را بنا کفوی دهد. قل، حر، پا، کر، تا: جون (وجون) زن خویشان (خویشان را) - خود را) بنا کفودهد.

۱ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: بشکافند. تا: نکاح را فسخ کنند. * ما: جون بکفو دهند اولیا را شکافتن نرسد و در این سخن. یو: وجون بکفو دهد شکافتن اولیا را نرسد و اندرین سخن. قل: وجون بکفودهد اولیا را شکافتن نرسد چون ظاهر صورت را بیاراستیم خود را بستودم کفتم فتبارک الله احسن الخالقین وجون دلت را بستودم ترا بستودم کفتم اولیک هم الراشدون و كانوا احق بها و اهلها چه اگر ترا نستودی خود را ستودی شایسته که خود تباه کردی جون صورۃ را بمرک بس ترا ستودم تادانی که ارایش دلت را تباه نخواهم کردن و اگر نه ارستن دلت خود را ستودی بترسیدی که مکر بجفاها از تو ببرم بس خود ارستم و باز ترا ستودم تادانی که بجفا از تو نبرم که اگر خواستمی از تو بریدن ترا نستودی چه ستایش من ترا ازلی و ابدیست و من ستودکان خویش را نه نکوهم و اندرین سخن. حر، پا، کر، تا: وجون بکفودهد اولیا را شکافتن (تا: فسخ) نرسد و درین (و اندرین) سخن.

۲ - ما: عاجز را. یو: عاجز لئیم را. قل، تا: عاجز را لئیم (عاصی را). حر، پا، کر: عاجز لئیم. * ما، تا: می گوید (میگوید) تو سزاء (سزای) ما بودی. یو، قل، کر: می گوید سزای ما بودی تو. حر، پا: کوی (کویند) سزای (سزاء) ما بودی تو.

۳ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: برتر باشد. حر: بزرگتر.

۴ - ما، تا: و هفت زمین. یو، قل، حر، پا، کر: وزمین.

۴، ۵ - ما: بنده ضعیف نیازمند را سزاء صحبت خود. یو، قل، حر، پا، کر، تا: بنده (بنده) ضعیف را (ضعیف) عاجز (تا: عاجز، ندارد) نیازمند را سزاء (سزای) صحبت خویش.

۵ - ما، یو، قل، حر: شاید اگر. پا، کر: بس (پس). تا: اگر. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: بدین بنازند. تا: باین بنازاند شاید. * ما، حر، تا: دلها (ودلها - ودلها) ایشان. یو، پا، کر: ودلهاشان (ودلهاشان). قل: ودلهاشان بدین. ۶، ۵ - ما: که حق تعالی او را. یو، قل، حر، پا، کر: که (کی) حق عزوجل (جل وعز) مرورا (ویرا). تا: که حق سبحانه و تعالی او را.

۶ - ما، تا: شانی. یو، کر: بشانی. قل: شای. حر، پا: بشائی. * ما، قل: و از همه کون او (کون) با چیزی دیگر صحبت کند قوله و عزف بنفوسهم. یو، پا، کر: و او از همه کون با چیزی صحبت کند عزف (عزف) بنفوسهم. حر: ←

وَعَزَفَ بِبُنْفُوسِهِمْ عَنِ الدُّنْيَا - دور کرد تن های ایشان را از دنیا .

و دوری از دنیا نه آن باشد که از دنیا بیرون شوند، لکن آن باشد که با دنیا نیا را مند، و مراد

۳ دنیا نجویند، که هر که چیزی را طالب بود، اگر چه او غایب باشد، با آن چیز باشد، و هر که چیزی را

ناخواهان باشد، بی وی باشد، اگر چه آن چیز یافته باشد. و این موافق آن است که در خبر آمده است

از پیغام بر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، که حارثه را گفت: « كَيْفَ أَصْبَحْتَ؟ » - چون خاستی؟

۶ « قَالَ أَصْبَحْتُ مُؤْمِنًا حَقًّا. » - گفت خاستم مؤمنی به راستی. قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ: « إِنَّ

← او از همه کون با چیزی دیگر صحبت کند و عزف بنفوسهم . تا: و از همه کون ویرا سزای صحبت کرده بنده با چیزی صحبت کند و عرف بنفوسهم .

۱ - ما، یو، کر، تا: دور کرد تنه (تنهای). قل، حر: گفتا (گفت) دور کرد تنها. یا: دور کرد تنه.

۲ - ما، یو، قل، حر، تا: و دوری. یا، کر: دوری (و دوری) وی. * ما، قل، تا: بیرون شوند لکن (ولیکن). یو، حر، یا، کر: بیرون روند و لکن.

۳، ۲ - ما، حر، تا: نیا را مند و مراد دنیا. یو، یا، کر: نیا را مند و مرد دنیا را (و مرد دنیا). قل: نیامیزند و مراد دنیا.

۳ - ما: که هر که چیزی را طالب بود اگر چه او غایب باشد با آن چیز باشد. یو: که هر که چیزی را طالب باشند هر چند از وی غایب باشد با وی باشد. قل: چه هر کی مر چیزی را طالب باشد هر چند از وی غایب شود با وی باشد. حر: هر که چیزی را طالب باشد هر چه از وی غایب باشد با وی باشند. یا، کر: که هر که مر چیزی را طالب باشد هر چند از وی غایب باشد با وی باشد. تا: که هر که طالب چیزی بود اگر چه از وی غایب باشد با او باشد.

۳، ۴ - ما: و هر که چیزی را ناخواهان باشد بی وی باشد اگر چه آن چیز یافته باشد. یو، یا، کر: و هر که چیزی را (مر چیزی را) ناخواهان باشد بی وی باشد هر چند مران چیز را یافته باشد. قل: و هر کی مر چیزی را ناخواهان باشد بی وی باشد هر چند مران چیز را یافته باشد. حر: و هر که چیز را خواهان باشد هر چند نیافته بود با وی باشد و آنکس که چیزی نخواهد بی وی باشد هر چند آن چیز یافته بود. تا: و هر که چیزی را خواهان نباشد بی او باشد اگر چه آن چیز را یافته باشد.

۴، ۵ - ما، قل، تا: و این موافق است که (انست کی - ان است که) در خبر آمده است (آمده است) از بیغامبر (رسول - بیغمبر) صلی الله علیه و سلم (علیه السلام) که (تا: که، ندارد) حارثه را (مر حارثه را). یو، یا، کر: و این موافقتست (موافقتست) که بخبر آمدست از بیغامبر (بیغمبر) صلی الله علیه و سلم که مر حارثه را. حر: و این موافق خبر بیغامبرست علیه السلام که حارثه را.

۵ - ما، یو، حر، یا، کر، تا: اصبحت. قل: اصبحت یا حارثه. * ما، یو، قل، یا، کر: چون خاستی. حر: چون برخاستی. تا: با مداد چون خواستی.

۶ - ما، قل، حر: مومنی. یو: مومن. یا، کر: مومنی را. تا: مومنی خواستم. * ما: قال صلی الله علیه. یو، قل، حر، یا، کر، تا: قال.

لِكُلِّ حَقٍّ حَقِّ حَقِيْقَةً ، فَمَا حَقِيْقَةُ اِيْمَانِكَ ؟ - گفت : هر راستی را نشانی است ، نشانِ راستیِ تو چیست ؟ - قَالَ : « عَزَفْتُ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا . » - گفت : دور کردم تنِ خویش را از این جهان . « فَاسْهَرْتُ لَيْلِي . » - بیدار گردانیدم شبِ خویش را . « وَأَظْمَأْتُ نَهَارِي . » - ۳ و تشنه گردانیدم روزِ خویش را . « وَأَسْتَوَىٰ عِنْدِي حَجْرُهُا وَمَدْرُهُا وَذَهَبُهُا وَفِضَّتُهُا . » - گفت : يك سان گشت نزد يك من سنگ و كلوخ و سیم و زر او . « وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَىٰ عَرْشِ رَبِّي بَارِزًا . » - چنان است که گویی می بینم عرشِ خداوندِ خویش را آشکارا . « وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَىٰ كُلِّ أُمَّةٍ جَائِيَةً ، كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا . » - چنانستی که گویی می نگرَم به هر اُمّتی که او را به نامه خواندن می خوانند . « وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَىٰ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَزَاوَرُونَ . » - پنداری می نگرَم در بهشتیان ، که يك دیگر را زیارت می کنند . « وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَىٰ أَهْلِ النَّارِ يَتَعَاوَنُونَ . » - پنداری می نگرَم به دوزخیان ، که بانگِ ۹

۱ - ما ، حر ، تا : هر راستی را . یو ، قل ، پا ، کر : مر هر راستی را .

۲ - ما ، یو ، قل ، پا ، کر : قال . حر ، تا : گفت . * ما ، یو ، قل ، پا ، کر ، تا : گفت دور کردم . حر : دور کردم .

۳ - ما ، حر ، تا : ازین جهان فاسهرت (واسهرت) . یو ، قل ، پا ، کر : از دنیا واسهرت (فاسهرت) . * ما ، یو ، قل ، پا ، کر :

بیدار گردانیدم بشب (پا : شب) . حر : و بیدار کردم بشب . تا : بیدارم گردانیدم شب .

۴ - ما ، حر : و تشنه گردانیدم . یو ، قل ، پا ، کر : تشنه گردانیدم . تا : و تشنه گردانیدم من .

۴ ، ۵ - ما : گفت یکسان . یو ، قل ، حر ، پا ، کر ، تا : یکسان (ویکسان) .

۵ - ما ، قل ، حر : نزدیک (بزدیک) من سنک و كلوخ (و كلوخ وی) و سیم و زر او (وی) . یو : نزد من سنک وی

و كلوخ وی و زر و سیم وی . پا ، کر : نزدیک من سنک وی و كلوخ وی و زر وی و سیم وی . تا : بر من نزدیک من

سنک و كلوخ او و سیم و زر او .

۵ ، ۶ - ما : بارزا چنانست که کوی می بینم عرش . یو : باز چنانستی کوی من بینم عرش . قل : بارزا و چنانستی کوی که

بینم عرش . حر : بارزا چنانست کوی که می نگرَم بعرش . پا ، کر : بارزا چنانستی کوی بینم عرش . تا : بارزا

و چنانست که کوی می بینم .

۶ - ما ، یو ، پا ، کر ، خویش را . قل : من . حر ، تا : خویش .

۷ - ما ، قل ، حر ، تا : کل امة تدعی . یو ، پا ، کر : تدعی . * ما ، یو ، قل ، پا ، کر ، تا : الی کتابها . حر : الی کتابها الیوم .

* ما ، پا ، تا : چنانستی که (چنانستی) کوی می نگرَم (من نگرَم - مینگرَم) . یو ، حر ، کر : چنانستی (چنانست)

کوی (کوی) می نگرَم . * ما ، قل ، حر ، پا ، کر ، تا : که اورا . یو : اورا . * ما ، حر : می خوانند . یو ، قل ، پا ، کر ، تا :

همی خوانند (همیخوانند) .

۸ - ما ، قل : بنداری می (همی) نگرَم در (اندر) بهشتیان . یو ، پا ، کر : نیز بدل (بدل نیز) بنداری (بنداری که) همی

نگرَم اندر بهشتیان . حر : بنداری که می نگرَم بهشتیان . تا : بنداری که بهشتیان مینگرَم . * ما ، حر ، پا ، کر ، تا : که

یکدیگر را (که یکدیگر را) . یو ، قل : یکدیگر را (یکدیگر را) .

۹ - ما ، یو ، حر ، تا : می کنند (میکنند) . قل ، پا ، کر : همی کنند . * ما ، یو ، قل : یتعاونون (یتعاون) . حر : یتعاونون فیها . ←

می‌کنند چون بانگِ سگ. قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَبْصَرْتُ فَالْزَمَ». «وَرُويَ: «أَصْبَتَ فَالْزَمَ». — گفت: دیدی استوار باش. اینک حارثه دعوی حقیقتِ ایمان کرد، و مصطفیٰ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، از او دلیل طلب کرد، تا بدانی که به دعوی هیچ چیز ندهند، تا با دعوی معنی نبود. حارثه نشانِ درستی دعوی خویش آن کرد که گفت: از دنیا دور گشته‌ام. و دوری او از دنیای آن بود که از دنیا رفته بود، لکن مراد دنیا از دل بیرون کرده بود. زیرا که، از دنیا مراد دنیا جویان را راحت و نعمت باید. و او، بدلِ خفتنِ بیداری اختیار کرده بود، و بدلِ خوردنِ گرسنگی. و دل از محبتِ

← پا، کر: يتعادون. تا: يتعادون. * ما: بنداری می‌نکرم بدوزخیان که بانگ می‌کنند چون بانگ سگ قال صلی الله علیه وسلم ابصرت فالزم وروی اصبت فالزم. یو: بنداری همی نکریم بدوزخیان همی بانگ کنند قال ابصرت فالزم. قل: بنداری همی نکریم بدوزخیان کی همی بانگ کنند چون بانگ سگ قال ابصرت فالزم. حر: بنداری می‌نکریم بدوزخیان که بانگ می‌کنند چون بانگ سگ قال ابصرت فالزم او قال اصبت فالزم. پا، کر: بنداری همی نکریم بدوزخیان که همی بانگ کنند قال ابصرت اصبت (کنند ابصرت قال اصبت) فالزم. تا: و کوییکه می‌نکریم بدوزخیانکه بانگ میدارند چنانکه سگ قال ابصرت اصبت فالزم.

۲ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: گفت دیدی استوار (حر: استواری) باش. تا: گفت یافته ملازمت نمای. * ما، قل، حر، تا: اینک حارثه. یو: حارثه چون. پا، کر: این که حارثه.

۲، ۳ — ما، تا: و مصطفیٰ (مصطفیٰ) صلی الله علیه وسلم از او دلیل طلب کرد. یو، کر: و مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم معنی از وی طلب کرد. قل، حر: مصطفیٰ (و مصطفیٰ) علیه السلام از وی دلیل طلب کرد. پا: و مصطفیٰ معنی از وی طلب کرد.

۳ — ما، تا: تا با دعوی (بدعوی) معنی نبود (نبود و). یو، قل، پا، کر: تا با دعوی (بدعوی) معنی نباشد. حر: تابان معنی نباشد.

۴ — ما، یو، قل، پا، کر، تا: دعوی خویش. حر: ایمان خویش. * ما، حر، تا: کی (که) گفت (تا: گفت، ندارد) از دنیا دور گشته‌ام و دوری او (وی) از دنیا نه ان بود که از دنیا رفته بود (بیرون رفته بود). یو، پا، کر: گفت از دنیا دور شدم و دوری دنیاوی نه ان بود که از دنیا بیرون رفته بود. قل: که گفت از این دنیا دور گشته‌ام و دوری وی از دنیا نه ان بود که از دنیا بیرون رفته بودی.

۵ — ما، یو، پا، کر: لکن (ولکن) مراد دنیا از دل بیرون کرده بود. قل: ولیکن مراد از دل بیرون کردن دنیا بود. حر: ولیکن مراد ان بود که حب دنیا از دل بیرون کرده بود. تا: ندارد. * ما، یو، قل، حر، کر، تا: زیرا که از دنیا. پا: زیرا که.

۶ — ما، یو، قل، حر، کر، تا: باید. پا: رسد. * ما: و او بدل خفتن بیداری طلب کرده بود (نسخه بدل: اختیار کرده بود). یو، قل، حر، پا، کر، تا: وی (تا: و او) بدل خوفتن (خفتن) بیداری اختیار کرده بود (تا: کرده). * ما، قل، تا: کرسنگی. یو، حر، پا، کر: کرسنگی اختیار کرده بود.

دُنیا خالی کرده بود، | تا چون به دُنیا اورا طَمَعُ نمانده بود، سیم وزرُ اورا باخاک و سنگِ يك سان گشته بود.

وناخواستن بزرگان دُنیا را، يك معنی آن است، که چون خدای، تَعَالی، بر زبانِ مُصطَفی، ۳
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، خَبَر کرده بود: «إِنَّ اللَّهَ، تَعَالَى، مُنْذُ خَلَقَ الدُّنْيَا، لَمْ يَنْظُرْ إِلَيْهَا، بَغْضًا لَهَا.» —
 گفت: خدای، تَعَالَى، تا دُنیا را بیافرید، به وی نِنِگَرِست، از دشمنی اورا. و نَظَر، رحمت باشد.
 اگر به حُکمِ بندگیِ خویش نگاه کردید، نِنِگَرِستن به چیزی که خداوند نِنِگَرَدُ مُحال است. ۶
 و اگر به حُکمِ دوستی نگاه کردید، نِنِگَرِستن به چیزی که دوست نِنِگَرَدُ مُحال است. و دوست
 داشتن چیزی را که دوست آن را دشمن دارد مُحال است، از بهرِ آنک، کمترین مقامی در مَحَبَّتْ

۱ — ما، قل، حر، تا: خالی کرده بود. یو: فارغ کرده بود. پا، کر: فارغ و خالی کرده بود. * ما، قل، حر: بدنیا اورا طمع. یو، پا، کر: بدنیا ورا طمع. تا: اورا بدنیا طمع. * ما، تا: اورا باخاک و سنگ. یو: باخاک. قل، حر، کر: ورا (وی را) باخاک. پا: ورا خاک.

۳ — ما، حر، پا، تا: دُنیا را یک (یکی) معنی انست (تا: معنی راست). یو، کر: مردنی (دُنیا) را یک معنی انست. قل: مردنیا را آنست. * ما، حر، تا: که چون خدای (خداوند) تَعَالَى، یو، قل، پا، کر: چون (کی چون - که چون) خداوند عزوجل.

۳، ۴ — ما، یو، پا، کر: بر زبانِ مُصطَفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. قل، حر: بر زبان (بر زبانی) مُصطَفی عَلَيْهِ السَّلَام. تا: بر زبانِ مُصطَفی عَلَيْهِ السَّلَام الله بیان.

۴ — ما، تا: خَبَر کرده بود. یو، حر، پا، کر: خَبَر کرد که. قل: خَبَر کرد. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: ان الله تَعَالَى. تا: ان الله تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَتَقَدَّسَ. * ما، یو، قل، حر، کر، تا: بَغْضًا لَهَا. پا: بَعْضًا لَهَا.

۵ — ما: کفت خدای تَعَالَى، یو، قل، پا، کر: خدای عزوجل (تَعَالَى). حر: خداوند عزوجل. تا: و خدای. * ما: بوی نَنکَرِست از دشمنی اورا. یو، قل، پا، کر: بوی نَنکَرِست (نَنکَرِست). حر: بوی نَنکَرِید. تا: با و نَنکَرِست از دشمنی او. * ما: و نَظَرِ رحمت باشد. یو، قل: و نَظَرِ رحمت بود از دشمنی (ورا). حر: و نَظَرِ رحمت بود از دشمنی اورا. پا، کر: بِنَظَرِ رحمت از دشمنی مرورا. تا: و نَظَرِ رحمت باشد و نَظَرِ رحمت از و باز داشت دشمنی آورد.

۶ — ما: اکر بَحْمِ بندگیِ خویش نگاه کردید نکرستن بچیزی که خداوند نَنکَرَدُ محالست. یو: و اکر بَحْمِ بندگیِ نگاه کردن نکرستی بچیزی که خداوند بدو نَنکَرَدُ محالست. قل: اکر بَحْمِ بندگیِ خویش نگاه کردند نکرستن بچیزی که خداوند عزوجل نَنکَرَدُ محالست. حر: بَحْمِ بندگیِ نگاه کند بدانند که نکرستن بچیزی که خداوند نَنکَرَدُ محالست. پا، کر: بَحْمِ بندگیِ نگاه کردن بچیزی که خداوند بدو نَنکَرَدُ محالست. تا: اکر بَحْمِ بنده کی خویش نگاه کرده اند نکرستن بچیزی که خداوند بدان نَنکَرَدُ محال است.

۷ — ما: و اکر بَحْمِ دوستی نگاه کردید نکرستن بچیزی که دوست نَنکَرَدُ محالست. یو، قل، حر، پا، کر، تا: ندارد.

۸ — ما: چیزی را که دوست انرا. یو، پا، کر: مرجیزی را که دوست ورا با (ورا). قل: مرجیزی را کی دوست. ←

موافقت است. پس بادعوی حَبَّتْ مخالفت کردن محال است. و آنک قَدَم بر موافقت فشارد،
 او را هزار خطر است، مخالفت را چه امید ماند؟

۳ و دیگر معنی آن است، که چون دانستند که حق، تعالی، به دُنیا نظر نمی کند، و او را از دُنیا
 هیچ زیان نیست، لکن دوستان او را از او مشغول می گردانند، گفتند: ما اولی تر که به دُنیا
 ننگریم، تا ما را از او مشغول نگردانند، که ما را نیاز به او است، نه او را به ما. چون او از بهر ما
 ۶ دُنیا را دشمن می دارد، ما اولی تر که دشمن داریم. چون دشمن گرفتند، با او صحبت نکردند،
 و بر او اقبال نکردند. از بهر آنک، صحبت کردن با دشمن سخت است، و اقبال کردن

← حر، تا: چیزی را که (چیزیکه) خداوند. * ما، یو، قل، حر: از بهر آنک. پا، کر: از بهر آنکه. تا: واکر بحکم دوستی
 نگاه کرده اند نکرستن بچیزیکه دوست ننکرد محال است و دوست داشتن چیزی را که دوست او را دشمن دارد
 محال است از بهر آنکه. * ما، حر، تا: در محبت. یو، قل، پا، کر: اندر محبت.

- ۱ — ما، تا: فشارد (افشارد) او را. یو، قل، حر، پا، کر: بفشارد مرورا (او را).
- ۲ — ما: مخالفت را چه امید ماند. یو: بر مخالفت چه امید ماند. قل، پا، کر، تا: مر مخالف (مر مخالفت - مخالف) را چه
 امید ماند. حر: بس مخالفت را چه امید ماند.
- ۳ — ما، قل، حر، تا: که (کی) جون. یو، پا، کر: جون. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: دانستند که. تا: ندارد. * ما، حر،
 تا: حق تعالی (سبحانه و تعالی) بدنیا نظر نمی کند و او را. یو، قل، پا، کر: حق عزوجل (جل و عز) بدنیا همی ننکرد
 (همی نکند) و مرورا.
- ۴ — ما، تا: لکن. یو، حر، پا، کر: ولکن (ولیکن). * ما، حر، تا: او را از او (ویرا از روی - را از او) مشغول می گرداند.
 یو، قل: ویرا (ویرا) از وی همی مشغول گرداند. پا، کر: ویرا از وی همی که مشغول گرداند. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: گفتند
 (تا: گفتن) ما اولیتر که (اولی تر که - اولیتر) بدنیا. حر: گفتند ما اولیتریم که بوی.
- ۵ — ما: تا ما را از او. یو، قل، حر، پا، کر: تا ما را از خدای تعالی. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: که (کی)
 ما را. حر: چه ما را. * ما: باوست نه او را بما. یو، قل، پا، کر: بوی است (بویست) نه او را بما. حر: باوی دست نه
 ویرا بما. تا: باوست نه او با ما. * ما، پا، کر: جون او (جون) از بهر ما. یو: جون وی از بهر ما. قل: وی از بهر ما. حر:
 جون وی از بهر نیک آمد ما. تا: و جون خدای از بهر ما.
- ۶ — ما، حر، تا: دشمن می دارد (حر: دارد - تا: میدارد و) ما اولیتر که. یو، قل، کر: دشمن دارد ما اولی تر (اولیتر) که.
 پا: می دشمن دارد ما اولیتر که. * ما: با او صحبت نکردند. یو، قل، حر، پا، کر: با وی صحبت نکردند. تا:
 با او صحبت نکردند.
- ۷ — ما: و برو. یو، قل، پا، کر: و بروی. حر: و بوی. تا: و برو. * ما، یو، قل، حر، کر: از بهر آنک (یو: از بهر آن که -
 کر: از بهر آنکه) صحبت کردن (داشتن) با دشمن سخت است (سختست). پا: از بهر آنکه صحبت با دشمن داشتن سختست.
 تا: از بهر آنکه با دشمن صحبت کردن صعب است.

بر دشمن دشوار است. همه عالم، دنیا، جویان گشتند، و چون بیافتند نگاه داشتند. و ایشان، از دنیا، گریزان گشتند، و چون بیافتند به جای بگذاشتند. همه خلق، عز خویش در وجود دنیا دیدند، و ایشان در ترك دنیا دیدند. همه خلق، از زوال دنیا ترسیدند، و ایشان از وجود دنیا ترسیدند. ۳ تا صفت ایشان ضد صفت خلق گشت، عز خلق ایشان را ذل گشت، و ذل خلق ایشان را عز گشت، و غنای خلق ایشان را فقر گشت، و فقر خلق ایشان را غنا گشت، و انس خلق ایشان را وحشت گشت، و وحشت خلق ایشان را انس گشت. از بهر آنک، طالب گشتند به تر چیزی را. ۶ تا ترك نکردند کم تر را، به بیش تر نرسیدند، و تا از بتر اعراض نکردند، به به تر نرسیدند. باز آمدم به حدیث حارثه. گفت: چون خویشتن را از دنیا دور کردم، قیامت و احوال قیامت مرا معاینه گشت، تا بدانی، که دنیا حجاب عقبی است، تا این حجاب حاضر. ۹

۱ — ما: بردشمن دشوار است. یو، قل، تا: بردشمن دشوار است. حر: بردشمن دشوار. پا، کر: بادشمن دشوار تر. * ما،

تا: جویان دنیا کشتند (کشتند و). یو، قل، پا، کر: دنیا جویان کشتند (کشتند و). حر: دنیا را جویان کشتند و.

۲ — ما، تا: بجاء (بجای) بگذاشتند (بگذاشتند و). یو، قل: بجاء ماندند و (مانندند). حر، پا، کر: بجای ماندند و. * ما،

حر: در وجود دنیا دیدند. یو، قل، پا، کر، تا: اندر وجود دنیا دیدند (تا: دیده اند).

۳ — ما، یو، حر: و ایشان در. قل: و ایشان عز خویش اندر. پا، کر، تا: و ایشان اندر. * ما، قل، حر: دیدند. یو، پا،

کر: دیدند و. تا: دیده اند و. * ما، یو، حر، پا، کر، تا: از زوال دنیا ترسیدند (تا: ترسیده اند). قل: اندر زوال دنیا

ترسیدند. * ما، یو، قل، حر، کر، تا: و ایشان از وجود دنیا ترسیدند (حر: بترسیدند - تا: ترسیده اند). پا: ندارد.

۴ — ما، حر: تا صفت ایشان ضد صفت. یو، قل، پا، کر، تا: تا صفت (قل، تا: تا صفت) ایشان ضد صفت. * ما،

یو، قل، حر، پا، کر: عز. تا: وعز. * ما، حر، تا: ایشان را. در این سه نسخه، همه جا، ایشان را، آمده است. یو، قل،

پا، کر: مریشانرا (مر ایشان را). در این چهار نسخه، همه جا، مریشانرا، آمده است.

۵ — ما، قل، حر، پا، کر، تا: فقر گشت. یو: فقر شد. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: و فقر خلق. تا: و فقر خویش خلق.

۶ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: و وحشت. تا: وحشت.

۶، ۷ — ما، تا: از بهر آنکه (از بهر آنکه) طالب کشتند بهتر چیزی را تا (وتا) ترك نکردند کمتر را. یو: از بهر آنکه طالب

شدند مر چیزی را بهتر تا ترك نیاوردند مر کمتر را. قل، پا، کر: از بهر آنکه (از بهر آنکه) طالب کشتند مر چیزی بهتر را

تا ترك نیاوردند کمتر را (مر کمتر را). حر: از بهر آنکه طالب کشتند چیزی را که بهتر بود تا بتر چیزی کمتر بود نکفتند.

۸ — ما، یو، قل: کفت. حر، پا، کر: که کفت. تا: میگوید. * ما، قل، حر، تا: خویشتن را از دنیا دور کردم. یو، پا،

کر: خویشتن دور کردم (کردیم) از دنیا.

۸، ۹ — ما، یو، قل، پا، کر، تا: و احوال قیامت را. حر: و احوال وی.

۹ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: عقبی است. تا: عقبی است. * ما، یو، قل، حر، پا، تا: تا (وتا) این حجاب. کر: این حجاب و

از پیش برنخیزد، غایب حاضر نگردد، تا نفس را از دنیا فراق نیاید به عقبی نرسد. هم چنین تادلت از دنیا جدا نگردد، عقبی نبیند. همیشه، نزدیک تر حجاب دور تر است، چون آن حجاب برداری ۳ به دور تر سی. پس عقبی جوی با دنیا نیار آمد، زیرا که دنیا سرای سفر است، چون مسافر به منزل مقیم گردد، هرگز به مراد نرسد. آن کس که ذره ای از دنیا در بینایی ظاهر نهد، بیناییش چنان کور گردد که نیز هیچ چیز نبیند. پس آن کس که محبت دنیا در دل نهد، در آن دل ۶ حقیقت کی ماند؟ امیر المؤمنین علی، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، گفت: اگر دنیا از زرستی و عقبی از خاک، بآیدی که این زر را که فانی است به جای بگذاشتندی، از بهر خاک باقی، که خاک باقی به تر از زر فانی.

۱۰-۲۶

۱ — ما، قل، حر، تا: از پیش برنخیزد. یو، پا، کر: از پیش نداری (پا، کر: بر نداری). * ما، یو، پا، کر، تا: تا (تا: و تا) نفس را. قل، حر: تا نفس. * ما، یو، حر، پا، کر، تا: نیاید. قل: نیابد. * ما: نرسد همچنین تا ذات (نسخه بدل: نرسد همچنین تادلت). یو: نرسد تا هم چنین دلت. قل، حر، پا، کر، تا: نرسد (حر: نرسند) همچنین تا دلت.

۲ — ما، یو، قل، پا، کر، تا: عقبی نبیند (نه بیند). حر: باولی نرسند. * ما، قل، حر، پا، کر، تا: همیشه (تا: و همیشه) نزدیک تر (نزدیکتر) حجاب دور تر است (است). یو: همیشه حجاب نزدیکتر حجاب دور تر است. * ما، قل، حر، پا، کر، تا: ان (قل: این حجاب). یو: حجاب نزدیک.

۳ — ما، قل، تا: بدور تر سی (قل: برسی) بس عقبی جوی با دنیا نیار آمد (قل: نیار آمد). یو: بدور تر برسی بس عقبی چون با دنیا آرامید. حر: بدو برسی عقبی جوی با دنیا نیار آمد. پا، کر: بدور تر برسی پس عقبی جوی چون با دنیا آرامد.

۴ — ما: انکس که ذره ای از دنیا در بینایی ظاهر نهد بیناییش چنان کور گردد که نیز هیچ نبیند. یو: انکس ذره ای از دنیا در بینایی ظاهر نهد هیچ نه بیند. قل: انکسی که از دنیا ذره در بینا ظاهر نهد بینایش چنان کور گردد که بیش هیچ چیز نبیند. حر: زمره از دنیا اندر بصر ظاهرش افتد بینایش چنان کور گردد که نیز هیچ نه بیند. پا، کر: انکسی که ذره از دنیا اندر بینائی ظاهر نهد از بینائی چنان کور گردد که بیش هیچ چیز نه بیند. تا: و آنکس که ذره از دنیا بر بینائی ظاهر نهد بینایش چنان کور گردد که نیز هیچ چیز نه بیند.

۵، ۶ — ما: بس ان کس که محبت دنیا در دل نهد در ان دل حقیقت کی ماند. یو: بس انکس محبت دنیا در دل نهد اندران دل بینایی حقیقت کی ماند. قل: بس انکس که محبت دنیا اندر چشم نهاد اندران دل بینای حقیقت کی ماند. حر: نه انکس که محبت دنیا اندر دل دارد بینا حقیقت کی باشد. پا، کر: بس انکسی که محبت دنیا اندر دل (اندر دنیا) نهد اندران دل بینایی حقیقت کی ماند. تا: بس آنکس که محبت دنیا در دل نهد در ان دل بینائی حقیقت کی مان.

۶ — ما، تا: امیر المؤمنین (وامیر المؤمنین) علی رضی الله عنه گفت (میکوید). قل، حر: و (تا) علی بن ابی طالب رضی الله عنه کوید که. یو، پا، کر: علی بن ابی طالب کرم الله وجهه کوید (کوید کرم الله وجهه).

۷ — ما، یو: بآیدی (باید) که این زر را که فانی است بجاء بگذاشتندی (بجاء ماندی) از بهر خاک باقی که خاک باقی بهتر از زرفانی. قل: بایستی که این زر را کی فانی است بجاء ماندندی از بهر خاک باقی کی خاک باقی به از زرفانی. حر: بایستی که این زر را که فانیست برخاک که باقیست اختیار نکردندی از بهر انکس خاک باقی به از زرفانی. پا، کر: بآیدی که —

بَسْ عَجَبِ كَارِي اِسْتِ كِه چَنگَك بَه خَاكِ فَاَنِ دَر زَدَه اَنَد، وَزَرِ بَاقِي رَا بَه جَايِ بَكُذَاشْتَه .
 پَس چَوْن حَارِثَه اَز فَاَنِ اِعْرَاض كَرَد، بَاقِي اَوْرَا ظَاهَر گِشْت، وَچَوْن مَوْجُوْد رَا مَعْدُوْم كَرَد، مَعْدُوْم
 اَوْرَا مَوْجُوْد گِشْت، وَچَوْن خُوِيَشْتَن رَا اَز حَاضِرْ دُوْر دَاشْت، غَايِبْ اَوْرَا حَاضِرْ گِشْت. چَوْن حَالِ ۳
 بِنْدَه اِيْن حَالِ گَرَدَد، دَر دِلِ اَو بِيَشْ اَز دُنْيَا اَثَر نَمَانَد. اَز بَهْرِ اَنَكِ، بَا دُنْيَا صُحْبَتِ اَن رَا اِسْت
 كِه اَز عُقْبِي 'خَبَر نَدَارَد'. اَنَكِ اَوْرَا عُقْبِي 'حَقِيْقَت گِشْت'، اَز اَو بَه دُنْيَا بَا زَا مَدْنُ مَحَالِ اِسْت. اَز بَهْرِ اَنَكِ،
 هَمَّه اَر بَابِ دُنْيَا مُشْتَاقِ عُقْبِي اَنَد. مَحَالِ بَا شُدْ كِه وَاجِدِ عُقْبِي بَه دُنْيَا بَا زَا اَيَد. اِيْن خُوْدْ صِفْتِ ۶
 دُنْيَا وَ عُقْبِي اِسْت، كِه يَاد كَر دِيْم، وَ هَر دُو نَصِيْبِ نَفْسِ اَنَد. تَا اَن گَاَهْ كِه كِتَاب رَا فَرُو تَر رُوِيْم،

← اِيْن زَر رَا كِه فَاَنِ يَسْت بَجَايِ مَانَدِي اَز بَهْرِ خَاكِ بَاقِي خَاكِ بَاقِي بَه اَز زَر فَاَنِ. تَا: بَا يَسْتِي كِه اِيْن زَر رَا كِه فَاَنِ اِسْت بَجَايِ
 بَكُذَاشْتَن دِي اَز بَهْرِ خَاكِ بَاقِي كِه خَاكِ بَاقِي بَهْتَر اَز زَر فَاَنِ اِسْت بَجَايِ بَكُذَاشْتَن دِي اَز بَهْرِ خَاكِ بَاقِي كِه خَاكِ بَاقِي بَهْتَر اَز زَر فَاَنِ.

۱ — مَا: بَسْ عَجَبِ كَارِي اِسْت كِه چَنگَك بَخَاكِ فَاَنِ دَر زَدَه اَنَد وَزَرِ بَاقِي رَا بَجَاءِ بَكُذَاشْتَه. يُو: بَسْ عَجَبِ كَارِي كِه چَنگَك
 اَنَد رَا خَاكِ فَاَنِ زَدَه اَنَد وَزَرِ بَاقِي بَجَاءِ مَانَدَه. قَل، حَر، پَا، كَر: بَسْ عَجَبِ كَارِي يَسْت (كَارِ يَسْت) كِه چَنگَك بَخَاكِ فَاَنِ اَنَد رَا زَدَه اَنَد
 وَزَرِ بَاقِي بَجَاءِ (بَجَايِ) مَانَدَه. پَا، كَر: پَسْ عَجَبِ كَارِي يَسْت چَنگَك (چَنگَك) اَنَد رَا خَاكِ فَاَنِ زَدَه اَنَد وَزَرِ بَاقِي بَجَايِ مَانَدَه.
 تَا: وَ عَجَبِ كَارِي يَسْت كِه دَسْتِ دَر خَاكِ فَاَنِ زَدَه اَنَد وَزَرِ بَاقِي رَا بَجَايِ بَكُذَاشْتَه.

۲ — مَا، حَر، تَا: بَاقِي اَوْرَا. يُو، قَل، پَا، كَر: بَاقِي مَرُوْرَا (مَرُوْرَا). * مَا، قَل، حَر، تَا: وَچَوْن مَوْجُوْد رَا. يُو، پَا، كَر:
 وَچَوْن مَوْجُوْد.

۳، ۲ — مَا، قَل، حَر، پَا، كَر، تَا: مَعْدُوْم اَوْرَا (مَرُوْرَا). يُو: مَعْدُوْم وِرَا.

۳ — مَا: وَچَوْن خُوِيَشْتَن رَا اَز حَاضِرْ دُوْر دَاشْت غَايِبِ اَوْرَا. يُو: وَچَوْن اَز حَاضِرْ جِشْمِ بَخُو اَبَانِيْد غَايِبِ مَرُوْرَا. قَل: چَوْن
 خُوِيَشْتَن رَا اَز حَاضِرْ جِشْمِ بَخُو اَبَانِيْدَنَد غَايِبِ مَرُوْرَا. حَر، پَا، كَر: وَچَوْن خُوِيَشْتَن رَا اَز حَاضِرْ (پَا: اَز ظَاهَر) جِشْمِ
 بَخُو اَبَانِيْد غَايِبِ اَوْرَا (مَرُوْرَا). تَا: وَچَوْن اَز حَاضِرْ جِشْمِ بَر هَم نَهَاد.

۳، ۴ — مَا، قَل: چَوْن حَالِ بِنْدَه اِيْن حَالِ. يُو، حَر، پَا، كَر: چَوْن بِنْدَه رَا اِيْن حَالِ. تَا: وَچَوْن حَالِ بِنْدَه اِيْن جِنِيْنِ حَالِ.
 ۴ — مَا: دَر دِلِ اَو بِيَشْ اَز دُنْيَا. يُو: اَنَد رَا دِلِ وِي بِيَشْ اَز دُنْيَا. قَل: اَنَد رَا دِلِ وِي اَز دُنْيَا بِيَشْ. حَر، پَا، كَر: دَر (اَنَد) دِلِ وِي
 اَز دُنْيَا: تَا: دَر دِلِ اَو نِيْز اَز دُنْيَا. * مَا، قَل، حَر، پَا، كَر، تَا: بَا دُنْيَا صَحْبَتِ اِنْرَا اِسْت (مَرَا نَرَا سْت - اِنْرَا سْت). يُو: صَحْبَتِ
 بَا دُنْيَا مَرَا نَرَا سْت.

۵ — مَا، يُو، قَل، حَر، پَا، كَر: خَبَر نَدَارَد. تَا: اَثَر نَدَارَد. * مَا، قَل، كَر: اَنَكِ (كَر: اَن كِه) اَوْرَا (مَرُوْرَا) عُقْبِي. يُو،
 حَر، تَا: اَنَكِ (تَا: وَ اَنَكِه) عُقْبِي مَرُوْرَا (اَوْرَا). پَا: اَن مَرُوْرَا عُقْبِي. * مَا، تَا: اَز وَ بَدَنِيَا بَا زَا مَدْنِ. يُو، قَل، حَر: اَز وَ
 بَدَنِيَا بَا زَا مَدْنِ. پَا، كَر: اَز وَ بَا زَا بَدَنِيَا اَمَدْنِ.

۶ — مَا، پَا، كَر: مَحَالِ بَا شُدْ كِه وَاجِدِ عُقْبِي بَدَنِيَا. يُو، قَل: مَحَالِ بَا شُدْ كِه وَاجِدِ عُقْبِي بَا زَا بَدَنِيَا. حَر: مَحَالِ بَا شُدْ كِه وَاجِدِ
 عُقْبِي يَا دُنْيَا. تَا: وَ مَحَالِ بَا شُدْ كِه وَاجِدِ دُنْيَا بَعُقْبِي. * مَا، يُو، قَل، حَر، كَر: اِيْن خُوْدِ. پَا: اِيْن. تَا: وَ اِيْن خُوْدِ.

۷ — مَا، يُو، قَل، پَا، كَر: وَ عُقْبِي اِسْت. حَر: وَ عُقْبِي جُوِيَانِ اِسْت. تَا: وَ عُقْبِي يَسْت. * مَا، يُو، قَل، پَا، كَر، تَا:
 وَ هَر دُو. حَر: اِيْن هَر دُو. * مَا: نَفْسِ اَنَد تَا اَنَكِه كِه كِتَاب رَا فَرُو تَر رُوِيْم. يُو، قَل: نَفْسِ اَنَد تَا اَنَكِه كِه كِتَاب رَا ←

صفتِ آن کسان یاد کنیم ، کہ ہر دورا تارک اند۔ پس چون حارثہ نشان داد از حقیقتِ آنچ دعویٰ کرد، مُصطَفی، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، گفت: دیدی سخت باش، یعنی، دیدہ ای و ہنوز ۳ نرسیدہ ای۔ و آن کس کہ ندیدہ باشد و نیابد، اورا چندان حسرت نبود، کہ کسی را کہ ببیند و بگذارد۔ و آن کس کہ نبیند و برہاند و ترک کند، چندان حسرت نباشد اورا، کہ آن کس را کہ یافتہ باشد و کم کند۔ اینک طرفی یاد کردیم، کہ دور بودن از دنیا، چگونہ بود عارفان را۔ قولہ:

← فروتر رویم۔ حر: نفس آمد تا انکاہ کہ کتاب را فروتر بریم۔ پا، کر: نفس اند تا انکہ کتاب را فروتر رویم۔ تا: نفسند تا انکاہ کہ از کتاب فروتر رویم۔

۱ — ما، یو، تا: و صفت ان کسان (انکسہا - انکسان) یاد کنیم کی (کہ) ہر دورا تارک اند۔ قل: صفت انکسہا یاد کنیم کی تارک ہر دو اند۔ حر: صفت ان کسانی یاد کنیم کہ ہر دورا تارک اند۔ پا، کر: و صفت آنکسان باز کنیم کہ ہر دورا تارک اند (آمد)۔ * ما، یو: انج۔ قل، حر، پا، کر، تا: انجہ (آنچہ)۔

۲ — ما، یو، پا، کر: صلی اللہ علیہ وسلم۔ قل، حر، تا: علیہ السلام۔ * ما، قل، حر: سخت باش۔ یو، پا، کر: سخت دار۔ تا: نگاہ دار۔

۲، ۳ — ما: دیدہ ای و ہنوز نرسیدہ ای۔ یو: دیدہ و ہنوز نرسیدہ۔ قل، حر، پا، کر، تا: دیدہ و ہنوز (ہنوز) نرسیدہ۔ ۳ — ما: وانکس کہ ندیدہ باشد و نیابد۔ یو، پا، کر: وانکسی کہ ندیدہ باشد۔ قل، حر، تا: وانکس (انکس) کہ نہ دیدہ (ندیدہ - ندیدہ) باشد۔

۳، ۴ — ما: اورا چندان حسرت نبود کہ کسی را کہ ببیند و بگذارد وانکس کہ ببیند و برہاند و ترک کند چندان حسرت نباشد اورا کہ ان کس را کہ یافتہ باشد و کم کند۔ یو، پا، کر: مرورا چندان خطر نیست کہ انکس کہ (کہ انکس) دیدہ باشد ہر کہ نعمتی ندیدہ باشد و نیابد چندان حسرت نباشد مرورا کہ مران کس را کہ (کہ مرانکس را) ببیند (ببند - بہ ببند) و یلہ کند وانکہ (انکس کہ) نبیند (نہ ببند - بہ ببند) و یلہ کند چندان حسرت نباشد مرورا کہ کسی (کسی کہ - کہ) بیافتہ باشد و کم کند۔ قل: مرورا چندان خطر نیست کی انکس را کی دیدہ باشد و ہر کی نعمتی ندیدہ باشد و نیابد چندان حسرت نباشد مرورا کی انرا کہ ببند و برہاند وانکس کہ ببیند و برہاند چندان حسرت مرورا کی مر کسی را کہ بیافتہ باشد و کم کند۔ حر: اورا چندان خطر نیست کہ انکس را کہ دیدہ باشند کہ ہر کہ نعمتی ندیدہ باشد و برہاند اورا چندان حسرت نباشد کہ انکس کہ انکس را کہ دیدہ باشد و برہاند وانکس کہ بہ ببند و برہاند اورا چندان حسرت نباشد کہ یافتہ باشد کم کند۔ تا: اورا چندان خطر نباشد انکس را کہ دیدہ باشد و ہر کہ نعمتی ندیدہ باشد و ندارد و ندارد اورا چندان حسرت نباشد کہ کسی را کہ ببیند و بگذارد و آنکس کہ ببند و بگذارد چندان حسرت نباشد اورا کہ آنکس کہ یافتہ باشد و کم کند۔

۵ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: طرفی۔ تا: بعضی۔ * ما، قل: کہ دور بودن از دنیا جگونہ بود عارفانرا (مرعارفانرا) قولہ۔ یو: کہ دور بودن از دنیا جگونہ بود مرعارفانرا الہ اعلم۔ حر: کہ دور بودن از دنیا جگونہ باشد انکس را کہ معرفت صافی کرد۔ پا، کر: کہ دور بودن از دنیا جگونہ باشد مرعارفانرا۔ تا: کہ عارفانرا دور بودن از دنیا جگونہ بود۔

صَدَقَتْ مُجَاهَدَتُهُمْ ، فَانَالُوا عُلُومَ الدِّرَاسَةِ - بر راستی بود جهد ایشان ، تا بیافتند علم

درس کردن.

یعنی ، در آموختن جهد کردند به راستی . و راستی ، در آموختن آن باشد که از بهر خدای^۳ آموزد ، و از بهر آن جهان ، و از بهر عزّ مسلمانان ، نه از بهر جاه و ریاست و دنیا طلب کردن . چون چنین کند ، از علم برخوردار یابد ، و بَرَكَتِ عِلْمٍ به وی رسد . و علمِ دِرَاسَتِ عِلْمٍ شریعت است ، که به درس کردن و جهد کردن توان آموخت . و هر کس که علم چنین آموزد که یاد کردیم ، ثوابش^۶ ثواب پیغام بران بود ، عَلَيْهِمُ السَّلَامُ . که این صفت پیغام بران است ، که در خبر آورده اند ، که پیغام بر ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، گفت : « مَنْ زَارَ عَالِمًا فَكَانَ مَازًا نَبِيًّا . » . و در خبری دیگر : « مَنْ

۱ - ما ، یو ، قل ، حر ، تا : مجاهدتهم فنالوا علوم الدراسة . پا ، کر : مجاهداتهم فنالوا علم الدراسة . * ما ، یو ، پا ، کر ، تا : بر راستی . قل : بر راستی . حر : گفت بر راستی . * ما ، قل ، پا ، تا : جهد ایشان تا بیافتند (بیافتند) علم . یو : مجاهده ایشان جهد ایشان بیافته علم . حر : مجاهدات ایشان تا بیافتند علوم . کر : جهد ایشان پباشد علم .

۳ - ما ، قل ، حر ، تا : در (اندر) آموختن جهد کردند بر راستی . یو ، پا ، کر : اندر آموخت (آموختن) جهد کردند بر راستی . * ما ، حر ، تا : در آموختن . یو ، قل ، پا ، کر : اندر آموختن .

۳ ، ۴ - ما ، قل ، حر : خدای (خدای عزوجل - خدا) آموزد . یو ، پا ، کر : خدای عزوجل آموزی . تا : خدا آموزی .

۴ - ما ، یو ، پا ، کر : ان جهان (انجهان) . قل ، حر : ان جهانرا . تا : آخرت . * ما ، پا ، کر ، تا : مسلمانان . یو ، قل ، حر : مسلمانان را .

ما ، یو ، قل ، حر ، تا : نه از بهر . پا ، کر : نه از برای . * ما : و ریاست و دنیا طلب کردن . یو : و ریاست را و دنیا کرد کردن را . قل ، پا ، کر : و ریاست و دنیا کرد کردن . حر : و ریاست و طلب دنیا کردن را . تا : و ریاست و طلب کردن دنیا که .

۵ - ما ، تا : و برکت (و برکت) علم بوی (باو) رسد . یو ، قل : یاود (یابد) و برکت علم بوی رسد . حر : بیابد و برکت علم بوی برسد و اگر جز این بود از علم ویرا برخوردار بود . پا ، کر : بیابد و برکت علم بوی برسد . * ما ، یو : و علم دواست (دوست) . قل ، حر ، پا ، کر ، تا : و علم درست .

۶ ، ۵ - ما ، قل ، حر ، پا ، کر ، تا : علم شریعت است که بدرس کردن و جهد (پا ، کر : و بجهد) کردن توان آموخت و هر کس که (قل ، پا ، کر : آموختن هر کسی که - حر : شاید آموخت و هر که - آموخت و هر کسکه) . یو : علم شریعت که بجهد توان آموختن و بدرس کردن هر که .

۷ - ما ، یو : بیغامبران بود علیهم السلام . قل : بیغامبران کردد . حر : بیغامبران بود . پا ، کر ، تا : بیغامبران کرد (تا : بود) . * ما ، قل ، حر ، تا : که این . یو ، پا ، کر : و این . * ما ، تا : که در خبر آورده اند که . یو ، پا ، کر : که بخبر آورده اند که . قل : که بخبر روایت کرده اند از . حر : که .

۸ - ما ، یو ، پا ، کر : صلی الله علیه وسلم . قل : صلی الله علیه که . حر ، تا : علیه السلام . * ما ، قل ، تا : و در خبری (قل : و بخبری . تا : و در خبر) دیگر . یو ، پا ، کر : و بخبر دیگر . حر : و بخبری دیگر آمده است . - در نسخه یو : از ، فکانمازار العلم ومن زار العلم ، افتاده است .

زَارَ عَالِمًا، فَكَأَنَّ مَا زَارَ الْعِلْمَ . وَمَنْ زَارَ الْعِلْمَ ، فَكَأَنَّ مَا زَارَ اللَّهَ ، تَعَالَى . وَمَنْ زَارَ اللَّهَ ، حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ . » . و نیز روایت کرده اند از پیغام بر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، که گفت : « إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ ، جَمَعَ اللَّهُ الْعُلَمَاءَ ، فَقَالَ عُلَمَائِي ! أَنَا لَمْ أَضَعْ عِلْمِي فِيكُمْ إِلَّا لِعِلْمِي بِكُمْ ، وَأَنَا لَمْ أَضَعْ عِلْمِي فِيكُمْ ، وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أُعَذِّبَكُمْ ، إِرْجِعُوا ، فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ . فَيَقُولُونَ ، نَحْنُ وَمُحِبُّونَا ، فَيَقُولُ ، أَنْتُمْ وَمُحِبُّوكُمْ . » . و اگر علم را هیچ فضل نیست : مگر آنک خداى، تَعَالَى ، چون آدم را، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، عِلْمٌ كَرَامَةٌ كَرْدُ بِي عِبَادَتِ ، وَمَلَائِكَةٌ رَاعِبَاتٌ كَرَامَتِ كَرْدُ بِي عِلْمِ ، وَبِفَرْمُودِ تَا آدَمِ رَا ، عَلَيْهِ السَّلَامُ ، سُجُودِ كَرْدَنْدِ ، تَابِدَانَنْدُ كِه عَالِمِ نَا عَابِدٌ بِه تَرَا ز عَابِدِ نَا عَالِمِ . وَعِلْمِ آدَمِ بِه اَسْمَايِ چيزها بود، چندین فضل یافت، آن کس که علم او به شریعت بود، فضل او که داند؟ و اگر علم را هیچ فضل نیستی - مگر آنک سنگ پلید چون علم بیاموزد، صید او حلال می گردد.

۱ - ما، تا: الله تعالى. قل، حر، پا، کر: اله. * ما، قل، حر، تا: الله على. پا، کر: الله تعالى على.

۲ - ما، تا: روایت کرده اند. قل، پا، کر: روایت آورده اند. حر: بروایتی آورده اند. * ما، قل، پا، کر: صلى الله عليه وسلم که گفت. حر: عليه السلام. تا: عليه السلام که گفت.

۳ - ما، قل: فقال علمای. حر: قال علمائی. پا، کر، تا: فقال علمائی. * ما، قل، حر، پا، کر: لعلمی بكم. تا: بعلمی بكم.

۴ - ما، قل، پا، کر، تا: وانا ارید. حر: وانی ارید. * ما، قل، حر، پا، تا: ارجعوا. کر: ارجو.

۵، ۴ - ما، تا: نحن و محبونا فيقول انتم و محبكم (در حاشیه ما و تا: و محبو - محبو - محبكم). قل، حر: نحن و محبونا فيقول انتم و محبكم و محبو (و محبو) محبكم. پا: نحن محبويا فيقول انتم و محبو بكم. کر: نحن محبونا فيقول انتم و محبو بكم.

۵ - ما: واکر علم را هیچ فضل نیست. قل، حر: واکر علم را هیچ فضل نیستی. پا، کر: واکر هیچ فضلی نیستی علم را. تا: واکر علم را هیچ شرفی و فضلی نیست. * ما: مکرانک خداى تعالى جون آدم را. قل، حر، پا، کر: مکرانک (مکرانکه) خداوند عز و جل جون آدم را. تا: مکرانکه جون خداى تعالى آدم را.

۶ - ما: صلى الله عليه وسلم علم. قل: صلوات الله عليه علم. حر، پا، کر، تا: علم. * ما، حر، پا، کر، تا: عبادت. قل: صلوات الله عليهم عبادت.

۶، ۷ - ما: و بفرمود تا آدم را عليه السلام سجود کردند. قل، پا، کر: و فرمود (فرمود) تا مر آدم را سجود کردند. حر: فرمود تا آدم را سجود کردند. تا: فرمود تا آدم را سجده کردند داند.

۷ - ما، تا: بدانند (بدانید) که عالم ناعابد بهتر از عابد ناعالم. قل، پا، کر: بدانند کی (که) عالم ناعابد به از عابد ناعالم. حر: بدانند که عالم بی عبادت به از عابد بی علم.

۸ - ما، قل، حر: باسما (باسماء). پا، کر: که باسما. تا: عليه السلام باسما. * ما، قل، پا، کر، تا: انکس که علم او (وی) بشریعت بود. حر: انکس وی علم شریعت داند. * ما، تا: فضل او. قل، حر، پا، کر: فضل وی.

۹ - ما، حر، پا، کر: هیچ فضل. قل، تا: هیچ فضلی. * ما، تا: مکرانک (مکرانکه) سکت بلید (پلید). قل: مکرانک سکی ببند. حر، پا، کر: مکرانک (مکرانکه) سکی پلید. * ما: علم بیاموزد صید او حلال می گردد. قل: علم ←

و کُشْتَارِ او، چُنَانِکِ آن مُؤْمِنِ مَوْحِدِی گَرْدَد - خُود بَسْنَدِه اَسْتِ. دین و دُنیا را هر دو به عِلْمِ تُوَانِ یَافْتَن. این مَحَلِّ کَسِی باشد، که چُنَانِ آموزَد که مایاد کردیم. هر که غَیْرِ آن آموزَد که مایاد کردیم، عِلْمِ بَر او و بَالِ گَرْدَد، وَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَٰلِکَ. قَوْلُهُ: ۳

وَ خَلَصَتْ عَلَیْهَا مُعَامَلَاتُهُمْ، فَمِنْ حُوَ عُلُومِ الْوَرَاثَةِ - خَالِصِ گِشْتِ بَرِ آن عِلْمِ مُعَامَلَاتِ ایشان، تا بَدادند مَر ایشان را عِلْمِ وِرَاثَتِ.

یعنی، آن عِلْمِ را که بیاموختند، به اِخْلَاصِ کَارِ بَسْتَنَد، تا عِلْمِ سِرِّ بِنِیافتند. عِلْمِ دِرَاسَتِ ۶

عِلْمِ ظَاهِرِ اسْتِ، و عِلْمِ وِرَاثَتِ عِلْمِ بَاطِنِ. هَر کِ عِلْمِ ظَاهِرِ بِنِیاموزَد و آن را به اِخْلَاصِ کَارِ نَبِنَدَد،

← صید می آموزد و صید وی می حلال کردد. حر: علم صید بیاموزد صید وی حلال کردد. پا، کر: علم صید می بیاموزد صید وی حلال میگردد. تا: علم صید بیاموزد صید او حلال میگردد.

۱ - ما: و کُشْتَارِ او چُنَانِکِ آن مَوْحِدِی مومن. قل، پا، کر: و کُشْتَارِ او همچون کُشْتَارِ مومن. حر: و کُشْتَارِ او همچون کُشْتَارِ مومن تا: و کُشْتَارِ او چُنَانِکِ کُشْتَارِ مومن. * ما، حر، تا: خود بسنده استی. قل: خود بسندستی. پا، کر: ندارد. * ما، قل، حر: و دُنیا را. پا، کر، تا: و دُنیا. * ما، حر، پا، کر: تُوَانِ یَافْتَن. قل، تا: تُوَانِ یَافْت.

۲ - ما: این مَحَلِّ کَسِی باشد که چُنَانِ آموزَد که ما. قل، پا، کر: این مَحَلِّ اِنکَسِی باشد که چُنَانِ (یا: چُنَانِ) آموزَد که. حر: این مَحَلِّ اِنکَسِی را باشد که چُنَانِ آموزَد که. تا: و این درجه کَسِی باشد که چُنَانِ آموزَد که ما. * ما، تا: هر که غیران آموزَد که مایاد کردیم. قل، پا: هر کِ (هر که) غیر این را (غیران) آموزَد که یاد کردیم. حر: و هر کِ غیر این آموزَد. کر: علم هر که غیر آن آموزَد که یاد کردیم.

۳ - ما، تا: علم برو و بال کردد. قل: علم بروی و بال کردد. حر: علم وی و بال کردد. پا، کر: علم وی بروی و بال. * ما، قل، پا، کر، تا: و نَعُوذُ (نَعُوذُ) بِاللَّهِ مِنْ ذَٰلِکَ. حر: و اَللّٰهُ اعْلَمُ. * ما، حر، پا، کر، تا: و خَلَصَتْ (خَلَصَتْ). قل: قَوْلُهُ و خَلَصَتْ.

۴ - ما، حر: فَمِنْ حُوَ عُلُومِ. قل، تا: فَمِنْ حُوَ عُلُومِ. پا، کر: فَمِنْ حُوَ عُلُومِ. * ما، قل، پا، کر، تا: خَالِصِ. حر: کَفْتِ خَالِصِ. * ما، قل، حر، تا: بَرِ اِن. پا، کر: بَدَانِ.

۵، ۴ - ما، قل، حر، پا، کر: مُعَامَلَاتِ ایشان. تا: مُعَامَلَاتِ ایشان.

۵ - ما، حر: تا بَدادند مَر. قل، پا، کر: بَدادند مَر. تا: و بَدادند.

۶ - ما، حر، تا: اِن عِلْمِ را که. قل، پا، کر: مَرِ اِن عِلْمِ را کِ (که). * ما، قل، حر، تا: بیاموختند. پا، کر: بیاموختند و. * ما، تا: بِنِیافتند. قل، حر، پا، کر: بِنِیافتند. * ما: عِلْمِ دَوَاسْتِ. قل، کر، تا: عِلْمِ (تا: و عِلْمِ) دِرَاسَتِ. حر: عِلْمِ وِرَاثَتِ عِلْمِ دَوَاسْتِ. پا: دِرَاسَتِ.

۷ - ما، قل، تا: هَر کِ (هر کِ - هر که) عِلْمِ ظَاهِرِ بِنِیاموزَد و اِنرا با اِخْلَاصِ کَارِ نَبِنَدَد (تا: نَبِنَدَد) عِلْمِ بَاطِنِ نِیَابِدِ و عِلْمِ ظَاهِرِ بَرِ (بروی) و بَالِ گَرْدَد و هَر کِ (هر که). حر: هر که علم دِرَاسَتِ بِنِیاموزَد و اِنرا کَارِ بِنَدَد با اِخْلَاصِ عِلْمِ بَاطِنِ ←

عِلْمِ بَاطِنِ نِيَابَدِ، وَعِلْمِ ظَاهِرِ بَرَاوِ وَبَالِ گَرْدَدِ. وَهَر كِ عِلْمِ ظَاهِرِ بِيَا مَوْزَدِ، وَآن رَا كَار بِنْدَدِ،
 عِلْمِ ظَاهِرِ حُجَّتِ او گَرْدَدِ، وَعِلْمِ بَاطِنِ عَطَا يَابَدِ، چُنَانَكِ دَر خَبَرِ آمَدِه اسْت: «مَنْ عَمِلَ بِمَا عِلْمَ،
 ۳ وَرِثَهُ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ». از بهر آنك، اگَر عَمَلِ نَبَايَسْتِي، از آسْمَانِ عِلْمِ نِيَا مَدِي، و پيغمبري
 نِيَا مَدِي. و پيغمبران رَا، عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ، كه فرستادند، وَعِلْمِ كه از آسْمَانِ آمَدِ، از بهر
 عَمَلِ آمَدِ. هر كه عِلْمِ رَا كَار بَسْتِ، شُكْرِ نِعْمَتِ بَه جَايِ آوَرْدِ، وَ مُسْتَحَقِّ زِيَادَتِ كَشْتِ، وَ بَرَكَتِ
 ۶ زِيَادَتِ دَر سِرِّ او پديد آمد، و هر كه كَار نَبَسْتِ، آن نِعْمَتِ نيز بَرَاوِ زَوَالِ آمَدِ، وَ مُسْتَوْجِبِ عَذَابِ
 كَشْتِ. و اين مَعْنِي چُنَانِ اسْت كه خدای، تَعَالَى، كَفْتِ: «... لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ

← بِيَا بَدِ وَعِلْمِ ظَاهِرِ بَرَوِي وَبَالِ نَكْرَدَدِ وَهَر كِه. پَا، كَر: هَر كِه عِلْمِ ظَاهِرِ بِيَا مَوْزَدِ وَانْرَا بَاخْلَاصِ كَار بِنْدَدِ عِلْمِ بَاطِنِ بِيَا بَدِ
 وَعِلْمِ بَاطِنِ بَرَوِي وَبَالِ نَكْرَدَدِ وَهَر كِه.

- ۱ - ما، قل، حر، تا: علم ظاهر. پا، كر: علم. * ما، تا: وانرا كار بندد. قل، پا، كر: و مرانرا كار بندد. حر: وانرا كار نبندد.
- ۲ - ما، تا: حجت (حجة) او. قل، حر، پا، كر: حجت (حجة) وي. * ما، قل، پا، كر، تا: عطا يابد. حر: عطا نيابد.
 * ما، قل: چنانك در خبر آمده است. حر، پا، كر: چنانك (چنانكه) بخر آمده است. تا: چنانكه در خبر آمده است كه.
- ۲، ۳ - ما، قل، كر، تا: بما علم ورثه الله. حر: بلا علم ورثه الله. پا: بما علم ورثه والله.
- ۳، ۴ - ما: و بيغمبري نيامدي و بيغمبرانرا عليهم الصلوة والسلام كه فرستادند. قل، پا، كر: و بيامبر (و پيغمبر) نيامدي
 بيغمبران كه بایستند. حر: و بيغمبران نيامدندي از بهر آنك بيغمبران كه بایستند. تا: و بيغمبر نيامدي پيغمبران كه
 فرستاده اند بایستند دانستيم كه علم بيايد.
- ۴ - ما، حر، پا، كر، تا: اسمان آمد. قل: اسمان بيامد.

۶، ۷ - ما: هر كه علم رَا كَار بَسْتِ شُكْرِ نِعْمَتِ بَجَاءِ آوَرْدِ وَ مُسْتَحَقِّ زِيَادَتِ كَشْتِ وَ بَرَكَةُ زِيَادَتِ دَر سِرِّ او بَدِيدِ اَمْدِ
 وَ هَر كِه كَار نَبَسْتِ اَنْ نِعْمَتِ نيز بَرَوِي زَوَالِ اَمْدِ وَ مُسْتَوْجِبِ عَذَابِ كَشْتِ وَ اَيْنِ مَعْنِي چُنَانِ اسْت كه خدای تَعَالَى كَفْتِ. قل:
 هَر كِي عَمَلِ رَا كَار نَبَسْتِ حَقِّ عِلْمِ رَا ضَايِعِ كَرْدِ وَ عِلْمِ بَرَوِي حُجَّتِ كَشْتِ وَ بَكَارِ نَابَسْتِنِ كَفْرَانِ نِعْمَتِ آوَرْدِ اَنْ نِعْمَتِ
 بَرَوِي زَوَالِ اَمْدِ وَ مُسْتَوْجِبِ عَذَابِ كَشْتِ وَ هَر كِي مَرَعَلِمِ رَا كَار بَسْتِ شُكْرِ نِعْمَتِ بَجَاءِ آوَرْدِ مُسْتَحَقِّ زِيَادَتِ كَشْتِ وَ بَرَكَاتِ
 زِيَادَتِ اَنْدَرِ سِرِّ او بَدِيدِ اَمْدِ چُنَانِ كِ خدای عَزَّ وَجَلَّ كَفْتِ. حر: هَر كِه عِلْمِ رَا كَار نَبَسْتِ حَقِّ عِلْمِ ضَايِعِ كَرْدِه بَاشَدِ وَعِلْمِ
 بَرَوِي حُجَّتِ كَرْدِ وَ كَارِ نَابَسْتِنِ كَفْرَانِ نِعْمَتِ وَ جَوْنِ كَفْرَانِ آوَرْدِنِ اَنْ نِعْمَتِ بَرَوِي زَوَالِ اَمْدِ وَ مُسْتَوْجِبِ عَذَابِ كَشْتِ
 وَ هَر كِ عِلْمِ رَا كَار بَسْتِ شُكْرِ نِعْمَتِ بَجَايِ آوَرْدِ وَ مُسْتَوْجِبِ زِيَادَتِ كَشْتِ وَ بَرَكَاتِ زِيَادَتِ دَر سِرِّ او بَدِيدِ اَمْدِ چُنَانِ كِ
 خدای عَزَّ وَجَلَّ كَفْتِ. پا، كر: هَر كِه عِلْمِ رَا كَار نَبَسْتِ حَقِّ عِلْمِ ضَايِعِ كَرْدِ وَ عِلْمِ بَرَوِي حُجَّتِ (حُجَّتِ) كَشْتِ وَ بَكَارِ نَابَسْتِنِ
 كَفْرَانِ نِعْمَتِ آوَرْدِ اَنْ نِعْمَتِ بَرَوِي زَوَالِ اَمْدِ وَ مُسْتَوْجِبِ عَقُوبَةِ (عَقُوبَتِ) كَشْتِ وَ هَر كِه مَرَعَلِمِ (عِلْمِ رَا) كَار بَسْتِ شُكْرِ
 نِعْمَتِ بَجَاءِ (بَجَايِ) آوَرْدِ مُسْتَحَقِّ زِيَادَتِ (زِيَادَةِ) كَشْتِ وَ بَرَكَاتِ وَ زِيَادَةِ اَنْدَرِ سِرِّ او بَدِيدِ اَمْدِ چُنَانِ كِه كَفْتِ. تا: وَ هَر كِه عِلْمِ رَا
 كَار نَبَسْتِ حَقِّ عِلْمِ ضَايِعِ كَرْدِ وَ حُجَّتِ كَشْتِ وَ هَر كِه عِلْمِ رَا كَار بَسْتِ شُكْرِ نِعْمَتِ بَجَايِ آوَرْدِ وَ مُسْتَحَقِّ زِيَادَتِ كَشْتِ
 وَ بَرَكَتِ زِيَادَتِ دَر سِرِّ او بَدِيدِ اَمْدِ وَ هَر كِه كَار نَه بَسْتِ اَنْ نِعْمَتِ نيز بَرَوِي زَوَالِ اَمْدِ وَ مُسْتَوْجِبِ عَذَابِ كَشْتِ ←

إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ. «. دلیل این سخن آن است، که خدای، تعالی، گفت: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا، «. مجاهده، ظاهر را است، وهدایت، باطن را. گفت: تو به ظاهر جهد کن، به باطن من خود راه نمایم. ودر اخبار روایت کرده اند: «فُضُولُ الْعِلْمِ، أَكْثَرُ ضَرَرًا مِنْ ۳ فَضُولِ أَلْمَالِ. «. - عِلْمِ فِزُونِي، زِيَانِ بِيْش دَارِد اَز مَالِ فِزُونِي - اَز بَهْرِ اَنْكَ، مَالِ فِزُونِي، بَر تَو حُجَّتْ نَكْرَدَد، وَعِلْمِ فِزُونِي، بَر تَو حُجَّتْ كَر دَد. و نادان را بدان صعبی نگیرند، که دانارا گیرند، اَز بَهْرِ اَنْكَ، دَانَا رَهْرَج بَه دَانَش كُنْد، ثَوَابْ بِيْش تَر بُوَد، وَچون تقصیر کنند، عُقُوبَتْ سَخْت تَر ۶ بُوَد. زیرا که، عُقُوبَاتْ بَر اَثْرِ مَثُوبَاتِ اسْت. نبینی، که چون طاعت در ماه رمضان بزرگ تر

← و این معنی چنان است که خدای گفت.

۷ - لئن شكرتم... آیه ۷، سوره ۱۴ (سوره ابراهیم). واذ تاذن ربکم لئن شكرتم لازیدنکم ولئن كفرتم ان عذابی لشدید.

۱ - ما: که خدای تعالی. قل، حر، پا، کر: که خدای عزوجل. تا: که خدای.

۱، ۲ - والذین... آیه ۹۶، سوره ۲۹ (سوره العنکبوت). والذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا وان الله لمع المحسنین.

۲ - ما، حر: مجاهده (و مجاهده) ظاهر را است (راست) و هدایت. قل، پا، کر: مجاهدت (و مجاهده) مر ظاهر راست و هدایت (و هدایه). تا: مجاهدت ظاهر راست و هدایت. * ما، قل، حر، پا، کر: گفت تو. تا: میکوید که.

۳ - ما: بیاطن من خود راه. قل: تا بیاطن من خود راه. حر: تا من بیاطن خود را. پا، کر: من خود راه. تا: که من خود بیاطن راه. * ما، تا: و در اخبار روایت کرده اند که (کرده اند). قل: و بجزرها روایت آورده اند. حر: و باخبار آمده است که. پا، کر: بجزرها روایه (روایت) آورده اند. * ما: اکثر ضراً (نسخه بدل: اکثر ضراراً). قل، حر، پا، کر: تا: اکثر ضرراً.

۴ - ما، قل، تا: زیان بیش دارد از (که). حر: بیشتر زیان دارد از. پا: زیان بیشتر از. کر: زیان بیشتر دارد از. * ما، حر، کر، تا: مال فزونی. قل: مال افزونی. پا: فزونی.

۵ - ما، قل، پا، کر، تا: و علم فزونی بر توحجت کرد و نادان را (مر نادان را - مر نادانرا). حر: و جاهلانرا. * ما، قل، حر: بدان (حر: بدان) صعبی. پا، کر: بدان معنی (بدان معنی). تا: بآن صعبی. * ما، تا: که دانارا. قل: که مر دانارا. حر: که دانانا را. پا، کر: که مر دانایانرا.

۶ - ما، تا: دانارا هرج (هرچه). قل: دانا هرج. حر: هر چه. پا، کر: دانا هر چه. * ما، تا: بیشتر بود. قل، پا، کر: بیشتر یابد. حر: بیش یابد و.

۶، ۷ - ما، پا، کر، تا: سخت تر بود (یابد) زیرا که. قل: سخت تر باشد زیرا کی. حر: سخت تر یابد از بهر آنکه.

۷ - ما: بر اثر مَثُوبَاتِ اسْت. قل: بر اثر مَثُوبَاتِ اسْت. حر: برابر مَثُوبَاتِ اسْت. پا، کر، تا: برابر مَثُوبَاتِ اسْت (مَثُوبَاتِ اسْت). * ما، حر، تا: در ماه. قل، پا، کر: اندر ماه.

آمد، معصیت نیز هم بزرگتر آمد. و نبینی، که چون زنان پیغمبر را، علیه السلام، به طاعت ثواب بیش تر آمد، به معصیت عقاب سخت تر آمد. چنانکه خدای، تعالی، گفت: «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ»، عذاب ایشان را، دوچندان دیگران آمد، اگر فاحشه کنند. از بهر آنکه، به طاعت ایشان را ثواب هم چنین آمد. چنانکه خدای، تعالی، گفت: «وَمَن يَقْنُتْ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ»، پس، عالم چون به علم کار کند، بر خلق حجت گردد. و چون به علم کار نکند، علم بر او حجت گردد. چند فرق است میان آنکه او حجت باشد بر دیگران، و میان آنکه حجت بود بروی. و از این معنی بود که در خبر آمد: «إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا زَلَّ، هَلَكَ بِزَلَّتِهِ الْعَالِمُ». —

ما- ۲۸

۱ — ما، قل، پا، کر، تا: بزرگتر آمد (آمد) معصیت نیز هم (نیز) بزرگتر آمد. حر: بزرگ آمد ثواب نیز هم بزرگ آمد و معصیت نیز بزرگتر است. * ما، حر، پا، کر، تا: و نبینی (ونه بینی). قل: نبینی. * ما، حر: علیه السلام (السلام). قل، پا، کر: صلی الله علیه و سلم (علیه وسلم) و رضی عنهن. تا: علیه السلام و علیهن الرضوان. * ما، قل، پا، کر، تا: بطاعت. حر: بر طاعت.

۲ — ما، پا، کر، تا: بمعصیت عقاب سخت تر آمد (پا: آمد). قل: بمعصیت هم عقاب بیشتر آمد. حر: و سخت تر. * ما، پا، کر: چنانکه (چنانکه) خدای تعالی (خدایتعالی). قل، حر: چنانکه خدای عزوجل. تا: چنانکه خدای.

۳، ۲ — یا نساء... آیه ۳۰، سوره ۳۳ (سوره الاحزاب). یا نساء النبی من یات منکن بفاحشه مبینه یضاعف لها العذاب ضعفین و کان ذلک علی الله یسیرا. — ما، حر، پا، کر، تا: یضاعف لها العذاب ضعفین. قل: الایه.

۳، ۴، ۵ — ما: ایشان را دوچندان دیگران آمد اگر فاحشه کند از بهر آنکه طاعت ایشان را ثواب همچنین آمد چنانکه خدای تعالی گفت. قل: ایشان دوچندان دیگران آمد اگر فاحشه کنند از بهر آنکه بطاعت ثواب همچنین آمد چنانکه خدای عزوجل گفت. حر: ایشان دوچند دیگر آن آمد اگر فاحشه کنند از بهر آنکه بطاعت ثواب همچنین آمد چنانکه خدای عزوجل گفت. تا: ایشان دوچندان دیگر آن آمد که آن دیگران اگر فاحشه کنند از بهر آنکه ایشان را بطاعت ثواب دوچند است (نسخه بدل: همچنین آمد) چنانکه خدای میگوید.

۵ — و من یقنت... آیه ۳۱، سوره ۳۳ (سوره الاحزاب). و من یقنت منکن لله ورسوله و تعمله صالحا نؤتها اجرها مرتین و اعتدنا لها رزقا کریمًا.

۶ — ما، حر، پا، کر: بس عالم چون بعلم. قل: بس عالم اگر بعلم. تا: و چون عالم بعلم.

۷ — ما، تا: علم بروی. قل، حر: علم بروی. پا، کر: بروی. * ما، قل، پا، کر: جند (چند) فرق است (فرق است). حر: جند فرق باشد. تا: بنکر که چند فرق است. * ما، تا: او حجت. قل، حر: وی حجت. پا، کر: خود حجت.

۸ — ما: حجت بود بروی. قل، پا، کر: حجت بروی اید (آید - آمد). حر: حجت بروی باشد. تا: برو حجت بود. * ما: و از این معنی بود که در خبر آمد. قل: و از این در خبر آمد. حر: و این بخبر آمده است. پا، کر: و اندرین معنی —

وَسَارُوا إِلَى اللَّهِ - بَرَفْتَنَدُ سَوِي خَدَاي، تَعَالَى.

واین رفتن نه به اقدام باشد. که رفتن به اقدام سَوِي کسی باشد که او در مکان باشد، یاقرب او به ملازقت باشد و بعد او به مسافت، و حق، تَعَالَى، از این صفات پاك است. پس رفتن^۳ سَوِي او به اقدام نباشد، لکن به سِرِّ باشد. و آن چنان است، که ابراهیم خلیل، عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَام، گفت: «... إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيِّهْدِينِ.» «من سَوِي خَدَاي خویش خواهم رفتن، به ظاهر به خدمت، اورا پَرَسْتَم و غیر اورا نپَرَسْتَم، و به دل مَحَبَّت اورا خواهم و غیر اورا نخواهم، و به سِرِّ^۶ به مُشَاهَدَت، اورا بینم و غیر اورا نبینم. شاید که رفتن به سَوِي خَدَاي، تَعَالَى، بدین معنی بود.

← ۸ - ما، حر، پا، کر، تا: بتملق (و بتملق) مشغول کردند (شوند). قل: بتمقل مشغول باشند. * ما: از حق تعالی بدین معنی بود که یاد کردیم قوله. قل: از حق عز وجل برین باشد که یاد کردیم قوله. حر، تا: از حق باین معنی باشد (بود) که یاد کردیم. پا، کر: از حق جل و عز بدین معنی (بدین معنی) باشد که یاد کردیم.

۱ - ما، قل: برفتنند. حر: کفت برفتنند. پا، کر: و رفتند. تا: تعالی برفتندی. * ما، تا: خدای تعالی. قل، حر، پا، کر: خدای (خدا) عز وجل.

۲ - ما، حر، پا، کر، تا: نه با اقدام باشد که (باشد). قل: نبا قدم باشد که. * ما، تا: که اودر. قل، حر، پا، کر: که وی اندر (در).

۳ - ما، تا: یاقرب او. قل، حر، پا، کر: یاقرب وی. * ما، حر، کر: باشد و بعد او (وی) بمسافت و حق تعالی (جل و عز). قل، پا: باشد و بعد وی بمسافت باشد و حق عز وجل. تا: و بعد او بمسافت و حق سبحانه. * ما: صفات با کست. قل، پا، کر، تا: صفت با کست (پاك است). حر: صفت با کست و ازین معانی منزّه.

۴ - ما، تا: سَوِي او. قل، حر، پا، کر: سَوِي (سوی) وی. * ما، کر: لکن بسر (بسر). قل، حر: ولیکن (ولکن) بسر. پا، تا: بسر (به سر). * ما: وان جنانست که ابرهیم. قل، پا، کر: و این جنان است (چنانست) کی ابرهیم (که ابراهیم). حر: و آنچنانست که. تا: همچین است که ابراهیم.

۴، ۵ - ما: علیه الصلوة والسلام کفت. قل: علیه السلام کفت. حر: علیه السلام. پا، کر: کفت علیه السلام. تا: صلوات الله علیه کفت.

۵ - انی ذاهب... آیه ۹۹، سوره ۳۷ (سورة الصافات). و قال انی ذاهب الی ربی سیهدین. - ما، حر، پا، کر، تا: الی ربی سیهدین. قل: الی ربی. * ما: من سَوِي خدای. قل، حر، پا، کر: من سَوِي (حر: سَوِي) خداوند. تا: من بحضرت خدای.

۶ - ما: بخدمه اورا برستم و غیر اورا نپرستم. قل: بخدمت ورا برستم و غیر ورا نپرستم. حر: بخدمت اورا برستم و غیر ورا نپرستم و بزبان بشنا اورا بستایم و غیر اورا نستایم. پا، کر: اورا بخدمت پرستم و غیر اورا نپرستم و بزبان (به ثنای) او کشایم و غیر اورا نستایم. تا: بخدمت اورا پرستم و غیر اورا نه پرستم و بزبان کویا اورا ستایم و غیر اورا نه ستایم. * ما، حر، کر، تا: محبت اورا خواهم و غیر اورا. قل، پا: محبت ورا خواهم (اورا هم) و غیر ورا.

۷ - ما، حر، پا، کر، تا: بمشاهدت (مشاهدت) بمشاهده هم - و بمشاهده هم - بمشاهدت (اورا بینم و غیر (وجز) ←

و شاید که رفتن به سوی خدای، تعالی، به معنی دیگر باشد، و آن آن است: که هرچ
 بینند با آن چیز نیارامند، و از آن چیز بگریزند، و نظاره صنع او کنند، و هرچ ایشان را از
 ۳ حق، تعالی، بخواهد بریدن، با آن چیز نیارامند، چنانکه خدای، تعالی، گفت: «فَرِّوْا إِلَى اللَّهِ».
 و شاید که معنی این آن باشد: که نظاره صنع او کنند، و چون از صنع او بگذرند، نظاره
 صفات او کنند، باز از صفات بگذرند، و نظاره ذات کنند، فعلی بینند بی غایت، و صفاتی
 ۶ بینند بی نهایت، و ذاتی بینند بی مثل و بی شبهه، و این چنان است، که مُصْطَفَى، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ،
 گفت: «أَعُوذُ بِعَفْوِكَ مِنْ عِقَابِكَ»، «أَوَّلُ نَظَارَةِ فِعْلٍ كَرَدَ، بَارَزَ كَقَوْلِهِ: «... وَأَعُوذُ بِرِضَاكَ
 مِنْ سَخَطِكَ»، «از نظاره فعل به نظاره صفات رفت، باز گفت: «... وَأَعُوذُ بِكَ مِنْكَ»، «از
 ۹ نظاره صفت به نظاره ذات رفت، باز گفت: «... لَا أَحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ»، «خویشتر را از صفات

← اورا. قل: ورا بینم و غیر ورا. * ما، قل، حر: شاید. پا، کر: و شاید. تا: روا باشد. * ما: بسوی خدای تعالی بدین معنی
 بود. قل، پا، کر: سوی خدای (بسوی خداوند) عز و جل بمعنی دیگر بود. حر: سوی خداوند تعبد بدین معنی باشد.
 تا: بخدای باین معنی بود.

- ۱ — ما، قل: و شاید که رفتن بسوی خدای تعالی بمعنی دیگر باشد. حر: و نیز شاید که بهتر ازین باشد. تا: و روا باشد که
 رفتن بخدای بمعنی دیگر باشد. پا، کر: ندارد.
- ۲ — ما، حر، پا، کر: با آن چیز. قل: با آن چیز. تا: با آن. * ما، تا: و از آن چیز. قل: چه از آن چیز. حر: چه از آن. پا، کر: که
 از آن چیز. * ما، پا، کر، تا: و نظاره صنع (پا، کر: صانع). قل، حر: نظاره صنع.
- ۲، ۳ — ما: از حق تعالی. قل: از حق عز و جل. حر، پا، کر، تا: از حق.
- ۳ — ما، قل، حر، پا، کر: با آن چیز نیارامند. تا: با آن چیز نیارامد. * ما: خدای تعالی گفت. قل، حر، پا، کر، تا: خدای
 عز و جل گفت (تا: میگوید). * ففرّوا... آیه ۵۰، سوره ۵۱ (سوره الذاریات). ففرّوا الى الله انى لكم منه نذیر مبین.
- ۴ — ما، قل، پا، کر: و شاید که (کی) معنی این. حر: و شاید که معنی این سخن. تا: و روا باشد که معنی این. * ما، قل، تا:
 صنع او. حر، پا، کر: صنع وی. * ما، تا: و چون از صنع او بگذرند نظاره صفات او. قل، حر: باز از صنع بگذرند
 نظاره (و نظاره) صفات وی. پا، کر: باز از آن صنع بگذرند صفات (نظاره صفات) وی.
- ۵ — ما، قل، حر، پا، کر: باز از صفات. تا: و چون از صفات وی. * ما: و صفاتی. قل، پا، کر: صفات. حر، تا: صفاتی.
- ۶ — ما: و ذاتی. قل، پا، کر: ذات. حر، تا: ذاتی. * ما، قل، تا: بی مثل و بی شبهه. حر: بی مثل و بی شکل و بی شبهه و بی کیف.
 پا، کر: بی مثل (بی مثل) بی شکل. * ما، پا، کر، تا: صلی الله علیه و سلم. قل، حر: علیه السلام.
- ۷ — ما، پا، کر: باز گفت اعوذ برضاک. قل، حر: باز گفت و اعوذ برضاک. تا: پس گفت اعوذ برضاک.
- ۸ — ما، قل، حر، پا، کر: باز گفت اعوذ بکک. تا: پس گفت اعوذ بکک.
- ۸، ۹ — ما، تا: از نظاره (نظاره) صفت. قل، پا، کر: از صفت. حر: از نظاره صفات.

خویش مُجَرَّد کرد، باز گفت: «... أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ.»، فردا نیتِ او یاد کرد. اول
مقامِ استدلال است، دیگر مقامِ افتقار است، سه دیگر مقامِ مشاهده است، چهارم مقامِ
حیرت است، پنجم مقامِ فنا. اینک رفتنِ سویِ خدایِ چنین باشد. قوله: ^۳
وَأَعْرَضُوا عَمَّا سِوَى اللَّهِ - وروی بگردانیدند از جز خدای، تعالی!

معنی این آن است: که با هر چه مشغول گشتند جز حق، به تراز آن چیز از ایشان فایت
گشت، و آن حق است، عزوجل. و از بیمِ فراقِ حق به هیچ چیز نگه نیارند کرد، ترسند که ^۶
با آن چیز بمانند و نیز به حق راه نیابند. تایکی را از بزرگان پرسیدند، کَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ؟

← ۹ - ما، قل، حر، پا، کر: باز گفت لاحصی. تا: پس گفت لاحصی.

۹ و سطر اول این صفحه - ما، قل، پا: خویشتن را از صفات خویش مجرد کرد. حر: خویشتن از صفات خویش محو کرد.
کر: خویشتن را مجرد کرد. تا: خود را از صفات خویش مجرد کردانید.

۱ - ما، قل، حر، کر: باز گفت انت کما اثنت علیک. تا: پس گفت انت کما اثنت. * ما:
فردانیت او. قل، حر، پا، کر، تا: فردانیت (فردانیت) ورا (ویرا - اورا).

۲ - ما، قل، پا، کر: دیگر (قل: و دیگر) مقام افتقار است (افتقار است). حر: دوم مقام افتقار. تا: دوم مقام افتقار است.
* ما: سدیکر مقام مشاهده است. قل: و سه دیگر مقام مشاهده است. حر: سوم مقام مشاهده. پا، کر: سیوم مقام
مشاهدتست. تا: سیوم مقام مشاهدات است. * ما، حر، پا، کر، تا: چهارم. قل: و چهارم.

۳ - ما، تا: پنجم مقام فنا. قل، حر: و پنجم (پنجم) مقام فناست. پا، کر: پنجم مقام اثنا (ثنا). * ما، قل، پا، کر، تا: اینک.
حر: این. * ما، تا: خدای. قل، پا، کر: حق عزوجل. حر: خدای عزوجل. * ما: قوله و اعرضوا عما. قل، کر: قوله
و اعرضوا عما. حر: و اعرضوا عما. پا: و قوله اعرضوا عما. تا: و اعرضوا عن ما.

۴ - ما، پا، کر: روی بگردانیدند از جز خدای تعالی (عزوجل). قل: و روی بگردانیدند از جز خدای عزوجل. حر:
گفت روی بگردانیدند از آنک که جز خدایست عزوجل. تا: و روی بگردانیدند از آنچه جز خدای است.

۵ - ما، قل، کر: معنی این. حر، تا: معنی این سخن. پا: معنی. * ما، قل، حر، پا، کر: که با هر چه مشغول گشتند
جز حق. تا: که با هر چیز که بیار امیدن جز حق.

۶، ۵ - ما، حر، پا، کر، تا: بهتر (به) از آن چیز از ایشان فایت (تا: فوت) کشت (شد). قل: به از آن چیز فایته کشت.

۶ - ما، قل، حر: عزوجل. پا، کر: جل و عز. تا: عزاسمه.

۷، ۶ - ما: و از بیم فراق حق بهیچ چیز نگه نیارند کرد ترسند که با آن چیز بمانند و نیز بحق راه نیابند. قل: از بیم فوات
حق نیارند بهیچیز نگاه کردن بترسند کی نباید که با آن چیز بمانیم پس بحق عزوجل راه نیابیم. حر: از بیم فوات حق
با چیزی صحبت نیارستند کردن و بهیچ چیزی نظاره نکردند ترسیدند که نباید که اگر ما با آن چیز بمانیم بحق ترسیم. پا،
کر: که از بیم فوات حق نیارند بهیچ چیز نگاه کردن بترسند (بترسیدند) که نباید که با آن چیز بمانیم پیش حق راه
نیابیم. تا: و از فوات حق بهیچ چیز نگاه نیارند کز و ترسند که نباید که با آن چیز بمانند و نیز بحق راه نیابند. ←

قَالَ عَطْفَتَيْنِ وَقَدْ وَصَلْتَ - گفتند راه به خدا چگونه باید بُرد؟ گفت دوبار برگرد و به خدای رسیدی - يك بار از دنیا برگرد، و دیگر از عقبی^۱، که دنیا و عقبی^۱ هر دو نصیبِ نفس اند. نفس ۳ پرستان را با حق^۲، تعالی^۳، صحبت نبود، نبینی که حق^۲، تعالی^۳، در صفتِ مُصْطَفَى^۴، عَلَيْهِ السَّلَام^۵، چنین یاد کرد: « مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى^۶ ». گفتند: مَا زَاغَ فِي الدُّنْيَا، وَمَا طَغَى فِي الْعُقْبَى^۷. اگر چشم از دنیا نخواهی بردی، پیش از مرگ^۸ به عقبی^۱ نرسیدی، و اگر چشم از عقبی^۱ نخواهی بردی، به قَابِ قَوْسَيْنِ^۹ او اَدْنَى^{۱۰} نرسیدی. از همه اعراض کرد، تا همه بیافت. هرک^{۱۱} به غیر حق^۲ اقبال کند، حق^۲ را برهاند، و آنک^{۱۲} به وی اقبال کرده است با وی نماند. و هرک^{۱۳} از غیر حق^۲ اعراض کند و به حق^۲ اقبال کند، با حق^۲ بماند، و آنچه از او اعراض کرد به خیر^{۱۴} مر او را مُسَخَّر^{۱۵} گردد. و هرک^{۱۶} به مُلْكَ مشغول

← ۷ - ما، قل، پا، کر، تا: تا یکی را. حر: تا یکی. * ما، قل، پا، کر، تا: کیف الطريق الى الله (الله تعالی). حر: این الطريق الى الحق.

۱ - ما، تا: قال عطفَتَيْنِ. قل: قال اعطف عطفَتَيْنِ. حر، پا، کر: فقال (قال) خطوتین. * ما، حر: بخدا چگونه باید برد. قل، پا، کر: بخدای (بخدا) چگونه (چگونه) باید بردن. تا: چگونه باید بردند. * ما، قل، حر: دوبار برگرد. پا، کر: دو کام بردار. تا: دوبار کام برگرد.

۲، ۱ - ما، قل، پا، کر، تا: و بخدای رسیدی. حر: و رسیدی.

۲ - ما، تا: یک بار. قل: یکی بار. حر، پا: یکی. کر: ندارد. * ما، قل، حر، تا: برگرد. پا، کر: برگردد. * ما، قل، حر: و دیگر. پا، کر: و یکی (یکی). تا: و یکبار. * ما، حر، تا: که دنیا. قل، پا، کر: دنیا. * ما، قل، حر، تا: هر دو نصیب نفس اند (حر: نفس است). پا، کر: نصیب نفس باشد (آمد).

۲، ۳ - ما، تا: نفس (و نفس) پرستان را با حق تعالی (با خدای) صحبت نبود. قل، حر، پا: و نفس (نفس) پرستان را با حق عزوجل (با حق) صحبت نباشد. کر: نفس پرستان را با حق نباشد.

۳ - ما: که حق تعالی در. قل، حر، پا، کر: که حق عزوجل (جل وعز) در (اندر). تا: که حق در.

۳، ۴ - ما، قل، تا: مصطفی علیه السلام (جنین چنین). حر: مصطفی. پا، کر: مصطفی صلی الله علیه وسلم چنین. ۴ - ما زَاغَ... آیه ۱۷، سوره ۵۳ (سوره النجم).

۵، ۶ - ما: اگر چشم از دنیا برهم نهادهی بقاب قوسین او ادنی. قل، حر، پا، کر: اگر چشم (چشم) از دنیا نخواهی بردی (پا: نخواهی بردی) بیش از مرگ^۸ بعقبی^۱ نرسیدی (نرسیدی) و اگر چشم (چشم) از عقبی^۱ نخواهی بردی (حر: نخواهی بردی) بیش از مرگ^۸ - پا: نخواهی بردی) بقاب قوسین او ادنی (حر: بقاب قوسین).

۶ - ما، حر، پا، کر، تا: هرک^{۱۱} (هر که - و هر که) بغیر حق. قل: هرک^{۱۱} بغیر حق عزوجل.

۷ - ما، قل: حق را برهاند. حر، تا: حق (حق را) بگذارد. پا، کر: حق را بگذارد. * ما: و آنک^{۱۲} بوی اقبال کرد دست با وی نماند. قل، حر، پا، کر، تا: و آنچه (و آنکه) بدو (بوی - برو) اقبال کرده است با او (با وی - با او) نماند (بماند). ←

گردد، مَلِك را برهاند، وهرک به مَلِك مشغول گردد، چون مَلِك او را گشت، مُلک خود او را گردد. قَوْلُهُ:

۳ خَرَقَ الْحُجْبَ اَنْوَارُهُمْ - بدرانید حجابها را نورهای ایشان.

شاید که معنی این آن باشد، که هرچ ایشان را از حق، تعالی، حجاب کند، آنرا از پیش سِر برداشته باشند، تانور سِر ایشان جز به حق ننگردد. و حجابها چهار است: دُنیا، و نَفَس، و خَلق، و شیطان. دُنیا حجابِ عَقْبِی است، هرک با دُنیا بیارامد عَقْبِی را برهاند. و خَلق، حجابِ ۶ طاعت است، هرک به ریای خَلق مشغول گردد طاعت را برهاند. و شیطان، حجابِ دین است، هرک موافقتِ شیطان کند دین را برهاند. و نَفَس، حجابِ حق است، هرک به هوای نَفَس رَوَد

← ۸ - - ما، حر، پا: اقبال کند با حق. قل: اقبال کند با حق عزوجل. کر: اقبال کند بحق. تا: اقبال با حق. * ما: وانج از و اعراض کرد. قل، حر، پا، کر: وانجه از وی اعراض کرد. تا: و آنچه از و اعراض کند. * ما: بخیر او مسخر کرد. قل: بخیر مرور او مسخر گردد. حر: آن چیز ویرا باشد و مسخروی گردد. پا، کر: بجز (همه چیز) و را مسخر کرد. تا: او را مسخر گردد.

۸ و سطر اول این صفحه - ما، تا: وهرک (وهر که) بملک مشغول گردد ملک را برهاند (بگذارد). قل: وهرکی مشغول شود ملک برهاند. حر: هرکی به ملک مشغول گشت ملک برهاند. پا، کر: هر که بملک مشغول گردد ملک یله کرد.

۲، ۱ - ما، تا: مشغول گردد چون ملک او را کشت ملک خود او را گردد قوله (او را گردد). قل: مشغول گردد حق ملک و را کشت خود ملک و را گردد قوله. حر: بملک مشغول چون ملک ویراست ملک خود او را است. پا، کر: مشغول گردد چون ملک و را کشت خود ملک و را گردد.

۳ - ما، قل، حر، پا، تا: خرق الحجب. کر: خرق الحجب. * ما: بدرانید حجابها نورها ایشانرا. قل، پا، کر: بدرانید مر حجابها را نورها (نورها) ایشان. حر، تا: کفت بدرانید حجابها را انوار (نورهای) ایشان.

۴ - ما، پا، کر: شاید که معنی این. قل، حر: شاید کی (که) معنی. تا: چون روا باشد که معنی این. * ما، حر، پا، کر، تا: ایشانرا (مرا ایشانرا) از حق تعالی (از حق - از حق سبحانه) حجاب کند. قل: مرا ایشانرا از حق عزوجل باز دارد. * ما، قل، حر، تا: انرا. پا، کر: آن.

۵ - ما، قل، حر، پا، کر: برداشته باشند. تا: برداشته باشد. * ما، تا: و حجابها چهارست (چهار است) قل، حر، پا، کر: و حجابها (که حجابها) چهارند (چهار اند). - در حاشیه نسخه کر: حجابها چهار اند.

۶ - ما: بیارامد عقی را برهاند. قل، حر: بیارامد عقی برهاند. پا، کر: بیارامد عقی را یله کرد. تا: بیارامد عقی را بگذارد.

۷ - ما، حر، پا، کر، تا: طاعتست (طاعت است). قل: طاعت اند. * ما، قل، تا: هرک بریا (هرکی بریای - هر که بریای) خلق. حر، پا، کر: هر که بخلق (باخلق). * ما: طاعت را برهاند. قل، حر: طاعت برهاند. پا، کر: طاعت را یله کرد. تا: طاعت را بگذارد.

خدای را برهاند، چنانک خدای، تعالی، گفت: «أَفْرَعَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ»، و آن کس که بر هوایِ نفسِ خویش رفت، گفت: هوایِ خویش را خدایِ خویش گرفته است. تا این چهار

۳ حجاب از پیشِ دل برنخیزد، نورِ معرفت در دل راه نیابد.

و شاید که معنی این آن باشد، که نورِ سرِّ ایشان از حجابِ هایِ عرش در گذشته است، از بهر آنک، عارف امروز به سرِّ همان بیند که فردا به معاینه خواهد دیدن. و اگر عارفان را به قیامت

۶ به نظاره حجب مشغول کنند، طاقت ندارند، و امروز نیز اگر دل ایشان را به جز حق، تعالی، مشغول گردانند، طاقت ندارند و فریاد بر آرند. از بایزید بسطامی، قدس الله روحه العزیز، حکایت

← ۷، ۸ — ما، قل، حر، تا: و شیطان حجاب دینست (دین است) هرک (هر که) موافقت شیطان کند دین را (دین) برهاند (بگذارد). پا، کر: ندارد.

۸ — ما، قل، پا، کر: حقست (حق است). حر: خدایست. در نسخه تا: از، و نفس، تا، چنانک، نیامده است.

۱ — ما: خدایا برهاند. قل: خدای تعالی برهاند. حر: خدایا برهاند. پا، کر: حق را یله کرد. * ما، قل، پا: چنانک خدای تعالی (خدای) گفت. حر: که خدای عزوجل گفت. کر: چنانکه گفت خدای عزوجل. تا: چنانکه خدای میگوید. * افرعیت... آیه ۲۳، سوره ۴۵ (سوره الجاثیه). افرعیت من اتخذ الهه هواه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة فن یرید من بعد الله افلاتا تذکرون.

۱، ۲ — ما، تا: وانکس (آنکس) که بر هوایِ نفسِ خویش رفت گفت (گفت او). قل: انکسی که بر هوایِ نفسِ خویش رفت گفت وی. پا، کر: انکسی که بهوایِ نفسِ خویش رفت وی.

۲ — ما، قل، حر، تا: خدایِ خویش گرفته است (گرفت است). پا: بخدائی گرفتست. کر: بخدائی گرفتست شیطان حجاب دین است هر که موافقت شیطان کند دین یله کرد. * ما، تا: تا این (و تا این) چهار. قل، حر، پا، کر: تا این هر چهار (چهار).

۳ — ما، حر، تا: در دل. قل، پا، کر: اندر دل.

۴ — ما، قل، حر، پا، کر: و شاید. تا: و روا باشد. * ما، پا، کر، تا: این ان باشد (بود). قل، حر: ان بود (آن بود). * ما، حر، تا: در گذشته است. قل: اندر گذشته است. پا، کر: اندر گذشته است.

۵ — ما، حر، پا، کر، تا: بسر (بسر). قل: سر. * ما، قل، پا، کر، تا: بمعاینه (معاینه) خواهد دیدن. حر: معاینه خواهد دید. * ما، قل، حر، تا: عارفانرا (عارفان را). پا، کر: مر عارفانرا.

۶ — ما، قل، کر، تا: بنظاره (بنظاره) حجب مشغول کنند (کنند). حر: بنظاره بهشت مشغول کنند. پا: بنظاره حجب مشغول گردانند. * ما، تا: و امروز. قل، حر: امروز. پا، کر: و فریاد سازند امروز. * ما، قل، پا، کر، تا: دل ایشانرا (ایشان را). حر: دلرا.

۶، ۷ — ما، قل: حق تعالی مشغول گردانند. حر، کر، تا: حق (حق تعالی) مشغول گردانند. پا: حق مشغول کنند.

۷ — ما، حر، تا: و فریاد برارند از بایزید (از ابویزید). قل، پا، کر: و فریاد سازند از بویزید (از ابویزید). * ما: قدس الله روحه العزیز حکایت. قل: رحمه الله حکایت. حر: حکایت. پا، کر، تا: رحمه الله علیه حکایت.

آورده‌اند، که او گفت: اگر حقّ، تعالیٰ، مرا در بهشت طرّفهٔ الْعِیْنِی از دیدار خود محبوب کند، چندان فریاد کنم و بنالم، که دوزخیان را بر من رَحْمَ آید.

و جملهٔ سخن در حجاب آن است، که هر چه بنده را از حقّ مشغول گرداند حجاب است، ۳
و هر چه به حقّ رساند حجاب نیست. و نور معرفت قوی‌ترین همهٔ نورها است، هر چیزی که خواهد
که عارف را از حقّ محبوب کند، نور معرفت آن را بسوزاند و بگذرد. و اگر نور معرفت در سر
پنهان نیستی و آشکاراستی، زمین و آسمان با او طاقت ندارند. قَوْلُهُ: ۶

وَجَالَتْ حَوْلَ الْعَرْشِ أَسْرَارُهُمْ - جَوْلَانِ مِی كُنْدَ وِی كَرْدَدِ كَرْدِ عَرْشِ سِرِّهَائِی ایشان.

و عرش، قبلهٔ دل‌ها است در آسمان، چنانکه کعبه، قبلهٔ تن‌ها است در زمین. تن به خدمت

قصید کعبه کند و مراد نه کعبه، بل که خداوند کعبه. دل به قربت قصید عرش کند و مراد ۹

۱ - ما، تا: که او گفت (که گفت) اگر حق تعالی مرا در. قل، حر، پا، کر: کی (که) اگر حق عزوجل مرا اندر.

۱، ۲ - ما، پا، کر، تا: از دیدار خود (خویش) محبوب کند جندان (جندانی). قل، حر: از دیدار خویش (از دیدار) محبوب گرداند جندانی.

۲ - ما، قل، حر، تا: که (کی) دوزخیان را بر من رحم آید (رحمت آید). پا، کر: که دوزخیان بر من رحمه (رحمت) آزند.

۳ - ما، حر، تا: در حجاب. قل، پا، کر: اندر حجاب. * ما، تا: که هر چه (که هر چه) بنده را از حق مشغول گرداند حجاب است (حجاب است). قل، حر: که هر چه بنده را (بنده) از حق عزوجل (از حق) مشغول گرداند (کند) همه حجاب است. پا، کر: که هر چه (که هر چه) بنده را از حق مشغول گرداند همه حجاب است.

۴ - ما، قل، حر، پا، تا: قوی‌ترین. کر: قوی‌تر.

۴، ۵ - ما، حر، تا: هر چیزی که (هر چیزی که) خواهد (خواهد) که عارف را از حق. قل: هر چیزی که خواهد که مر عارف را از حق عزوجل. پا، کر: هر چیزی که (هر چیزی که) خواهد که عارف را از خود.

۵ - ما: انرا بسوزاند و بگذرد. قل، پا، کر: مر انرا بسوزد و بگذارد. حر، تا: انرا بسوزد و بگذارد. * ما، تا: در سر. قل، پا، کر: اندر سر. حر: از سرها.

۶ - ما، تا: و آشکاراستی. قل، پا، کر: چه (چه) آشکاراستی. حر: ندارد. * ما، قل، حر، پا، کر: زمین. تا: زمین را. * ما، تا: با او. قل، حر، پا، کر: با وی. * ما، قل: ندارد و قوله (قوله). حر، تا: ندارد (نداردی). پا، کر: نیاوردی.

۷ - ما، قل، تا: و جالت. حر، پا، کر: و حالت. * ما، قل، تا: جولان می‌کند و می‌گردد (می‌گردد در). حر: گفت می‌گردد. پا، کر: همی‌گردد.

۸ - ما، حر، پا، کر، تا: و عرش. قل: عرش. * ما، حر، تا: در آسمان چنانکه (چنانکه). قل، پا، کر: اندر آسمان چون (چون - چنان چون). * ما، حر، تا: در زمین. قل، پا، کر: اندر زمین.

۹ - ما: و مراد نه کعبه بل که. قل: مراد نه کعبه است چه. حر، پا، کر: مراد نه کعبه چه (چه). تا: و مراد نه کعبه. * ما، حر، پا، تا: دل، قل، کر: و دل.

نه عرش، که خداوند عرش. و خداوند کعبه در کعبه نه، و خداوند عرش بر عرش نه. چون تن به کعبه رسد گرد کعبه طواف بیارد، از شوق خداوند کعبه متحیر بماند، نیابد و باز گردد. دل تا عرش برود، از شوق خداوند عرش گرد عرش طواف سازد، و خداوند عرش را نیابد، هم آن جا بایستد و باز نگردد. اگر دل از عرش باز گردد چنانک تن باز گردد، از کعبه هرگز بیش راه نیابد. نفس ظاهر، و کعبه ظاهر، ظاهر را به ظاهر مشغول کرده اند. دل غیب، و عرش غیب، غیب را به غیب مشغول کرده اند. بسیار تکلف و مدت باید تا تن به کعبه رسد، و دل را تکلف و مدت نیاید تا به عرش رسد.

و گروهی چنین گفته اند: که کعبه، قبله آدمیان است، و عرش، قبله فرشتگان است، چون آدمیان به خدمت در آیند روی به کعبه آرند، و چون فرشتگان به خدمت آیند روی به عرش آرند.

← ۹، و سطر اول این صفحه — ما: و مراد نه عرش جه. قل: مراد نه عرش است جه. حر، پا، کر: مراد نه عرش جه (چه). تا: و مراد نه عرش و لکن.

۱ — ما، تا: و خداوند کعبه در کعبه نه و خداوند (خداوند) عرش بر عرش نه. قل: و خداوند عرش و کعبه اندر کعبه نه و اندر عرش نه. حر، پا، کر: و خداوند کعبه در (اندر) کعبه نی خداوند عرش نیز بر (و خداوند عرش اندر) عرش نی.

۲، ۱ — ما، حر: چون تن بکعبه رسد. قل: تن بکعبه رسد. پا، کر، تا: تن (و تن) چون بکعبه رسید (رسد).

۲ — ما: طواف بیارد. قل، حر، پا، کر، تا: طواف سازد. * ما، قل، حر، پا، کر: نیابد. تا: راه نیابد. * ما، قل، حر، پا، کر: دل. تا: و دل.

۳ — ما، قل، حر، تا: برود. پا، کر: بدود (بدود). * ما، قل، حر، پا، کر: خداوند عرش. تا: خدای عرش. * ما: و خداوند. قل، حر، پا، کر، تا: خداوند.

۴ — ما، قل، پا، کر: بایستد. حر: باشد. تا: باستد. * ما: از عرش باز کردد چنانک تن باز کردد. قل، پا، کر: باز کردد از عرش چنانکه (چنانکه) تن باز کردد. حر: باز کردد از عرش هم چنانک تن. تا: از عرش باز کردد چنانکه تن.

۵ — ما، قل، پا، کر: ظاهر را. حر، تا: ظاهر. * ما، حر، تا: مشغول کرده اند. قل: مشغول کردند. پا، کر: مشغول کردند. * ما، قل، حر، تا: دل غیب. پا، کر: دل اندر غیب.

۶ — ما، قل، حر: و مدت باید. پا، کر: باید و مدت باید. تا: و مدت بیاورد. * ما، قل، حر، تا: و دل را. پا، کر: و مر دل را.

۸ — ما، قل، حر، کر، تا: قبله آدمیانست (آدمیان است). پا: قبله مؤمنانست. * ما، تا: فرشتگان است (ست) قل: فرشتگان است. حر، پا، کر: فرشتگان.

۹ — ما: بخدمه در آیند. قل، پا، کر: بخدمت اندر آیند. حر، تا: بخدمت آیند. * ما، قل، حر، کر، تا: روی بکعبه آرند (آرند). پا: روی بکعبه اندر. * قل: و چون فرشتگان بخدمت اندر آیند و روی بعرش آرند. حر، تا: و فرشتگان چون (و چون فرشتگان) بخدمت آیند روی بعرش آرند. ما، پا، کر: ندارد.

زمینیان به کعبه در مانده، و آسمانیان به عرش در مانده، نه زمینیان را مُراد کعبه، و نه آسمانیان را مُراد عرش، مُتَحیر گشته از دریافتن خداوند عرش و کعبه.

و گروهی چنین گفته‌اند: **إِنَّ اللَّهَ، تَعَالَى، خَلَقَ الْعَرْشَ إِظْهَارًا لِعَظَمَتِهِ، لَا مَكَانًا لِذَاتِهِ.** ۳
 عرش را بیافرید، تا بزرگی خود به آفریدن او خلق را بنماید، تا سر همه خلق در بزرگی عرش که مخلوق است چنان متحیر گردد که از عظمت خدای نیارند اندیشیدن. و در صفات عرش سُخُن بسیار است. و در بعضی اخبار چنین آمده است: که عرش را به عدد همه خلائق زبان است، به هر ۶ زبانی خداوند را تسبیح می‌کند، به لغتی، که این زبان آن نداند، و آن زبان این در نیابد، و حق، تعالی، همه بشنود و داند. و در اخبار چنین آمده است، که اسرافیل، علیه السلام، تمنا کرد که کاشکی من عَظَمَتِ خداوند را بدانم! خدای، تعالی، چندان قوت که همه خلق آسمان را داده ۹

۱ — ما، تا: بکعبه در مانده. قل، پا، کر: بکعبه اندر مانده. حر: بکعبه در مانده متحیر. * ما، تا: بعرش در مانده. قل، پا، کر: بعرش اندر مانده اند (اندر مانده). حر: بعرش در مانده متحیر. * ما، قل، تا: و نه. حر، پا، کر: نه.

۲ — ما، حر، تا: متحیر (همه متحیر) کشته از دریافتن. قل، پا، کر: متحیر کشته‌اند اندر دریافتن.

۳ — ما، قل، حر: و گروهی چنین. پا، کر، تا: و گروهی. * ما، قل، حر: ان الله تعالی. پا، کر، تا: ان الله.

۴ — ما، قل، پا، کر: عرش را. حر: کفت عرش را. تا: عرش مرا. * ما، حر: تا بزرگی خود بافریدن او خلق را (بیافریدن وی بخلق) نماید. قل، پا، کر: تا بزرگی خویش بافریدن (بافریدن وی) بخلق نماید. تا: تا بزرگی خود بافریدن عرش با خلق نماید. * ما، حر، تا: در بزرگی. قل، پا، کر: اندر بزرگی.

۵ — ما، تا: متحیر گردد. قل: عاجز کشته. حر، پا، کر: عاجز گردد (کردند). * ما، کر، تا: خدای (خدای عزوجل - حق) نیارند اندیشیدن. قل، پا: خدای عزوجل خود نیارند اندیشیدن. حر: خدای عزوجل نیارند اندیشد. * ما، حر، تا: و در صفات. قل، پا، کر: و اندر صفات.

۶ — ما، تا: و در بعضی (و در بعضی) اخبار چنین (چنین) آمده است. قل، پا، کر: ببعضی (و ببعضی) خبرها (اخبارها) چنین (چنین) آمده است. حر: ببعضی خبرها چنین آورده‌اند. * ما، تا: که عرش را بعدد همه (جمله) خلائق زبان است. قل، حر، پا، کر: کی مر (که) عرش را بعدد همه خلق زبانست (زبانست که).

۶، ۷ — ما، حر: بهر زبانی خداوند را تسبیح می‌کند. قل: بهر زبانی خدای را عزوجل تسبیح همی‌کند. پا، کر: بهر زبانی مر خداوند (مر خداوند را) عزوجل تسبیح همی‌کند. تا: بهر زبانها خدای را تسبیح میکویید.

۷ — ما، قل، پا، کر: بلغتی. حر: بلغات مختلفه. تا: ندارد. * ما، تا: زبان این در نیابد. قل، حر، پا، کر: زبان این نداند.

۷، ۸ — ما، تا: و حق تعالی همه (و حق همه را) بشنود و داند و در اخبار چنین (چنین) آمده است. قل: حق عزوجل همه همی شنود و می‌داند و بنخبرها چنین آمده است. حر: و حق همه شنود و می‌داند و بنخبرها چنین آمده. پا، کر: و حق میدانند (می‌داند) و میشنود (می‌شنود) و بنخبرها چنین آمده است.

بود اورا بداد ، وبفرمود تا بپرَد ، پنج هزار سال بپرید به سال آن جهان ، سه یکی پایه عرش نتوانست پریدن ، هم چندان نیروی اوزیادت کرد ، ده هزار سال دیگر بپرید ، به نیمه ساق عرش نتوانست رسیدن ، عاجز فرماند ، درخواست تاحق ، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى ، اورا به جای گاه خود باز آرد ، کُنْ فَيَكُونُ ، هم آن جا بُردش که بود ، گفت : سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى ، نخستین کس که این کلمه گفت او گفت . آن کس که عَظَمْتَ خَلْقٍ از خَلْقٍ او چنین باشد ، عَظَمْتَ اورا که دریابد ؟ و بعضی گفته اند ، که کعبه در زمین و عرش در آسمان نشانی است و دلیلی که راه نماید بنده

← ۹ — ما: که کاشکی من عظمت خداوند را بدانمی . قل: کاشکی من عظمت خداوند را عزوجل بدانستمی . حر: که کاشکی من عظمت عرش خداوند عزوجل بدانمی . پا، کر: گفت کاشکی من عظمتی عرش خداوند را بدانستمی . تا: که کاشکی عظمت و بزرگواری عرش خداوند بدانمی .

۹ و سطر اول این صفحه — ما ، تا: خدای (حق) تعالی جندان قوت (قوة) که همه خلق اسمان را داده بود اورا بداد . قل: خدای تعالی جندان ک نیروی همه خلق آسمان ویرا نیرو داد . حر: خداوند عزوجل چند نیروی خلق هفت اسمان و زمین ویرا بداد . پا، کر: خدای عزوجل چند همه خلق آسمان ویرا نیرو داد (ورا پر داد) .

۱ — ما: سه یکی پایه . قل: سه یکی پایه . پا، کر: سه یک پایه (سه یک پایه) . تا: سه یکی از پایه .

۲ — ما: هم جندان نیروی او زیادت کرد . قل: هم جندان نیروش زیادت کرد . حر: هم جندان دیگر نیرو زیادت کردش . پا، کر: هم چندان نیرو (پراو) زیاده کرد . تا: هم چندان قوت زیادت کرد . * ما، قل، کر: بپرید (پرید) بنیمه (به نیمه) . حر: بپرید بسال آن جهان بنیمه . پا: بپرید نیمه . تا: می پرید نیمه .

۳ — ما، قل، تا: نتوانست رسیدن . حر: نتوانست بریدن عاجز فرماند جندان دیگر نیرو زیادت کرد هزار سال دیگر بپرید بنیمه ساق عرش نتوانست رسیدن . پا: نتوانست بریدن . کر: نتوانست پریدن . * ما، قل، حر، پا، کر: عاجز . تا: عاجز و .

۳ ، ۴ — ما: درخواست تاحق سبْحَانَهُ وَتَعَالَى اورا بجایگاه خود بازارد کن . قل: اندرخواست تاخدای عزوجل وی را بجایگاه وی بازارد کن . حر: درخواست تاخدای عزوجل اورا بجایگاه خویش بازبرد بکن . پا، کر: اندرخواست ازخدای عزوجل تا ویرا بجایگاه خویش باز آرد و کن . تا: ازحق تعالی بدعا درخواست تاحق او را بجای خود بازارد بکن .

۴ — ما، قل، حر، پا، کر: بردش . تا: برد . * ما، قل، حر، پا، کر: گفت . تا: تا گفت . * ما، حر: نخستین کس . قل، پا، کر، تا: نخستین (و نخستین) کسی .

۵ — ما، تا: او گفت . قل، پا، کر: وی گفت . حر: وی بود . * ما، حر: انکس که عظمت خلقی از خلقی او (وی) چنین باشد (بود) عظمت اورا (ویرا) که دریابد . قل: انکسی که عظمت خلقی از خلقی وی چنین بود عظمت وی را کی اندر یابد . پا، کر: آن کسی که عظمت خلق (عظمت خلق) وی چنین بود عظمتی (عظمت) ویرا که اندر یابد . تا: آن خداوند که عظمت خلق از خلق او چنین باشد عظمت اورا که دریابد .

۶ — ما، پا، کر، تا: گفته اند . قل، حر: گفتند . * ما، حر، تا: در زمین . قل، پا، کر: اندر زمین . * ما: در اسمان ←

را به حقّ. چون کعبه قبله است در زمین و عرش در آسمان، هر دو، همه، روی اند، هیچ قفانه. از هر کدام سوی که روی بدیشان آری مقصود بحاصل آید. جهانیان را بنمود، که مخلوقی که به ما مضاف است، از هر کجا که قصد او کردی درست آمد، خداوند عرش و کعبه اولی تر که ۳ از هر جای که بنده قصد او کند به وی رسد. قوله:

وَجَلَّتْ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ أَخْطَارُهُمْ - بزرگ گشت به نزدیک خداوند عرش خطرهای ایشان.

بزرگ گشتن خطر بنده به نزدیک خدای، تعالی، به بزرگ داشتن امر خداوند باشد. ۶ هر چند بنده خداوند را با حرمت تر و امر او را بزرگ دار تر، نزدیک خدای، تعالی، با مقدار تر. و هر کس که او را به نزدیک خدای، تعالی، مقدار بزرگ گردد، در دل او حق را تعظیمی افتد،

۳۳-۱

← نشانست و دلیل که راه نماید بنده را بحق. قل: اندر آسمان نشانه است و دلیل که راه نماید بنده را بحق. حر: در آسمان نشانی و دلیلست که راه نمایند بنده را بحق. پا، کر: اندر آسمان نشانست دلیل (نشانی است و دلیل) که راه نمایند بنده را بحق. تا: در آسمان نشانست و دلیل که بنده را راه نماید بحق جل و علا.

۱ - ما، قل، حر، پا، کر: چون (چون). تا: و چون. * ما، حر، تا: در زمین و عرش در آسمان. قل، پا، کر: اندر زمین و عرش اندر آسمان. * ما، قل، پا، کر، تا: هیچ (و هیچ) قفانه. حر: و هیچ قفانی.

۲، ۱ - ما، قل: از هر کدام سوی که روی بدیشان آری. حر، پا، کر: از هر کدام سوی روی بایشان آری (آری). تا: از هر سوی که بایشان روی آری.

۲ - ما، قل، حر، کر: بحاصل آید. پا: بحاصل آمد. تا: حاصل آید. * ما، قل، پا، کر، تا: جهانیان را بنمود. حر: تا: جهانیان بدانند.

۳ - ما، قل، پا، کر، تا: از هر کجا (از هر جا) که قصد او (وی) کردی درست آمد (آمد). حر: از هر کجا قصد وی کنند راست آید.

۳، ۴ - ما، تا: که از هر جای (از هر جا که) بنده قصد او. قل، حر، پا، کر: کی (که) از هر کجا (کجا که) بنده قصد وی. ۴، ۵ - ما، قل: قوله وجلت. حر، پا، کر، تا: وجلت.

۵ - ما، قل، پا، کر، تا: بزرگ گشت بنزدیک (نزدیک). حر: کفت بزرگ گشت نزدیک.

۶ - ما، قل، حر، پا، تا: خطر بنده. کر: خطر بنده. * ما: خدای تعالی. قل، حر، پا، کر: خداوند (خدای) عزوجل. تا: خدای. * ما، حر، تا: امر خداوند (خدای) باشد. قل: امر خداوند عزوجل باشد. پا، کر: امر خداوند باشد عزوجل.

۷ - ما، حر، پا، کر، تا: هر چند (و هر چه) بنده خداوند (مر خداوند) را. قل: تا هر چند بنده مر خداوند را عزوجل.

* ما، قل، تا: با حرمت تر. حر: با خدمت تر. پا، کر: با حرمت تر. * ما، قل، تا: و امر او را بزرگ دار تر (و را بزرگ دار تر). حر، پا، کر: و امر او را (امر او را) بزرگ دارنده تر (بزرگ دارنده تر). * ما: نزدیک خدای تعالی. قل: نزدیک خداوند عزوجل. حر: نزدیک خداوند. پا، کر: نزدیک خداوند جل و عز. تا: نزدیک خدای. ←

کہ دونِ حقّ را بہ نزدیکِ او مقدارِ نماند. و بزرگیِ خطرِ بنده بہ نزدیکِ خدا، معنیِ وی آن باشد، کہ از او بہ خلقِ آزادی کنند. چنانک بہ خبرِ آمدہ است از پیغام بر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَقُولُ اللهُ، تَعَالَى، مَنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ، ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي، وَمَنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَأٍ، ذَكَرْتُهُ فِي مَلَأٍ خَيْرٌ مِنْهُمْ» .

و دیگر معنی آن باشد، کہ حقّ، تَعَالَى، وُرا دوست گیرد، و چون دوست گرفت بہ دلِ خلقِ دوست گرداند، چنانک بہ خبرِ آمدہ است، از پیغام بر، عَلَيْهِ السَّلَام: «إِنَّ اللَّهَ، تَعَالَى، إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا أَمَرَ جِبْرِيلَ، فَقَالَ: إِنِّي أَحْبَبْتُ فَلَانًا فَأَحْبَبَهُ، فَيُحِبُّهُ جِبْرِيلُ. ثُمَّ يُنَادِي فِي السَّمَاءِ: إِنَّ اللَّهَ، تَعَالَى، أَحَبَّ فَلَانًا فَأَحْبَبُوهُ، فَيُحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ. ثُمَّ يُلْقِي مَحَبَّتَهُ عَلَيَّ وَجْهَ الْمَاءِ، فَلَا يَشْرَبُهُ»

← ۸ - ما، قل: وهر کس کہ (هر کسی کہ) اورا بنزدیکِ خدای تعالی مقدار بزرک کردد. حر: و کسی کہ ویرا بنزدیکِ خداوند مقدار بزرک کردد. پا، کر: و هر کسی کہ ورا نزدیکِ خداوند عزوجل مقدار بزرک کردد. تا: و هر کس کہ قدر او بنزدیکِ خدای بزرک تر کردد. * ما، تا: در دل او حق را تعظیمی. قل، پا، کر: اندر دل وی مرحق را عزوجل تعظیمی (مرحق را تعظیم). حر: و در دل وی حق تعالی را تعظیم.

۱ - ما، تا: کہ دون حق را بنزدیکِ او. قل، حر: کی (کہ) دون حق را بنزدیکِ وی. پا، کر: کہ دون ورا نزدیکِ وی. * ما: و بزرگیِ خطرِ بنده بنزدیکِ خدا معنی وی ان باشد کہ ازو. قل: و بزرکِ خطرِ بنده بنزدیکِ خدای عزوجل معنی وی آنست کی ازوی. حر: و بزرکِ خطرِ بنده بنزدیکِ خداوند معنی ان باشد کہ ازوی. پا، کر: و معنی بزرگیِ و خطرِ بنده (و معنی بزرگیِ خطرِ بنده) بنزدیکِ خدای عزوجل آن باشد کہ ازوی. تا: و بزرگیِ خطرِ بنده بہ نزدیکِ خدای تعالی معنیش آن باشد کہ اورا.

۲ - ما، قل، حر، پا، کر: بخلقِ آزادی کند. تا: بخیر یاد کند.

۳، ۲ - ما: بخبرِ آمدہ است از پیغام بر صلی الله علیه وسلم. قل: در خبرِ آمدہ است از پیغام بر علیه السلام. حر: بخبرِ آمدہ از پیغام بر علیه السلام. پا: از پیغام بر صلی الله علیه وسلم. - در نسخه پا: از، يقول الله تعالی من ذکرني، تا، ان الله تعالی اذا احب عبدا، نیامدہ است. کر: از پیغام بر صلی الله علیه وسلم خبرِ آمدہ است. تا: از پیغام بر علیه السلام گفت.

۵ - ما، تا: و دیگر معنی. قل، کر: دیگر معنی. حر: و دیگر. * ما: کہ حق تعالی ورا دوست کیرد. قل، حر، پا: کی حق عزوجل (حق عزوجل - کہ حق) اورا دوست کیرد و چون (جون) دوست گرفت بدل (اورا بدل) خلقِ دوست گرداند. تا: کہ حق اورا بدوستی کیرد و چون دوست گرفت در دلِ خلقِ اورا دوست گرداند.

۶ - ما، حر، پا، بخبر. قل، تا: در خبر. * ما، حر، تا: بیغامبر (بیغمبر) علیه السلام (السلام - السلام کہ) قل: بیغامبر صلی الله علیه وسلم. کر: بیغمبر صلی الله. * ما، قل، حر، تا: ان الله تعالی. پا، کر: ان الله.

۷ - ما، قل: جبریل. حر، پا، کر، تا: جبرئیل. * ما، قل، حر، پا، کر: فقال انی. تا: فقال. * ما، قل: فیحبه جبریل. حر، پا، کر: فیحب (فیحبه) جبرئیل.

بَرَّأَوْفَاجِرٍ إِلَّا أَحِبَّهُ. وَإِذَا أَبْغَضَ اللَّهُ، تَعَالَى، عَبْدًا، أَمَرَ جِبْرِيلَ، فَقَالَ: إِنِّي أَبْغَضْتُ فَلَانًا فَأَبْغِضْهُ، فَبِغِضَهُ جِبْرِيلُ، عَلَيْهِ السَّلَامُ. ثُمَّ ينادى فِي السَّمَاءِ: إِنَّ اللَّهَ، تَعَالَى، أَبْغَضَ فَلَانًا فَأَبْغِضُوهُ، فَبِغِضَهُ أَهْلُ السَّمَاءِ. ثُمَّ يُوَضَّعُ لَهُ الْبُغْضُ عَلَى وَجْهِ الْمَاءِ، فَلَا يَشْرِبُهُ بَرَّأَوْفَاجِرٍ إِلَّا أَبْغَضَهُ. ۳

و دیگر معنی آن بُود، کہ خدای، تَعَالَى، دُعایِ ایشان مُستجاب گر داند، چنانک پیغام بر گفت، عَلَيْهِ السَّلَامُ: «رَبِّ ذِي طَمْرَيْنِ، أَشَعْتَ أَغْبَرَ لَا يُؤْبَهُ لَهُ - وَلَا يُزَوِّجُ لَهُ الْمُنْعَمَاتُ، وَلَا يُفْتَحُ لَهُ السُّدُودُ - لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لِأَبْرَهُ. واز این بزرگتر محلّ چه باشد مر بنده را، کہ به جای گاهی ۶ رسد کہ خدای، تَعَالَى، سو کند اورا نخواهد کہ تباہ کند، و هر چ وی مُراد کند همان کند. و اندر

← ۸، ۷ - ما، قل، حر: ان الله تعالى. پا، تا: ان الله. کر: ان.

۸ - ما، قل، حر، کر، تا: ثم يلقى. پا: ثم تقي. * ما: على وجه السماء. قل، پا، کر، تا: على وجه الماء. حر: في الماء.

۱ - ما: بر او فاجرا. قل، تا: بَرَّأَوْفَاجِرٍ (بر او فاجر) حر، پا، کر: بَرَّ (بر) و لا فاجر. * ما: واذا ابغض الله تعالى. قل، حر، کر، تا: واذا ابغض. پا: واذا ابغضه. - در نسخه پا: از، عبد امر جبریل، تا، و دیگر معنی، نیامده است. * ما، قل، کر، تا: امر جبریل (جبرئیل - جبرئیل). حر: امر جبرائیل. - در نسخه کر: از، علیه السلام ثم، تا، فبغضه اهل السماء، نیامده است.

۲ - ما، تا: جبریل (جبرئیل) علیه السلام (السلام). قل، حر: جبرئیل (جبرئیل).

۳ - ما، پا: بر او فاجرا. قل: بَرَّأَوْفَاجِرٍ. حر، تا: بَرَّ (بر) و لا فاجر.

۴ - ما: ان بود کہ دعای تَعَالَى. قل، حر: انست (آن باد) کہ خداوند (خداوند) عزوجل. پا، کر: آن بود کہ خداوند عزوجل. تا: آن باشد کہ خدای. * ما، حر، پا، کر، تا: دعا (دعاء - دعای) ایشان. قل: دعا ایشانرا. * ما، قل، حر، پا، کر: کر داند. تا: کند.

۵ - ما، حر: کفت علیه السلام. قل: صلی الله علیه کفت. پا، کر: صلی الله علیه وسلم کفت. تا: علیه السلام میگوید. * ما، قل، حر، کر، تا: ذی طمرین. پا: ذی طمرین. * ما: لا یؤبه له ولا یزوج له. قل: لا توبه له ولا یزوج. حر: لا یؤبه له ولا یزوج. پا: لا یویاء به ولا یزوج. کر: لا یؤبه ولا یزوج. تا: لا یؤوی له ولا یزوج.

۶ - ما، قل، حر، پا، تا: السدود. کر: السدود. * ما، قل، پا، کر: لا بره. حر، تا: لا بره منهم البراء ابن مالک (البراء بن مالک). * ما، قل، حر، پا، کر: وازین بزرگتر محلی (محل) جه باشد مر بنده را (مر بنده را - مر چند بنده را). تا: و بنده را بزرگترین ازین درجه تواند بود.

۷، ۶ - ما، قل، پا، کر: کی (کہ) بجایکاهی رسد (رسد) کی (کہ) خداوند (خدای تَعَالَى - خداوند عزوجل) سو کند ورا (اورا) نخواهد کی (کہ) تباہ کند و هر چه (و هر چه) وی مراد کند. حر: بجائی رسد خدای عزوجل نخواهد سو کند ویرا دروغ بگرداند و هر چه ویرا مراد بود. تا: کہ بمحلی رسد کہ نخواهد کہ سو کند اورا باطل کند و هر چه اورا آرزو باشد.

۷ - ما: وی همان کند. قل، حر، پا، کر: همان کند. تا: ان کند.

این لفظ که پیغام بر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ، گفت: «... لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللهِ لَأَبْرَهُ.» - اگر سوگند خورد برخدای، عَزَّوَجَلَّ، راست گوی گرداندش - دلیل است که این بنده، خود، این نکند، که اگر ۳ بگردی، گفتی: که اگر چنین کند فایده نبود. پس هر چند اولیا را محل بیش تر گردد نزدیک حق، عَزَّوَجَلَّ، ایشان را با حرمت تر گرداند. و هر چه حرمت بیش گردد، حشمت بیش گردد، و هر چند حشمت بیش گردد، انبساط کم گردد. چه کثرت انبساط نشان بعداست، هر که قریب تر ۶ با حشمت تر. چنانکه فضیل عیاض گوید: جوانی را دیدم در عرفات، که اندروی فراست خیر بردم، همه دعای می کردند، وی خاموش، فراز رفتم، گفتم، لَوْ سَأَلْتَ اللهُ شَيْئًا، لَعَلَّ اللهُ، تَعَالَى،

← ۷ و سطر اول این صفحه - ما، قل، کر: و اندرین لفظ. حر، تا: و درین لفظ. پا: و اندر لفظ.

۱ - ما، حر: کی بیغمبر (که بیغمبر) گفت علیه السلام. قل: کی بیغمبر صلی الله علیه گفت. پا، کر: که بیغمبر صلی الله علیه وسلم (وسلم گفت). تا: که بیغمبر علیه السلام میگوید.

۱، ۲ - ما، قل، پا، کر: اگر سو کند خورد برخدای عزوجل (برخدای) راست کوی گرداندش. حر: اگر سو کند خورد برخدای راست گردانید. تا: خود دلیل آن است که سو کند برخدای ندهند و بر دلیل است که اگر سو کند برخدای دهنی یا بندی و معنی آنست که اگر سو کند دهد برخدای راست کوی گرداندش.

۲ - ما، قل، حر: دلیلست (دلیل است) که این بنده خود این نکند. پا، کر: دلیل (دلیل آنست) که خود این بنده این نکند. تا: و دلیل است که بنده خود این نکند.

۲، ۳ - ما، حر: کی (چه) اگر بگردی گفتی که اگر چنین کند فایده نبود. قل، پا، کر: چه (پا: چه اگر این) بگردی گفتن اگر چنین کند فایده نبود. تا: ندارد.

۳ - ما، قل، حر، پا، کر: بس (پس). تا: و. * ما، حر، پا، کر، تا: اولیا را. قل: مرا اولیا را. * ما، قل، حر، پا، کر: محل. تا: درجه و محل.

۳، ۴ - ما، قل، پا، کر، تا: نزدیک (بنزدیک) حق. حر: بنزدیک خدای.

۴ - ما، تا: ایشان با حرمت تر گرداند و هر چه حرمت بیش گردد حشمت بیش گردد. قل، پا، کر: ایشان با حرمت تر کردند و هر چند (و هر چند که) حرمت بیشتر گردد حشمت بیشتر گردد. حر: حشمت بیش گردد.

۵ - ما: و هر چند حرمت بیش گردد. قل، حر، پا، تا: و هر چند (هر چند) حشمت بیشتر (بیش) گردد. کر: ندارد. * ما، قل، تا: انبساط کم گردد. حر، پا، کر: انبساط کمتر گردد. * ما، قل، حر، پا، کر: چه (چه). تا: از بهر آنکه. * ما، قل، تا: نشان بعدست (بعداست). حر، پا، کر: بعداست.

۵، ۶ - ما، قل، پا، کر: هر که (هر کی - هر که) قریب تر با حشمت تر چنانکه (چنانکه). حر: هر که قریب تر است با حشمت تر است که. تا: و هر که قریب تر باشد با حشمت تر چنانکه.

۶ - ما، حر: فضل (فضیل) بن عیاض گوید. قل، پا، کر: فضل عیاض گوید رحمة الله علیه. تا: فضل عیاض رحمة الله میگوید. * ما، تا: جوانی را دیدم (دیدم) در عرفات که. قل، حر، پا، کر: جوانی دیدم بعرفات کی (که). ←

يَرْحَمُ هُوَ لَا بِبَرَكَةِ دُعَائِكَ . قَالَ إِنِّي إِذَا لَمُحْتَشِمٌ؟ قُلْتُ لَا بُدَّ، فَإِنَّ أَلْوَقْتَ قَدَفَاتٍ . فَأَخْرَجَ
يَدَيْهِ مِنْ عِبَائَتِهِ كَالْمُحْتَشِمِ، كُلَّمَا أَرَادَ أَنْ يَرْفَعَ يَدَيْهِ، اسْتَرْخَتْ يَدَاهُ، حَتَّى رَفَعَهُمَا بَعْدَ مُدَّةٍ،
فَقَالَ يَا رَبِّ! فَقَبِلْ أَنْ يَصِلَ الرَّاءُ بِالْبَاءِ، سَقَطَ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ، فَحَرَّكَتُهُ، فَإِذَا هُوَ مَيِّتٌ. فَقُلْتُ ۳
عَمِلْتُ فِي دَمِكَ يَا سَيِّدِي. این در عرفِ خَلْقِ خود همه ظاهر است، که هر که به ملوک نزدیک تر
با حرمت تر و با حشمت تر، و هر که دور تر گستاخ تر و بی ادب تر. زیرا که دوران از سر ملوک
خبر ندارند، گستاخی ایشان از جهل بود، و نزدیکان از سر خبر دارند، گستاخی نیارند کردن. ۶
و دیگر معنی آن باشد، که چون ایشان را به نزدیک حق، تعالی، مقدار بزرگ شود، هیبت

← ۷، ۶ - ما: اندر وی فراست خبر بردم. قل، پا، کر: اندر وی فراست خیر بردم (بردم). حر: درو فراست خیر
دیدم. تا: در فراست خبر بردم.

۷ - ما، قل، حر، پا، کر: همه دعا. تا: و همه خلق دعا. * ما، قل، پا، کر: وی (ووی) خاموش فراز (فراوی) رفتم کفتم.
حر: وی خاموش بود ویرا کفتم. تا: و او خاموش بود کفتم. * ما، حر، پا، کر، تا: لعل الله. قل: لعل الله تعالی.

۱ - ما، قل، حر، پا، تا: ببركة (ببرکت) دعا یک (دعائک). * ما: قال اذا المحدثم قلت. قل، حر، پا، کر، تا: قال انی
اذا المحدثم (اذا المحدثم - اذا المحدثم) قلت (فقلت).

۲ - ما، قل، تا: یده من عبائته (عبایته). حر، پا، کر: یده من عبائته (عبایه). * ما: انی یرفع یده. قل، حر، کر، تا: ان یرفع یده.
پا: یرفع یده. * ما، قل، حر، تا: استرخت. پا، کر: استخرجت. * ما، قل، تا: حتی رفعهما. حر، پا، کر: حتی رفعها.

۳ - ما: انی یصل. قل، حر، پا، کر، تا: ان یصل. * ما، قل، حر، پا، کر: مغشیا علیه. تا: مغشیا.

۴ - ما، قل، پا، کر، تا: عملت (علمت) فی دمک یا سیدی. حر: یا سیدی عملت فی دمک. * ما: این در عرف خلق خود
همه ظاهر است. قل، حر، کر: این خود اندر (در) عرف خلق ظاهر است (ظاهراست). پا: این خود آمدن عرف خلق
ظاهراست. تا: و این در عرف میان خلق ظاهر است. * ما، قل، حر: کی هر که (که هر که) بملوک. پا، کر: که
هر که بملوک. تا: که بملوک.

۵ - ما، قل، حر، تا: با حرمت تر و با حشمت تر. پا، کر: با حرمت و حشمت تر. * ما، قل: و هر که (وهرکی) دور تر. حر،
پا، کر، تا: و هر که دور تر.

۶ - ما، تا: کستاخی ایشان. قل: کستاخی. حر: کستاخی کردن ایشان. پا، کر: کستاخیشان. * ما، تا: از سر (از سر
ملوک) خبر دارند کستاخی نیارند کردن. قل، حر: از سر ملک خبر دارند نیارند کستاخی کردن. پا، کر: از سر
خبر دارند نیارند کستاخی کردند (کردن).

۷ - ما، تا: و دیگر معنی آن باشد که (باشد). قل، پا، کر: و دیگر (دیگر) معنی آن بود. حر: معنی دیگر آن بود که.
* ما: بنزدیک حق تعالی. قل، پا، کر: بنزدیک حق عزوجل (جل وعز). حر: نزدیک حق جل وعلا. تا:
بنزدیک حق * ما، قل، حر، پا، کر: بزرگ شود. تا: بزرگ کردد.

ایشان در خَلْق بُزْرُگِ شُود، تا خَلْقُ از ایشان می ترسند، و ایشان را خود از خَلْقِ خَبَرِ نباشد. و در حکایت آورده اند، که پیری بگذشت بجایی، کود کان بازی همی کردند، پیران آن جا نشسته بودند، گفت از این پیران شرم نمی دارند، کود کی جواب داد: اگر خداوند را نزدیک ایشان حرمت بودی، ایشان را نیز به نزدیک ما هیبت بودی. پس هم بدان مقدار که بنده خدای را بُزْرُگِ دارد. خَلْقُ او را بُزْرُگِ دارند، و بدان مقدار که از خدای خود بترسند، خَلْقُ از ایشان بترسند، و بدان مقدار که امر خدای را سبک دارند، خدای، تعالی، ایشان را به چشم خَلْقِ سبک دارد. وَقِيلَ لِلنَّبِيِّ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، هَلْ يَعْرِفُ الْعَبْدُ مَنْزِلَتَهُ عِنْدَ رَبِّهِ؟ قَالَ يَعْرِفُ. أَنْظِرْ مَا مَنْزِلَةَ اللَّهِ عِنْدَكَ. قَوْلُهُ:

- ۱ — ما: در خَلْق. قل، حر، پا، کر: اندر (در) دل خَلْق. تا: در میان خَلْق. * ما، حر، تا: می ترسند. قل، پا، کر: همی ترسند.
- ۲، ۱ — ما، تا: خبر نباشد و در حکایت آورده اند (اوردند). قل، حر، پا، کر: خبر نه و حکایتی (و حکایت) آورده اند.
- ۲، ۳ — ما، تا: بگذشت جای (بجای گاهی بگذشت) کود کان بازی می کردند و پیر (و پیران) آنجا نشسته گفت از این پیران. قل: بگذشت بجای کود کان بازی همی کردند پیران آنجا نشسته بودند گفت از این پیران. حر: بجایی بگذشت کود کان بازی می کردند و پیری آنجا نشسته بود این پیر گفت ای کود کان از این پیر. پا، کر: بگذشت (گذشت) بجایی که کود کان بازی همی کردند پیران آنجا (کردند آنجا) نشسته گفت از پیران.
- ۳ — ما: نمی دارند. قل: همی ندارند. حر، تا: نمی دارید. پا، کر: ندارید. * ما، قل، حر، کر، تا: کود کی. پا: کود کان. * ما، پا، کر: اگر خداوند را نزدیک (بنزدیک). قل: اگر خداوند را تعالی بنزدیک. حر: که اگر ایشان را بیش خدا عزوجل. تا: که اگر خدای را بنزدیک.
- ۴ — ما، قل، پا، کر، تا: ایشانرا (ایشانرا نیز) بنزدیک ما هیبت بودی. حر: ما نیز ایشانرا حرمت داشتانی.
- ۴، ۵ — ما: بس هم بدان مقدار کی بنده خدای را بزرگ. قل، پا، کر: بس بهمان مقدار کی (که) بنده خداوند را عزوجل بزرگ. حر: که هر که خداوند عزوجل را حرمت دارد و بزرگ. تا: بس هم بمقدار آنکه خدای را بنده بزرگ دارد.
- ۵ — ما، حر، پا، کر، تا: خَلْقُ او را (مر او را). قل: خَلْقُ و را.
- ۵، ۶، ۷ — ما: و بدان مقدار که از خدای خود بترسد خَلْقُ از ایشان بترسند و بدان مقدار که امر خدای را سبک دارند خدای تعالی ایشانرا بچشم خَلْقِ سبک دارد. قل: و بهمان مقدار که از خداوند عزوجل بترسد خَلْقُ از وی بترسد و بهمان مقدار که امر خداوند را عزوجل سبک دارد خداوند عزوجل او را بچشم خَلْقِ سبک کرداند. حر: که هر که خداوند عزوجل را حرمت دارد و بزرگ دارد خَلْقُ او را بزرگ دارند و بهمان مقدار که امر خداوند را سبک دارد خداوند عزوجل او را بچشم خَلْقِ سبک کرداند. پا، کر: و بهمان مقدار که از خداوند بترسد خَلْقُ از وی بترسد و بهمان مقدار که امر خداوند را سبک دارد خداوند عزوجل او را بچشم خَلْقِ سبک کرداند. تا: و بآن مقدار که از خدای خویش بترسد خَلْقُ از ایشان بترسند و بقدر آنکه امر خدای را سبک دارد خدای او را در چشم خَلْقِ سبک کرداند.
- ۷، ۸ — ما، قل: وقیل (قیل) للنبی صلی الله علیه وسلم (صلی الله علیه) هل يعرف العبد منزلته عند ربه قال يعرف —

وَعَمِيَّتْ عَمَّا دُونَ الْعَرْشِ أَبْصَارُهُمْ - نابینا گشت از هر چه فرود عرش است بینایی های ایشان.
 معنی این آن است، که به هیچ چیز باز ننگرند دون حق، تعالی. از این نابینایی، مراد
 ننگرستن است نه حقیقت نابینایی، و از این بَصَرٌ بَصَرٌ باطن خواهد نه بَصَرٌ ظاهر. یعنی، سر ۳
 خود را به هیچ چیز مشغول نگردانند از جمله مخلوقان. از بهر آنکه شُغْلِ حَقِّ، تعالی، ایشان را
 چنان گردانیده است که به هیچ چیز نپردازند. و اگر قُوَّتِ هَمَّةٍ خَلَقَ يَكُ تَنِّ را بُود، و به گزارد
 حَقِّ خدای، تعالی، مشغول گرداند، حَقِّ خدا افزون آید و او عاجز آید. پس يَكُ تَنِّ ضَعِيفٌ از حَقِّ، ۶
 تعالی، چگونه فراغت یابد تا به غیر وی پردازد؟

← انظر ما منزلة الله عندك و قوله (قوله). تا: وسئل عن النبي عليه السلام هل يعلم العبد ما منزلته عند الله قال نعم ينظر ما منزلة الله عنده فان الله تعالى سبحانه ينزل عبده حيث ينزله عبده بقدر آنکه بنده خدای را بزرگ دارد بزرگی یابد و بقدر آنکه خدای را تعظیم نکند خاری یابد و ذلیل گردد. حر، پا، کر: ندارد.

۱ - ما، قل، پا، کر، تا: نابینا گشت. حر: کفت نابینا گشت. * ما، قل، حر، تا: از هر چه (از هر چه) فرود (فرود) عرش است بیناییها (بیناییهای) ایشان. پا، کر: از هر چه فرود عرش نابینائیها (نابینائیها) ایشانرا.

۲ - ما، قل: معنی این. حر، تا: معنی (ومعنی) این سخن. پا، کر: معنی. * ما، حر، پا، کر: که بهیچ چیز باز ننگرند دون حق تعالی (حق عزوجل - حق جل وعز). قل: کی بهیچیز باز ننگرند دون حق عزوجل. تا: که به هیچ چیز باز ننگرند جز بحق تعالی.

۳، ۲ - ما، حر، پا، کر: از این نابینایی (نابینائی) مراد ننگرستن (نانگرسن - نانگریستن) است به حقیقت (پا: نه حقیقت) نابینایی (نابینائی). قل: از این نابینایی مراد نانگرسن است نه بحقیقت نابینایی. تا: و مراد از این نابینائیها نانگریستن است نه حقیقت نابینائی.

۳ - ما، قل، پا، کر: و از این بصر بصر باطن خواهد. حر: و از این بصر مراد بصر باطنست. تا: و از این سخن بصر مراد بصر باطن خواهد بود.

۳، ۴ - ما: یعنی سر خود را بهیچ چیز مشغول نکر داند. حر: یعنی سر خویش بهیچ چیزی نپردازند. قل: یعنی سر خویش را بهیچیز مشغول نکر داند. پا، کر، تا: یعنی سر خویش بهیچ (بهیچ چیز) مشغول نکر داند (نگر داند). - در نسخه حر: از، از جمله مخلوقان، تا، و اگر، نیامده است.

۴ - ما، قل: مخلوقان. پا، کر، تا: مخلوقات. * ما، تا: شغل حق تعالی (حق) ایشانرا. قل: شغل حق عزوجل ایشانرا. پا، کر: ایشانرا حق جل وعز.

۵ - ما، قل، حر، کر، تا: قوت همه خلق. پا: قوه خلق.

۵، ۶ - ما، تا: و بگذارد حق خدای تعالی (خدای) مشغول گرداند (کردد) حق خدا (خدای) افزون. قل، پا، کر: و بگذارد (و بگذاردن) حق خداوند (خداوند عزوجل) مشغول گرداند حق خداوند عزوجل (خداوند) افزون. حر: و بگذاردن حق خداوند مشغول گرداند افزون.

و شاید که این را معنی آن باشد، که از بزرگی حق که در سر ایشان افتاده است، غیر حق را به نزدیک ایشان چندان مقدار نمانده است که به وی باز نگردند. و همواره به چیزی نظر کردن، ۳ غفلت باشد از غیر آن چیز. و بنده، یا از همه کون غافل باید، تا به حق، تعالی، نظر تواند کردن، یا از حق، تعالی، غافل باید، تا به غیر او نظر تواند کردن.

و شاید که معنی این آن باشد، که ایشان نظر سر بدان یافته اند، که از غیر حق اعراض کرده اند، بترسند که اگر طرفه العینی به غیر حق اقبال کنند، از حق اعراض کنند، و هم در آن اعراض بمانند و بیش راه نیابند. یکی از بزرگان چنین گفته است: مَنْ غَمَّضَ عَنِ اللَّهِ

← ۶ — ما، تا: واو (او). قل، حر، پا، کر: وی.

۷، ۶ — ما، تا: از حق تعالی (از حق). قل: از حق عزوجل. حر: از حق حق. پا، کر: از حق خداوند عزوجل (جل وعز).

۷ — ما، قل، حر، پا، کر: بغیر وی. تا: بغیر او.

۱ — ما: و شاید که این را معنی آن باشد که از بزرگی حق که در. قل: و شاید که این را معنی آن بود که از بزرگی حق عزوجل که اندر. حر: و شاید که معنی آن باشد که از بزرگی حق عزوجل که در. پا، کر: و شاید که معنی این آن بود که از بزرگی حق عزوجل (جل وعز) که اندر. تا: و روا باشد که معنی این سخن آن باشد که از عظمت حق که در. * ما، قل، حر، تا: افتاده است. پا، کر: افتادست. * ما، حر، پا، کر، تا: غیر حق را. قل: غیر حق.

۲ — ما، قل، حر، تا: نزدیک. پا، کر: نزدیک. * ما، قل، حر، پا، کر: چندان مقدار. تا: چندان قدر. * ما، قل، حر، تا: نمانده است. پا، کر: نماندست. * ما، حر: و همواره. قل، پا: و همواره. کر: و همواره. تا: و همیشه.

۳ — ما، قل، پا، کر، تا: غفلت باشد از غیر آن چیز (آنچیز). حر: غفلتست از غیر آنچیزی. * ما، تا: و بنده یا از همه کون غافل باید تا بحق تعالی (تا بحق) نظر تواند کردن. قل: از همه کون بنده غافل آید تا بحق عزوجل نظر تواند کردن. حر: بنده از همه کون غافل باید تا بحق نظر تواند کرد. پا، کر: از همه کون بنده غافل باید تا بغیر وی نظر نتواند کردن. — در دو نسخه پا و کر: از، یا از حق، تا، و شاید، نیامده است.

۴ — ما: از حق تعالی. قل، حر، تا: از حق. * ما، تا: بغیر او نظر تواند کردن. قل، حر: تا بغیر وی نظر تواند کردن (کرد).

۵ — ما: و شاید که معنی این آن باشد. قل، پا، کر: و شاید که معنی این آن بود. حر: و شاید که معنی آن بود. تا: و روا باشد که معنی این باشد. * ما، حر، پا، کر، تا: بدان (بآن) یافته اند. قل: بدان یافتند. * ما، حر، پا، کر: که از غیر از حق. قل: کی از غیر حق عزوجل. تا: که از غیر حق.

۶ — ما، قل، حر، پا، کر: بترسند. تا: و ترسند. * ما، قل، پا، کر، تا: طرفه العینی. حر: بطرفه العینی.

۷، ۶ — ما، حر، تا: بغیر حق اقبال کنند از حق اعراض کنند (افتد) و هم در آن (و در همان) اعراض بمانند و بیش. قل، پا، کر: باز بغیر حق عزوجل (حق) اقبال کنند از حق عزوجل (از حق) اعراض افتد و اندر همان اعراض بمانند (بماند) بیش.

طَرْفَةَ عَيْنٍ، لَمْ يَهْتَدِ إِلَيْهِ أَبَدًا. پس آن کس که در همه عمر خویش طَرْفَةَ الْعَيْنِ چشم از حق، تعالی، برهم نهد، هرگز به وی راه نیابد، آن کس که به همه عمر خویش روی سوی حق، تعالی،

۳

نیاورده باشد، راه چگونه یابد؟

و شاید که معنی این آن باشد، که از عرش تا ثری، همه، مُشْتِی عاجزاند، به دست ایشان هیچ چیز نیست، مُسَخَّران و اسیران اند، از ایشان مَنفَعَتی و مَضَرَّتی نه، چنانکه خدای، تعالی، گفت: «وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ»، ۶ از این معنی به ایشان بازنگرند. نبینی که خلیل، عَلَيْهِ السَّلَام، گفت: «...إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي

← ۷ — ما، قل، حر، کر، تا: راه نیابند. پا: راه نیابد. * ما، قل، حر، پا، کر: یکی از بزرگان (حر: ازین بزرگان) چنین گفته است (حر: گفته است که). تا: ویکی از بزرگان میگوید. * ما، قل، حر، پا، کر: من غمض. تا: من غمض بصره.

۱ — ما، قل، حر، پا، کر: طرفه العين. تا: طرفه العين. * ما، حر: لم تهتد. قل، پا، کر، تا: لم يهتد. * ما، تا: بس ان کس (انکس) که در همه عمر خویش. قل: بس انکسی که بهمه عمر خویش. حر: بس انکس که بهمه عمر. - درد و نسخه پا و کر: از، پس ان کس، تا، ان کس، نیامده است.

۲، ۱ — ما، حر، تا: از حق تعالی (از حق) برهم نهد (از حق بخواباند) هرگز بوی راه نیابد. قل: از حق عزوجل همی بخواباند هرگز بدو راه می نیابد.

۲ — ما، تا: ان کس (انکس) که بهمه (در همه). قل، حر: انکس که وی بهمه (همه). پا، کر: پس کسی بهمه.

۳، ۲ — ما، حر: سوی حق تعالی (حق) نیاورده باشد راه چگونه یابد. قل: سوی حق عزوجل نیاورده بود راه چگونه یابد. پا، کر: سوی حق نیارد (سوی نیارد) چگونه یابد راه بدو. تا: بحق نیاورده باشد راه چگونه یابد.

۴ — ما: و شاید که معنی این ان باشد. قل، پا: و شاید که معنی این ان بود. حر: و شاید که معنی ان باشد. کر: و شاید که معنی این بود. تا: روا باشد که معنی این سخن ان باشد. * ما، حر: که از عرش تا ثری. قل: که دانند کان از عرش تا ثری. پا، کر، تا: که دانند که از (کز) عرش تا ثری. * ما، قل، تا: همه مشتی عاجزاند (عاجزند). حر: همه عاجزند. پا، کر: همه مشتی عاجز اندند.

۴، ۵ — ما، قل، پا، کر، تا: بدست (و بدست) ایشان هیچ چیز (هیچیز). حر: و بدست ایشان هیچ.

۵ — ما، تا: مسخران و اسیران اند (اسیرانند). قل: مسخرند و اسیرند. حر، پا، کر: که همه (همه) مسخرند و اسیرند. * ما: منفعتی و مضرتی نه. قل، پا، کر: منفعتی نه (نی) و مضرتی نه (نی). حر: مضرتی و منفعتی نیاید. تا: نه منفعتی آید و نه مضرتی. - درد و نسخه پا و کر: از، چنانکه، تا، از این معنی، نیامده است.

۵، ۶ — ما: خدای تعالی گفت. قل: مولی گفت عزوجل. حر: حق تعالی گفت. تا: خدای خبر میدهد.

۶ — وان... آیه ۱۰۷، سوره ۱۰، (سوره یونس). وان یمسکک الله بضر فلا کاشف له الا هو وان یردک بخیر فلا راد لفضلہ یصیب به من یشاء من عباده وهو الغفور الرحیم. - ما: ان. قل، حر، تا: وان.

۷ — ما، قل، حر، پا، کر: ازین معنی (ازین معنی). تا: باین سبب. * ما، قل، پا، کر، تا: باز نکرند. حر: نکرند. ←

سَيَهْدِينِ . « رفتنِ اوسویِ خدایِ، تعالیٰ، نه از جای به جای انتقال کردن بود، لکن از خَلْقِ اعراض کردن بود. و در هوا جبریل را، عَلَيْهِ السَّلَامُ، گفت: « أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا . » ، گفت: به تو حاجت ندارم، که تو مرا بی او نگاه نتوانی داشتن، و مرا او | بَسْ، که بی تو نگاه تواند داشتن. و ابویزید بسطامی، رَحِمَهُ اللهُ گوید: چهل سال روی به خَلْقِ آوردم و ایشان را به حق خواندم، کس مرا اجابت نکرد، روی از ایشان بگردانیدم و قصدِ حضرت کردم، همه را پیش از خویشتن آن جا ۶ یافتم. قَوْلُهُ:

فَهُمْ أَجْسَامٌ رُوحَانِيُونَ - ایشان کالبدها اند روحانی.

و به روحانیان شان مانده کرد، و روحانیان فرشتگان اند، از بهر آنک، اگر چه به خلقت

← * ما، پا، کر، تا: خلیل (تا: خلیل الله) علیه السلام (السلام) گفت. قل: خلیل صلوات الله علیه گفت. حر: خلیل گفت علیه السلام.

۷ و سطر اول این صفحه - انی... آیه ۹۹، سوره ۳۷ (سوره الصافات). و قال انی ذاهب الی ربی سیدین. - ما، قل، حر، پا، کر: الی ربی. تا: الی رب. ما، حر، تا: سیدین. قل، پا، کر: ندارد.

۱ - ما، قل، حر: نه از جای بجای انتقال کردن. پا، کر: نه از جای بجائی انتقال کردن. تا: نه از جای بجای رفتن. * ما، حر، پا، کر، تا: لکن (ولکن). قل: ولیکن.

۲ - ما: و در هوا جبریل را علیه السلام گفت. قل: و اندر هوا مر جبرئیل را گفت علیه السلام. حر: تا در هوای جبرئیل را گفت. پا، کر: و اندر هوا جبرئیل را گفت علیه السلام. تا: و جبرئیل را در هوا گفت. * ما، قل، پا، کر: گفت بتو. حر: بتو. تا: بتو هیچ.

۳ - ما، حر: مرا بی او. قل، حر، پا: مرا بی وی. تا: بی او مرا. * ما: نکه. قل، حر، پا، کر، تا: نگاه. * ما، تا: و مرا او بس که بی تو. قل: و مراوی بس که بی تو. حر: مراوی بس که بی تو وی بس که. پا، کر: مراوی بس که بی تو مرا. * ما، قل، حر، پا، کر: تواند داشتن. تا: تواند داشت.

۴ - ما، تا: رحمه الله. قل: رحمه الله علیه. حر، پا، کر: ندارد. * ما، قل، حر، پا، کر: آورده بودم. * ما، قل: بحق خواندم. حر: بحق خوندم. پا، کر: بحق خواندم جل و عز. تا: بخدای میخواندم. * ما، حر، پا، کر، تا: کس مرا. قل: کس مرا.

۵ - ما، قل، تا: و قصد. حر، پا، کر: قصد. * ما، قل، حر، پا، کر: همه را بیش از خویشتن انجا. تا: پیش از خویشتن همه را انجا.

۶ - ما، قل: قَوْلُهُ فَهُمْ. حر، پا، کر، تا: فهم.

۷ - ما، پا، کر، تا: ایشان کالبدها اند. قل: ایشان کالبدهای اند. حر: گفت ایشان کالبدها ماند.

۸ - ما، تا: و بروحانیان شان (بروحانیان شان) مانده کرد و روحانیان فرشتگانند. قل: بروحانیان شان مانده کرد ←

بَشْرَانِد ، صفاتِ روحانیانِ دارند۔ بر موافقتِ قَدَمِ فشاردن ، و از مخالفتِ دور بودن، و بہ شہوتِ باز ننگرستن، و خدمتِ بی طمع کردن، این ہمہ ، صفتِ ملایکہ است۔ ایشان از طاعتِ نیاسایند، و امرِ اورا خلافِ ننگند، و ایشان را خودِ ہواوشہوتِ نیست، و با کثرتِ خدمتِ ایشان را خودِ ۳ ثوابِ نیست، و باراستیِ ایشانِ خوفِ ایشان از ہمہ خلقِ بیش تر است۔ ہر کہ خویشتن را بدین صفتِ گردانید، روحانی گشت بہ معنی و صفت، ہر چند بہ ظاہرِ خلقتِ بشر است۔

و شاید کہ معنیِ این آن باشد، کہ ایشان روحانی اند بہ معنیِ لُطْف۔ از ہر آنک، روحِ ۶ لطیف ترینِ ہمہ مخلوقات است، و از لُطْفِ او است کہ کس اورا در نمی یابد کہ چیست۔ پس ایشان ہم چنان لطیف گشتند، چون روحِ نامِ روحانیان گرفتند۔

← و روحانیان فرشتگان باشند۔ حر: بروحانی ایشانرا مانده کرد و روحانیان فرشتگانند۔ پا، کر: ایشانرا بروحانیان مانند کرد و روحانیان فرشتگانند (فرشتگان اند)۔ * ما، تا: اگر جہ۔ قل، حر، پا، کر: ہر چند۔

۱ — ما: بر موافقت قدم فشاردن۔ قل، پا، کر: بر موافقت قدم فشاردن۔ تا: وقدم بر موافقت فشاردن۔

۲ — ما، حر: باز ننگرستن۔ قل، پا، کر: باز ننگرستن۔ * ما، قل، حر، پا، کر: و خدمت بی طمع کردن۔ تا: و بی طمع خدمت کردن۔ * ما، تا: این ہمہ (اینہمہ)۔ قل، حر، پا، کر: این۔ * ما، پا، کر: ایشان۔ قل، حر، تا: کی (کہ) ایشان۔

۳ — ما، حر: و امر اورا (ویرا) خلاف ننگند۔ قل، پا، کر: و امر خدا را مخالفت ننگند یسبحون اللیل والنہار ولایفترون۔ * ما: و با کثرت خدمت ایشانرا خود۔ قل: و با کثرت خدمتشان۔ حر، پا، کر: و با کثرت (کثرة) خدمتشان۔ تا: و با کثرت خدمت خود ایشانرا توقع۔

۴ — ما، قل، پا، کر، تا: و باراستی ایشان خوف ایشان از ہمہ خلقِ بیش تر است (بیشتر است - بیشتر است از ہمہ خلق)۔ حر: و باز خوف ایشان از ہمہ خلقِ عالیتر است۔

۴، ۵ — ما، قل، حر، پا، کر: ہر کہ (ہر کی) خویشتن را بدین صفت گردانید (قل: کر داند)۔ تا: و ہر کہ خود را باین صفت گردانید۔

۵ — ما، قل، حر، پا، کر: ہر چند (ہر چند)۔ تا: اگر جہ۔ * ما، حر، پا، کر، تا: خلقت (خلق) بشر است (بشر است)۔ قل: خلقت بشریت است۔

۶ — ما، قل، پا، کر: و شاید کہ معنی این۔ حر: و شاید معنی۔ تا: و روا باشد کہ معنی این۔ * ما، قل، حر: بمعنی لطف۔ پا، کر: بمعنی لفظ۔ تا: بمعنی لطیف۔

۷ — ما، قل، پا، کر، تا: ہمہ مخلوقات است (مخلوقات است)۔ حر: مخلوقات است۔ * ما، تا: اوست کہ کس اورا در نمی یابد (نمی یابد)۔ قل، حر، پا، کر: ویست کہ کس ویرا (اورا) در نمی یابد (در نیابد - اندر نمی یابد)۔ ←

وشاید که معنی آن باشد، که روح اصل همه نورها است. نبینی که حیات به وی ثابت شود، و سَمِعَ و بَصَرَ و دیگر حواس ها به وی منور گردند. پس چون ایشان همه نور گشتند، به صدق ۳ معاملات و به اخلاص سریرت، نام روحانی گرفتند. قوله:

وَفِي الْأَرْضِ سَمَاوِيُونَ - و اندر زمین آسمانیان اند.

یعنی، به صفت آسمانیان اند چنانکه در پیش یاد کردیم.

۶ و شاید که معنی این آن باشد، که به تن در زمین اند، و به دل آسمانی اند. خَلَقَ ایشان را می بینند، پندارند که با ما اند و ایشان غایب. سِرَّ ایشان در ملکوت طواف و جولان می کنند، و تن ایشان در زمین خدمت می کند. اهل زمین در پاکی خدمت ایشان متحیر، و اهل آسمان در علو همت ایشان متحیر. قوله:

← ۸ - ما، قل، پا، کر، تا: همچنان (همچنان). حر: همه. * ما: چون روح نام روحانیان. قل، حر، پا، کر: چون روح نام روحانی. تا: که روح و نام روحانی.

۱ - ما، حر: و شاید که معنی آن باشد. قل، پا، کر: و شاید (شاید) که معنی این آن باشد. تا: و روا باشد.

۱، ۲ - ما، قل، پا، کر: بوی ثابت شود. حر: بوی ثابت کرد. تا: با و ثابت میشود.

۲ - ما، قل، حر، پا، کر: حواسها. تا: حواس. * ما، حر: بوی منور کردند. قل، پا، کر: بوی منور کردند. تا: با و منور میگردند. * ما، قل، پا، کر، تا: بس چون ایشان همه نور گشتند. حر: بس ایشان همه چون نور گشتند.

۳ - ما: معاملات. قل، پا، کر: معامله. حر: مقالت و معاملت. تا: معاملت. * ما: گرفتند و قوله. قل: گرفتند و قوله. حر: یافتند. پا، کر، تا: گرفتند.

۴ - ما: در زمین آسمانی اند. قل، پا، کر: و اندر (اندر) زمین آسمانیانند. حر: کفت در زمین آسمانیان اند. تا: و در زمین و آسمان نیانند.

۵ - ما، حر: در پیش. قل، پا، کر: اندر پیش. تا: پیش ازین.

۶ - ما، قل، پا، کر: و شاید که معنی این. حر: و شاید که معنی. تا: و روا باشد که معنی این. * ما، حر، تا: که بتن در (بر) زمین اند. قل: که بتن بر زمین باشند. پا، کر: بتن بر زمین اند. * ما، قل، تا: آسمانی اند. حر: با آسمانیان. پا، کر: آسمانیانند.

۶، ۷ - ما، حر، پا، کر: خلق ایشانرا (مرا ایشانرا) می بینند بندگانند که با ما اند. قل: خلق مرا ایشانرا همی بینند بندگانند با ما اند. تا: و خلق چون ایشان را بینند پندارند که با ایشانند.

۷ - ما، تا: در ملکوت طواف و جولان می کند. قل: اندر ملکوت جولان همی کند و طواف همی کنند. حر، پا، کر: در (اندر) ملکوت طواف می کند (همی کند).

۸ - ما، حر، تا: در زمین خدمت می کند (تا: میکند و). قل، پا، کر: اندر زمین خدمت همی کند (همی کنند). * ما، حر، تا: در پاکی. قل، پا، کر: اندر پاکی (پاکی). * ما، حر، تا: در علو. قل، پا، کر: اندر علو (کر: علو).

۹ - ما: متحیر و قوله. قل: متحیر و قوله. حر، پا، کر، تا: متحیر.

وَمَعَ الْخَلْقِ رَبَّانِيُونَ - وَبَا خَلْقٍ خدایان اند.

- یعنی به ظاهر با خلق هم چون خلق می‌گردند، و سرایشان با حق، تعالی. طَرْفَةَ الْعَيْنِ از او جدا نگردد. به عشرت با خلق، و به حقیقت با حق. با خلق مُعَامَلت می‌کنند چنانکه حکم ۳ شریعت است به ظاهر، و با حق صُحْبَت همی‌کنند به باطن چنانکه حکم حقیقت است. و شاید که معنی رَبَّانِی آن باشد، که با خلق صُحْبَت چنان‌کنند که حق، تعالی، کند: به جفای خلق در گذاشتن، و به مکافات مشغول ناگشتن، و خلق را نیکو خواستن، و بارانامه‌دان ۶ و بار کشیدن. چون دیدند که حق، تعالی، با خلق مُعَامَلت از این سان می‌کند که ما یاد کردیم، ایشان نیز با خلق به موافقت حق، تعالی، صُحْبَت کردند. رَبَّانِی، بدین معنی بودند.

- ۱ - ما: و با خلق خدای مانند. قل: و با خلق خدایانند. حر: و با خلق ربانینانند. پا: و با خلق خدا بیایید. کر، تا: و بیاطن خدایانند.
- ۲ - ما، حر، تا: می‌کردند (میکردند). قل، پا، کر: همی‌کردند. * ما، پا، کر: با حق تعالی (جل و عز). قل، حر: بارب عزوجل. تا: بارب العزت باشد و.
- ۳، ۲ - ما، پا، کر، تا: از او جدا (جدا) نکردد. قل، حر: از وی جدا نکردند.
- ۳ - ما، قل، تا: با خلق. حر: با خلق اند. پا، کر: بخلق. * ما: با حق. قل، حر، کر: بارب جل و عز (تعالی). پا: یارب جل و عز. تا: بارب. * ما، حر: معاملت می‌کنند. قل، پا، کر: معامله همی‌کنند (همی‌کنند). تا: معامله میکنند بظاهر.
- ۴ - ما، قل، تا: و با حق صحبت همی‌کنند (می‌کنند) بیاطن. حر: و بیاطن با حق صحبت کنند. پا، کر: و با حق عزوجل صحبت همی‌کنند (کنند) بیاطن.
- ۵ - ما، قل، پا، کر: و شاید که. حر: و شاید. تا: و روا باشد که. * ما، قل، پا، کر، تا: که (کی) با خلق. حر: با خلق. * ما: جنان‌کنند که حق تعالی کند. قل، پا، کر: جنان‌کنند (همچنان‌کنند) که رب عزوجل. حر: جنان‌کنند که حق عزوجل. تا: چنان‌کنند که رب کند.
- ۶ - ما، تا: بجفا خلق (از جفاء خلق) در گذاشتن. قل، حر، پا، کر: بجفا (بجفاء) خلق گذاشتن. * ما، قل، حر، تا: مشغول ناگشتن. پا، کر: مشغول ناشدن. * ما، قل، تا: نیکو (تا: نیکو) خواستن. حر: نیکویی خواستن. پا، کر: نیکو گفتن و خواستن.
- ۶، ۷ - ما، حر، پا، کر: و بارانامه‌دان (کر: و بارانامه‌دان) و بار کشیدن. قل: و بارانامه‌دان و بار خلق کشیدن. تا: و بار بر خلق نانه‌دان و بار خلق کشیدن.
- ۷ - ما: که حق تعالی با خلق معاملت از این سان. قل، حر، پا، کر، تا: که حق عزوجل (تا: جل و تقدس) باینسان خویش (تا: خود) معامله این اسان (حر: معاملت از این سان. پا، تا: معامله از اینسان - معامله از این سان). * ما، حر، تا: که ما یاد کردیم. قل، پا، کر: که یاد کردیم.
- ۸ - ما: حق تعالی. قل، حر، پا، کر: حق عزوجل (جل و عز). تا: حق با خلق. * ما، قل، پا، کر: ربانی بدین (باین) ←

و شاید که معنی این آن باشد که خدایمان اند ، بدان معنی که چون رضای حقّ ، تعالیٰ ، یافتند ، از سَخَطِ خَلْقِ بَاکِ ندارند ، و چون موافقتِ حقّ یافتند ، از ملامتِ خَلْقِ ناندیشند ، ۳ و چون حقّ ، تعالیٰ ، ایشان را باشد ، همه خَلْقِ بر ایشان باشند ، نترسند . | قَوْلُهُ :
سُكُوتٌ نَظَّارٌ - خاموشانِ نَظَّارِه اند .

یعنی ، دانند لیکن نگویند . خاموشیِ ایشان نه از نادانستن است . معنی این سخن آن است ، ۶ که به خَلْقِ نَظَّارِه می کنند ، و ظاهر و باطنِ خَلْقِ می بینند ، لیکن سخن نگویند . و ناگفتن را بادیدن معنی آن است ، که در گفتن پرده دریدن است ، و در خاموشی پرده پوشیدن . و طریقتِ

← معنی بودند . حر : ربانی ازین معنی گفتند ایشانرا . تا : تا باین معنی ربانی کشتند .

۱ - ما ، قل ، حر ، پا ، کر : و شاید که معنی این (معنی) ان باشد (پا : آن بود) . تا : و روا باشد که معنی این ان باشد . * ما : که خدای مانند . قل : کی خدایمانند . حر : که ربانیمانند . پا ، کر ، تا : که خدایمان اند (که خدایمانند) . * ما ، حر ، پا ، کر ، تا : بدان (تا : بآن) معنی . قل : بران معنی .

۱ ، ۲ - ما ، قل : حق تعالی یافتند . حر : حق یافتند . پا ، کر : حق جل و عز یافتند . تا : حق یافته اند .

۲ - ما ، حر ، کر ، تا : موافقت حق (تا : حق سبحانه) یافتند . قل : موافقت حق تعالی یافتند . پا : موافقت یافتند . * ما ، قل ، تا : نه اندیشد (تا : ناندیشند) . حر : نه اندیشیدند . پا ، کر : نیندیشیدند .

۳ - ما : و چون حق تعالی ایشانرا باشد همه . قل ، حر ، پا ، کر : و چون حق عز و جل (جل و عز) مرایشانرا باشد (ایشانرا بود) و همه (پا ، کر : و همه ، ندارد) . تا : و چون حق با ایشان باشد و همه . - در دو نسخه پا و کر : این جمله ، همه خلق برایشان باشند ، نیامده است . * ما : باشند نترسند و قوله . قل : باشند نترسند و باک ندارند . پا ، کر : نترسند . تا : باشد باک ندارند و نترسند .

۴ - ما : خاموشان و نظاره اند . قل ، حر : خاموشان (گفت خاموشان) نظاره اند . پا ، کر : خاموشان نظارند . تا : خاموشان و نظاره کیانند .

۵ - ما : لیکن نکویند خاموشی ایشان نه از نادانستن است . قل : ولیکن نکویند خاموشی شان نه از نادانستن است . حر : ولیکن بنکویند خاموشی ایشان نه از نادانستن . پا ، کر : ولیکن نکویند خاموشیشان نه از نادانستن است . تا : و بینند اما نکویند و خاموشی ایشان نه از نادانستن است .

۶ ، ۵ - ما ، قل ، حر ، تا : معنی این سخن . پا ، کر : معنی این . - در دو نسخه پا و کر : از ، که به خلق ، تا ، که در گفتن ، نیامده است .

۶ - ما ، حر ، تا : می بینند لکن (ولکن) . قل : همی بینند ولیکن .

۶ ، ۷ - ما ، تا : و ناگفتن را بادیدن . قل : و ناگفتن بادیدن درین . حر : و در ناگفتن .

۷ - ما ، حر ، تا : در گفتن . قل ، پا ، کر : اندر گفتن . * ما ، حر ، کر ، تا : و در (واندر) خاموشی برده پوشیدن . قل ، پا :

واندر خاموشی (خاموشی) برده پوشیدن است (پوشیدنست) .

عارفان پرده دریدن نیست. آنک به آشکارا کردن سِر مشغول خواهند گشتن، شَفَقَت کنند و به دُعا مشغول گردند.

- ۳ و دیگر معنی آن است، که تا از خویشتن نپردازند به کسی دیگر مشغول نگردند. و به نزدیک ایشان معیوب ترین کسی تن ایشان است، پس به خَلق نیکو گمان باشند و به خویشتن بد گمان. چون کسی خود را از دیگران معیوب تر داند، مُحال باشد که به دیگران مشغول گردد.
- ۶ و دیگر معنی آن است، که اگر در کسی خیر بینند به تن خویش مشغول گردند، تا آن خیر خود را حاصل کنند، و اگر شر بینند به تن خویش مشغول گردند، تا خود را از آن شر نگاهدارند. پیوسته در خویشتن مانده باشند و به غیر نپردازند.
- ۹ دیگر معنی آن است، که خَلق را اسیر قدرت حق بینند و مَجْرای قضای حق. چون بدین معنی

← ۷ وسطراول این صفحه — ما، قل، پا، کر، تا: و طریقت (پا: و طریقه) عارفان. حر: طریق عارفان.

۱ — ما، قل، حر، کر: انک (آنکه) باشکارا کردن. قل: آنکه باشکار کردن. تا: و آنکه باشکارا کردن. * ما، حر، تا: خواهند گشتن. قل: خواهند شدن. پا، کر: خواهد گشتن. * ما، قل، حر، پا، کر: شفقت کنند و بدعا. تا: شفقت ورزند و بدعا خیر.

۳ — ما، قل، حر، تا: و دیگر. پا، کر: دیگر. * ما: و بنزدیک. قل، حر، پا، تا: و نزدیک. کر: و نزدیک.

۴ — ما، قل، حر، پا، کر: معیوب ترین. تا: بدترین معیوب ترین. * ما: بس بخلق. قل، حر، پا، کر، تا: بخلق. * ما، حر، پا، کر، تا: بد گمان. قل: بد گمان باشند.

۵ — ما، قل، پا، کر، تا: جون (وجون). حر: بس جون. * ما، تا: خود را (خود را) از دیگران معیوب تر داند. قل، پا، کر: خویشتن را معیوب تر از دیگران بیند (داند). حر: خویشتن معیوب تر از دیگران داند. * ما، قل، پا، کر، تا: مُحال باشد که. حر: مُحال باشد که بغیب.

۶ — ما، قل، حر، تا: انست. پا، کر: آن باشد. * ما، حر، تا: که اگر در کسی. قل، پا، کر: کی (که) اگر اندر کسی. * ما، قل، حر، پا: خیر. کر، تا: خیری. * ما، تا: تا آن خیر خود را. قل: تا آن خیر خویشتن را. حر: تا خویشتن آن. پا، کر: تا مر خویشتن را.

۷ — ما، تا: بتن خویش (خود) مشغول گردند تا خود را از آن شر. قل: مشغول تن خویشتن گردند تا مر خویشتن را از آن شر. حر: بدعا مشغول گردند تا خویشتن از آن. پا، کر: مشغول تن خویشتن گردند تا مر خویشتن از آن شر.

۸ — ما، حر، تا: پیوسته در خویش (بس پیوسته در خویشتن. پس پیوسته بخویشتن) مانده باشند. قل: بس پیوسته اندر تن خویش مشغول مانده باشند. پا، کر: پیوسته اندر خویشتن مانده باشند. * ما، قل، حر، پا، کر: و بغیر. تا: و بغیری.

۹ — ما: دیگر. قل، حر، پا، کر، تا: و دیگر. * ما، حر، تا: که خلق را. قل: که مر خلق را. پا، کر: که همه خلق را. * ما، حر، پا: و مجری قضاء حق (حق جل و عز). قل: و مجری قضاء حق عز و جل بینند. کر: و مجرای قضاء ←

نظاره کنند سخن گفتن نماند ، زیرا که ، اسیر را ملامت کردن محال است ، و بر خدای ، تعالی ،
اعتراض کردن کفر است ، پس جز خاموشی روی نیست .

۳ و دیگر معنی آن است ، که هر جزوی از ایشان به خدمتی از آن حق ، تعالی ، مشغول است ،
و همه اوقات ایشان در مراعات رضای حق ، سبحانه و تعالی ، مستغرق است ، نه از ایشان جزوی
فارغ است شغل غیر حق را ، و نه از اوقات ایشان ساعتی ضایع است خصومت خلق را . بزرگی را
۶ چنین گفتند : که خدای را دوست داری ؟ گفت دارم . گفتند : دشمن او ابلیس را دشمن داری ؟
گفت من از محبت او فراغت می نیابم تا به عداوت غیر او مشغول شوم . قوله :
غیب حضار - غایبان حاضر اند .

۹ معنی این آن است ، که به تن با خلق حاضر اند ، و به دل از ایشان غایب اند ، چنانکه مصطفی ،

← حق جل و عز . تا : و مجرای قدرت حق . * ما ، حر ، پا ، کر ، تا : بدین معنی (باین معنی - بدین معنی) . قل : برین معنی .

۱ - ما ، قل ، پا ، کر ، تا : سخن گفتن . حر : بیش سخن گفتن . * ما ، حر ، تا : زیرا که اسیرا . قل ، پا ، کر : زیرا کی (که)
مرا سیرا . * ما ، تا : و بر خدای تعالی . قل ، حر ، پا ، کر : و بر خداوند عزوجل (و بر خداوند) .

۲ - ما : روی نیست . قل ، حر : چه رویست . پا ، کر : چه سود است . تا : هیچ روی نیست .

۳ - ما ، قل ، تا : که هر جزوی . حر : که هر یک جزوی . پا ، کر : که هر که وی . * ما ، قل ، حر : بخدمتی . پا ، کر ، تا :
بخدمت . * ما ، حر ، تا : حق تعالی (حق) . قل ، پا ، کر : حق عزوجل .

۴ - ما : ایشان در مراعات رضای حق سبحانه و تعالی . قل : اندر مراعات حق . حر ، پا ، کر ، تا : ایشان در (اندر) مراعات حق .

۵ - ما ، پا ، کر ، تا : شغل غیر حق را و . قل : شغل خلق را و . حر : بجز حق شغل را . * ما ، قل ، پا ، کر ، تا : خلق را . حر :
خلق را الی کانه . * ما ، پا ، کر ، تا : چنین گفتند که (گفتند) . قل : برسیدند . حر : گفتند که .

۶ - ما ، قل ، پا ، کر ، تا : خدای را دوست داری (خدای را دوست داری) . حر : خدای را عزوجل دوست می داری . * ما ، قل ،
پا ، کر ، تا : گفت دارم . حر : گفت من دارم . * ما ، قل ، پا ، کر : دشمن او (اورا) ابلیس را (ابلیس) دشمن داری .
حر : دشمن ویرا که ابلیس است دشمن می داری . تا : ابلیس را که دشمن خدای است دشمن داری .

۷ - ما ، حر ، تا : گفت من . قل : گفت . پا ، کر : گفتا . * ما : او فراغت می نیابم . قل ، حر ، پا ، کر : وی فراغت نمی یابم .
تا : خدای فراغت نمی یابم . * ما ، تا : غیر او . قل ، حر ، پا ، کر : غیر وی . * ما ، قل : شوم قوله غیب . حر ، تا :
شوم غیب . پا ، کر : کردم غیب .

۸ - ما ، حر : و گفت (گفت) غایبان . قل ، پا ، کر : گفتا غایبان . تا : غایبان .

۹ - ما ، قل ، پا ، کر : معنی این . حر ، تا : معنی این سخن . * ما ، قل ، پا ، کر ، تا : با خلق . حر : با ایشان . * ما ، پا ، کر :
چنانکه (چنان چون) مصطفی صلی الله علیه و سلم گفت . قل ، تا : چنان چون (چنانکه) مصطفی علیه السلام گفت .
حر : چنانکه مصطفی گفت علیه السلام .

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، گفت: «... إِنِّي أَظَلُّ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي.»، و نیز گفت: «... إِنِّي أَبِيتُ عِنْدَ رَبِّي»، گفت: «من همه شب و روز نزدیک خداوند خویشم. و این بودن او به حضرت به سر بود، فاما ظاهر شخص او میان یاران و اهل بود. و به شخص با خلق بودی گزاردن شریعت را،^۳ و به سر با حق بودی غلبات محبت را. چون محبت غلبه گیرد محب از محبوب هرگز جدا نگردد. و دیگر معنی آن است، که به سر حاضرند به نزدیک حق، و به نفس غایب اند از حضرت. یعنی، هر چند به سر نزدیک تر شوند خویشان را دورتر دانند. از بهر آنکه، هر که خود را به حق،^۶ تعالی، نزدیک تر داند دورتر گردد، و هر که خویشان را دورتر داند نزدیک تر گردد. و دیگر معنی آن است، که خلق ایشان را حاضر دانند و ایشان غایبان اند، و خلق پندارند که بامانند و ایشان با خلق نباشند. ابویزید بسطامی، رَحِمَهُ اللَّهُ، | گوید: چهل سال است تا من^۹ با خلق سخن نگفتم، چه هر چه گفته‌ام با حق گفته‌ام، و هر چه شنیده‌ام از حق شنیده‌ام.

ما- ۳۷

- ۱ - ما، قل، تا: عند ربی يطعمنی ویسقینی. حر، پا، کر: عند ربی.
- ۲ - ما، قل، حر، پا، کر: گفت. تا: و گفت. * ما، قل، تا: همه شب و روز نزدیک. حر: همه شب و همه روز نزد. پا، کر: شب و روز نزدیک. * ما، تا: و این بودن او. قل، حر، پا، کر: و این بودن.
- ۳ - ما، پا، تا: بسر بود. قل: سر بود. حر: بسر بود نه بشخص. کر: بسر است (نسخه بدل: بسر بود). * ما، قل، پا، کر: فاما ظاهر شخص او (وی) میان. حر: اما بظاهر شخص وی بمیان. تا: فاما ظاهر شخص او در میان. * ما، حر: یاران (یاران) و اهل بود (بود). قل، پا، کر: یاران و اهل وی بود. تا: یاران بود. * ما: و شخص با خلق بود گزاردن. قل، پا، کر: بشخص با خلق بودی (بود) گزاردن (گزاردن). حر، تا: بشخص با خلق بود گزاردن (گزاردن).
- ۴ - ما: و سر با خلق بود. قل، حر، کر: و سر با حق بودی (بود). پا: و سر با خلق بود. تا: و سر با حق بود. * ما، قل، حر، تا: هرگز. پا، کر: ندارد.
- ۵ - ما، قل، پا، کر، تا: که بسر. حر: بسر. * ما، تا: بنزدیک (نزدیک) حق. قل، حر: بنزدیک حق عزوجل. پا، کر: نزدیک حق جل و عز.
- ۶ - ما، قل، پا، کر، تا: هر چند. حر: هر چند که. * ما، تا: هر که خود را بحق تعالی (بحق). قل: هر که خویشان بحق. حر: هر که خویشان را بحق. پا، کر: هر که خویشان را.
- ۷ - ما، قل، حر، کر، تا: دورتر گردد. پا: دورتر باشد. * ما، قل، حر، کر، تا: و هر که (و هر که) خویشان را. پا: و هر که.
- ۸ - ما، قل، پا، کر، تا: که (کی) خلق. حر: خلق. * ما، تا: غایبانند و. قل، پا، کر: غایب (غائب) اند. حر: غایبند.
- ۹ - ما، تا: که بامانند و ایشان با خلق نباشند. قل، حر، پا، کر: بامانند و ایشان نه با خلق اند (نه با خلق). * ما، تا: رحمه الله کوید (میکوید). قل: رحمه الله علیه کوید. حر: کوید که. پا: کوید. کر: کوید رحمه الله علیه. * ما، قل، پا، کر: تا من با خلق. حر: تا من خلق. تا: که من با خلق.
- ۱۰ - ما، حر: چه هر چه (که هر چه) گفته‌ام. قل: هر چه گفته‌ام همه. پا، کر: و من هر چه گفته (گفته‌ام). تا: ←

و دیگر معنی آن است - که غایبان حاضر اند - بدان معنی ، که به هر مقامی که بزرگان حاضر گشته اند حاضر شوند ، لکن در آن مقام نیارامند پیش تر روند ، تا عین ایشان حضرت غیب گردد .
 ۳ ساکن جنبان باشند ، خاموش گویا باشند . اگر به خویشان نگرند جز جستن روی نه ، و اگر به حق نگرند جز آرام روی نه . آرامیدن ، حکم بندگی است ، که بنده را جز تسلیم کردن روی نیست ، واضطراب ، حکم محبت است ، که محب را جز تک و پوی روی نیست . به حکم بندگی حاضر اند و به حکم محبی غایبان و دوران اند . قوله :

مُلُوكُ تَحْتَ أَطْمَارٍ - مَلِكَانِ زِيرِ جَامِهَائِي خُلُقَانِ .

ایشان را از بهر آن ملک گفت ، که نشان ملکی بی نیازی است . همه را به ملک نیاز باشد ،

← یعنی هر چه گفته ام . * ما ، قل ، حر ، تا : و هر چه (و هر چه) شنیده ام از (همه از) حق شنیده ام (شنیده ام) . پا ، کر : و هر چه شنیدم از حق شنیدم (شنیده ام) .

۱ - ما ، قل : بدان معنی که بهر مقامی که . حر : بان معنی که بهر مقامی که . پا ، کر : ازان معنی که هر مقامی که . تا : بآن معنی که بهر مقام .

۲ - ما ، تا : حاضر شوند لکن در آن . قل ، حر ، کر : ایشان حاضر شوند ولیکن (ولکن) اندران (دران) . پا : ایشان حاضر گشته اند شوند ولکن اندران . * ما ، قل ، حر ، پا ، کر : بیشتر . تا : و بیشتر . * ما ، قل ، تا : حضرت ایشان غیبت کردد . حضرت ایشان غیبت نکردد .

۳ - ما ، تا : خاموش (و خاموش) گویا . قل ، حر ، پا ، کر : خامش (خاموش) گویان . * ما ، قل ، پا ، کر : اگر بخویشتن . حر : چون بخویشتن . تا : اگر بخود . * ما ، پا ، کر ، تا : جز جستن . قل : بجز جستن . حر : جز جنبش . * ما ، قل ، پا ، کر ، تا : و اگر بحق . حر : و چون بحق .

۴ - ما ، حر ، پا ، کر ، تا : جز آرام روی نه . قل : جز آرام نه . * ما ، قل ، حر : آرامیدن . پا ، کر ، تا : آرامیدن (و آرامیدن) . * ما ، حر ، تا : روی نیست . قل ، پا ، کر : روی نه .

۵ - ما ، قل ، تا : واضطراب حکم محبت است که (که و) . حر : واضطراب کنند بحکم محبت که . - در دو نسخه پا و کر : از ، واضطراب ، تا ، بحکم بندگی ، نیامده است . * ما ، حر ، تا : جز تک و بوی روی نیست . قل : جز تکابوی روی نه . * ما : بحکم بندگی حاضر و بحکم محبی ددان قوله . قل : بحکم بندگی حاضرند و بحکم محبی غایبان و دورانند قوله . حر ، پا ، کر : بحکم بندگی حاضرند و بحکم محبی غایب اند (دوران اند) . تا : بحکم بنده کی حاضر و بحکم محبت محبی دوان .

۷ - ما : اظمار ملکاتند زیر جامهء خلقان . قل : اظمار ملکاتند زیر جامه های خلقان . حر : اظمار کفت ملکاتند زیر جامه های خلقان . پا ، کر : اظمار ملوکاتند زیر جامه (جامه) خلقان . تا : اظمار ملکاتند زیر جامه های خلقان (زیر خلقان : کوهنه) .

۸ - ما ، قل ، پا ، کر : ملک کفت . حر : ملوک کفت . تا : ملک کفتند . * ما ، تا : نیاز باشد . قل ، حر ، پا ، کر : نیاز بود (بود) .

- وَمَلِكٍ رَا بَه كَسْ نِيَاز نَبَاشَد . پَس همه كَسْ به دُعَايِ ايشان نِيَاز مَنَد ، تا بلاها از خَلْقِ به دُعَايِ ايشان باز گردد ، و خَيْر و بَرَكَاتِ خَلْقِ در دُعَايِ ايشان اندر باشد ، و اسبابِ خَلْقِ ، ديني و دُنْيَايِ ، به بَرَكَتِ دُعَايِ ايشان نظام گيرد . صِفَتِ مَلِكِ اَيْن بُوَد ، كه كارهاي رِعِيَّتِ بَدُونِ نظام گيرد ، و چون ۳ مَلِكِ نَبَاشَد خَلْقِ ضَايِعِ مَانَد ، و فِساَدُ ظاهِرِ گَرَدَد ، و خرابي بسيار گَرَدَد . و هم چُنِينِ اِگَر بَرَكَتِ دُعَايِ اَوْلِيَا نَبُوَد ، از آسْمَانِ عَذَابِ آيَد و خَلْقِ هَلَاكِ گَرَدَنَد . بَدِينِ مَعْنِي ، ايشان مَلِكَانِ اِنْد .
- و ديگر مَعْنِي آن است ، كه ايشان را هِيچ چيز بكار نِيَايَد . پَس مَلِكَانِ بَه مُلْكِ مَلِكِ اِنْد ، ۶ و ايشان بِي مُلْكِ مَلِكِ اِنْد . مَلِكَانِ رَا چُون مُلْكِ بَرُوَد نَامِ مَلِكِي زَوَالِ آيَد ، بَه عِلَّتِ مُلْكِ نَامِ مَلِكِي گيرند ، و عارفان بِي مُلْكِ نَامِ مَلِكِي گيرند . بِي آنك هِيچ چيز دارند ، همه ، ايشان دارند .
- و شايد كه مَلِكِ بَدَانِ مَعْنِي باشند ، كه بَزُرْكَ هَمْتَانِ اِنْد ، و بَزُرْكَ هَمْتِي ، نَشَانِ مَلِكَانِ اِسْت . ۹

۱ — ما ، تا : همه كس بدعاء (بدعای) ايشان نياز مند (نياز منداند) . قل : همه خلق را بدعاء ايشان نياز بود . حر ، پا ، كر : همه خلق بدعاء ايشان نياز مندند .

۲، ۱ — ما ، قل ، پا ، تا : از خلق بدعاء (بدعآ) ايشان . حر : بدعاء ايشان از خلق . كر : بدعاء ايشان .

۲ — ما : در دعای ايشان اندر . قل : بدعا ايشان اندر . حر ، پا ، كر ، تا : بدعای (اندر دعای — در دعای) ايشان .

* ما ، قل ، پا ، كر ، تا : واسباب خلق ديني و دنياي (دينی و دنياي — تا : ديني و دنياي) . حر : واسباب دنيا و ديني خلق .

۳ — ما ، قل ، حر ، پا ، كر : نظام گيرد . تا : بنظام آيد . * ما ، حر ، پا ، كر : صفت . قل : و چون . تا : و صفت . ما ، تا : بدو (باو) نظام . قل ، حر ، پا ، كر : بوي نظام .

۴ — ما : نباشند . قل ، حر ، پا ، كر : نبود . تا : نباشد . * ما ، قل ، پا ، كر ، تا : ضايع مانند . حر : ضايع مانند . * ما ، قل ، پا ، كر ، تا : بسيار گردد . حر : بسيار شود .

۵، ۴ — ما ، قل ، پا ، كر ، تا : و همچنين (و همچنين) اكر بر كه (پا ، كر : بركات — قل ، تا : بركت) دعاء (پا ، تا : دعای) اوليا

(پا ، كر : اولياء — تا : ايشان) نبود (نباشد) از آسمان (آسمان) عذاب ايد (آيد) و خلق . حر : و همچنين بركت دعاء اوليا از

آسمان باران آيد و از زمين نبات رويد و اكر بركت ايشان نباشد . ۵ — ما : ايشان ملكانند . قل ، حر ، پا ، كر ، تا : ملكانند .

۶ — ما ، قل ، پا ، كر ، تا : و ديگر . حر : ديگر . * ما ، حر ، پا ، كر ، تا : كه ايشان را (كه ايشان را) هيج جيز (حر : هيج) . قل : كي ايشان را هيج جيز .

۷ — ما ، قل ، حر ، تا : و ايشان بِي مُلْكِ مَلِكِ اِنْد (مَلِكِ اِنْد — ملكند) . پا ، كر : ندارد . * ما ، قل ، پا ، كر ، تا : ملكان را (تا : و ملكان را) . حر : همه ملكان را . * ما ، قل ، پا ، كر : زوال ايد . حر : بزوال آيد كه . تا : ايشان را زوال آيد .

۸ — ما ، پا ، كر : كيرند (دارند) بِي اِنْكِ (بِي آنكه) هيج جيز دارند . قل ، حر : دارند بِي اِنْكِ هيج جيزي (هيج جيزي) ندارند . تا : دارند و بِي آنكه هيج جيزي دارند .

۹ — ما ، قل ، پا ، كر : و شايد كه (كي) ملك بدن مَعْنِي . حر : و شايد كه بدن مَعْنِي . تا : و روا باشد كه ملك بآ مَعْنِي .

* ما ، حر ، پا ، كر ، تا : باشد (باشد) . قل : باشند . * ما ، قل ، پا ، كر ، تا : كه (كي) بزرگ همتانند (همتانند) . ←

مَلِکَانَ، به چیزِ حقیرِ باز ننگرند، و این طایفه، از حقارتِ دُنیا به همه دُنیا باز ننگرند. هَمَّتِ اِیْشَانُ
بَرْتَرِ اَز هَمَّتِ مَلِکَانَ آمَد. پَس اِیْشَانُ بَدِیْنِ نَامِ اَوَّلِی تَر اَنَد.

۳ و شاید که معنی این آن باشد، که ایشانشان صُحْبَتِ باحِقِّ می کنند، و صُحْبَتِ مَلِکِ را مَلِکَانَ

شایند، که اگر ایشانشان بدونِ حَقِّ، تَعَالی، به چیزی باز ننگرند، صُحْبَتِ حَقِّ را بَر هَانَنَد. اَز بَیْمِ زَوَالِ
اِیْنِ مَقَامِ اِگَر هَر دُو کَوْنِ پِیْشِ اِیْشَانِ بَنَهی نِیَارَنَد نِگَر سَتَن. و بَدِیْنِ سَخْنِ شَا کَر دِمُصْطَفی اَنَد، صَلَّى اللهُ

۶ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ، که چون او را امر آمد: « تَخْتَارُ اَنْ تَكُونَ عَبْدًا نَبِيًّا اَوْ مَلِكًا نَبِيًّا؟ قَالَ بَلْ اَكُونُ عَبْدًا

نَبِيًّا، اَجُوعُ يَوْمًا وَاَشْبَعُ يَوْمًا، اِذَا جُعْتُ صَبَرْتُ وَاِذَا شَبِعْتُ شُكْرْتُ. »، بِنَدِگِی بَر مَلِکِی اِخْتِیَارِ

کَرَد. اَز بَهِرِ اَنكَ، مَلِکِ را اِعْتِمَادِ بَر خِزَانَهُ خُود بُوَد، و بِنَدِه را اِعْتِمَادِ بَر خِزَانَهُ خُدا و نَدِ خُویْشِ بَاشَد.

← حر: که بزرگ همتان باشند. * ما، قل، پا، کر، تا: ملکانت (تا: ملکانت است و). حر: ملکیت.

۱ - ما، قل، حر، تا: باز ننگرند. پا، کر: ننگرند.

۲، ۱ - ما، قل، پا، کر، تا: همت (تا: لاجرم همت) ایشانشان برتر از (پا، کر: برتر) همت ملکانت آمد (آمد). حر: و دیگر

جون ملک باشند آنچه بایشان کنی بر خویشتن منت بشناسند و چون بنده باشند آنچه بایشان کنی بر خود منت نشناسند

ایشان بهمت از همه ملکانت برترند.

۲ - ما، تا: بس ایشانشان بدین (باین). قل، حر، پا، کر: ایشانشان بدین (باین). * ما، پا، کر، تا: اولیتر اند (اولیترند).

حر: اولیتر آمدند.

۳ - ما، قل، حر، پا، کر: و شاید. تا: وروا باشد. * ما، قل، پا، کر، تا: این ان باشد که (کی). حر: آن باشد. * ما، تا:

صُحْبَتِ باحِقِّ می کنند (کنند) و. قل: صُحْبَتِ هَمِّ باحِقِّ کنند. حر، پا، کر: باحِقِّ صُحْبَتِ می کنند (همی کنند). * ما، قل،

حر: ملک را. پا، کر: ملکانترا. تا: ملک ملکانترا.

۴ - ما، تا: که اگر. قل، حر، پا، کر: اگر. * ما: حق تعالی. قل، حر، پا، کر، تا: حق. * ما، قل، حر، کر، تا: باز

ننگرند. پا: باز ننگردند. * ما: حق را برهانند. قل، حر: حق برهانند. پا، کر: یاد کنند. تا: حق را بگذارند.

۵ - ما، قل: اگر هر دو کون بیش ایشانشان بنهی (نهی) نیارند نگرستن و بدین. حر: اگر هر دو کون بیش ایشانشان بنهی بدون

حق بجز باز ننگرند و باین. پا: از هر دو کون پیش ایشانشان داری نیارند نگرستن و بدین. کر: بر هر دو کون نیارند نگرستن

و بدین. تا: اگر دو کون در پیش ایشانشان بنهی بآن نیارند نگرستن باین. * ما، پا، کر: صلی الله علیه وسلم. قل، حر:

علیه السلام. تا: ندارد.

۶ - ما، قل: تختار ان تکون عبدا نبیا او ملکا نبیا. حر: بان تختار ان یکون ملکا او عبدا نبیا. پا، کر: تختار آن (ان) تکون

نبیًّا او ملکًا نبیًّا. تا: آتختار ان یکون عبدا نبیا او ملکا نبیا. * ما: بل اکون. قل، حر، پا، کر، تا: بل.

۷ - ما، قل، پا، کر، تا: بندگی (بنده کی) بر ملک. حر: بندگی بر ملک.

۸ - ما، تا: بر خزانة خود بود. قل، حر: بر خزینه خویش بود (باشد). پا، کر: بر ملک خویش باشد. * ما: بر خزانة

خداوند خویش. قل، حر، پا، کر: بر خزینه (خزینة) خداوند. تا: بر خداوند.

پس گفت: چون مَلِك باشم آنچه دارم سپری شود، و چون بنده باشم از آن تو بردارم، و خزانه تو سپری نگردد. و دیگر اعتماد مَلِك بر خویشتن باشد، و اعتماد بنده بر خداوند. و دیگر چون مَلِك باشم آنچه بامن کنی بر من منت باشد، و چون بنده باشم آنچه بامن کنی بر من منت نباشد. چون ۳ مَلِك باشم زیر منت بنده گردم، و چون بنده باشم بی منت آزاد گردم. و دیگر چون مَلِك باشم از من مکافات طلب کنند، و چون بنده باشم خداوند را بر بنده مکافات نباید. | و دیگر به چشم حقارت به کون نظاره کردن، که این کونک را چندان مقدار نیست که دو مَلِك باید، هزار چنین ۶ کون را تو مَلِك بسنده ای، این مقدار را هم تو مَلِك بسنده باشی. و دیگر به چشم شفقت بدین خلق نظاره کرد، و گفت: اگر من مَلِك گردم خلق هلاک شوند، که من از نگه داشت عاجز آیم، مَلِك تو ای که همه را نگه توانی داشت، و بر تو احوال و اسرار ایشان پوشیده نگردد، و همه دانی، و همه توانی، ۹

ما - ۳۸

- ۱ - ما: بس گفت. قل، حر، پا، کر، تا: بس. * ما، تا: باشم آنچه (آنچه) دارم سپری (سپری) شود. قل، پا، کر: باشم آنچه (آنچه) دارم سپری (سپری) کرد. حر: باشد آنچه دارم سپری کرد. * ما، قل، پا، کر: باشم از آن تو بردارم. حر: باشد از خزانه حق بردار. تا: باشم از خزانه تو می بردارم.
- ۲ - ما، قل، حر، پا، کر: بر خویشتن. تا: بر ملک خویشتن. * ما، قل: بنده بر خداوند. حر: بنده بر خدای. پا، کر: بنده بر خداوند باشد. تا: بر بنده خداوند. * ما، قل، تا: و دیگر چون ملک. حر: یعنی چون بنده. پا، کر: ولکن چون ملک.
- ۳ - ما، حر، پا، کر، تا: آنچه (آنچه) بامن کنی. قل: آنچه بر من کنی. * ما، پا، کر، تا: و چون بنده باشم آنچه (آنچه) بامن کنی بر من منت نباشد. قل، حر: ندارد.
- ۴، ۳ - ما، قل، پا، کر، تا: چون (تا: و دیگر چون) ملک باشم (پا، کر: اگر ملک نباشم) زیر منت بنده گردم و چون بنده باشم. حر: و چون ملک باشم.
- ۵ - ما، قل، حر، پا، تا: و چون بنده. کر: و بنده. * ما، قل، کر، تا: بر بنده مکافات نیاید (تا: نیاید). حر: بر من مکافات نیاید. پا: بنده مکافات نیاید.
- ۶ - ما: نظاره کردن که این کونک را چندان. قل، پا، کر: نظاره کرد که مرین کونک را (پا، کر: کون را) چندین (چندین). حر: نظاره کردند که این کون را چندین. تا: نظاره کرد که این دنیا را چندان. * ما، قل، پا، کر، تا: که (کی) دو. حر: که ویرا دو.
- ۶، ۷ - ما، قل: هزار چنین کون را تو ملک بسنده ای (بسندۀ) این مقدار را هم (این مقدار را) تو ملک بسنده باشی. حر: هزار چندین کون را تو ملک بسنده باشی این مقدار را نیز هم تو تمام و بسنده. پا، کر: هزار کون چنین را تو ملک بسنده. تا: هزار چندین دنیا را ملک تو بسندۀ این قدر را هم تو ملک بسندۀ.
- ۷ - ما، قل: بدین خلق. حر، تا: باین خلق. پا، کر: برین خلق.
- ۸ - ما، پا، کر: و گفت (گفت) اگر ملک من گردم. قل، حر: و گفت (گفت) اگر من ملک گردم. تا: گفت اگر من ملک باشم.

مَلِكٌ چون تو باشد نه چون من ، که من خویشتن را نگاه نتوانم داشتن ، غیر خویش را چگونه نگاه
توانم داشتن؟ و در زیر این سری دیگر است ، که از مَلِكِ بزرگ بنده را مَلِكِ دادن بزرگ نه است ،
۳ لَكِنْ هرگاه که بنده دست پیش کند و منشورِ مَلِكِ بستاند ، مَلِكِ یابد ، وَلَكِنْ حضرتِ مَلِكِ
برهاند ، پس بندگی باقربِ مَلِكِ و اندر حضرتِ مَلِكِ برتر از مَلِکی و از حضرتِ غایب گشتن .
پس عارفان چون اسرار بدیدند در اختیارِ مُصْطَفَى ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، راه او برگرفتند ، هرچه
۶ پیش ایشان نهادند چشم فرو گرفتند ، که اگر مُصْطَفَى ، عَلَيْهِ السَّلَام ، به مَلِكِ دنیا چشم باز کردی ،
← ۹ ، ۸ — ما : که من از نکه داشت عاجز ایم ملک تو ای که همه را نکه توانی داشت و . قل : کی من از نگاه داشت
عاجز م ملک تو ای که همه را نگاه توانی داشتن و . حر : که من از نگاه نگاه داشت عاجز ایم ملک تو ای که همه را نگاه
توانی داشت . پا ، کر : که (که من) از نگاه داشت عاجز ایم ملک تو ای که همه را نگاه توانی داشتن و . تا : که من از نگاه
داشت ایشان عاجز ایم ملک تو بیکه همه را نگاه توانی داشتن و . * ما ، تا : احوال . قل ، حر ، پا ، کر : احوال ایشان .
* ما ، قل ، پا ، کر ، تا : و همه دانی . حر : ندارد .

۱ — ما ، قل ، پا ، کر ، تا : چون (چون) تو باشد . حر : چون تو باید . * ما ، حر : که من خویشتن را . قل ، پا ، کر : که
خویشتن را . تا : که من چون خود را . * ما ، قل ، حر ، پا ، کر : نگاه نتوانم داشتن . تا : نگاه نتوانم داشت . * ما ، قل ،
کر : غیر خویش را چگونه نگاه توانم داشتن (کر : توانم نگاه داشتن) . حر : غیر خویش را چگونه نگاه دارم . تا :
غیر خود را چگونه نگاه توانم داشت . پا : ندارد .

۲ — ما : و در زیر این سری دیگر است . قل ، پا ، کر : و اندر زیر این نیز سری دیگر است . حر ، تا : و در زیر این نیز (این)
سریست (سر دیگر است) و آن آنست . * ما ، حر : بزرگ بنده (بنده) را . قل ، پا ، کر : بزرگ من بنده (بنده) را .
تا : اعظم بنده را . * ما : بزرگ نه است لکن هرگاه که بنده . قل : بزرگست ولیکن هرگاه کی بنده . حر : بزرگست
ولیکن هرگاه که بنده . پا ، کر : بزرگست ولیکن هرگاه . تا : بزرگ است و هرگاه که بنده .

۳ — ما ، قل ، حر ، پا ، کر : پیش (پیش) کند . تا : پیش دارد . * ما ، قل : ولیکن (ولیکن) حضرت ملک برهاند . حر :
ولیکن حضرت برهاند . پا ، کر : ولیکن حضرت یله کند . تا : لکن حضرت ملک بگذارد .

۴ — ما ، حر ، تا : باقرب ملک است (ملک) و در . قل : باقرب ملک و اندر . پا ، کر : باقرب ملک با . * ما ، قل : برتر
از مَلِکی . حر : برتر که مَلِکی . پا ، کر : برتر چون مَلِکی . تا : برتر از مَلِکی باشد . * ما ، قل : و از حضرت غایب گشتن .
حر ، تا : و از حضرت ملک غایب گشتن . پا ، کر : و از حضرت غایب .

۵ — ما : عارفان چون اسرار بدیدند در اختیارِ مُصْطَفَى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ راه او برگرفتند . قل ، حر : عارفان چون این
اسرار بدیدند اندر (در) اختیار (اختیار) مُصْطَفَى عَلَيْهِ السَّلَام راه او برگرفتند . پا ، کر : چون عارفان این سر را بدیدند
اندر اختیارِ مُصْطَفَى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ راه برگرفتند . تا : چون عارفان این اسرار را بدیدند و در اختیارِ مُصْطَفَى را
مُصْطَفَى راه او برگرفته اند و متابعت او نموده اند . * ما ، پا ، کر : هرچه (هرچه) . قل : هر چه . حر : هر چه . تا : و هر چه در .

۶ — ما : فرو گرفتند که . قل : فراز کردند که . حر ، کر : فراز کردند . پا : فرار کردند . تا : برهم نهادند . * ما : اگر
مُصْطَفَى عَلَيْهِ السَّلَام . قل : اگر مُصْطَفَى صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ . حر : اگر مُصْطَفَى . پا ، کر : اگر . تا : اگر مُصْطَفَى ←

پیش از مرگ^۱ به عقبی نرسیدی ، و اگر به عقبی^۱ چشم باز کردی ، به قاب قوسین^۱ او آذنی نرسیدی .
 در حکایت آورده اند : که یکی از ملوک بفرمود تا بنده^۱ او را شراب دهند ، نگرفت ،
 حاجب را بفرمود تا بدهد ، نگرفت ، بفرمود تا وزیر بدهد ، نگرفت ، به دست خود بداد ، نگرفت ،^۳
 برپای خاست تا مگر فرا گیرد ، هم نگرفت . وزیر^۱ او را گفت : چرا از دست خداوند فرانگیری ؟
 گفت : ناگرفتن ما است که خداوند را پیش ما برپای کرده است ، هر کسی که او از خداوند خویش
 چیزی دست پیش کند و بستاند ، بیم زوال صحبت^۱ خداوند باشد . پس ملک^۱ نه آن باشد که^۶
 دنیا و عقبی^۱ دارد ، ملک^۱ آن باشد که قرب^۱ مولی^۱ دارد و باحق^۱ ، تعالی^۱ ، آشنایی دارد . قوله^۱ :
 نَزَّاعُ قَبَائِلٍ - بیرون کردگان قبیله ها اند .

← علیه سلام الله . * ما ، قل ، حر ، پا ، تا : باز کردی . کر : باز کردندی .

- ۱ - ما : و اگر بعقبی چشم . قل ، حر ، تا : و اگر چشم بعقبی . پا ، کر : و اگر بعقبی نظر . * ما ، قل ، تا : او ادنی نرسیدی .
 حر ، پا ، کر : نرسیدی .
- ۲ - ما ، تا : در (و در) حکایت . قل : و بحکایت . حر : و حکایت . پا ، کر : حکایت . * ما ، تا : ملوک بفرمود تا بنده
 او را . قل ، حر : ملوک بنده خویش را بفرمود . پا ، کر : ملک (ملوک) بنده را بفرمود تا .
- ۳ - ما ، تا : حاجب را بفرمود تا دهد (بدهد) . قل ، حر ، پا ، کر : فرمود (کر : تا فرمود) تا حاجب بدهد (دهد) .
 * ما ، تا : بفرمود . قل ، حر ، پا ، کر : فرمود (فرمود) . ما ، قل ، تا : بدهد . حر ، پا ، کر : دهد . * ما ، تا : بدست
 خود بداد . قل ، حر ، پا ، کر : خود بدادش (بدادش) .
- ۴ - ما ، تا : برپای خاست (خواست) تا مگر فرا گیرد (بستاند) . قل ، حر ، پا ، کر : بپا (بیای) خاست تا مگر بگیرد .
 * ما ، قل ، تا : هم نکرقت . حر ، پا ، کر : نکرقت . * ما ، حر ، تا : او را . قل ، پا ، کر : مرورا (مرورا) . * ما ، حر ،
 تا : چرا (چرا) از . قل ، پا ، کر : چرا (چرا) همی از . * ما ، تا : فرانگیری . قل ، پا ، کر : نکیری . حر : نمی گیری .
- ۵ ، ۶ - ما ، تا : ما برپای (برپای) کرده است هر کس که (و هر کسکه) دست بیش (پیش) کرد (داشت) و از خداوند (واز
 خدای وند) خویش چیزی بستند . قل ، پا ، کر : ما (من) برپای (برپای) کرد هر (و هر) کسی که او از (که از) خداوند
 خویش چیزی دست بیش (پیش) کند و (بستاند) . حر : ما بپای کرد هر که دست بیش کند و چیز از خداوند بگیرد .
- ۶ - ما ، حر : باشد بس (بود) ملک^۱ نه آن باشد که (باشد) . قل ، پا ، کر : باشد نه ملک^۱ آن باشد که . تا : باشد و ملک^۱
 نه آن باشد که .
- ۷ - ما ، قل ، پا ، کر ، تا : و عقبی . حر : باعقبی . * ما : آن باشد که قرب مولی دارد و باحق تعالی آشنایی دارد قوله . قل ،
 حر : آن بود که قرب حق دارد و باحق صحبت کند قوله (کند) . پا ، کر : آن باشد که مولی و قرب حق دارد و با وی
 صحبت کند . تا : آن باشد قرب مولی دارد و باحق سبحانه صحبت دارد .
- ۸ - ما ، قل ، حر ، پا ، کر : قبائل (قبایل) . تا : قبائل . * ما ، حر : بیرون (گفت بیرون) کردگان قبیلها اند . قل ، پا ،
 کر : بیرون کردها (بیرون کردها) قبیلها اند . تا : بیرون کردها قبیلها اند .

ایشان خود گریزان باشند از قبیله‌ها و آبادانی‌ها، از بیم آنک، نباید که خلق ما را مشغول گردانند، که در آن ساعت که به خلق مشغول گردیم از حق و از مانیم. چنانک ابراهیم ادهم، رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ، گوید: که سخت‌ترین حالی که مرا پیش آمد آن بود، که به هر جای که در آمدی تا خلق مرا نشناختندی، به هر تهمتی که بودی، مرا گرفتندی، و چون بشناختندی مرا، مشغول کردندی از وقت خویش، ببایستی گریختن. ندانم کدام صعب‌تر بودی، به وقت ناشناختن دل کشیدن، یا به وقت شناختن از عز گریختن؟

یا از قبیله‌ها رفتن، بدین معنی باشد که یاد کردیم، یا بدان معنی باشد که خلق با ایشان نیارامند، و ایشان را از خویشتن دور دارند، و از ایشان بگریزند، و از وطن‌ها بیرون کنند. از بهر آنک، ایشان قدم بر بساط حقیقت نهاده‌اند، و خلق بر بساط مجاز. اهل مجاز با اهل حقیقت

۱ — ما، قل، حر، پا، کر: ایشان خود (با خود ایشان — با خود ایشان) گریزان باشند از قبیله‌ها و آبادانی‌ها (آبادانیها) از بیم آنک (از بیم آنکه). تا: و ایشان خود از قبیله‌ها و آبادانی‌ها گریزان باشند از بیم آنکه. * ما، قل، حر، تا: نباید. پا، کر: نیاید. ۲، ۱ — ما، تا: مشغول گردانند که در آن ساعت که (و در آن ساعت که). قل: مشغول کنند بدان ساعت کی. حر: مشغول کند بان ساعت که. پا، کر: مشغول کنند بدان ساعت که.

۲ — ما، تا: از حق و از مانیم (باز مانیم). قل: از حق عز و جل بمانیم. حر، پا، کر: از حق بمانیم * ما: ابراهیم ادهم رحمه الله علیه گوید که. قل: ابراهیم ادهم گوید رحمت الله علیه. حر: ابراهیم بن آدم گفت. پا، کر: ابراهیم بن ادهم گوید. تا: ابراهیم ادهم رحمه الله گوید.

۳ — ما، تا: که بهر جایی که (که بهر جای که) در آمدی. قل، پا: که بهر جای اندر آمدی (آمدی). حر: که هر جا که در آمدی. کر: که بهر جایی که اندر آمدی.

۳، ۴ — ما، قل، حر: تا خلق مرا نشناختندی. پا، کر: تا مرا خلق نشناختندی. تا: تا خلق مرا نه بشناختی.

۴ — ما: که بودی مرا گرفتندی و. قل، پا، کر: مرا گرفتندی و (پا، کر: مرا گرفتندی). حر: مرا بگرفتندی. تا: مرا می گرفتندی. * ما، قل، پا، کر: بشناختندی مرا مشغول کردندی از وقت خویش (پا، کر: خویش باز). حر: بشناختندی مرا از وقت خویش مشغول کردندی و. تا: مرا بشناختندی از سر وقت خود مرا مشغول گردانیدی و.

۵ — ما، قل، حر، پا، کر: ندانم. تا: ندانم تا. * ما، قل، پا، کر، تا: ناشناختن. حر: نشناختن.

۶ — ما: تا بوقت. قل، حر، پا، کر، تا: یا (ویا) بوقت. * ما، قل، پا، کر، تا: از عز. حر: از.

۷ — ما، قل، حر: یا از قبیله‌ها. پا، کر، تا: از قبیله‌ها (از قبیله‌ها). * ما، قل، پا، کر: بدین معنی (بدین معنی). حر، تا: باین معنی. * ما، قل، پا، کر: یا بدان معنی (بدان معنی) باشد. حر، تا: یا بآن معنی (معنی باشد). * ما، تا: که خلق با ایشان (با ایشان). قل، حر، پا، کر: کی (که) خلق خود با ایشان.

۸ — ما، قل، حر، تا: دور دارند. پا، کر: دور کنند. * ما، حر، پا، کر: و از وطنها بیرون کنند. قل: و از وطنهاشان بیرون کنند. تا: و از وطنهاشان دور کنند.

۹ — ما، قل، پا، کر، تا: نهاده‌اند. حر: نه‌اند. * ما، قل، حر، کر، تا: اهل (تا: و اهل) مجاز. پا: ندارد.

صُحِبَتْ نتوانند کردن ، از بهر آنک ، مجازاً با حقیقتِ ضِدِّین اند ، و ضِدِّین به یک جای صُحِبَتْ نکنند . ایشان از خَلْقِ گُریزان ، از بهر آنک ، حالِ خَلْقِ دانند و طاقَتِ صُحِبَتْ خَلْقِ ندارند ، و خَلْقِ از ایشان گُریزان اند ، از بهر آنک ، از حالِ ایشان خَبَر ندارند . گروهی ایشان را دیوانه خوانند ، و گروهی ایشان را ابله خوانند ، و گروهی ایشان را بی دین خوانند ، و ایشان از همه خَلْقِ عاقل تر و زیرک تر و بادین تر . لَکِنْ خَلْقُ بَدَانِیچ گفتند معذوراند ، از بهر آنک ، از مَعْدِنِ دوراند .

حسین منصور را چون بردار کردند و بکُشتند ، شبلی ، رَحِمَهُ اللهُ ، او را خواب دید ، گفت : ۶
حقّ ، تعالی ، باتو چه کرد ؟ گفت : مرا فرود آورد و اکرام کرد . گفت : به کدام محلّ فرود آورد ؟
گفت : « فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ » . گفت : باین خَلْقِ چه کرد ؟ گفت : هر دو گروه را بیامرزید ، هم آن را که بر من شَفَقَتْ بُرد ، و هم آن را که بر من عَدَاوَتِ کرد ، زیرا که ، آن را که ۹

۱ — ما ، قل : صحبت نتوانند کردن . حر : صحبت نتوانند کرد . پا ، کر : نتوانند صحبت کردن . تا : نتوانند صحبت کرد .

* ما : بیک جای . قل ، حر ، پا ، کر ، تا : بیکجا (بیک جا) .

۲ — ما ، قل ، حر ، پا ، کر : ایشان . تا : ایشان . * ما ، قل : کریزان . حر ، پا ، کر : کریزاند (کریزان اند) . تا : کریزان باشند . * ما : و طاقَتِ . قل ، حر ، پا ، کر : وقت . تا : و سر .

۳ — ما ، حر : کریزاندند . قل ، پا ، کر ، تا : کریزان . * ما ، قل ، پا ، کر : از حال ایشان . حر : از حال خویش . تا : از ایشان . * ما ، حر ، پا ، کر ، تا : همه جا ، ایشانرا (ایشان را) . قل : همه جا ، مرا ایشانرا . — در دو نسخه پا و کر : از ، و گروهی ایشانرا ابله ، تا ، و ایشان از همه خلق ، نیامده است .

۴ ، ۵ — ما ، حر ، تا : خلقِ عاقل تر (عاقل تر) وزیرک تر (وزیرکتر) . قل : خلقِ عاقل تر اند وزیرک . پا ، کر : خلقِ زیرکتر و عاقلتر (زیرک تر و عاقل تر) .

۵ — ما ، حر ، پا ، کر : لکن (ولکن) خلقِ بدانج (بان که — بدانکه) گفتند . قل : ولیکن بر آنچه گفتند . تا : و خلقِ بالانچه گفتند . * ما ، قل : معذورند (معذوراند) از بهر آنک . حر : معذورند زیرا که . پا ، کر : معذورند چونکه (چون که) . تا : معذور بر آنکه .

۶ — ما ، حر ، پا ، کر : حسین منصور را چون بردار (بدار) . قل : حسین منصور را رحمت الله علیه خلق بردار . تا : و چون حسین منصور را برداخت . * ما : شبلی رحمه الله او را خواب . قل : شبلی رحمه الله علیه مرورا بخواب . حر ، پا ، کر ، تا : شبلی او را (مرورا) بخواب .

۷ — ما : حق تعالی . قل : حق عزوجل . حر ، پا ، کر ، تا : حق . * ما ، تا : مرا فرود (فرود) آورد و اکرام کرد (نمود) گفت بکدام . قل : مرا فرمود آوردن و اکرام کرد گفت بکدام . حر : مرا فرود آورد گفت کجا . — در نسخه حر : از ، و اکرام کرد ، تا . فی مقعد ، نیامده است . — در دو نسخه پا و کر : از ، گفت مرا فرود آورد ، تا ، هر دو گروه را ، نیامده است .

۸ — فی مقعد ... آیه ۵۵ ، سوره ۵۴ (سورة القمر) . * ما ، قل ، حر : باین خلق . تا : باین خلق . ←

برمن شَفَقَتْ بُرْدَ مَرَانْدَانِسْت، از بهر او برمن شَفَقَتْ بُرْدَ، و آنک بامن عَدَاوَتِ کَرْدَ مَرَانْدَانِسْت، هم از بهر او بامن عَدَاوَتِ کَرْدَ، هر دو معذور گشتند. پس هر که را صُحْبَتِ حَقِّ، تَعَالَى، بآید، دو چیز را دل بباید نهادن، بلايِ حَقِّ را و جَفَايِ خَلْقِ را، و اگر طاقَتِ نَدَارَدُ کَرْدِ دَرِ حَقِّ، سُبْحَانَهُ و تَعَالَى، نباید گشت. قَوْلُهُ:

وَأَصْحَابُ فَضَائِلٍ - و خداوندانِ فضلِ ها اند.

یعنی، ایشان را که از میانِ خَلْقِ بیرون می‌کنند نه به عیبی بیرون می‌کنند، لکن ایشان را فضلِ ها است که دیگران را نیست. طاقَتِ نَدَارَنَدُ بآایشان صُحْبَتِ کَرْدَنَ، نخواهند که ایشان عیبِ دیگران بینند و بدانند، از میانِ خودشان بیرون کنند، و به هر وقتی چُنین بوده است. به اوّل

← ۹ - ما، تا: که برمن شَفَقَتْ بُرْدَ. قل: کی برمن شَفَقَتْ کَرْدَنَد. حر، پا، کر: برمن (که برمن) شَفَقَتْ کَرْدَ. * ما، پا، کر: که برمن عَدَاوَتِ کَرْدَ زِیرَا که انرا که (زیرا که انکه). قل: کی بامن عَدَاوَةَ کَرْدَنَد زِیرَا انک. حر: که بامن عَدَاوَتِ کَرْدَ از بهر انک. تا: که برمن عَدَاوَتِ زِیرَا که آنکسکه.

۱ - ما: برمن شَفَقَتْ بُرْدَ مَرَانْدَانِسْت از بهر او برمن شَفَقَتْ بُرْدَ. قل، حر: برمن شَفَقَتْ کَرْدَ مَرَانْدَانِسْت (بدانست) از بهر وی بامن (برمن) شَفَقَتْ کَرْدَ. پا، کر: شَفَقَتْ کَرْدَ برمن مَرَانْدَانِسْت از بهر وی برمن شَفَقَتْ کَرْدَ. تا: برمن شَفَقَتْ بُرْدَ مَرَانْدَانِسْت از جَهَةِ آن برمن شَفَقَتْ نَمُودَ. * ما، قل، حر، تا: بامن عَدَاوَتِ. پا، کر: برمن عَدَاوَتِ.

۲ - ما: هم از بهر او. قل، حر، پا، کر: از بهر وی. تا: از بهر آن. * ما، حر: هر دو. قل: و هر دو. تا: پس هر دو. پا، کر: ندارد. * ما، تا: حق تَعَالَى. قل: حق عَزَّوَجَلَّ. حر، پا، کر: حق.

۳ - ما، قل، حر، پا، کر: دو چیز را دل. تا: دل بر دو چیز. * ما، قل، حر، پا، کر: بلاءِ حَقِّ را و جَفَايِ (قل: و جَفَاءِ. پا: او جَفَايِ) خَلْقِ را. تا: به بلايِ حَقِّ و بر جَفَايِ خَلْقِ. * ما، قل، حر، پا، کر: طاقَتِ. تا: طاقَتِ این.

۴، ۳ - ما: در حق سُبْحَانَهُ و تَعَالَى نباید کشت قَوْلُهُ. قل: در حق عَزَّوَجَلَّ نباید کشتن قَوْلُهُ. حر: در حق نباید کشتن و دعوی عارفی نباید کَرْدَنَ. پا، کر: حق نباید کشتن. تا: درگاه حق نباید کشت.

۵ - ما، قل، حر، پا، کر: خداوندان. تا: خداوند.

۶ - ما: یعنی ایشان را که از میان خَلْقِ بیرون می‌کنند نه بعیبی بیرون می‌کنند لکن. قل: یعنی ایشان را کی از میان خویش همی بیرون کنند نه بعیبی همی کنند ولیکن. حر: یعنی ایشان را که از میان خَلْقِ بیرون کنند نه بعیبی بیرون ولیکن. پا، کر: یعنی که ایشان را (ایشان را) از میان (از ادیان) خویش بیرون میکنند ولیکن. تا: یعنی ایشان را که از میان خویش بیرون میکنند نه بعیبی بیرون میکنند لکن.

۷ - ما، قل، حر، پا، کر: طاقَتِ نَدَارَنَدُ بآایشان صُحْبَتِ کَرْدَنَ. تا: طاقَتِ صُحْبَتِ کَرْدَنَ ایشان ندارند. * ما، قل، حر: نخواهند که (کی) ایشان. پا، کر: نخواهد که ایشان. تا: و نخواهند که ایشان را.

۸ - ما: دیگران بینند و بدانند. قل، پا، کر، تا: این دکران (دیگران) بینند (به بینند) و بدانند. حر: این دیگران بدانند و اگر بدانند. * ما: خودشان. قل، پا، کر: خویش. حر: خویش. تا: خویشانشان. * ما، قل، حر، پا، ←

اسلام، چون مسلمانان اسلام قبول کردند، کافران ایشان را از خان و مان بیرون کردند، تا ایشان فضل ہجرت یافتند، چنانکہ خدای، تعالیٰ، گفت در قصہ لوط: «أَخْرِجُوهُمْ مِّن قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ.» و در قصہ ابراہیم خلیل، عَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَام، یاد کرد، کہ پدر اورا چنین ۳ گفت: «... يَا اِبْرَاهِيمُ لَسْنَا لَمْ تَنْتَه لَأَرْجَمَنَّكَ وَأَهْجُرْنِي مَلِيًّا.» و نیز مُصْطَفَىٰ رَا، عَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَام، از مکہ بیرون کردند، تا حق، تعالیٰ، از بہر حق او برہمہ خلق، ہجرت فریضہ کرد، و ہجرت را مزدی بزرگ نهاد، و گفت: «... وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ ۶ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ.» و بہ آخر زمانہ نیز ہمین است ہر کہ اسلام را بہ حقیقت کار

← کر: و بہر. تا: و بہمہ. * ما، پا، کر، تا: جنین بودہ است (بودست) باول. قل: بودہ است ہمجنین باول. حر: ہمجنین بودہ است باول.

- ۱ — ما: اسلام. قل، حر، پا، کر: اسلام را. تا: اسلام را آشکارا. * ما، حر، پا، کر، تا: از خان و مان. قل: از خانہا.
- ۲ — ما، قل، پا، کر، تا: یافتند. حر: بیافتند. * ما: چنانکہ خدای تعالیٰ گفت در قصہ لوط. قل، پا، کر: چنانکہ خداوند عزوجل (چنانکہ خدای) بقصہ لوط علیہ السلام (لوط) یاد کرد. حر: چنانکہ خداوند عزوجل در قصہ لوط یاد کرد. تا: چنانکہ خدای در قصہ لوط علیہ السلام خبر میدہد.
- ۳، ۲ — آخر جوہم... آیہ ۸۲، سورہ ۷ (سورہ الاعراف). وما كان جواب قومہ الا ان قالوا اخرجوہم من قريتم انہم اناس يتطهرون. — ما، قل، پا، کر، تا: من قريتم انہم اناس يتطهرون. حر: من قريتم الاية.
- ۳ — ما: و در قصہ ابراہیم خلیل علیہ الصلوٰۃ والسلام. قل، تا: و بقصہ ابراہیم (و در قصہ ابراہیم) علیہ السلام. حر: و در قصہ ابراہیم خلیل. پا، کر: و بقصہ ابراہیم خلیل علیہ السلام. * ما، حر، تا: کی (کہ) بدر (بدر) اورا. قل، پا، کر: کہ بدر (بدر) مرورا.
- ۴ — یا ابراہیم... آیہ ۴۶، سورہ ۱۹ (سورہ مریم). قال ارغب انت عن ءالہتی یا ابراہیم لئن لم تنتہ لارجمنک و اہجرنی ملیا. — ما، تا: یا ابراہیم (ابراہیم) لئن (لئن). قل، حر، پا، کر: لئن (لئن).
- ۴، ۵ — ما: را علیہ الصلوٰۃ والسلام. قل: را علیہ السلام. حر: را. پا، کر: را صلی اللہ علیہ وسلم. تا: علیہ السلام را.
- ۵ — ما: تا حق تعالیٰ را از بہر حق او. قل، پا، کر: تا خداوند عزوجل حق اورا (از بہر او). حر: تا خداوند عزوجل حرمت ویرا. تا: تا خدای از بہر حق و حرمت او.
- ۶ — ما، حر، پا، کر: و ہجرت را مزدی. قل: و ہجرۃ را مزد. تا: و ہجرت مرا مزد. * ما، قل، حر، تا: و گفت. پا، کر: گفت. * ومن ینخرج... آیہ ۱۰۰، سورہ ۴ (سورہ النساء). ومن ینخرج فی سبیل اللہ ینجد فی الارض مراغما کثیرة وسعة ومن ینخرج من بیتہ مهاجرا الی اللہ ورسولہ ثم یندرکہ الموت فقد وقع اجرہ علی اللہ وکان اللہ غفوراً رحیمًا. — ما، قل، پا، کر، تا: ورسولہ ثم یندرکہ الموت فقد وقع اجرہ علی اللہ. حر: ورسولہ الاية.
- ۷ — ما، پا، کر، تا: زمانہ نیز ہمین است (ہمینست) ہر کہ. قل: زمانہ ہمجنین است ہر کی. حر: زمانہ نیز ہمین است کہ ہر کہ. * ما، حر، پا، کر: اسلام را بحقیقت. قل: اسلام را نہ حقیقت. تا: بحقیقت اسلام را.

بندد. آن کسان که ایشان به رسم و مجاز مشغول اند، از ایشان بگردند، و ایشان را از خود دور کنند. این است معنی قول پیغام بر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، که گفت: «الْإِسْلَامُ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا»، یعنی بَدَأَ غَرِيبًا تَصَدِيقًا، وَسَيَعُودُ غَرِيبًا تَحْقِيقًا. پس آن کسان که بر مقام صدق اند، با کاذبان طاقتِ صُحْبَتِ ندارند، هم چنین نیز آن کسان که کاذبان اند، با صدیقان طاقتِ صُحْبَتِ ندارند، این از او گریزان، و آن از این گریزان، هر یک با جنسِ خود سازند. تاخیر پیغمبر است، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، که اگر منافقی به مزکت در آید، و در مسجد همه مخلصان باشند، و یکی منافق بود، پس این منافق جز با آن منافق ننشیند، و اگر مؤمنی مخلص به مسجد در آید، و در مسجد همه منافقان باشند، و مؤمن خود یکی باشد، پس این مؤمن جز با آن مؤمن ننشیند. چون به اول

ما - ۴۰

- ۱ - ما، حر، پا، کر، تا: آن کسان که (انکسان که - انکسان که) ایشان بر رسم و مجاز مشغولند (مشغولند - مشغول اند).
قل: انکسها کی ایشان بر رسم مجاز مشغول اند. * ما، پا، کر، تا: از خود. قل، حر: از خویشان.
- ۲ - ما، قل، حر، تا: اینست (این است) معنی. پا، کر: اینست. * ما، پا، کر: پیغامبر (پیغمبر) صلی الله علیه وسلم.
قل، حر، تا: پیغامبر (پیغمبر) علیه السلام. * ما، حر، پا، کر، تا: وسیعود غریبا. قل: وسیعود غریبا فطوبی للغرباء.
- ۳ - ما، پا، کر، تا: آن کسان که (آنکسان که). قل: انکسها کی. حر: انکسانی که. * ما، قل، پا، کر، تا: با کاذبان.
حر: با کاذبان.
- ۴ - ما، تا: همچنین نیز آن کسان که (آنکسان که) کاذبان اند (کاذبند) با صدیقان. قل: همچنین نیز انکسها کی کاذب اند با صادقان. حر: همچنین آنان که کاذبان باشند با صادقان. در نسخه پا: از، هم چنین نیز، تا، این از او، نیامده است.
حر: همچنین آنکسان که کاذبانند با صادقان.
- ۵ - ما، تا: این از او. قل، حر، پا، کر: این از آن. * ما، تا: هر یک (و هر یک) با جنس خود سازند. قل: هر یکی با جنس خویش سازند. حر، پا، کر: هر کسی با جنس خویش سازند (سازد).
- ۶، ۵ - ما: تاخیر پیغمبر است صلی الله علیه وسلم که اگر. قل: تاخیر پیغامبر است صلی الله علیه وسلم که اگر. حر: تاخیر است از پیغامبر علیه السلام که اگر. پا، کر: تاخیر پیغمبر صلی الله علیه وسلم است که اگر. تا: تاخیر پیغامبر علیه السلام که گفت اگر.
۶ - ما، تا: بمزکت (بمسجد) در آید و در مسجد (مزکت). قل، پا، کر: بمزکت (بمسجد) اندر آید و اندر مزکت (مسجد).
حر: بمسجد در آید و در مسجد. * ما: مسلمان باشند. قل، حر، پا، کر: مخلصان باشند. تا: مخلصان باشد.
- ۷، ۶ - ما: ویکی منافق بود بس. قل، تا: ویکی منافق باشد بس (و بس). حر: ویکی منافق باشد. پا، کر: ویکی منافق پس.
۷ - ما، قل، حر، کر: با آن. پا، تا: بآن. * ما، قل، حر، تا: ننشیند (ننشینند). پا، کر: بنشینند. * ما، قل، پا، کر، تا: مومنی. حر: مؤمن.
- ۸، ۷ - ما، تا: بمسجد در آید و در مسجد (مزکت) همه منافقان باشند. قل: بمزکت اندر آید همه مزکت بر منافقان باشند.
حر: بمسجد در آید و همه مسجد منافق باشند. پا، کر: اندر آید همه مسجد بر منافق باشد.
- ۸ - ما: مومن خود یکی. قل، پا، کر، تا: مومن یکی. حر: ویکی مومن. * ما، حر، پا، کر، تا: بس این (این) مومن جز با آن (بآن). قل: و بس آن مومن جز با این.

اسلام غریب بود به تصدیق ، مسلمانان جز با مسلمانان نیار امیدند ، و چون امروز غریب گشت به تحقیق ، اهل تحقیق جز با اهل تحقیق نیار آمدند . غریب را اُنس با غریب بود . قَوْلُهُ :

وَأَنْوَارُ دَلَائِلٍ - ونورها دلیل ها اند .

معنی این سخن آن است ، که دلیل را نور خوانند ، بدان معنی که به وی راه برند . و عَرَفَ لُغَتَ این است ، که گم کردن راه را تاریکی خوانند ، و یافتن راه را نور خوانند . چون کار پوشیده گردد گویند این کار بر ما تاریک شد ، چون گشاده گردد گویند روشن شد . و دلیل چیزی باشد که به وی راه برند ، چنانکه خدای تعالی ، گفت : « وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ . » . پس هر که راه گم کرده باشد دست در دلیل زند ، تاراه بازیابد . و عارفان را دلیل بکار نیاید ، از بهر آنکه خود راه یافته باشند . آنچه خلق از دلیل طلب می کنند ، ایشان یافته اند ، و از دلیل مستغنی گشته . و آن راه که خلق می روند تابه معدن رسند ، ایشان آن راه بریده اند و رسیده . پس دلیل

۱ - ما ، حر ، تا : مسلمانان جز با مسلمانان نیار امیدند (نیار امیدند) . قل ، پا ، کر : مسلمان جز با مسلمان نیار آمدند (نیار امیدند - نیار امید) .

۲ - ما ، قل ، حر ، کر ، تا : با اهل (با اهل) تحقیق . پا : با اهل . * ما ، قل ، حر ، پا ، کر : غریب . تا : و غریب . * ما : بود قوله . قل : باشد قوله . حر ، پا ، کر ، تا : باشد .

۳ - ما ، قل : نورها دلیلها اند (دلیل ها اند) . حر : کفت نورها دلیل اند . پا ، کر : نورها (نورها) دلیلانند . تا : نورهای دلیل ها اند .

۴ - ما ، حر ، پا ، تا : که دلیل را . قل ، کر : کی (که) مرد دلیل را . * ما ، قل ، حر ، پا ، کر : بدان معنی . تا : بآن معنی . * ما ، تا : که بوی . قل ، حر ، پا ، کر : که بدو .

۵ - ما ، تا : لغت اینست (این است) که . قل ، پا ، کر : لغة (لغت) انست کی (که) . حر : خلق آنست که . * ما ، قل ، حر ، تا : راه را . پا ، کر : را . * ما ، پا : چون کار . قل ، حر ، کر : چون کاری . تا : و چون کار .

۶ - ما ، پا ، کر : چون (چون) . قل ، حر ، تا : و چون . * ما ، قل ، پا ، کر ، تا : چیزی . حر : چیز .

۷ - ما : که بوی . قل ، پا ، کر : که بدو . حر ، تا : که باو . * ما ، حر : خدای تعالی . قل ، پا ، کر : خدای عزوجل . تا : خدای . * وعلامات ... آیه ۱۶ ، سوره ۱۶ (سورة النحل) . - ما ، قل ، حر ، کر ، تا : وعلامات . پا : علامات .

۸، ۷ - ما ، قل ، حر ، تا : بس (پس) هر که . پا ، کر : هر که .

۸ - ما ، تا : دست در دلیل . قل ، حر ، پا ، کر : جنک (چنک) بدلیل . * ما ، قل ، حر ، تا : تاراه . پا ، کر : تاراه را . - در دونه نسخه پا و کر ، از ، و عارفان را ، تا ، از دلیل ، نیامده است . * ما ، قل ، حر : نیاید . تا : ناید .

۹ - ما ، قل ، حر : خود . تا : ایشان خود . * ما ، تا : یافته باشند . قل ، حر : یافته اند . * ما ، قل ، حر : آنچه . تا : آنچه . * ما : از دلیل طلب می کنند . قل : از دلیل طلب کنند . حر ، تا : از دلیل طلب کنند . پا ، کر : دلیل طلب می کند (همی کنند) . * ما ، حر : یافته اند و از . قل ، پا ، کر : یافته اند از . تا : خود یافته اند و از .

۱۰ - ما ، حر ، تا : کشته . قل ، پا ، کر : کشته اند . * ما ، حر ، پا ، کر : خلق می روند (میروند) . قل : خلق می روند . ←

همه خلق را نور گشت، عارفان مردلیل را نور گشته اند، از بهر آنک، دلیل خود آن جا نرسد که ایشان رسیده اند.

۳ و شاید که معنی این سخن آن باشد، که چون ایشان از اسلام حقیقت برداشتند و مجاز یک سونهادند، ظاهر و باطن ایشان به حقیقت آراسته گشت، ایشان خود دلیل گشتند دیگران را. پس هر کس که به ایشان نگه کرد، از ظاهر و باطن ایشان مراد یافت و به مقصود رسید، که به راه نمودن و دلیل شان حاجت نیامد. چون به ذات خود دلیل گشتند از دلیل مستغنی گشتند، و دلیل را دلیل بکار نیاید. بدین معنی نور دلیل گشتند. قوله: **آذَانُهُمْ وَأَعْيَةُ: گوش های ایشان یاد دار است.**

← تا: خلاق میروند. * ما، قل، تا: رسند. حر، پا، کر: برسند. * ما، تا: ان راه. قل، حر، پا، کر: راه. * ما، حر: و رسیده. قل، پا، کر، تا: و رسیده اند.

۱ — ما، قل، پا، کر، تا: همه خلق را. حر: همه خلق. * ما، قل، پا، کر: عارفان (و عارفان) مردلیل را. حر، تا: و عارفان دلیل را. * ما: کشته اند. قل، حر، پا، کر، تا: کشتند. * ما، حر، تا: دلیل خود اینجا. قل: دلیل خود اینجا. پا، کر: خود دلیل اینجا.

۳ — ما، قل، حر، پا، کر: و شاید. تا: و روا باشد. * ما، تا: این سخن. قل، پا، کر: این. حر: ندارد. * ما، قل، حر، تا: که جون. پا، کر: که. * ما، حر، پا، کر، تا: حقیقت. قل: حقیقت اسلام.

۳، ۴ — ما: و مجاز یکسو. قل، حر: مجاز (و مجاز) بیکسو. پا، کر: مجاز یک سو (یکسو). تا: مجاز بایکسو.

۴ — ما، قل، حر، پا، کر: ظاهر. تا: و ظاهر. * ما، قل، حر، تا: ایشان خود. پا، کر: خود. * ما، قل، حر، تا: دیگران را. پا، کر: مردیکران را.

۵ — ما، تا: هر کس که (هر کسکه). قل، پا، کر: هر کسی که. حر: هر که. * ما: نکه کرد. قل، حر، پا، کر، تا: نگاه کرد. * ما، قل، پا، کر، تا: و باطن. حر: و از باطن. * ما: مراد یافت. قل، حر، تا: مراد بیافت. پا، کر: راه یافت.

۵، ۶ — ما: رسید که بر اه نمودن و دلیلشان حاجت نیامد. قل: برسند کی بر اه نمودن و بدلیل شان حاجت نیامد. حر: رسید بر اه نمودن بدلیل اشان حاجت نیامد. پا، کر: رسید که بر اه نمودن (که بر اه نمودن) و دلیل شان حاجت نه آمد. تا: رسید که بر اه نمودن و بدلیلشان حاجت نیست.

۶ — ما، حر: جون بذات خود. قل، پا، کر: جون (چون) بذات خویش. تا: بذات خویش. * ما، قل، پا، کر، تا: از (تا: و از) دلیل مستغنی گشتند. حر: ندارد.

۶، ۷ — ما، قل، حر، تا: و دلیل (قل: کی مردلیل — حر: دلیل) را دلیل بکار نیاید. پا، کر: ندارد.

۷ — ما، قل، حر: بدین معنی نور دلیل گشتند قوله (گشتند و). پا، کر: مردلیل را بدین معنی نور دلیل گشتند. تا: باین معنی نور دلیل گشتند.

۸ — ما: گوشه ایشان یاد دار است و از اینجا. قل: گوشه ایشان یاد داشت و از اینجا. حر: گفت گوشه ایشان یاد دار ←

و از آن جا گوشِ دل خواهد نه گوشِ سر. چه، حفظِ مر گوشِ سر را نیست، که حفظِ مر گوشِ دل را است. لکن چون سماع به گوشِ آرد، تا دل یاد گیرد، گوشِ سبب گشت حفظ را، و از بهر حفظ به گوشِ مضاف کردند. و معنی این سخن آن است، که نگه دار باشد امرهای خدای را، عزوجل، تا امری از ایشان ضایع نگردد، و یاد دار باشند نهی های او را، تا ارتکاب نیفتد، از بیم آن تا بی ادبی بر ما نرود که سبب بعد و قطیعت گردد، که بزرگان چنین گفته اند: همه امرها را بزرگ باید داشتن، که بتوان دانستن که قرب در کدام امر است؟ و از همه نهی ها دور باید بودن، که بتوان دانستن که بعد در کدام نهی است؟ و یاد داشتن | امر از بزرگ داشت امر باشد. هر چند

ما-۴۱

← کشت از اینجا. پا، کر: کوشهای ایشان یاددار است و باین کوش.

۱ — ما، حر، پا، کر، تا: خواهد. قل: می خواهند. * ما، پا، کر: چه حفظ (حفظ) مر گوش سر را. قل: چه حفظ مر گوش را. حر، تا: که حفظ (حفظ) کوش سر را.

۱، ۲ — ما: که حفظ مر گوش دل را است لکن. قل: حفظ مردل راست ولیکن. حر، پا، کر: که (چه) حفظ کوش (مرکوش) دل راست (دلراست) ولیکن. تا: حفظ کوش دلراست لکن.

۲ — ما، پا، کر، تا: بکوش ارد (افتد) تادل. قل، حر: بکوش افتد دل (بدل). * ما، حر، پا، کر، تا: کوش. قل: و کوش. ۲، ۳ — ما: کشت حفظ را و از بهر حفظ بکوش. قل، پا، کر: کشت مر حفظ را بکوش. حر: کشت حفظ را بکوش. تا: حفظ کشت و از حفظ بکوش.

۳ — ما، قل، پا، کر، تا: این سخن. حر: این.

۳، ۴ — ما: که نگه دار باشند امرها خدای را عزوجل. قل: کی نگاه دار باشند مرا مرهء خداوند را عزوجل. حر، پا، کر: که نگاه دار باشند (باشد) امر خداوند را عزوجل (مرامر هء خداوند عزوجل). تا: که نگاه دار امرهای خدای باشند.

۴ — ما، قل، پا، کر، تا: تا امری. حر: تا امر. * ما، قل، کر: نهیهای او را (ورا). حر، تا: نهیهای او را. پا: به نهیهای او را. * ما، قل، پا، کر: تا ارتکاب نیفتد. حر: تا ارتکاب نهی نیفتد. تا: تا ارتکاب نبینند.

۴، ۵ — ما، قل، پا، کر: از بیم ان (انک - آن) تا بی ادبی بر ما نرود. حر: از بهر آن تا بی ادبی نرود بر ما. تا: از بهر آنکه نباید که بر ما بی ادبی رود.

۵ — ما، پا، کر، تا: که (چه) بزرگان. قل، حر: و بزرگان.

۵، ۶ — ما: گفته اند همه امرها را بزرگ باید داشتن که بتوان دانستن که. قل: گفته اند کی همه امرها را بزرگ باید داشتن نتوان دانست کی. حر: گفته اند همه امرها را بزرگ باید داشتن. — در نسخه حر: از، که بتوان دانستن، تا، امر از بزرگ داشت، نیامده است. پا: گفته اند که امرها بزرگ باید داشتن تا توان دانستن که. کر: گفته اند که همه امرها بزرگ باید داشتن نتوان دانستن که. تا: گفته اند که همه امرها را بزرگ باید داشتن نتوان دانستن که.

۶ — ما، تا: در کدام. قل، پا، کر: اندر کدام (کدام). * ما، قل، پا، کر: نهیها. تا: نهی.

مه تر را به نزدیک که تر تعظیم بیش تر ، او امر او را یاد دارند تر .

و شاید که معنی این سخن آن باشد ، که پیوسته گوش نهاده باشند ، تا فرمان چیست . و این
 ۳ بردو وجه باشد ، یا حکم عبودیت باشد ، یا حکم محبت ، که در حکم عبودیت جز گوش بفرمان
 داشتن روی نیست ، و در حکم محبت آن است ، که هر که کسی را محب باشد آرزو مند باشد که
 خدمتی را از آن او بشاید . پس حکم محبت بر تر از حکم عبودیت است ، از بهر آنکه ، بنده در خدمت
 ۶ مختار و مکره شاید ، و محب در خدمت جز مختار نباشد ، و بنده در خدمت گاه نازان و گاه نالان ،
 و محب در خدمت جز نازان نباشد ، و بنده در خدمت مکافات طلب کند ، و محب مکافات طلب
 نکند و منت پذیرد . قوله :

← ۷ — ما : که بتوان دانستن کی . قل : کی نتوان دانست کی . یا ، کر : نتوان دانستن که . * ما ، تا : در کدام . قل ، یا ، کر :
 اندر کدام (کدام) . * ما ، تا : و یاد داشتن امر از بزرگ داشت امر باشد . قل ، حر : و یاد داشتن امر (امر) از بزرگ
 داشتن امر باشد . یا ، کر : یاد داشتن امر بزرگ داشتن امر است .

۷ وسطر اول این صفحه — ما ، حر ، یا ، تا : هر چند (و هر چند) مه تر را . قل : هر چند که مر مه تر را . کر : هر چند که تر با .

۱ — ما : او امر او را یاد دارند تر . قل : وی مر او امر ویرا یاد دار تر . حر : وی امر ویرا یاد دار تر . یا ، کر : مر او امر او را یاد
 دار تر . تا : او امر او را یاد آورنده تر .

۲ — ما ، قل ، حر ، یا ، کر : و شاید . تا : و روا باشد . * ما ، قل ، یا ، کر ، تا : این سخن . حر : ندارد . * ما ، قل ، یا ، کر ، تا : که
 (کی) پیوسته . حر : پیوسته .

۳، ۲ — ما ، قل ، حر ، تا : و این بر . یا ، کر : و این .

۳ — ما ، تا : باشد یا حکم (بحکم) عبودیت باشد یا حکم (بحکم) محبت که در . قل ، حر : بود یا (با) بحکم عبودیت بود یا بحکم
 محبت کی اندر (که در) . یا ، کر : است یا بحکم عبودیت (عبودیتست) یا بحکم محبت که اندر .

۴ — ما ، حر ، تا : و در حکم . قل ، یا ، کر : و اندر حکم . * ما ، حر : که هر که کسی را . قل ، یا ، کر : کی هر که مر کسی را . تا :
 که هر کسکه کسی را . * ما ، قل ، حر ، یا ، کر : آرزو مند . تا : آرزو مند آن .

۵ — ما ، حر ، تا : که خدمتی را (تا : که خدمتی) ازان او (وی) بشاید (تا : باشد) . قل ، یا ، کر : که مر خدمتی را ازان وی .
 * ما ، قل ، حر ، یا ، کر : حکم محبت . تا : حکم . * ما ، تا : عبودیت است . قل : عبودیت . حر ، یا ، کر : عبودیت آمد (آمد) .
 * ما ، حر ، تا : در خدمت . قل ، یا ، کر : اندر خدمت .

۶ — ما ، قل ، یا ، کر : و مکره (و مکره) شاید . حر : و مکره هم تواند بود . تا : و مکره باشد . * ما ، حر ، تا : و بنده در . قل ،
 یا ، کر : بنده اندر . * ما : نازان و گاه نالان . قل ، حر ، یا ، کر : نازان (نادان - ناذان) باشد و گاه نالان . تا : ناز آن
 باشد و گاه نالان باشد .

۷ — ما ، قل ، حر ، کر ، تا : طلب کند و محب . یا : طلب نکند و محب اندر خدمت . ←

وَأَسْرَارُهُمْ صَافِيَةٌ - وَسِرِّهَايِ اِيْشَانِ صَافِيَةٌ اسْت .

وپیش ازین گفته بودیم ، که صَفْوَتِ سِرِّ چه باشد . لَكِنْ فَايْدَةُ اِيْنِ سَخْنِ اَنْ اسْت ، که از بهرِ اَنْ اَذَانِ اِيْشَانِ واعی گشت که سِرِّ اِيْشَانِ صَافِيَةٌ گشت . چون سِرِّ اِيْشَانِ از همه هَمَّتْ ها صَافِيَةٌ ۳ گشت ، جُزْ هَمَّتِ حَقِّ يَادِ دَارِ نَكَشْتِ حَقْوَقِ حَقِّ رَا ، که فراموشی صِفْتِ سَرِي باشد که هَمَّتَشْ متفرق بُوَد ، و در تَفَرُّقِ هَمَّتِ به غلط اُفْتَدُ فراموش کند . اَمَّا چُونِ همه هَمَّتْ ها يَكِي هَمَّتْ گر دد ، در يَكِي ، غَلَطٌ نِيْفْتَدُ ، فراموشی از میانه بر خیزد . ۶

و نیکوتر از این آن است ، که هر کس که با کسی صُحْبَتِ كُنْدُ از صفاتِ وِيْ خوی گیرد . پَسْ عَامٌّ با خَلْقِ صُحْبَتِ كُنْدُ ، و صفاتِ اِيْشَانِ نِسْيَانِ اسْت ، و از بهرِ نِسْيَانِ اِنْسَانِ

← ۸، ۷ - ما، قل، حر، کر، تا: طلب نکند. پا: طلب کند.

۸ - ما، قل: ومنت پذیرد قوله. حر، پا، کر: ومنت پذیرد (پذیرد) تا: ومنت دار شود.

۱ - ما: سر بها ايشان صافيست. قل: سرهاشان صافی است. حر، تا: و سرها (سرهای) ايشان صافيست (صافی است). پا، کر: سرهای ايشان صافی گشت.

۲ - ما، تا: و پیش ازین گفته بودیم (گفته ایم) که صفوة (صفوت) سرجه باشد لکن. قل: و گفته بودم بیشتر که صفت هرجه باشد ولیکن. حر: و گفته ابو ذیم که صفوت سرجه باشد ولیکن. پا، کر: و گفته بودیم که صفوت (صفوة) سرجه باشد ولیکن.

۲، ۳ - ما، قل، حر، کر، تا: که از بهر. پا: از بهر.

۳ - ما، قل، پا، کر: صافی گشت. حر: صافی است. - در نسخه تا، این جمله: که سر ايشان صافی گشت ، نیامده است. * ما: چون سر ايشان از همه همتها. قل، حر، تا: چون (سر) (سر) از همه همتها. پا، کر: چون سر از همتها.

۳، ۴ - ما، قل، تا: صافی گشت جز همت حق (حق عزوجل) یاددار نکشت (تا: گشت) حقوق (مرحقوق) حق را. حر: صافی شود یاددار حقوق حق تعالی کردد. پا، کر: صافی گشت یاددار گشت مر حقوق حق را.

۴ - ما، حر، پا، کر، تا: که فراموشی. قل: کی فراموشی.

۵ - ما، حر: متفرق بود (متفرقست) ودر. قل، پا، کر: متفرق است (متفرقست) اندر. تا: متفرق باشد ودر. * ما، تا: فراموش (و فراموش) کند اما. قل، پا، کر: فراموش کند. حر: و فراموش کند.

۵، ۶ - ما: همه همتها یکی همت کردد در یکی غلط نیفتد. قل، پا، کر: همه همتها یک همت کردد اندر یکی غلط نیفتد. حر: همه همتها یک همت گشت در یکی خطا نیفتد. تا: همتها همه یک همت کردد در یکی غلط نافتد.

۶ - ما، حر: فراموشی از میانه. قل: فراموشی از میانه. پا، کر، تا: فراموشی (تا: و فراموشی) از میان (تا: از میانه).

۷ - ما، قل، پا، کر، تا: و نیکوتر ازین. حر: و ازین نیکوتر. * ما، تا: که هر کس که (که هر کسکه). قل: کی هر که.

حر، پا، کر: که هرک (که).

نام کردند، چون با ایشان صحبت کرد نسیان صفت او گردد. اما خاص با حق صحبت کنند، و صفت حق نسیان نیست، همین خوی گیرند، چنانکه خدای، تعالی، گفت مصطفی را، علیه ۳ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ: «سَنَقَرْتُكَ فَلَا تَنْسَى». «چو از ما گیری فراموش نکنی، لکن چون از فراموش کاران گیری فراموش کنی. و نبینی که چون مصطفی، علیه السلام، به سر با حق، تعالی، صحبت کرد، و به چشم با خلق، خلق خسبندگی بودند چشمش بخفت و حق، تعالی، ناخسبندگی بود سرش نخفت، ۶ تا گفت: «تَنَامُ عَيْنِي وَلَا يَنَامُ قَلْبِي». «و نیز چون به سر با حق صحبت کرد، و صفت حق، تعالی،

← ۸، ۷ — ما، حر، تا: از صفات وی (او) خوی (خو) گیرد. قل: از صفات او خو گیرد. پا، کر: خوی وی گیرد. ۸ — ما، قل، حر، کر: صحبت کنند. پا، تا: صحبت کند. * ما، قل، پا، کر: و از بهر. حر: از بهر. تا: و نسیان برایشان غالب است و از بهر.

۱ — ما، قل، پا، کر، تا: نام کردند (قل: نام کرده اند) چون با ایشان (تا: و چون با انسان) صحبت کرد. حر: نام کرده اند چون با ایشان صحبت کند. * ما، تا: صفت او. قل، حر، پا، کر: صفت وی. * ما، تا: اما خاص با حق صحبت کنند. قل: باز خاص با حق عزوجل صحبت کند. حر، کر: و باز خاص با حق صحبت کند (کنند) پا: و باز خلق با حق صحبت کند.

۲ — ما، تا: همین خوی. قل، حر، پا، کر: همین خو.

۳، ۲ — ما، حر: چنانکه (که) خدای تعالی گفت مصطفی را علیه الصلوة والسلام (علیه السلام). قل، پا، کر: چنانکه (چنانکه) خدای عزوجل گفت مر مصطفی را صلی الله علیه (علیه وسلم). تا: چنانکه خدای با مصطفی علیه السلام گفت.

۳ — سنقرتک... آیه ۶، سوره ۸۷ (سوره الاعلی). — ما، قل، حر، تا: فلا تنسی. پا، کر: فلا تنسی الا ماشاء الله.

۴، ۳ — ما، تا: جو (جون) از ما گیری فراموش نکنی لکن چون از فراموش کاران گیری فراموش کنی. قل: از ما گیری فراموش نکنی و چون از فراموش کاران گیری فراموش کنی. حر: از ما یاد گیری فراموش نکنی چون از فرشتگان گیری فراموش کنی. پا، کر: از ما گیری فراموش (فراموش) نکنی. — در دو نسخه پا و کر: از، لکن، تا، و نبینی، نیامده است.

۴ — ما، حر، تا: علیه السلام. قل: صلی الله علیه. پا: صلی الله علیه وسلم. کر: را صلی الله. * ما: با حق تعالی. قل، حر، تا: با حق. پا، کر: با خاص.

۵ — ما، پا، کر، تا: و بچشم (و بچشم) با خلق. قل: و بچشم با خلق. حر: و بچشم با خلق صحبت کرد. — در نسخه حر: از، خلق خسبندگی بودند، تا، و صفت، نیامده است. * ما، کر: خلق خسبندگی بودند حشمش (چشمش). قل: خلق خسبندگی بود جسمس. پا: چسپنده بودند چشمش. تا: خسبندگی بودند چشمش. * ما: و حق تعالی ناخسبندگی بود. قل، کر: و حق ناخسبندگی (ناخسبندگی) بود. پا: حق ناخسبندگی بود. تا: و حق سبحانه و تعالی ناخسبندگی بود.

۶ — ما، پا، کر، تا: تا گفت. قل: تا کی گفت. * ما: عینی. قل، کر، تا: عیناء (عینای). پا: عینائی. * ما، قل، تا: بسر. پا، کر: سر. * ما: حق تعالی. قل: حق عزوجل. حر، پا، کر، تا: حق.

ناخوردن است، دههٔ آخرِ ماهِ رَمَضانِ نخوردنِ دوگفت: «... لَوَدَامَ الشَّهْرُ لَوَاصَلْتُ»، اگر این ماهِ رَمَضانِ تا آخرِ عُمَرُ بکشیدی نخوردمانی. معنی این سخن آن است، که ما خوردیم موافقت شمارا، و اگر دوست بر ما حکمِ ناخوردن کردی خلاف نکردمانی. قوله: ۳

وَنُعُوْتُهُمْ خَافِيَةً - وَنَعْتِ هَايِ اِيْشَانِ پنهان است.

یعنی، آن صفت که حق، تعالی، ایشان را کرامت کرده است از خلق پنهان است، کس بر سر ایشان مطلع نگردد، از آن عزیزتر دارند سرخویش را که با خلق نمایند. از بهر آنکه، هر که ۶ چیزی عزیز دارد بر آن چیز ضنین باشد. سبک داشتن نشانِ خواری است، و استوار داشتن نشانِ عزیزی. آن چیز که او را صد هزار بدل است، چون کسی او را دوست | دارد عزیز دارد، پس ۴۲- ما

چیزی که او را بدل نیست خوار داشتن محال است. ۹

۱ - ما، حر، پا، کر: دهه (دهه). قل: ودهه. تا: دهیه. * ما، قل، حر، تا: وگفت. پا، کر: گفت. * ما، حر، تا: اگر این. قل، پا، کر: ازین.

۲ - ما: تا آخر عمر نکشیدی خوردمانی. قل، پا، تا: تا آخر عمر ما کشیدی (بکشیدی) نخوردیمی (نخوردمانی). حر، کر: تا با آخر (آخر) عمر ما بکشیدی نخوردمی (نخوردیمی). * ما: آنست که ما نخوردیم. قل: آنست که بخوردیم. حر: آنست که ما نخوردیم. پا، کر: آن باشد ما (که ما) بخوردیم. تا: آنست که ما.

۳ - ما، قل، حر، پا، کر: شمارا. تا: شما کردیم و بخوردیم. * ما، پا، کر، تا: بر ما حکم ناخوردن کردی خلاف نکردمانی قوله (پا، کر: نکردیمی. تا: نکردمانی). قل: بر ما حکم کردی بناخوردن نخوردیمی قوله. حر: باما حکم ناخوردن کردی خلاف نکردمی.

۴ - ما، قل، حر، تا: و نعوتهم. پا، کر: نعوتهم. * ما، تا: و نعتها (و نعتهای) ایشان پنهانست (پنهان است). قل، حر: گفت نعتها (نعتها) ایشان پنهان است (پنهانست). پا، کر: نعتهای (و نعتها) ایشان پنهانست.

۵ - ما: آن صفت که حق تعالی ایشانرا. قل، پا، کر: آن (از) صفتی که حق مر ایشان را (ایشانرا). حر: صفت آنکه حق عزوجل. تا: آن صفت که ایشانرا حق تعالی. * ما، قل، حر، کر، تا: کرده است. پا: کردست.

۶ - ما، تا: سرخویش را که با خلق نمایند. قل، حر: سرخویش کی (که) با خلق بنمایند. پا، کر: که سرخویش با خلق نمایند.

۷ - ما، قل، حر، پا، کر: چیزی (چیزی). تا: چیزی را. * ما، تا: بران (و بران) چیز. قل، حر: بروی. پا، کر: بوی. * ما، قل، پا، کر: سبک. تا: وسبک. * ما، قل، پا، کر، تا: خوار است. حر: خوریست.

۸ - ما، حر: عزیزی. قل، پا، کر، تا: عزیزیست (عزیزی است). * ما، حر: آن چیز (آن چیزی) که او را. قل، پا، کر: آن چیز که (آن چیزیکه - آن چیزی که) مرورا (مرورا). تا: و چیزی او را که. * ما، حر، تا: او را. قل، پا، کر: مرورا (مرورا).

۹ - ما، حر، پا، کر، تا: او را (مرورا - مرورا) بدل. قل: ویرا بدل. * ما، قل، پا، کر، تا: خوار داشتن. حر: خورد داشتن.

دیگر معنی آن است، که سرّ خویش پیدا کردن از دو بیرون نیست، یاپیشِ اهل پیدا کنند، یاپیشِ نااهل. اگر پیشِ اهل پیدا کنند، اهل خود ناپیدا کرده، دانند، پیدا کردن محال است، و اگر پیشِ نااهل پیدا کنند، بی حرمتی باشد، آن سرّ برهاند و هرگز در نیابد. و هرک سرّ حقّ، تعالیٰ، با نااهل بگفت، هرگز حقّ، تعالیٰ، او را بر هیچ سرّ خویش ایمن ندارد. مثل این آن است، که چون مودّع امین سرّ ودیعت است، اگر با نااهل آن سرّ بگوید، آن امانت از او ببرند، و نیز امانت را نشاید، و نیز چون راه نماید دزد را، بر امانت ضامن گردد. و از این معنی است که در شریعت آمده است، از آنک مرد زن خود را پیش بیگانگان نستاید، یا زن شوی خود را پیش بیگانه نستاید، که برهاند و بیش نیاید. سرّ بستر با کس نمی شاید گفت، سرّ

- ۱ — ما، قل، حر، تا: دیگر (ودیکر) معنی. پا، کر: ودیکر. * ما، قل، حر، پا، کر: خویش. تا: خویشتن.
- ۲، ۱ — ما: پیدا کنند. قل، حر، پا، کر، تا: پیدا کند.
- ۲ — ما، حر: نابیدا کرده دانند (داند). قل: نابیدا کرده اند. پا، کر: ناکرده داند. تا: پیدا کرده خود بداند.
- ۳، ۴ — ما: از سر برهاند و هرگز در نیابد و هرک سرّ حق تعالی با نااهل بگفت. قل: آن سر برهاند و هرگز باز نکرده و هر کی سرّ حق با نااهل باز گفت. حر: آن سر برهاند و نیز باز نیاید و هر که سرّ حق با نااهل گفت. پا، کر: از سر باز ماند و هرگز باز نیابد (باز نیامد) و هر که سرّ حق با نااهل پیدا کند.
- ۴ — ما، تا: حق تعالی (حق) او را بر هیچ. قل: حق مرورا بر هیچ. حر: حق تعالی بر. پا، کر: مرورا بر هیچ. * ما، پا، کر: مثل. قل، حر: و مثل. تا: و مثال.
- ۵ — ما، قل، حر: که (کی) جون. پا، کر، تا: که. * ما، حر، کر، تا: اکر. قل: جون. پا: آر. * ما، حر، پا، کر، تا: آن سر (سر). قل: سر.
- ۵، ۶ — ما: از او ببرند و نیز. قل: از وی ببرند بیش. حر: از او ببرند و از محل امانت بمحل خیانت آید و نیز. پا، کر: از وی ببرند و بیش. تا: از او ببرند او نیز.
- ۶ — ما: و نیز چون راه نماید دزد را بر امانت. قل: و نیز چون راه نماید دزد را. حر: و نیز چون امانت نماند دزد را بر امانت. پا، کر: و چون (و نیز چون) دزد را راه نماید بر امانت. تا: و اگر راه نماید دزد آنرا امانت را.
- ۷ — ما: کی در شریعت آمده است از آنک مرد زن خود را بیش بیگانگان. قل، حر، پا، کر: کی (که) بشریعت نهی آمده است از آنک (حر: که. پا، کر، تا: از آن که) مرد مرزن خویش را (خویش) بیش بیگانگان (بیگانه کان). * ما: نستابد. قل، تا: بستاید، حر: بکشاید. پا، کر: بستاید. - درد و نسخه پا و کر: از، یا زن، تا، که برهاند، نیامده است.
- ۷، ۸ — ما: شوی خود را بیش بیگانه نستاید که. قل: مرشوی خویش را بیش زنان بیگانگان بستاید کی باشد. حر، تا: شوی خویش (خود) را بیش بیگانگان بستاید که باشد.
- ۸ — ما: و بیش نباید سر بستر با کس نمی شاید گفت سرّ حق تعالی با کس کی. قل: و بیش نباید سر بستر با کسی می نشاید گفتن سرّ حق با کسی کی. حر: و نیز نیابد بس چون سر زنان و شوی بیش کسی نشاید گفتن سرّ حق با کسی ←

حق، تعالیٰ، با کس کی شاید گفتن؟

و نیز شاید که معنی این سخن آن باشد، که حق، تعالیٰ، ایشان را پنهان دارد تا بیگانگان از سر ایشان خبر ندارند، از هر آنک، چون خلق از سر ایشان خبر یابند بر ایشان اقبال کنند،^۳ و ایشان را از حق، تعالیٰ، مشغول کنند، و حق، عزوجل، نخواهد که ایشان را با غیر او مشغول بود، که غیرت حق با اولیای خود بیش از غیرت خلق است. چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم، در حدیث سعد معاذ، رضی الله عنه، گفت، چون خدای تعالیٰ، قاذف را حد فرمود اگر چهار گواه نیارد، چنانکه گفت: «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً» . سعد معاذ رئیس انصار بود، و مردی غیور بود، گفت: یا رسول الله، اگر من

← جون. پا، کر: و بیش نیاید پس سر بستر با کسی می نشاید گفتن سر حق با کسی کی. تا: و نیز نباید سر بستر با کس نمی شاید گفتن سر حق با کس چگونه.

۲ — ما، قل، پا، کر: تا: و نیز شاید که (کی). حر: و نیز شاید. * ما، قل، حر، پا: سخن ان باشد. کر: سخن ان. تا: ان باشد. * ما، تا: که حق تعالی (که حق) ایشانرا (ایشان را). قل: کی حق عزوجل مرایشان را. حر: که ایشانرا. پا، کر: که مر حق ایشانرا.

۳ — ما، تا: خبر یابند (یابند) برایشان. قل، حر، پا، کر: خبر یابند باایشان (باایشان).

۴ — ما، قل، حر، تا: و ایشانرا (وایشان را). پا، کر: ایشانرا. * ما: از حق تعالی. قل، حر، پا، کر، تا: از حق. * ما: و حق عزوجل نخواهد که ایشانرا با غیر او مشغول بود که. قل، پا، کر: حق نخواهد کایشان (که ایشان) با غیر وی مشغول کردند کی (که). حر، تا: و حق عزوجل (و حق) نخواهد که ایشان با غیر وی (او) مشغول کردند که.

۵ — ما، تا: حق با اولیاً (اولیای) خود. قل، حر، کر: حق بر اولیای (بر اولیاء) خویش. پا: بر اولیای خویش.

۶، ۷ — ما: چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حدیث سعد معاذ رضی الله عنه گفت چون خدای تعالی قاذف را حد فرمود اگر چهار گواه. قل: چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت اندر حدیث سعد بن معاذ رضی الله عنهم چون خدای عزوجل حد فرمود مر قاذف را اگر چهار گواه. حر: چنانکه پیغمبر گفت علیه السلام در حدیث سعد معاذ چون خدای عزوجل حد فرمود مر قاذف را اگر چهار گواه. پا، کر: چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت اندر حدیث سعد بن معاذ چون خدای عزوجل فرمود مر قاذف را اگر چهار گواه. تا: چنانکه پیغمبر علیه سلام الله در حدیث سعد بن معاذ گفت انگاه که خدای قاذف را حد فرمود اگر چهار گواه.

۸، ۷ — والذین... آیه ۴، سوره ۲۴ (سورة النور). والذین یرمون المحصنات ثم لم یأتوا بأربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا واولئک هم الفاسقون. — ما، پا، کر، تا: جلدده (جلده). قل: جلدده الایه. در نسخه حر: از، ثم لم یأتوا، تا، جلدده، نیامده است.

۸ — ما: سعد معاذ. قل، پا، کر: سعد بن معاذ (معاذ). حر: اسعد. تا: و سعد بن معاذ. * ما، قل، پا، کر: و مردی غیور بود (پا، کر: غیور) گفت یا رسول الله. حر، تا: و مرد غیور بود گفت یا رسول (رسول الله). ←

به خانه در آیم و مردی بازن من فجور می کند، اگر بروم تا گواه آرم، زن مرا آبتن کند و برود،
 و اگر سخن گویم تازیانه خورم، و اگر خاموش باشم در غم بمیرم، این چه حکمت است؟ پیغمبر را،
 ۳ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَام، خشم آمد، انصار بترسیدند که هر زمان از آسمان عذاب آید، گفتند:
 يَا رَسُولَ اللَّهِ! سَعْدٌ مُنَافِقٌ نَيْسَتْ، لَكِنَّ مَرَدِي غَيُورٌ اسْت، هرگز زن روی گشاده به زنی نکرده است،
 از بهر آن که کسی او را نبسوده باشد، و هر زن که به زنی کرده است طلاق نداده است، تا کس او را
 ۶ نَبَسَايِد. خدای، تعالی، از دلِ سَعْدِ هَمِينِ دانست، این حکم حد از میان زن و شوهر برداشت، و حکم
 لِعَانَ بِنَهَاد، و پیغمبر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ، چون دانست که خدای، تعالی، او را معذور داشت، او نیز

← ۸ وسطراول این صفحه — ما: اگر من بخانه درایم و مردی بازن من فجور می کند اگر بروم تا گواه. قل،
 پا، کر: من بخانه (بخانه) اندر ایم مردی بازن من فجور همی کند (همی کند) اگر بروم تا گواه. حر: من بخانه در آیم
 مردی بینم که بازن من فجور کند اگر بروم تا گواهان. تا: اگر من در خانه روم مردی بازن من فجور میکند
 اگر بروم تا گواه.

- ۱ — ما، حر: زن مرا (مارا) آبتن کند و برود. قل: زن مرا آبتن کند. پا، کر: زن من آبتن کند. تا: زنم را آبتن کرده
 باشد و برفته.
- ۲ — ما، قل، حر، تا: سخن (سخنی) گویم. پا، کر: بگویم. * ما، قل، پا، کر، تا: تازیانه خورم. حر: تازیانه خوارم.
 * ما، تا: خاموش باشم (شوم) در غم. قل: خاموش باشم بغم. حر، پا، کر: خاموش (پا، کر: خامش) باشم از غم.
- ۳، ۲ — ما، حر، پا، کر: این چه حکمت است (حکمت است) بیغمبر (بیغمبر) را علیه الصلوة والسلام (علیه السلام) — صلی الله
 علیه وسلم). قل: این چه حکم است بیغمبر را علیه السلام از آن. تا: این چه حکم است بیغمبر علیه السلام را.
- ۳ — ما، پا، کر: بترسیدند (ترسیدند) که هر زمان از آسمان عذاب آید (آید). قل، حر: بترسیدند کی (که) از آسمان
 عذاب آید (آید). تا: ترسیدند که در زمان از آسمان عذاب آید.
- ۴ — ما: لکن مردی غیورست هرگز زن روی گشاده. قل: ولیکن مردی رشکن است از رشک هرگز زن روی گشاده.
 حر: ولیکن مردی رشکین است از رشک هرگز زنی روی گشاده. پا: ولیکن مردی رشکین است هرگز زن روی
 گشاده. کر: ولیکن مردی رشکینست هرگز زن روی گشاده. تا: مرد غیور است و هرگز زن روی گشاده را.
- ۵، ۴ — ما: نکرده است از بهر آن که کسی او را نبسوده باشد و هر زن که. قل: نکرده است از بهر آنکه کسی بستوده
 باشد و هرگز زنی که. حر: نکرده است از بهر آن که کسی او را نبسوده باشد و هر زنی که. پا، کر: نکرده است از بهر آنکه
 کسی او را بسوده باشد و هر زنی که. تا: نکرده است از بهر آنکه نباید که دست کسی باو رسیده باشد و هر زنی که.
- ۶، ۵ — ما: طلاق نداده است تا کس او را نَبَسَايِد خدای تعالی از دل سعد. قل، پا، کر: طلاق نداده است (ندادست)
 تا کسی و را نَبَسَاوَد خداوند عزوجل از دل سعد بن معاذ (معاذ). حر: او را طلاق نداده است تا کسی ویرانه بساود
 و خداوند عزوجل از دل سعد. تا: هرگز طلاق نداده تا دست کس باو نرسد و خدای تعالی از دل سعد.
- ۶ — ما، قل، حر، پا، کر: این حکم حد. تا: پس حکم.
- ۷، ۶ — ما، تا: و شوهر (وشوی) برداشت و حکم لعان بِنَهَاد و بیغمبر صلی الله علیه (بیغمبر علیه السلام) چون دانست. ←

خشنود گشت، وگفت: «أَتَعْجَبُونَ مِنْ غَيْرَةِ سَعْدٍ، وَاللَّهِ إِنِّي أَغَيْرُ مَنْ سَعْدٍ، وَاللَّهُ أَغَيْرُ مَنْنَا، وَلِغَيْرَتِهِ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ كُلَّهَا، مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ.» از این معنی گفتیم، که خدای را، عَزَّ وَجَلَّ، بر اولیای خود غیرت است، ایشان را به کس ننماید.

۳

جُنَيْدٌ، رَحِمَهُ اللَّهُ، گوید: شبی خفته بودم، بیدار گشتم، سِرِّ مَنْ تَقَاضَا كَرَدَ كَهْ بِه مَسْجِدِ شُونِيزِي رَوْمَ، بر خاستم و رفتم، بر دَرِ مَسْجِدِ شَخْصِي دِيدَم هَايِل، | بترسیدم، مرا آواز داد که ای جُنَيْدُ! از من بترسیدی؟ گفتم آری، گفت: اگر خدا را به سزا شناختی، جُزَاوِي نَتَرَسِيدِي، گفتم: تو کیستی؟ گفت: منم ابلیس، گفتم: مرا آرزوی بود که تو را ببینم، گفت: آن ساعت که از من بیندیشیدی خدای را برهانیدی و تو را خبر نیست، اکنون از دیدن من تو را مُرَادُ چِه بود؟

۴۳-۱۰

← قل، پا، کر: وشوی برداشت و حکم لعان (پا: حکم لعان - کر: حکم ایمان) نهاد بیغمبر (بیغمبر) علیه السلام (صلی الله علیه وسلم) چون (چون) دانست. حر: وشوی برداشت و حکم لعان نهاد چون دانست بیغمبر علیه السلام. ۷ - ما، حر، تا: که خدای تعالی (خدا تعالی - خدای) اورا. قل: کی خداوند تعالی سعد را. پا، کر: که خداوند مرورا. ۷ وسطر اول این صفحه - ما: او نیز خشنود گشت و گفت. قل، حر، پا، کر: وی نیز خشنود گشت باز چنین (باز چنین) گفت (باز گفت). تا: واو نیز خوشنود گشت و گفت.

۱ - ما: انی لا غیر. قل، پا، کر، تا: انی اغیر.

۲ - ما، قل، حر، تا: کلها. پا، کر: ندارد.

۳، ۲ - ما، تا: گفتیم که خدای را عزوجل (که خدای را) بر اولیاء خود غیرتست. قل، پا، کر: گفتیم (گفتم) کی (که) خداوند عزوجل را (خداوند را عزوجل) بر اولیاء (بر اولیای) خویش غیرتست. حر: گفتیم که خداوند عزوجل بر اولیا خویش غیور است.

۴ - ما، تا: جنید رحمه الله کوید. قل: حکایت از جنید می آید رحمه الله علیه گفت. حر، پا، کر: جنید کوید رحمه الله (رحمة الله علیه) که.

۴، ۵ - ما، تا: که بمسجد شونیزی روم برخاستم (برخواستم) و رفتم بدر. قل، حر: کی (که) بمسجد شونیزی روم (بروم) برخاستم و رفتم بدر (بدر). پا، کر: که بمسجد شو (شوم) برخاستم و رفتم بدر.

۵ - ما، قل، حر، پا، کر: شخصی. تا: شخصی را.

۵، ۶ - ما، تا: مرا آواز داد که ای (که یا) جنید. قل، حر، پا، کر: مرا بانگ کرد (کرد که) یا جنید.

۶ - ما، حر، پا، کر، تا: گفت. قل: گفتا. * ما: خدا را بسزا بشناختی جزاوی. قل، حر، پا، کر: خدا را (خدا را) بسزا بشناختی از جزوی. تا: خدای را بسزای بشناختی جزاوی.

۷ - ما: تو کیستی گفت منم. قل، حر، پا، کر، تا: تو کیستی (حر: تو کی. پا، کر: تو که) گفت. * ما: از زوی بود. قل، حر، پا، کر، تا: از زوی بود. * ما، قل: ببینم. حر: بدیدی. پا، کر: دیدی. تا: ببینم.

۷، ۸ - ما، قل: ان (این) ساعت که (کی) از من بیندیشیدی خدای را (خدا را) برهانیدی. حر: آن ساعت که از من ←

گفت: خواستم کز تو بپرسم که تورا بر فقرا هیچ دست باشد؟ گفت: نه، گفتم: چرا؟ گفت: از بهر آنک، چون خواهم که به دنیاشان بگیرم به عقبی گریزند، و چون خواهم که به عقبی شان بگیرم به مولی گریزند، و مرا آن جا راه نیست، گفتم: اگر بر ایشان دست نیابی، باری ایشان را هیچ بینی؟ گفت: بینم، آن گاه که ایشان را در سماع وجد افتد ایشان را بینم، یعنی، بر سر ایشان مطلع گردم، و بدانم که از کجا نالند. این سخن بگفت و ناپدید گشت. به مسجد در آمدم، ۶ سری سقطی، رحمة الله علیه، در بیغوله نشسته بود سر بر زانو نهاده، سر برداشت و گفت: دروغ گفت آن دشمن خدای، که ایشان بر خدای عزیز تر از آنند که ایشان را به جبریل نماید، علیه

← اندیشیدی دگر خدا را برهانیدی. پا، کر: آن ساعت (آن ساعت) که از من اندیشیدی خدای برهانیدی. تا: آن ساعت که مراد یاد کردی خدای را راها کردی.

۸ — ما، قل، پا، کر، تا: اکنون. حر: ندارد. * ما، قل: ترا مراد چه بود. حر، تا: ترا چه مراد (مراد بود). پا، کر: ترا چه بود.

۱ — ما، قل: کفت. حر، پا، کر، تا: کفتم. * ما، تا: کز تو (که از تو) ببرسم که ترا بر فقرا. قل: که ترا ببرسم کی مر ترا برین فقرا. حر، پا، کر: تا ترا ببرسم که ترا برین فقرا.

۲ — ما، پا، کر، تا: از بهران که (از بهرانکه). قل، حر: از بهرانکه. * ما، حر، تا: که بدنیاشان بگیرند (بگیرم). قل، پا، کر: کی (که) بدنیا بگیرمشان. * ما، قل، حر، کر، تا: و چون. پا: چون.

۳، ۲ — ما، تا: کی بعقبیشان (که بعقبی شان) بگیرم. قل: کی بعقبی بگیرم. حر، کر: که بعقبی بگیرمشان. پا: که بعقبی بگیرمشان. ۳ — ما، قل، حر، تا: دست نیابی. پا، کر: دست بازی.

۳، ۴ — ما، حر، تا: باری ایشانرا (ایشانرا) هیچ بینی کفت. قل: باری ایشانرا هیچ بینی کفتا. پا، کر: بینی ایشانرا کفت.

۴ — ما، تا: آنکه (انگاه) که ایشانرا در سماع وجد افتد ایشانرا (ایشانرا) بینم. قل: آنکه که ایشانرا اندر سماع و وجد افتاده بینم بینم ایشانرا. حر: آنکه که ایشان در سماع و وجد افتند. پا، کر: آنکه که ایشانرا اندر سماع و وجد افتد. * ما، قل، پا، کر، تا: بر سر. حر: بر سر.

۵ — ما، تا: و بدانم که از (کز). قل، حر، پا، کر: بدانم که از. * ما، نالند. قل، حر، کر: می نالند. پا، تا: می نالد (مینالد). * ما، قل، حر، پا، کر: بکفت. تا: کفت.

۵، ۶ — ما: بمسجد در آمدم سری سقطی رحمة الله علیه در بیغوله نشسته بود سر. حر: بمسجد در آمدم سری سقطی در مسجد نشسته بود و سر. قل: بزکت اندر آمدم سری السقطی اندر بیغوله مزکت نشسته بود سر. پا، کر: بمسجد اندر آمدم و سری سقطی را اندر بیغوله مسجد نشسته دیدم سر. تا: بمسجد در آمدم سری سقطی را دیدم در بیغوله مسجد نشسته بود سر.

۶ — ما، حر، تا: و کفت. قل، پا، کر: کفت.

۷ — ما، پا، کر، تا: آن دشمن خدای که (خدای). قل: آن دشمن خدای عزوجل کی. حر: آن کذاب آن دشمن خدای. ←

الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ، پس ایشان را به ابلیس کی نماید؟ قَوْلُهُ:
صَفْوِيَّةٌ - ایشان صَفْوَى اند.

ایشان را صَفْوَى به دو معنی خوانند: یا از بهر صفای اسرار ایشان، یا از بهر آنک ایشان^۳
در صفِ اوّل باشند به همت، و این هر دو معنی پیش یاد کردیم. قَوْلُهُ:
صُوفِيَّةٌ - ایشان صوفی اند.

ایشان را صوفی بدان معنی خوانند، که ایشان لباسِ صوف اختیار کردند. و صوف لباس^۶
پیغام بران است، عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، و این به جای خویش بگوییم، إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى. قَوْلُهُ:
نُورِيَّةٌ - ایشان نوری اند.

ایشان را نوری خوانند، از بهر پاکی معاملات ایشان و روشنی اسرار ایشان. و ابوالحسین^۹

۷ وسطر اول این صفحه - ما: عزیزتر از آنند که ایشانرا بجزیریل نماید علیه الصلوة والسلام بس ایشانرا بابلیس کی نماید
قوله. قل: از آن عزیزتر اند که ایشانرا بجزیریل علیه السلام بنماید بس ابلیس لعنه الله کی نماید قوله. حر، پا، کر، تا:
از آن عزیزترند که ایشانرا بجزیریل (بجزیریل) بنماید (نماید) ایشان را (پس ایشان را) بابلیس کی نماید.

۲ - ما، تا: ایشان صَفْوَى اند. قل، حر، پا، کر: ندارد.

۳ - ما، حر، پا، کر، تا: بدو. قل: بردو. * ما، قل، حر، تا: یا از بهر آنکه (ایشان. پا، کر: و یا (یا) از بهر آنکه.

۴ - ما، پا، کر: در (اندر) صف اول باشند بهمت. قل: اندر صف اولند. حر: در صفا صف اوّل باشند بهمه معنی. تا:
بهمت در صف اولند. * ما، قل، حر: و این هر دو معنی پیش یاد کردیم قوله (کردیم). پا، کر: و این همه را معنی
پیش یاد کردیم. تا: ندارد.

۵ - تا: ایشان صوفی اند. ما، قل، حر، پا، کر: ندارد.

۶ - ما، تا: ایشانرا (وایشان را) صوفی بدان (پا) معنی خوانند که. قل، پا، کر: و مر (مر) ایشانرا صوفی بدان خوانند کی
(که). حر: و ایشان را صوفی بدان خوانند که. * ما، قل، پا، کر، تا: لباس. حر: لبس. * ما: کردند. قل، حر، پا،
کر، تا: کرده اند.

۷ - ما: علیهم السلام و این بجای خویش بگوییم ان شاء الله تعالی قوله. قل: صلوات الله علیهم و این پیدا کنیم بجایگاه خویشتن.
قوله. حر: و این پیدا کنیم بجای خویش. پا، کر: صلوات الله علیه و این پیدا کنیم بجایگاه خویش. تا: و این بجای
خویش بگوییم انشاء الله تعالی وحده.

۸ - در هیچ یک از نسخ، ترجمه، نوریه، نیامده است. جمله، ایشان نوری اند، به اقتضای صاحب شرح اضافه شده است.

۹ - ما، حر، تا: ایشانرا. قل، پا، کر: مر ایشانرا. * ما، قل، پا، کر: خوانند. حر: خواندند. تا: خوانند. * ما، قل، حر،

تا: معاملات. پا، کر: معامله.

نوری را، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، کہ نوری خواندند، ازبهرِ آن خواندند، کہ سخنانِ اوروشن بود، ازبهرِ نورِ انفاسِ اونوری خواندندش. و گروہی گفتند، ازبهرِ آن اورا نوری خواندند، کہ سرِّ او چنان مُنور بود کہ از اسرارِ خَلْقِ چیزی براو پوشیده نگشتی. و گروہی گفتند، ازبهرِ آن اورا نوری خواندند، کہ چون اوبہ شبِ تاريك سخن گفتی، نوری از دہانِ اوبیرون آمدی چنانک خانہ روشن گشتی. قَوْلُهُ:

صَفِيَّةٌ - ايشان صَفِيٌّ اند. ۶

ايشان را صَفِيٌّ خواندند، ازبهرِ آنک، اصحابِ صَفِيَّةٍ پيغام بر، عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ، بودند. و صَفِيَّةٌ پيغمبر، صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ، جايي است بہ مدینہ کہ آن جا را قبا خوانند، از مدینہ تا آن جا دو فرسنگ است، درويشان ويارانِ پيغام بر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، آن جا وطنِ ساخته بودند،

← ۹، وسطِ اولِ اين صفحه - ما، تا: و ابوالحسن نوری را رضی اللہ عنہ کہ (رحمہ اللہ). - در حاشیہٴ نسخہٴ ما: مناقب ابوالحسن النوری. قل، پا: ابوالحسن النوری (نوری) را رحمۃ اللہ علیہ کی (کہ). حر: و ابوالحسن نوری را کہ. کر: ابوالحسن نوری را رحمۃ اللہ علیہ کہ.

- ۱ - ما: خواندند کہ سخنان او. قل، حر: خواندند ازبهران (آن) خواندند کی (کہ) سخنان وی. پا، کر: خوانند ازبهر انست کہ سخنش. تا: خواندند ازبهر سخنان او.
- ۲ - ما، تا: انفاس او. قل، حر، پا، کر: انفاس وی. * ما: ازبهران اورا نوری خواندند کہ سراو. قل: ازبهران اورا نوری گفتند کی سروی. حر: اورا ازبهر آن نوری خواندند کہ سروی. تا: نوری ازبهر آن خواندندش کہ سروی. - در دو نسخہٴ پا و کر: از، و گروہی گفتند، تا، و گروہی گفتند، نیامده است.
- ۳ - ما، قل، حر: از اسرار. تا: اسرار. * ما، حر: چیزی براو (بروی) پوشیدہ نکشتی. قل: چیزی بروی پوشیدہ نکشت. تا: هیچ بروی پوشیدہ نکشتی. * ما، تا: ازبهران اورا. قل، حر: مرورا (ویرا) ازبهران. پا، کر: ازبهر آن.
- ۴ - ما، تا: کہ جون او. قل: کی جون. حر: کہ وی جون. پا، کر: کہ چون وی. * ما، تا: نوری از دهن او بیرون آمدی چنانک (چنانکہ). قل، پا، کر: از دہان (دہن) وی نوری برآمدی کہ. حر: از دہای وی نور بیرون آمدی کہ.
- ۵ - ما، قل: قولہ. حر، پا، کر، تا: ندارد.
- ۶ - در هیچ یک از نسخ، ترجمہ، صفیہ، نیامده است. جملہ، ايشان صَفِيٌّ اند، بہ اقتضای صاحب شرح اضافہ شدہ است.
- ۷ - ما، تا: ايشانرا (ايشان را) صَفِيٌّ خواندند. قل، حر، پا، کر: مر ايشانرا (ايشانرا) صَفِيٌّ خوانند.
- ۸، ۷ - ما: عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ بودند. قل، پا، کر: بودند صلی اللہ علیہ (علیہ وسلم). حر: بودند. تا: علیہ سلام اللہ بودند.
- ۸ - ما، پا، کر: بیغمبر (بیغمبر) صلوات اللہ علیہ (صلی اللہ علیہ وسلم). قل: بیغمبر. حر، تا: بیغمبر علیہ السلام (علیہ سلام اللہ).
- ۹، ۸ - ما، قل، پا، کر: بمدینہ کہ (کی مر - کہ مر) انجا را (کر: آنجا را) قبا خوانند از مدینہ تا انجا دو فرسنگ ←

واز دُنیا اِعراض کرده. تا در اَخبارِ ایشان چُنین آمده است، که روز بودی که ایشان به چهل تنُ
 یك خُر ما خوردندی، هریكُ بَمزیدی و به یارِ خویشتن دادی. و بیش تر برهنه بودند، و خود را
 در میانِ ریگُ پنهان کرده بودند، چون وقتِ نماز در آمدی، آن گروه که جامه داشتندی نماز ۳
 کردند و در ریگُ پنهان گشتندی، و جامه دیگران را دادندی تا نماز کردند، و بیش تر و صِفِ
 ایشان از پسِ این بگویم، اِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى.

اصلِ مذهبِ تَصَوُّفِ از این جا گرفتیم: اِعراض کردن از دُنیا، و با خَلْقِ خصومت نکردن، ۶

← است (فرسنگست). حر: بدو فرسنگی مدینه آنجا را قبا خوانند. تا: که آنجای را قبا خوانند و از مدینه تا آنجای
 دو فرسنگ است.

۹ — ما: درویشان و یاران بیغمبر صلی الله علیه و سلم آنجا وطن ساخته بودند. قل: درویشان یاران بیغمبر آنجا وطن کردند.
 حر: درویشان یاران بیغمبر علیه السلام آنجا وطن کرده بودند. پا، کر: درویشکان یاران بیغمبر صلی الله علیه و سلم
 (علیه) آنجا وطن کرده بودند. تا: و یاران بیغمبر علیه سلام الله از درویشان آنجای وطن ساخته بوده اند.

۱ — ما، حر، تا: کرده تادر. قل، پا، کر: کرده بودند تا اندر. * ما: جنین آمده است که روز بودی که ایشان. قل: آمده است
 کی وقت بود که ایشان. حر: جنین آمده است که وقت بود که ایشان. پا، کر: جنین آمده است که وقت بود که. تا:
 آمده است که روزی بودی که ایشان.

۲ — ما، تا: خوردندی هریک. قل، حر: خوردند هر کسی. پا، کر: خرده (خورده) بودند هر کسی. * ما، قل، حر،
 کر، تا: بمزیدی. پا: بمزیدی. * ما، تا: و بیار خویشتن دادی (میدادی) و بیشتر. قل، پا، کر: و یار خویش را دادی
 بیشتر (و بیشتر). حر: و بیار خویش دادی و بیشتر همه.

۲، ۳ — ما، تا: و خود را در. قل: و خویشتن از در. حر: خویشتن در. پا، کر: خویشتن را در.

۳ — ما: کرده بودند. قل، پا، کر: کرده بودند. حر: کردند. تا: میگردندی. * ما: در آمدی آن گروه که. قل، پا، کر:
 بیامدی (آمدی) آن گروه که. حر: شدی آن گروه که. تا: در آمدی آن گروه که.

۴ — ما، تا: کردند و در ریگ. قل: کردند و باز اندر ریگ. حر: کردند و باز در میان ریگ. پا، کر: کردی باز
 اندر ریگ. * ما، قل، تا: کشتندی. حر: کردند. پا، کر: شدند. * ما، قل، حر، پا، کر: دیگران را. تا: بدیگران.
 * ما، قل، پا، کر، تا: تا نماز کردند. حر: تا نماز کردند تا ایشان نیز نماز کردند. * ما، قل، حر، تا: و بیشتر
 (تا: و بیش تر) وصف. پا، کر: وصف (وصفت).

۵ — ما: از بیش این بگویم ان شاء الله تعالی. قل: از بس این بگویم. حر: فرو تر بگویم. پا، کر: سبس تر (سپس تر) بگویم. تا:
 پس ازین بگویم ان شاء الله تعالی.

۶ — ما، قل، حر، تا: اصل (تا: و اصل). پا، کر: اهل. * ما: ازینجا گرفتیم. قل، حر: ازینجا (از آنجا) گرفتند. پا، کر، تا:
 از آنجا (ازینجا) گرفته اند. * ما، قل، حر: نکردن. پا، کر، تا: نا کردن.

- ۴۴ - ما - وبه یافته | قناعت کردن، و نایافته طلب نا کردن، و بر تو گُل زیستن، و به وقت خویش اختیار
 نا کردن، و بر خدای خویش از بهر نفس اعتراض نا کردن، و از وطن و اهل و دوستان بُریدن.
 ۳ این همه، صفات اصحابِ صُفَّةِ مُصْطَفَى، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، است. اصلِ مذهبِ شان این بود
 تا به گشتنِ روزگارِ تباه گشت، هم چنانک کارهای دیگر.
 در اصلِ مذهبِ طَعْن نیست، طَعْن در آن کس است که مذهب را خِلاف کند، چنانک
 ۶ اگر بازارگان در بازار گانی خیانت کند، اصلِ بازار گانی تباه نگردد، و اگر غازی غُلُول کند، اصلِ
 جهاد تباه نگردد، و اگر عالم دُنیا طلب کند، شریعت تباه نگردد، و اگر سلطان جور کند، اصلِ
 سلطانی تباه نگردد. به هر روز گاری، هر گروهی، در خوریک دیگر باشند، چون صوفیان به اصلِ
 ۹ بر این طریق بودند، و این طریق اصحابِ صُفَّةِ پیغام بر است، عَلَيْهِ السَّلَام. ایشان را صَنِیِّ و صَوْفِی
 خواندند. قَوْلُهُ:

- ۱ - ما، قل، حر، پا، کر: و نایافته. تا: و نایافته را. * ما، حر: و بوقت. قل، پا، کر: و بوقت. - در نسخه تا: این جمله:
 و به وقت خویش اختیار نا کردن، نیامده است.
 ۲ - ما، تا: و بر خدای. قل، حر، پا، کر: و بر (وبا) خداوند. * ما: از بهر نفس اعراض (نسخه بدل: اعتراض). قل، پا،
 کر، تا: از بهر نفس اعتراض. حر: از بهر دنیا و نفس اعتراض.
 ۳ - ما، حر، تا: صفات اصحاب. قل: صفت اصحاب. پا، کر: صفات اهل. * ما: مصطفی صلوات الله علیه است. قل،
 حر: بیغامبر بود علیه السلام. پا، کر: بیغامبر بود صلی الله علیه و سلم. تا: بیغامبر است علیه سلام الله. * ما، تا: اصل
 (واصل) مذهبشان. قل، حر: اصل مذهب. پا، کر: اهل مذهب.
 ۴ - ما، قل، پا، کر: تا بکشتن. حر: که بکشتن. تا: که یاد کردیم اما بکشتن. * ما، حر: همچنانک کارها (کارها) دکر
 (دیگر) در اصل. قل، پا، کر: همچنان چون کارها (کارهای) دیگر در اصل. تا: همچنانکه کارهای دیگر و در اصل.
 ۵ - ما، حر، تا: در آن کس است که. قل: اندران کسی است کی. پا، کر: اندران کس است که.
 ۶ - ما، تا: بازار کان (بازر کانی) در بازار کانی. قل، پا، کر: بازار کانی. حر: بازار کان. * ما، حر، پا، کر: اصل. قل: اصل
 مذهب. * ما، حر، پا، کر، تا: غازی غُلُول (تا: علول). قل: غازی علول.
 ۷ - ما: شریعت. قل، حر، پا، کر، تا: اصل شریعت. * ما، حر، پا، کر، تا: سلطان. قل: سلطانی.
 ۸ - ما، حر، پا، کر، تا: سلطانی. قل: سلطانیة. * ما، حر، پا، کر: بهر روز کاری هر گروهی در خور. قل: هر روز کاری
 بر هر گروهی اندر خور. تا: و در هر روزی کار هر گروهی در خور.
 ۸، ۹، ۱۰ - ما، قل، حر: چون صوفیان باصل برین (حر: بر اصل این) طریق بودند و این طریق اصحاب صُفَّةِ پیغامبر است
 (است) علیه السلام (صلی الله علیه) ایشانرا (مرا ایشانرا) صنی و صوفی خواندند قوله (حر: صوفی و صنی خواندند). پا،
 کر: چون صوفیان برین طریق (طریق بودند و این طریق) اصحاب صُفَّةِ پیغامبر است صلی الله علیه و سلم مرا ایشانرا

وَدَائِعُ اللَّهِ بَيْنَ خَلْقَتِهِ - زنهاریانِ خدای اند اندر میانِ خَلْقِ وی .
 ومعنی این سخن آن است، که ایشان را حقّ، تعالیٰ، در میانِ خَلْقِ زنهاریان نهاده است، تا خَلْقِ را
 به بَرَكَتِ ایشان از بلاها نگاه دارد. و در اخبار آمده است، که هیچ وقت این اُمَّت از چهار صد^۳
 مردِ آبدالِ خالی نباشد، در این چهار صد چهل^۴ اوتاداند، یعنی میخ‌های زمین اند، چنانکه حقّ،
 تعالیٰ، کوه‌ها را میخ‌های زمین خواند و گفت: «وَالْجِبَالُ أوتَادًا.»، اگر کوه‌ها نیستندی زمین را
 آرام نبودی، و اگر این اوتاد نیستندی، از شومیِ معصیتِ عاصیانِ عالم ویران گشتی. و از این^۶
 چهل، چهار نُقبانند. و از این چهار، یکی قُطب است. سلامتِ کافران در بَرَكَتِ مؤمنان است،

← (مرايشانرا) صوفی خوانند. تا: چنانکه در اصل صوفیان برین طریق بوده‌اند و این طریق اصحاب صفة بیغامبر است
 علیه سلام الله و ایشان را صوفی وصفی خوانند.

- ۱ - ما: تا: زنهاریان خدای اندر اند (خدای اند) میان خلق وی (او). قل، پا، کر: زنهاریان خدایند میان خلق وی (خلقان).
 حر: کفت زنهاری بار خدای اند میان خلق وی.
- ۲ - ما: تا: ومعنی. قل، حر، پا، کر: معنی. * ما، قل، حر: که ایشانرا حق تعالی (عز وجل) در میان (میان) خلق زنهاریان نهاده
 (نهاده) است. پا، کر: که ایشان را (ایشانرا) حق عز وجل میان خلق زنهاریان نهاده است. تا: که حق تعالی در میان خلق
 ایشانرا ودیعت نهاده است.
- ۳ - ما: نکه دارد. قل، حر، پا، کر، تا: نگاه دارد (نگاه دارد). * ما، تا: و در اخبار آمده است. قل:
 و باخبارها روایت آمده است. حر: چنانکه بجزرها روایت آمده است. پا، کر: باخبارها روایت آمده است.
- ۴ - ما، قل، حر، پا، کر: نباشد. تا: نباشند. * ما: درین چهار صد. قل: و ازین چهار صد مرد. حر، پا، کر، تا: و از آن
 (و ازین) چهار صد. * ما، قل، پا، کر: اوتاداند. حر: اوتادان اند. تا: مرد از اوتاداند. * ما، تا: یعنی میخ‌ها (میخ‌های)
 زمین اند. قل، حر: میخ‌ها (میخ‌ها) زمین اند. پا، کر: میخ‌های زمین خواند (خوانند). - در دو نسخه پا و کر، از،
 چنانکه، تا، و کفت، نیامده است.
- ۴، ۵ - ما: حق تعالی. قل، حر: خدای (خدا) عز وجل. تا: خدای.
- ۵ - ما، قل، حر: میخ‌ها (میخ‌ها). تا: میخ. * ما، پا، کر: و کفت. قل، حر، تا: کفت. * والجبال... آیه ۲۷، سوره
 ۷۸ (سوره النبأ).
- ۶، ۵ - ما، تا: اکر (واکر) کوهها نیستندی زمین را آرام نبودی و اکر این اوتاد نیستندی. قل، حر: و اکر (اکر) کوهها
 (کوههای) نیستی زمین را آرام نیستی و اکر این اوتاد نه‌اندی (نباشد). پا، کر: و اکر کوهها نیستی مر زمین را آرام
 نیستی و اکر اوتاد نیستی.
- ۶ - ما، پا، کر: ویران گشتی. قل: خراب و ویران گشتی. حر: ویران شود. تا: خراب گشته استی.
- ۶، ۷ - ما، قل، حر، تا: و ازین (ازین) چهل چهار نقبانند. پا، کر: و ازین چهار نقبها (نقبانند). ←

وسلامتِ عامهٔ مؤمنان در برکتِ ابدال است، وسلامتِ ابدال در برکتِ اوتاد است، وسلامتِ اوتاد در برکتِ نُقباست، وسلامتِ نُقبادر برکتِ قُطب است. چون قُطب را وفات رسد یکی را ۳ از نُقبا به جای اورسانند، و چون یکی را از نُقبا وفات آید یکی را از اوتاد به جای اورسانند، و چون از اوتاد یکی را وفات رسد یکی را از ابدال به جای اورسانند، و چون یکی را از ابدال وفات رسد از عامهٔ نیک مردان یکی را به جای اورسانند، بدین معنی ودایعِ خدای اند در میانِ خلق، ۶ که خلق را به برکتِ ایشان نگاه می‌دارد. مثلِ این چنان است، که اگر کسی را چیزی عزیز باشد، چون گوهر در صندوق، آن صندوق را نگه دارند نه قدرِ صندوق را، لکن قدرِ آن را که در صندوق است. و ملوک را چون در خانه خزانة باشد پاسبان را گردِ خانه بخوابانند نه قدرِ خانه،

← ۷ - ما، حر، پا، کر: سلامت کافران در برکه (در برکات - اندر برکه - اندر برکت). قل: سلامت کافران را اندر برکت. تا: وسلامتی کافران از برکت.

۱ - ما، پا، کر: وسلامه عامهٔ (وسلامت عامهٔ) مؤمنان در برکه (اندر برکه) ابدالست. قل: وسلامت عامه اندر برکت ابدالانست. حر: وسلامت عامه مؤمنان در برکات ابدالست. - در نسخهٔ حر، همه جا، برکات، آمده است. تا: وسلامتی عامهٔ مؤمنان از برکت ابدال است. * ما، حر: ابدال در. قل، پا، کر: ابدالان اندر. تا: ابدال از. - در نسخ قل و پا و کر، همه جا، اندر، و در نسخهٔ تا، همه جا، از، آمده است.

۲ - ما، حر، پا، کر، تا: قطب است (قطبست). قل: این قطب است. * ما: چون قطب را وفات رسد یکی را. قل، حر، پا، کر، تا: چون (وجون) قطب بمیرد (بمیرد) یکی را (یکی).

۳ - ما، قل، تا: بجای (بجاء) او. حر، پا، کر: بجای وی. * ما: وجون یکی را از نقبا وفاه اید. قل، حر، پا، کر، تا: وجون از نقبا یکی (یکی از نقبا) بمیرد. * ما، قل، تا: یکی را. حر، پا، کر: یکی.

۴ - ما، کر: وجون از اوتاد یکی را وفاه (وفات) رسد یکی را از ابدال بجاء او. قل، پا: وجون یکی از اوتاد بمیرد یکی را (یکی) از ابدالان بجاء او (بجای وی). حر، تا: وجون از اوتاد یکی بمیرد یکی را از ابدال (از ابدال یکی را) بجای وی (او).

۵، ۴ - ما: وجون یکی را از ابدال از عامه نیک مردان یکی را بجاء او. قل، پا، کر: وجون یکی از ابدالان (ابدال) بمیرد یکی را از (یکی از) عامهٔ نیک مردان مؤمنان بجاء او (بجای وی). حر: وجون از ابدال یکی بمیرد یکی را از عامه مؤمنان نیک مردان بجای وی. تا: وجون از ابدال یکی بمیرد از نیک مردان یکی را بجای او.

۵ - ما، حر: بدین معنی ودایع خدای اند (خداند). قل، پا، کر: بدین معنی ایشان ودایع خدایند. تا: باین معنی ودایع حق اند.

۶، ۵ - ما: در میان خلق که خلق را برکه. قل، پا، کر: اندر میان خلق که مر خلق را برکت. حر: در زمین میان خلق وی تا خلق را برکت دعا. تا: در میان خلق که خلق را خدای برکت.

۶ - ما، حر، پا، کر، تا: نگاه می‌دارد (نکاهمیدارند - نگاه می‌دارند) مثل (ومثل) این. قل: نگاه همی دارد و مثل ایشان. ←

ولکین از بهر آنک در خانه است. و هم چنین خدای، تعالی، از هفت اندام مؤمن عاصی بلاهای گرداند نه قدر اندام را، لکن در میان تن خزانه است، و آن دل است، و در آن خزانه عطایی است، و آن معرفت است، حرمت آن عطا را، ظاهر مؤمن را با هزار جفا از بلاها ننگه می‌دارد. و حکما چنین^۳ گفته‌اند: مثل دل مؤمن که در او معرفت باشد در تنی عاصی، چون فرزندی عزیز است در کنار داماد بدخوی، از فرزند پیش پدر بنالد از شوی خویش، پدر جواب دهد که تا تو در کنار اویی،

۴۵- ما

← ۷، ۶ - ما: عزیز باشد چون کوه در صندوقی ان صندوق را نکه دارند نه قدر صندوق را لکن قدر آنرا که در صندوق است. قل: باشد چون کوهی اندر صندوقی مران صندوق را نگاه دارند نه مرقدر صندوق را ولیکن مرقدر آنرا کی اندر صندوق مودعست. حر: عزیز باشد چنانکه جوهری در صندوقی آن صندوق را نگاه دارد نه قدر صندوق را چه قدر آنرا که در صندوقست. پا، کر: باشد چون کوهی اندر صندوق را (کر: مران کوه - نسخه بدل: مران صندوق را) نگاه دارند (نگاه دارند) نه مرقدر صندوق را ولیکن مرقدر آنرا که اندر صندوق مودع است تا: عزیز باشد چنانکه کوهی در صندوقی آن صندوق را نگاه دارد نه قدر صندوق را لکن قدر آنرا که در صندوق مودع است.

۷ و سطر اول این صفحه - ما، تا: و ملوک را چون در خانه خزانه باشد پاسبانان کرد خانه بخوابانند نه قدر خانه ولیکن از بهر آنکه در خانه است (نه قدر خانه را). قل: و مرملوک را چون اندر خانه خزینه باشد پاسبانان کرد خانه بخوابانند نه مرقدر خانه را ولیکن از بهر آنکه در آن خانه است. حر: و اگر ملوک را در خانه خزینه باشد پاسبانان از بهر خزینه کرد خانه بخوابانند نه قدر خانه را قدر آنرا که در خانه است. پا، کر: و مرملوک را چون اندر خانه خزانه باشد پاسبانان کرد (کر: کرد، ندارد) خانه بخوابانند نه مرقدر خانه را.

۱ - ما، کر، تا: و همچنین (همچنین) خدای تعالی (عز وجل) از. قل، پا: و همچنین خداوند عز وجل اندر (از). حر: همچنین خداوند عز وجل از.

۲، ۱ - ما، تا: بلاهای گرداند (بلا میگرداند) نه قدر. قل، پا، کر: بلاها (بلا) همی گرداند نه مرقدر. حر: بلا باز می گرداند نه قدر.

۲ - ما، تا: لکن در. قل، پا، کر: ولیکن (ولکن) اندر. حر: ولیکن قدر آنرا که. * ما، پا، کر، تا: خزانه (خزانه) است. قل، حر: خزینه (خزینه) است. * ما، حر، پا، کر، تا: و در (واندر) ان خزانه (خزینه). قل: و اندر ان خزینه. * ما، قل: عطایی است (عطاییست) و ان. حر: عطاییست و آن کوه. پا، کر، تا: عطاییست (عطاییست - عطایی است) و آن.

۳ - ما، قل، پا، کر، تا: حرمة (حرمت) ان عطارا. حر: بحرمت آن عطا. * ما: ظاهر مومن را با هزار جفا از بلاها نکه می‌دارد. قل: ظاهر مومن را با هزار جفا از بلا نگاه می‌دارد. حر: مؤمن را از هزار بلا نگاه دارد. پا، کر: ظاهر مومن را با هزار جفا می‌نگاهدارد (نگاه دارد) از بلا. تا: ظاهر آن مومن را با هزاران جفا از بلاها نگاه میدارد.

۴ - ما، پا، کر، تا: مثل. قل، حر: کی (که) مثل. * ما، تا: که در معرفت باشد در تنی (تن) عاصی چون فرزندی (فرزند). قل: که اندروی معرفت است با تن عاصی چون فرزندی. حر: که در وی معرفت باشد با تن عاصی مثل فرزند. پا، کر: که اندر (که اندرو) معرفت باشد با تن عاصی چون فرزند.

←

اورا آزرْدن روی نیست ، هم چنین نیز چون آندام ها جفا کنند ، دل به خدای ، تعالیٰ ، بنالد ، فرمان آید که تا تو در میانِ اوی ، مارا با او بد کردن روی نیست . تا بعضی از علما این خبر را که پیغمبر ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، گفت : « إِنَّ اللَّهَ ، تَعَالَى ، لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَلَا إِلَى أَعْمَالِكُمْ ، وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ . » ، تأویل این نهادند ، که دل به شبان روزی سیصد و شصت بار به خدای ، تعالیٰ ، نالد از جفایِ نفس ، هر باری حق ، تعالیٰ ، به وی نظرِ رحمت کند تا بیار آمد . اگر نظرِ رحمت نیستی ، دل با نفس نیار امیدی . این است معنی قولِ پیغام بر ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : « إِنَّ لِلَّهِ ، تَعَالَى ، فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ ، ثَلَاثِمِائَةٍ وَسِتِّينَ نَظْرَةً فِي قَلْبِ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ . » .

← ۴ ، ۵ — ما : است در کنار داماد بدخوی ار . قل ، پا ، کر : است (پا ، کر : ندارد) اندر کنار دامادی (داماد) بد چون ان . حر : است در کنار ماذر چون آن . تا : است در کنار داماد بد چون آن .

۵ — ما ، قل ، پا ، کر : از شوی (شوهر) . حر : از ماذر . تا : از نچ شوی .
۵ وسط اول این صفحه — ما ، حر : که تا تو در کنار او ای اورا (کنار وی باشی ویرا) . قل ، پا ، کر : تا تو اندر کنار او ای (وئی) مرو را . تا : که تا تو در کنار او ای .

۱ — ما ، قل ، حر ، پا ، کر : آزرْدن . تا : آزرْدن او . * ما ، قل ، پا ، کر : همچنین نیز . حر ، تا : همچنین . * ما ، تا : بخدای تعالیٰ (بخدای) . قل ، حر ، پا ، کر : بخداوند .

۲ — ما ، تا : که تا تو در میانِ اوی (اوی) مارا (مرا) با او بد کردن (بدی کردن) . قل : کی تا تو اندر میانِ اوی مرا با وی بد کردن . حر : که تا تو در میانِ وی باشی مارا با وی بد کردن . پا ، کر : تا تو اندر میانِ وی باشی بد کردن .

۲ ، ۳ — ما : از علما این خبر را که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت . قل ، پا ، کر : از علما (علما) مر این خبر را کی پیغامبر (که پیغامبر) گفت علیه السلام (صلی الله علیه وسلم) . حر : از علماء این خبر که پیغامبر علیه السلام گفت . تا : از علما این خبر را که پیغامبر علیه السلام میگوید .

۳ — ما ، قل ، حر ، پا ، کر : ولا الی اعمالکم . تا : و اعمالکم .

۴ — ما ، حر : که دل بشبان روزی (بشبان روزی) . قل : کی دل بشبان روزی . پا ، کر : که بشبان روزی . تا : که دل در شبان روزی .

۵ — ما : بخدای تعالیٰ نالد از جفایِ نفس هر باری حق تعالیٰ بوی . قل : بخدای بنالد از جفا نفس هر باری حق عزوجل بوی . حر : بخداوند بنالد از این نفس هر باری بوی حق تعالیٰ . پا : بخداوند بنالد از جفایِ نفس هر باری حق جل و عز . کر : بنده بخداوند بنالد از جفایِ نفس هر باری جل و عز . تا : بخدای نالد از جفایِ نفس هر بار حق سبحانه بوی .

۶ — ما : اگر نظر رحمت نیستی دل با نفس . قل ، تا : و اگر نظر حق (حق سبحانه) نیستی دل با نفس . حر : و اگر نظر رحمت حق نیستی با نفس . پا ، کر : اگر نظرة (نظرت) حق نیستی دل با نفسی (با نفس) . * ما ، قل ، حر ، پا ، کر : نیار امیدی (نیار امیدی) . تا : نیار آمدی . * ما ، حر ، پا ، کر ، تا : پیغامبر (پیغامبر) صلی الله علیه وسلم (علیه السلام — علیه السلام که) . قل : پیغامبر صلی الله علیه .

۷ — ما ، قل ، حر : ان لله . پا ، کر ، تا : ان الله . * ما ، قل ، حر ، تا : ولیلة . پا ، کر : ولیلة ينظر .

و خدای، تعالیٰ، فرزند را در رَحِمِ مادرِ ودیعت خواند، گفت: «... وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا
 وَ مُسْتَوْدَعَهَا،». گروهی گفته‌اند: مُسْتَقَرُّ پُشْتِ پدراست و مُسْتَوْدَعُ رَحِمِ مادر. و آن را بدان معنی
 مُسْتَوْدَعُ خواند، که پدر آبِ خویش را آن جا ودیعت نهاد. پس اگر پارهٔ آبِ گنده را که به مَجْرایی ۳
 بُولِ پدر بدر آمد، و در میانِ بُولِ روان گشت، و در مَجْراییِ بُولِ مادر آمد، و در میانِ بُولِ و دم قرار
 گرفت، چندین حُرمت آمد که او را نگه باید داشتن از آفات، و حقّ، تعالیٰ، نپسندد که تا آن
 ودیعت آن جا بر جای است او را آلمی رسد، یا رنجی باشد، یا کسی بر او دست یاود، آن ودیعت ۶
 که پاک است، و بی عیب است، و نهندهٔ او حق است، و مستقرّ او دل است - و آن ودیعت معرفت

۱ - ما، تا: و خدای تعالیٰ (و خدای). قل، حر: و خداوند عز و جل. پا، کر: و خداوند. * ما، حر، تا: در رحم. قل، پا،
 کر: اندر رحم (رحیم). * ما، قل، پا، کر، تا: ودیعت خواند (تا: خواندو). حر: ودیعت نهاد و ودیعت خواند.
 ۲، ۱ - و يعلم... آیه ۶، سوره ۱۱ (سوره هود). و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و يعلم مستقرها و مستودعها
 کل فی کتاب مبین.

۲ - ما: گفته‌اند. قل: گفتند. حر: گفتند که. پا: کر: چنین گفتند. تا: گفته‌اند که. * ما: بذراست. قل، پا، کر، تا:
 بذراست (بذراست - پدراست). حر: بذراست. * ما، حر، پا، کر، تا: ماذر (مادر). قل: ماذراست. * ما: وانرا
 بدان معنی. قل، پا، کر: و مرانرا بدان (بدین) معنی. حر: آنرا بدان. تا: و آن را بآن معنی.

۳ - ما، قل، پا، کر، تا: خواند. حر: خوانند. * ما، تا: خویش را. قل، حر: خویش. پا، کر: خویشتن.
 ۴، ۳ - ما، تا: کنده را (کنده) که بمجری (مَجْرایی) بول بدر بدر آمد (پدر آمد) و در میان بول روان گشت و در مجری
 (و بمجرای). قل: کنده را کی بمجری بول بدر روان گشت و اندر مجری. حر: کنده بمجری بول بدر روان گشت
 و در مجری. پا، کر: کنده که از مجری. - در دو نسخهٔ پاو کر: از، بول پدر، تا: بول و دم، نیامده است.
 ۴ - ما، حر، تا: و در. قل: اندر.

۵، ۴ - ما، حر: و دم (و خون) قرار گرفت. قل، پا، کر، تا: و دم قرار یافت.
 ۵ - ما: که او را نکه باید داشتن از آفات. قل: کور نگاه بایست داشتن از آفات. حر: که ویرا نگاه باید داشتن از آفات.
 پا، کر: که اول نگاه بایستی داشتن از آفات. تا: که او را از آفات نگاه بایست داشت.

۶، ۵ - ما: و حق تعالیٰ نپسندد که تا آن. قل، تا: و حق تعالیٰ (حق سبحانه) نپسندید (نپسندید) کی (که) تا آن. حر: و حق
 نپسندد که تا آن. پا، کر: و حق نپسندید (نه نپسندید) که تا آن وقت که.

۶ - ما: آن جا بر جای است او را المی رسد یا. قل: اندران جایست و را المی رسد یا. حر: در آن جایست ویرا المی یا. پا،
 کر: در آنجاست او را المی رسد و یا (یا) او را. تا: آنجا بر جایی است او را المی یا. * ما، قل، حر، پا، کر: باشد. تا: رسد.
 * ما، تا: یا کسی برو دست یاود (یابد). قل: یا کسی بروی دستی یابد. حر، پا، کر: یا کسی بوی (و یا کسی بروی)
 دست یابد. * ما، تا: آن (و آن) ودیعت. قل، پا، کر: آن ودیعتی. حر: بیس ودیعت.

۷ - ما، حر، پا، کر، تا: و نهندهٔ او (وی) حقست (حق است). قل: و نهندهٔ وی حق است عز و جل. * ما، تا: و مستقراو. قل،
 حر، پا، کر: و مستقرو. * ما: و آن ودیعت. قل: و ودیعت. حر: و ودیعت کوهرا ایمان و. پا، کر: ودیعت. تا: و آن.

است - کی روا دارد که اورا ضایع بگذارد، تا تباه گردد، یا دشمن بر او راه یابد؟ قوله:

وَصَفْوَتُهُ فِي بَرِيَّتِهِ - وَكَزِيدٍ كَانِ او اندر میانِ خَلْقِ او.

۳ چون بیان کردیم، که ایشان ودیعت حق اند در میان خلق، درست شد که ایشان کزیدگان اند که چیز خوار را زهار نهند، همیشه عزیز را زهار نهند. و اگر کزیدگان نبودند سلامت دیگران در ایشان نبود. همیشه دوران را به شفاعت نزدیکان حاجت بود، و عام را به وسیلت خاص نیاز باشد، و نزدیکان نیابت دوران دارند، خاص پای مردی عام کنند. مثل این چنان است، که حق، تعالی، هیچ جوهر نیافرید از آب لطیف تر و از وی پاک تر، و حیات همه خلق به وی باشد، باز این همه پلیدی هارا سبب شستن او است، و اگر به ذات خویش پاک نبود پلیدی هارا

۱ - ما: کی روا دارد که اورا ضایع بگذارد. قل، حر، پا، کر: کی روا باشد کی ورا (که ویرا - که اورا) ضایع ماند. تا: که کی روا دارد که آنرا ضایع نکند. * ما: برو. قل، حر، پا، کر: بروی. تا: باو. * ما، قل: قوله. حر، پا، کر، تا: ندارد.

۲ - ما: و کزیدگان او اندر میان خلق او. قل، پا، کر: و کزیدگان وی اند (ویند) اندر میان خلق وی. حر: کفت کزیدگان وی اند در میان خلق وی. تا: و کزیدگان خدا اند در میان خلق او.

۳ - در دو نسخه پاو کر: از، چون بیان، تا، درست شد، نیامده است. ما، قل، حر: چون. تا: و چون. * ما، قل، حر: که ایشان. تا: ایشان. * ما، حر، تا: در میان. قل: اندر میان. * ما، حر، پا، کر، تا: درست شد. قل: درست شود.

۴، ۳ - ما: کزیدگان اند که چیز. قل، پا، کر: کزیدگانند که مر جیزی (چیز). حر: کزیدگان حق اند و جیزی. تا: کزیده کنند چیز.

۴ - ما، تا: زهار (زهار) نهند همیشه. قل: زینهار نهند همانا جیزی. حر، پا، کر: زینهار نهند همواره چیز (و همواره مر جیزی). * ما، قل، حر، پا: زینهار نهند. کر: زینهار نهند. تا: زینهار نهند. * ما: و کر کزیدگان. قل، حر، پا، کر: و اگر کزیدگان تا: و اگر کزیده کان. * ما، قل، حر، پا، کر: سلامت. تا: سلامتی.

۵ - ما، حر، تا: در ایشان (در ایشان). قل، پا، کر: اندر ایشان (اندر ایشان). * ما، حر، پا، کر: همیشه. قل: که همیشه. تا: و همیشه. * ما، حر، پا، کر، تا: شفاعت. قل: شفاعت. * ما، حر، تا: حاجت بود (باشد). و. قل، پا، کر: حاجت باشد و مر. * ما، حر، تا: بوسیلت. قل، پا، کر: بوسیله (بوسیله).

۶ - ما، قل، حر: و نزدیکان. پا، کر: نزدیکان. تا: و نزدیکانرا. * ما، حر، پا، کر، تا: خاص (و خاص) بای مردی عام کنند (کنند). قل: و خواص بای مردی عوام کنند. * ما، قل، پا، کر، تا: مثل (تا: و مثل) این. حر: و مثل ان.

۷ - ما، تا: که حق تعالی. قل، حر، پا، کر: کی (که) حق عزوجل (جل وعز). * ما: جوهر. قل، پا، کر، تا: جوهری. حر: کوهری. * ما: و از آب. قل: و از وی. حر، پا، کر، تا: و. * ما، قل، پا، کر: و حیوة (و حیات). حر: که حیوة. تا: از آب و حیوان.

۸، ۷ - ما: بوی باشد. قل، پا، کر: بدو بود. حر: بویست. تا: بآب باشد.

پاك نكردى ، و پليدى ها به وى پاك نگشتى . پس هرك نزيك تر او پاك تر ، و هرك دورتر او پليدتر . چون پاك پليدرا پاك نكند از پاكى او هيچ فايده پديد نيابد . از پاكى پاك ، فايده ، پاك كردن پليدان است ، و از عز عزيز ، فايده ، عزيز كردن ذليلان است ، و از غناى غنى ، فايده ، ۳ كار ساختن فقيران است ، و از كرم كريم ، فايده ، تجاوز عاصيان است . قوله :

وَ وَصَايَاهُ لِنَبِيِّهِ - وَصِيَّتْ هَايِ خُدا اَند ، پيغمبر وى را ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ .

يعنى پيغمبر خويش را وصيَّت | كرده است نيكو داشتن درويشان . قصه اين آن است ، ۶

ما - ۴۶

← ۸ - ما : بازين همه بليديها را سبب شستن اوست و اكر بذات خويش . قل : و بازين باك را سبب كرد شستن بليديها را اكر بذات خويش . حر : و بازين باك را سبب كرد شستن همه بليديها را كه اكر آب بذات خويش . پا ، كر : باز مزين پاك را سبب كرد شستن بليديها را از آب (اكر آب) . تا : بس اين پاك را سبب شستن بليديها كرد و اكر آب بذات خويش .

۸ و سطر اول اين صفحه - ما ، تا : بليديها (پليديها) را باك (پاك) نكردى (نكر دانيدى) و بليديها بوى باك نكشتى . قل ، حر ، پا ، كر : بليديها (بليديها - پليديها) بوى باك (پاك) نكشتى .

۱ - ما : بس هرك . قل ، پا ، كر ، تا : بس (پس) هر كه . حر : هر كه . * ما ، تا : او . قل : وى . حر ، پا ، كر : ندارد . * ما : و هرك . قل ، حر ، پا ، كر ، تا : و هر كى (و هر كه - هر كه) .

۱ ، ۲ - ما : او بليدتر . قل ، حر ، پا ، كر ، تا : بليدتر (پليدتر - پليدتر) . در نسخه حر : از ، چون باك ، تا : از باكى باك ، نيامده است .

۲ - ما ، قل ، پا ، كر : چون . تا : و چون . * ما ، قل ، حر ، پا ، كر : از باكى باك فايده . تا : فايده از پاكى .

۳ - ما ، قل ، پا ، كر ، تا : بليدانست (بليدانست - پليدان است) . حر : پليديها است . * ما ، قل ، حر ، پا ، كر : و از عز عزيز فايده عزيز كردن ذليلانست (حر : ذليل آنست) . تا : و فايده از عز عزيز پاك كردن ذليلان است .

۳ ، ۴ - ما ، حر ، پا ، كر : و از غنا (غناء) غنى فايده كار ساختن فقيرانست (حر : فقير آنست) . قل : و از غنا غنى كار ساختن فقيرانست . تا : و فايده از غناء غنى كار ساختن فقيران است .

۴ - ما ، قل ، حر ، پا ، كر : و از كرم كريم فايده . تا : و فايده از كرم كريم . * ما ، قل ، پا ، كر ، تا : تجاوز عاصيانست (عاصيان است) . حر : تجاوز كردن عاصيانست اما چون باك پليدى را باك نكند از باكى وى فايده پديد نيابد . * ما ، قل : قوله وصايا . حر ، تا : و وصايا . پا ، كر : وصايا .

۵ - ما ، پا ، كر : وصيتها (وصيتها) خدا اَند بيغمبر ويرا (مريغمبر را - مريغمبر را) صلى الله عليه وسلم . قل : وصيتها خدايند مريغمبر را صلى الله عليه . حر : كفت وصيتها خداى اَند بيغمبر را عليه السلام . تا : عليه السلام وصيت هاى خدا اَند بيغمبر او را عليه السلام .

۶ - ما ، حر ، كر ، تا : بيغمبر (بيغمبر - مريغمبر) خويش را . قل : مريغمبر خويش را . پا : مريغمبر خويش . * ما : كرده است نيكو داشتن . قل ، حر ، پا ، كر ، تا : كرده است (پا : كردست) بنيكو (به نيكو) داشتن . * ما ، كر : قصه (قصه) . قل ، حر ، پا ، تا : و قصه .

که توان گرانِ مکه چون: ابو جهل و عتبه و شيبه و وليدِ مغيره و لبید، نزدیکِ پیغمبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، آمدند و گفتند: ما را ایمان آوردن به تو باز نمی دارد، مگر آنک گر دبر گرد تو، همه،
 ۳ درویشان و ساسیان می باشند، ما را عار بود با ایشان نشستن، که از گندایشان ما را رنج رسد. ایشان را از خود دور کن، تا ما به تو ایمان آریم. مُصْطَفَى، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، از حرص او بر ایمانِ خلق،
 عُمرِ خطاب را پیغام داد به درویشان، تا روز کی چند کم تر آیند، تا مگر ایشان ایمان آرند. عُمر،
 ۶ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، سه گام پیش نرفته بود، که جبریل آمد، گفت: «وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ»، ایشان را مران که من ایشان را نرانده ام، اینها خواندگان

۱ — ما، پا، کر: چون ابو جهل. قل، حر: چون ابو جهل. تا: چنانکه ابو جهل و بولهب.

۲، ۱ — ما، تا: و ولید مغيره و لبید نزدیک پیغمبر صلی الله علیه و سلم (علیه السلام) آمدند (آمدند). قل: و ولید بن المغیره علیهم اللعنة سوی بیغامبر علیه السلام آمدند. حر: و ولید بن مغيره سوی بیغامبر آمدند. پا، کر: و ولید بن مغيره و لبید سوی بیغامبر آمدند صلی الله علیه و سلم.

۲ — ما: ما را. قل، حر، پا، کر: ما را از. تا: که هیچ چیز ما را از. * ما، قل، تا: باز نمی دارذ (نمی دارد - نمیدارد). حر: باز ندارد. پا، کر: می باز ندارد البته. * ما، قل، حر، پا، کر: کرد بر کرد. تا: کردا کرد.

۲، ۳ — ما: همه درویشان و ساسیان می باشند ما را عار بود با ایشان. قل: همه درویشان و ساسیان ما را عار باشد با ایشان. حر: همه ساسیان و درویشان و ما را عار باشد با ایشان. پا، کر: درویشان و ساسیان اند (سائلانند) ما را عار باشد بر ایشان. تا: درویشان و ساسیانند و ما را عار می آید با ایشان.

۳ — ما: که از کند. قل، حر، پا، کر: و از کند. تا: که از کند کی لباس. * ما، قل، حر، پا، کر: رسد. تا: میرسد.

۳، ۴ — ما: نشستن ایشانرا از خود دور کن. قل، حر، پا، کر: ایشانرا از خویشتن دور کن. تا: ایشانرا از نزدیک خود دور کردان.

۴ — ما، پا، کر، تا: ایمان آریم مصطفی صلی الله علیه و سلم (علیه السلام الله). قل: ایمان آریم مصطفی صلی الله علیه و سلم. حر: ایمان آریم بس مصطفی علیه السلام. * ما، حر، پا، کر، تا: از حرص او (وی). قل: از حریمی او.

۵ — ما: عمر خطاب را پیغام داد بدرویشان تا روز کی. قل، پا، کر: مر عمر خطاب (عمر بن الخطاب) را رضی الله عنه پیغام داد بدرویشان تا روز کی. حر: عمر بن خطاب را رضم به پیغام پیش درویشان فرستاد تا روزی که. تا: عمر خطاب رضی الله عنه را پیغام بدرویشان فرستاد که روز که.

۵، ۶ — ما، قل، کر، تا: عمر رضی الله عنه. حر: عمر خطاب. پا: عمر بن الخطاب رضی الله عنه.

۶ — ما: پیش نرفته بود که جبریل آمد گفت. قل: نرفته بود کی جبریل علیه السلام آمد و گفت. حر: نرفته بود که جبریل آمده گفت. پا، کر: نرفته بود که جبریل علیه السلام آمد گفت. تا: پیش نرفته بوده که جبریل علیه السلام آمد و گفت.

۶، ۷ — ولا تطرد... آیه ۵۲، سوره ۶ (سورة الانعام). ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون وجهه ما عليكم من حسابهم من شيء وما من حسابك عليهم من شيء فتطردهم فتكون من الظالمين. — ما، قل، پا، کر، تا: بریدون وجهه. حر: الآیه.

مَن اَند، و آن‌ها رانندگانِ مَن اَند، خواندۀ ما را برانی، و راندۀ ما را بخوانی، خوب نباشد. اگر دعویِ مَحَبَّتِ ما داری، آن را خوان که ما خواندہ ایم، و آن را ران کہ ما راندہ ایم، کہ در مَحَبَّتِ موافقتِ شرط است. باز گفت: «... یُریدونَ وَجْهَهُ»، ایشان مرا می‌خواهند، مَن ایشان را چرانخواہم؟ ۳ و آن دیگران بُت را ہمی خواہند، مَن ایشان را چرا خواہم؟ رسول، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، مَحْر را بازخواند، ہمین کافرانِ باز آمدند و گفتند: اگر نمی‌رانی ایشان را، نوبتِ نہ میانِ ما و میانِ ایشان، روزی ما را و روزی ایشان را. این، باری تفضیلِ ما نباشد بر ایشان، چہ این مُساوات باشد، و مُساواتِ ۶ عدل بود، اگر این بکنی ایمان آریم. مُصْطَفٰی، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ، مَحْر را، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، پیغام داد.

۷ — ما: ایشانرا مران کہ. قل، پا، کر: مران مرا ایشانرا کی (کہ). حر: یا محمد مران ایشان را کہ. تا: مران ایشانرا کہ. * ما، تا: نراندہ ام (نراندہ) اینہا. قل، حر: نراندہ ام ایشان (کہ ایشان). پا، کر: نراندہ ام اینان. * ما، قل، حر، پا، کر: خواند کان. تا: خواندہ کان.

۱ — ما، قل: وانہا راند کان مَن اَند. حر، پا، کر: و آنہا (و آنان) راند کان مَن. تا: و آنہا راندہ کان مَن چون تو. * ما، قل، حر، تا: مارا. پا، کر: ما. * ما، قل، حر، پا، کر: و راندہ. تا: اوراندہ.

۲ — ما، قل، حر: ماداری. پا، کر: داری. تا: ما میکنی. * ما، قل، پا، کر، تا: خواندہ ایم. حر: خواندیم. * ما، قل، پا، کر: راندہ ایم. حر: راندیم. تا: اورا راندہ ایم. * ما، حر، تا: کہ در. قل، پا: کہ اندر. کر: اندر.

۳ — ما، قل، حر، پا، کر: باز گفت. تا: پس گفت. * ما: ایشان مرا می‌خواہند مَن ایشانرا چرا نخواہم. قل: ایشان مرا ہمی خواہند مَن جز ایشانرا چرا خواہم. حر: ایشان مرا می‌خوانند و مرا می‌خواہند مَن چرا نخواہم ایشانرا. پا، کر: مارا می‌خواہند ما نیز (مامر) جز ایشانرا چرا خواہیم. تا: و ایشان ما را می‌خواہند مَن چرا ایشانرا نخواہم.

۴ — ما: وان دیگران بت را ہمی خواہند مَن ایشانرا چرا خواہم. قل: وان دیگران می‌بت را خواہند ایشانرا چرا خواہم. حر: و این دیگران بت را خواہند مَن چرا ایشانرا خواہم. پا، کر: و آن دیگران بت را خواہند ایشانرا (ایشانرا) چرا خواہیم. تا: ندارد. * ما، حر، پا، کر: رسول صلی اللہ علیہ وسلم (علیہ السلام) عمر (مر عمر) را. قل: تا رسول مر عمر را. تا: رسول علیہ السلام عمر را رضی اللہ عنہ.

۵ — ما: اگر نمی‌رانی ایشانرا. قل: اگر نرانی مرا ایشانرا. حر: اگر ایشانرا نرانی. پا، کر: اگر نرانی. تا: اگر ایشانرا نیرانی. * ما، قل، تا: نوبت نہ (تا: نوبتی بنہ) میانِ ما و میانِ ایشان. حر: نوبت نہ میانِ ایشان و ما. پا: نوبت نہ میانِ ما و آن ایشان. کر: نوبت نہ میانِ ما و ایشان.

۶ — ما، قل، حر، پا: این باری. کر: این. تا: این باز.

۶، ۷ — ما، قل، کر: نباشد برایشان (برایشان نباشد) جہ این مساواة (مساوات) باشد و مساواة (مساوات) عدل بود (عدلست). حر: برایشان نباشد و این مساواة عدلست. پا: برایشان نباشد چہ این مساوات باشد عدلست. تا: نباشد برایشان مساوات باشد و مساوات عدل است.

جبریل آمد، عَلَيْهِ السَّلَام، وگفت: «وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ»،
گفت: هم با ایشان باش، که من با ایشان ام، هر که را من بکار باشم با آن باش، که من با اوام،
۳ و روی بگردان از آنک من باوی نه ام. عمر را باز خواند. باز آمدند و گفتند: اگر میان ما نوبت
نهی روا داریم و با ایشان بنشینیم، لکن روی سوی ما دار تا ایمان آریم. مُصْطَفَى، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وآله، عمر را پیغام داد تادل درویشان خوش کند به این. و کافران بدین مکر می کردند، تادل
۶ درویشان از مُصْطَفَى، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، بیزارند تا تبراً کنند. چون مُصْطَفَى، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ،

← ۷ — ما، قل، پا، کر، تا: ایمان. حر: ما ایمان. * ما، قل: صلی الله علیه عمر را رضی الله عنه. حر: تا: علیه السلام عمر را
این (عمر را). پا، کر: صلی الله علیه وسلم مر عمر را.

۱ — ما: جبریل آمد علیه السلم وگفت. قل، پا، کر، تا: جبریل (جبرئیل) صلوات الله علیه (علیه السلام) آمد گفت (تا:
وگفت). حر: خبر آمد وگفت. * واصبر... آیه ۲۸، سوره ۱۸ (سوره الکهف). واصبر نفسك مع الذين يدعون
ربهم بالغداة والعشي يريدون وجهه ولا تعد عينك عنهم تريد زينة الحياة الدنيا ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا واتبع
هواه وكان امره فرطاً. — ما، قل، حر، تا: والعشي. پا، کر: والعشي يريدون وجهه.

۲ — ما، قل، حر، تا: با ایشان. پا، کر: برایشان (برایشان). * ما: که من با ایشان ام. قل، پا، کر، تا: که من با ایشانم. حر:
که ما با ایشان آیم.

۲، ۳ — ما: بکار باشم با آن باشد که من با اوام و روی بگردان از آنک من باوی نه ام عمر را. قل: بکار باشم با آن باشد که من
باویم و روی بگردان از آنک من باوی نیم عمر را رضی الله عنه. حر: بکار باشم با آن باش که من باویم و روی بگردان
از آن که من باوی نیم رسول عمر را. پا، کر: بکار باشم با آن باش که من باویم و روی بگردان (بگردانی) از آنکه من باویم
(باویم) عمر را. تا: بکار آیم آن باشد که من اویم و روی بگردان از آنکه من باویم بکار باشم عمر را رضی الله عنه.

۳ — ما، قل، حر، کر: باز آمدند (کر: و باز آمدند). پا: باز آمد. تا: دیگر بار باز آمدند. * ما، قل، حر، پا، کر:
اگر. تا: که اگر.

۴ — ما، حر، پا، کر: نهی (کر: نهی) روا داریم و با ایشان. قل: نهی روا داریم با ایشان. تا: نهی شاید که ما نیز ایشان. * ما،
تا: لکن. قل، حر، پا، کر: و لکن. * ما، قل: سوی مادار تا. حر: سوی مادار بسخن گفتن تاما. پا، کر، تا: بما دار تا.

۴، ۵ — ما، پا، کر، تا: مصطفی (پیغمبر) صلی الله علیه وسلم (علیه السلام) عمر را. قل: مصطفی صلی الله علیه عمر را رضی الله
عنه. — در نسخه حر: از، مصطفی، تا، و کافران، نیامده است.

۵ — ما، قل، کر، تا: تادل. پا: دل. * ما: خوش کند باین و کافران بدین مکر می کردند. قل، حر: خوش کند و ایشان
بدین (بدین) مکر می کردند (می کردند). پا، کر: خوش کند و ایشان بدین همی مکر کردند. تا: باین خوش کند
و کافران باین گفتن مکر میخواستند.

۶ — ما، قل: صلوات الله علیه (علیه السلام) بیزارند تا تبراً کنند. حر: علیه السلام بر گردانند و بدان آرند تا تبراً کنند.
پا، کر: صلی الله علیه وسلم بیزارند تا تبراً کنند. تا: علیه السلام بیزارند و پراکنده شوند. * ما: صلوات الله علیه. ←

تنها ماند ایشان نیز بر گردند، باوی کس نماند. حق، عزوجل، سر ایشان دانست، و مصطفیٰ، صلی الله علیه وسلم، ندانست. عمر را به درویشان پیغام داد، تادل ایشان نیازارد، و بدانند که این اعراض جفانیست، که اعراض دوست افزون کردن است. بدین مقدار حق، تعالی، نپسندید، ۳ جبریل، علیه السلام، آمد و این آیت آورد: «... وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ»، چشم از ایشان بر مگیر، بدیشان نگر که من هم بدیشان نگرم. نزدیک خلق، درویش ایشان اند و توان گر این دیگران، و نزدیک من، توان گر آن ایشان اند و درویش این دیگران. از بهر آنک، توان گر نه آن است که ۶ دنیا دارد، چه توان گر آن است که موی دارد. چون من آن توان گر آن را نهام، توان گر کی اند؟

← قل: صلی الله علیه. حر، تا: علیه السلام. پا، کر: صلی الله علیه وسلم.

۱ — ما، تا: ایشان نیز بر گردند باوی کس نماند (تا کس با او بنماند). قل، حر: ایشان نیز (ایشان) بر گردند تا باوی کس نماند. پا، کر: ایشان نیز پراکنده شوند تا باوی کس نماند. * ما، قل، پا، کر: حق عزوجل (حق) سر ایشان دانست. حر: حق عزوجل چون دانست سر ایشان. تا: وحق سبحانه سر و مکر ایشان میدانست.

۲، ۱ — ما، قل، حر: و مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم (و مصطفیٰ) ندانست عمر را بدرویشان بیغام داد تا دل ایشان (حر: درویشان) نیازارد. پا، کر: و مصطفیٰ ندانست صلی الله علیه وسلم عمر را سوی ایشان بیغام داد تادل ایشان نیازارد. تا: و مصطفیٰ علیه السلام نمیدانست بس عمر را رضی الله عنه بیغام بنزدیک درویشان فرستاد تادل ایشان بنیازارد.

۳ — ما، قل، حر، پا، کر: که (جه - چه) اعراض دوست (پا، کر: دوستی) افزون (حر: بفزون) کردنت (کردن است) بدین. تا: اعراض زیادت کردانیدن دوستی است این. * ما: حق تعالی ببسندد. قل، تا: حق تعالی نپسندید (نپسندید). حر: پا: حق نپسندید. کر: حق بنشیند.

۴ — ما: جبریل علیه السلام آمد و این آیت آورد. قل، تا: جبریل علیه السلام گفت (آمد و گفت). حر: جبریل آمد علیه السلام گفت. پا، کر: جبریل آمد گفت. * ولا تعد... آیه ۲۸، سوره ۱۸ (سوره الکهف). قبلاً تمام آیه را در حاشیه ۱، صفحه ۱۸۴، ند کرده است. — ما، قل، حر، پا، کر: عنهم. تا: عنهم ای سید. * ما، قل، حر، پا، کر: بر مگیر. تا: مکران.

۵ — ما: بدیشان نکر که من هم بدیشان نکرم. قل: بایشان بر مگیر بایشان نکر کی من بایشان همی نکرم. حر: بایشان نکر که من بایشان می نکرم. پا، کر: بایشان نکر من بایشان می نکرم. تا: و بایشان نکر که مرا نظر رحمت بایشان است.

۶، ۵ — ما، قل: درویش ایشان اند (ایشانند) و توانگر این دیگران و نزدیک من توانگر (توانگر) ایشانند و درویش این دیگران. حر: درویشانند و ایشان توانگر و باز نزد حق توانگر اینها اند و دیگران درویش. پا، کر: درویشان ایشانند و توانگر این دیگران نزدیک من توانگر آن (توانگران) ایشانند و درویشان (و درویشان) آن دیگران. تا: ایشان درویشند و دیگران توانگر و نزدیک من توانگر ایشانند و دیگران درویش.

۷ — ما، قل، پا، کر: جه (چه). حر: بل. تا: ندارد. * ما، قل، حر، پا، کر: جون. تا: و جون. * ما: ان توانگر انرا نهام توانگر کی اند. قل: ان دیگران را نیم توانگر کی اند. حر: آن دیگران را نیم توانگر نیند بل که. پا، کر: آن دیگران نیم توانگر که اند. تا: ایشان را نیم توانگر کی باشند.

درویش ترین خَلْقِ ایشان اند. | و چون من این درویشان را باشم، درویش کی باشد؟ توان گرتَرین
خَلْقِ ایشان باشند.

- ۳ تفسیرِ وصیّتِ کردنِ خدای، تَعَالَى، پیغامِ بررا، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، از بهرِ درویشان این است:
از پسِ آنک این امرها بیامد، چون مُصْطَفَى، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، درویشی را بدیدی، گفتی:
«بِأَبِي مَنْ وَصَّانِي رَبِّي بِهِ.»، پدرِ من فدایِ آن کس باد که خداوندِ من او را به من وصیّت کرد.
۶ چون عنایتِ حقّ، تَعَالَى، بدید در کارِ ایشان، چون همه دُنیا بر او عرضه کردند، اعراض کرد
و فقر اختیار کرد، تا گفت: «لِي حِرْفَتَانِ، الْفَقْرُ وَالْجِهَادُ.» و چون بزرگی محلّ فقرا بدید، به دُعا
درخواست، تاحقّ، تَعَالَى، او را بر همان نگاه دارد، گفت: «اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مَسْكِينًا، وَأَمِتْنِي مَسْكِينًا،
۹ وَأَحْشُرْنِي فِي زُمْرَةِ الْمَسَاكِينِ.» قَوْلُهُ:

- ۱ — ما، قل، پا، کر، تا: خلق ایشانند. حر: خلق اند. * ما، تا: و چون من این درویشان را. حر: چون من آن درویشان.
پا، کر: و چون من ایشان را. در نسخه قل: از، و چون من، تا، تفسیر، نیامده است. * ما، تا: کی باشد (باشند). حر:
کی باشند بل که. پا، کر: چه باشند که.
۳ — ما، حر، تا: خدای تعالی (عز وجل - خدای) پیغامبر را صلوات الله علیه (علیه السلام) از بهر درویشان اینست.
قل: خداوند عز وجل مرپیامبر را صلی الله علیه از بهر این درویشان اینست. پا، کر: پیغامبر صلی الله علیه و سلم از بهر
این درویشانست.
۴ — ما، قل: از پس آنک این امرها بیامد. حر: از پس این که این امر آمد. پا، کر: از بهر آنکه امرها بیامد. تا: و پس از آن
که این امرها بیامد. * ما، حر، تا: صلوات الله علیه و سلم (علیه السلام) درویشی را. قل، پا، کر: صلی الله علیه (علیه و سلم)
مردرویشی را. * ما، قل، حر، پا، کر: گفتی. تا: گفت.
۵ — ما، قل، پا، کر، تا: بدر (بدر - بدر - پدر) من. حر: گفتی بدر من. * ما: آن کس باد که خداوند من او را بمن. قل،
حر: آنکس باد (آنکس باذا) که خداوند مر (من) مرا بوی. پا، کر: آنکسی (انکس) باد که خداوند مرا بوی.
تا: آنکس باد که خدای مرا در حق او. * ما، قل، حر، پا، کر: وصیّت کرد. تا: وصیّت کرده است.
۶ — ما: چون عنایت حق تعالی بدید در کار ایشان چون همه دنیا برو عرضه کردند. قل، پا، کر: چون بدید عنایت حق
عز وجل (حق) بکار ایشان از همه (همه) دنیا بروی عرض کرد (کردند). حر: و چون بدید عنایت رب بکار ایشان
از همه دنیا بروی عرضه کردند. تا: و چون عنایت حق بدید در کار ایشان آنکاه که همه دنیا برو عرضه کرده اند.
۷ — ما، حر، پا، کر، تا: تا گفت (و گفت) لی حرفتان. قل: تا گفت لی الحرفتان. * ما: و چون بزرگی محل فقرا. قل،
حر، پا، کر: و چون (و چون) بزرگی محل فقرا. تا: و چون محل و درجه و بزرگی فقراء.
۸ — ما، تا: درخواست تاحق تعالی او را. قل: بخواست تاحق عز وجل مرورا. حر: بخواست تاحق او را. پا، کر: خواست
تاحق مرورا. * ما، قل: بر همان نگاه دارد گفت (و گفت) اللهم. حر: بر همان بدارد گفت اللهم. پا، کر: بر همان
نکاهدارد (نگاه دارد) الهی. تا: بران نگاه دارد و گفت اللهم.

وَحَبَابَاةُ عِنْدَ صَفِيَّةٍ - وَنَهَانِيَانِ اَوَانْدُ نَزْدِيكَ دُوسْتِ اَوْ - يَعْنِي ، پيغام بر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - .
 معنی این سخن آن است ، که خدای ، تعالی ، این درویشان را به نزدیک پیغام بر ،
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، پنهان کرده است ، و نزدیک وی زهار نهاده است ، و این دلیل باشد ۳
 بر بزرگی محل و قدر ایشان ، و خصوص ایشان ، که پنهان نکنند مگر خاصگیان را ،
 و به مقدار محل زهاری زهار دار جویند ، تا به نزدیک او زهار نهند . هر چند زهاری عزیزتر ،
 زهار دار امین تر و بزرگ تر . و چون در دو جهان کس از مصطفی ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، ۶
 بزرگ تر نبود ، و از او عزیز تر و امین تر نبود ، درویشان را به نزدیک او زهار نهاد ، و او را نصب کرد

← ۹ - ما، قل، حر، پا، تا: المساکین. کر: المسکین.

۱ - ما، قل: قوله وخبایاه عند صفیه. حر، پا، کر: وخبایاه عند صفیه. تا: وخبایاه عند حبیبه. * ما: کفت نهانیان او اند نزدیک دوست او. قل: نهانیهای وی اندر نزدیک دوست وی. حر: کفت بنهانیان اند نزدیک دوست وی. پا، کر: نهانیان ویند نزدیک دوست وی. تا: و نهانیان اویند نزدیک دوست او.

۲ - ما، حر، پا، کر، تا: یعنی (پا، کر: ندارد) بیغامبر صلی الله علیه وسلم (علیه السلام). قل: بیامبر صلی الله علیه وسلم. * ما، قل، حر، تا: این سخن. پا، کر: این.

۳، ۲ - ما، حر: که خدای تعالی (که خداوند عزوجل) این درویشانرا (درویشان را) بنزدیک بیغامبر صلی الله علیه وسلم (علیه السلام) پنهان کرده است. قل: کی خداوند عزوجل مرین درویشانرا بنزدیک بیامبر پنهان کرده است. پا، کر: که خداوند عزوجل مرین (مراین) درویشکانرا (درویشکان را) نزدیک بیغامبر (بیغامبر) صلی الله علیه وسلم پنهان کرد دست (کرد دست). تا: که خدای درویشکان را نزدیک بیغامبر علیه السلام پنهان کردانیده است. * ما، قل: و نزدیک (و بنزدیک) وی زهار نهاده است. حر: و نزدیک وی زهار نهاد. پا، کر: و نزدیک وی زینهار نهادست (نهاد است). تا: و نزدیک او بزینهار نهاده است.

۳، ۴ - ما، قل، حر، پا، کر: دلیل باشد بر. تا: دلیل است.

۴ - ما: و قدر ایشان. قل، پا، کر: ایشان. حر: درویشان. تا: ندارد.

۴، ۵ - ما، قل: ایشان که پنهان نکنند مگر خاصگیانرا (خاصکانرا) و بمقدار محل زهاری (زینهار) زهار دار. حر: ایشان پنهان نکنند مگر خاصانرا و بمقدار محل زینهار زینهاروار. پا، کر: ایشان که پنهان نکنند مگر خاصکان را (خاصکانرا) بمقدار محل زینهار زینهار دار. تا: ایشانکه پنهان نکنند مگر خاصه کانرا و بقدر محل زهاری دار.

۵ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: بنزدیک او (وی) زهار (زینهار). * ما: هر چند زهاری. قل، حر، تا: هر چند (و هر چند) زینهار. پا، کر: هر چند زینهار.

۶ - ما، قل، تا: زینهار دار. حر، پا، کر: زینهار دار.

۶، ۷ - ما، قل: و چون در (جون اندر) دو جهان کس از مصطفی صلی الله علیه وسلم (صلی الله علیه) بزرگتر نبود و از او (و از وی) عزیزتر و امین تر نبود. حر: چون در دو جهان کسی از مصطفی علیه السلام عزیزتر نبود و از وی بزرگتر ←

به تیمار داشتن. و کار ایشان راست کردن دلیل گشت بر بزرگی جاه ایشان. قوله: **هُمْ فِي حَيَاتِهِ أَهْلٌ صُفْتِهِ** - ایشان در زندگانی پیغام بر، **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**، اهل صفت او بودند.

و این اصلی است در شرف فقرا، که خلق ایشان را بدین طعن کنند که در خانگاهها نشسته اند و کاهلی پیشه کرده، و اصل این از اصحاب صفت پیغام بر بود، **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**، که ایشان از همه عالم بریده بودند، چنانکه حق تعالی، گفت: **«لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ»**. و روی از خلق به حق تعالی، آورده بودند، و طمع از خلق بریده بودند،

← نبود و امین تر. پا، کر: چون کسی اندر دو جهان از مصطفی عزیز تر و بزرگتر و امین تر نبود **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**. تا: و چون در دو جهان از مصطفی علیه السلام کسی بزرگتر نبود و از عزیز تر و امین تر نبود.

۷ وسطر اول این صفحه - ما، تا: در ویشانرا (در ویشان را) بنزدیک او زینهار (زینهار) نهاد و او را نصب کرد بتیما داشتن. قل: مرد ویشانرا بنزدیک وی زینهار نهاد و مرورا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** بنا کرد بتیما داشتن. حر: ایشانرا نزدیک وی زینهار نهاد و او را وصیت کرد تیمار داشتن. پا، کر: در ویشانرا بنزدیک وی زینهار نهاد و مرورا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** بیای کرد (کردید) بتیما (تیمار) داشتن.

۱ - ما، تا: و کار ایشان راست کردن (کردن لاجرم). قل، پا، کر: کار ایشان. حر: کار ایشان را و تیمار داشت او تا. * ما، قل، پا، کر، تا: بزرگی. حر: بزرگی محل ایشان. * ما، قل: قوله هم. حر، پا، کر، تا: هم.

۲ - ما، پا، کر، تا: ایشان در (اندر) زندگانی بیغامبر (بیغمبر) **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** (علیه السلام) اهل صفت او (وی) بودند (تا: بوده اند). قل: ایشان اندر زندگانی بیغامبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** اهل صفت وی بودند. حر: گفت ایشان بزرگانی بیغامبر علیه السلام اهل صفت وی بودند.

۴ - ما، حر، تا: در شرف. قل، پا، کر: اندر شرف. * ما، قل، حر، تا: که (کی) خلق. پا، کر: که. * ما: بدین طعن کنند که در خانگاهها. قل، پا، کر: بدین طعن کنند (که) اندر خانگاهها (خانگاهها). حر: بدین طعن کنند کویند در خانگاهها. تا: باین سبب طعن کنند و کویند در خانگاهها.

۵ - ما، قل، حر، کر، تا: و کاهلی. پا: کاهلی. * ما، حر: کرده. قل، پا، کر: کرده اند. تا: گرفته. * ما، قل، حر، تا: از اصحاب. پا، کر: ندارد. * ما، قل، پا، کر: بیغامبر (بیغمبر) بود **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** (صلی الله علیه). حر: بیغامبر علیه السلام گرفته اند. تا: بیغامبر علیه السلام بود.

۶ - ما، قل، حر، پا، کر: بریده بودند. تا: بریده بوده اند. * ما: حق تعالی گفت. قل، حر: خدای عزوجل گفت. پا، کر: خدای گفت. تا: خدای تعالی میگوید.

۶، ۷ - **لِلْفُقَرَاءِ... آیه ۸، سوره ۵۹ (سوره الحشر)**. **لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِنْ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ**. - ما، قل، پا، کر، تا: و اموالهم. حر: الآية. ←

و پُشت به تو کُلُّ باز نهاده، و خُشَنو دِیِ خدای را بر خُشَنو دِیِ خَلْقِ بگزیده، چنانک خُدای، تَعالیٰ، گفت: «... یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا»، و هر چ خَلْقِ چَنگِ در اوزده بودند، ایشان دست خویش از آن کوتاه داشتند. اجتماع ایشان بر این معنی بود، نه بدان معنی که خَلْقِ گمان می برند. قَوْلُهُ: ۳
وَبَعْدَ وَفَاتِهِ خِيَارُ أُمَّتِهِ - و پس از مرگ پیغام بر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، به تَرینِ أُمَّتِ او اند.
از بهر آن معنی، که در هر عصری فقیران گزیدگان خَلْقِ باشند. نبینی، که چون اغنیا
به بلا در مانند تَقَرُّبُ به فُقَرَا کُنْد، تا مگر حَقِّ، تَعالیٰ، آن بلا از ایشان بگردد اند به بَرَكْتِ ۶
دُعایِ فقیران. و هر گز هیچ فقیر به توان گَر تَقَرُّبُ نجویید، چون فقیر باشد نه گدا، و در فُقَرُو

← ۷ - ما: بحق تعالی آورده بودند. قل، حر، پا، کر: بحق آورده (آورده) بودند. تا: بحق سبحانه آورده بودند.
* ما، قل، حر، پا، کر: بریده بودند. تا: بریده.

۱ - ما، حر، تا: باز نهاده. قل، پا، کر: باز نهاده بودند. * ما، تا: و خوشنودی (و خوشنودی) خدا را. قل، حر: و خوشنودی
خدای تعالی. پا، کر: و خوشنودی خدای عز و جل.

۲، ۱ - ما: بگزیده چنانک خدای تعالی گفت. قل، حر: اختیار کرده بودند (کرده) چنانک خدای عز و جل. پا، کر:
اختیار کرده بوده اند (بودند) چنانکه گفت حق تعالی. تا: اختیار کرده چنانکه خدای میگوید.

۲ - ما: و هر چ خَلْقِ چَنگِ در زده بودند. قل: و هر چه خَلْقِ چَنگِ بدو اندر زده بودند. حر: و هر چه خَلْقِ چَنگِ بدو
زده بودند. پا: و هر که خَلْقِ اندر چه چَنگِ زده بودند. کر: و هر که بر خَلْقِ اندر چَنگِ زده بودند. تا: و هر چه
خَلْقِ در آن آویخته بوده اند.

۳ - ما: خویش از آن کوتاه داشتند. قل، حر، پا، کر: خویش از آنجا کوتاه داشته بودند. تا: خود از آن کوتاه میداشتند.
* ما، قل، تا: برین (باین) معنی بود نه بدان معنی (بآمعنی). حر: بدین معنی بود نه بدان. پا، کر: بدین معنی (بدین معنی)
بود نه بدان معنی (بدان معنی). * ما، قل: گمان می برند (همی برند) قوله و بعد. حر، پا، کر، تا: گمان می برند
(برند - میبرند) و بعد.

۴ - ما، پا، کر: و پس از (وازی پس) مرگ بیغامبر (بیغمبر) صلی الله علیه وسلم بهترین امت او اند (ویند - وی اند). قل:
و بعد از مرگ پیامبر بهترین امت وی اند. حر: از پس مرگ بیغامبر علیه السلام خیار امت وی اند. تا: و بعد از وفات
بیغمبر علیه السلام بهینه امت اویند.

۵ - ما: از بهر آن معنی که در هر. قل، پا، کر: از بهر آن معنی (آمعنی) که بهر. حر: از این معنی که بهر. تا: از بهر آنکه در هر.
* ما، قل، حر، پا، کر: فقیران کزیدگان. تا: فقرا کزیده کان.

۶، ۵ - ما، تا: باشند نبینی (نه بینی) که چون اغنیا ببلا در مانند. قل، حر: نبینی (نه بینی) کی (که) چون اغنیا ببلا در
مانند (ببلا در مانند). پا، کر: نه بینی که چون اغنیا (انبیا) ببلا اندر مانند.

۶ - ما، حر: حق تعالی. قل، پا، کر: حق عز و جل (جل و عز). تا: حق.

۷، ۶ - ما، قل، حر: بر که دعاء (برکت دعا) فقیران. پا، کر: برکات دعاء فقرا. تا: برکت دعا فقراء. ←

صَادِقٌ كَاذِبٌ نَبِاشِدْ، كِه حَقِيقَتِ فَقِيرِ آن است كه در هر دو كَوْنٌ صَادِقٌ نَبِاشِدْ، و او را به هِيچ چيزِ اَعْتِمَادِ نَبِاشِدْ، و به هِيچِ كَسِّ | ايشان را طَمَعِ نَبِاشِدْ، و بِرِ خدایِ تَعَالَى، بَدَلِ نِيَارِدْ. اَيْنِ فَقِيرِى ۳
بِاشِدْ كِه عَيْنِ فَقِيرِ او غِنَا نَبِاشِدْ. و اِگَرِ هِيچِ شَرَفِ نَيْسَتِى فُقَرَارِ او فُقَرَارِ، مِگَرِ آنك تَوَانِ گَرِ را بَه بِنْدِ شَهْوَتِ و مُرَادِ بَسْتِه اِنْدِ، تَابِرِ دَرِ خدَا و نَدِ بِيَسْتَادِه اِنْدِ، و دَرِ وِيشِ رَاهِمِه مُرَادِ بَسْتِه اِنْدِ، و بِابِى مُرَادِى ۴
بِرِ دُوسْتِ بَدَلِ نِيَاوَرْدِه اِسْتِ. و آن كَسَانِ از جَمَلِه فُقَرَا كِه مَطْعُونِ اِنْدِ بَه نَزْدِ خَلْقِ، بَه تَرِينِ اَهْلِ ۵
عَصْرِ خُوِيَشِ اِنْدِ، از بَهْرِ آنك، مُنَزَّه اِنْدِ از اسبابِى كِه خَلْقِ بَدَانِ آلودِه گَرْدِنْدِ. از ايشانِ كَسِّ عَوَانِ ۶

ما- ۴۸

← ۷ - ما: هِيچِ فَقِيرِ تَقْرَبِ. قَل: هِيچِ فَقِيرِ بَتَوَانِكِرِ هِيچِ تَقْرَبِ. حَر: تا: هِيچِ فَقِيرِ بَتَوَانِكِرِ تَقْرَبِ (تَقْرَبِ). پا، كَر: هِيچِ فَقِيرِ بَهِيچِ تَوَانِكِرِ تَقْرَبِ. * ما، قَل، پا، كَر، تا: جَوْنِ. حَر: جَوْنِ بِحَقِيقَتِ. ۷
و سَطْرِ او ل اَيْنِ صَفْحِه - ما: نِه كِدا و دَرِ فُقَرِ صَادِقِ كَاذِبِ نَبِاشِدْ. قَل: نِه كِدا بَاشِدْ و اِنْدَرِ فُقَرِ صَادِقِ نَبِاشِدْ نِه كَاذِبِ نَبِاشِدْ و نِه كِدا بَاشِدْ. حَر: نِه كِدا و دَرِ فُقَرِ صَادِقِ بَاشِدْ و كِدا بَاشِدْ نَبِاشِدْ. پا، كَر: نِه كِدا بَاشِدْ و اِنْدَرِ فُقَرِ صَادِقِ نَبِاشِدْ نَبِاشِدْ. تا: نِه كِدا بَاشِدْ و دَرِ فُقَرِ صَادِقِ نَبِاشِدْ نِه كَاذِبِ.

۱ - ما: كِه حَقِيقَتِ فَقِيرِ اِنْسَتِ كِه دَرِ هَرِ. قَل: كِي حَقِيقَتِ فَقِيرِى اِنْسَتِ كِي اِنْدَرِ هَرِ. حَر: كِه حَقِيقَتِ اِنْسَتِ كِه دَرِ. پا، كَر: حَقِيقَتِ فُقَرِ اِنْسَتِ كِه اِنْدَرِ هَرِ. تا: كِه فَقِيرِ حَقِيقِ اِنْسَتِ كِه دَرِ هَرِ. * ما: صَادِقِ نَبِاشِدْ و او را بَهِيچِ. قَل، تا: و را (او را) بَرِ هِيچِ چيزِ. حَر، پا، كَر: وِيرا بَهِيچِ (بَرِ هِيچِ) چيزِ. ۲
- ما، تا: ايشانِ را (او را) طَمَعِ نَبِاشِدْ. قَل، حَر، پا، كَر: طَمَعِ نَبِاشِدْ. * ما، حَر: خدَاىِ تَعَالَى. قَل، پا، كَر: خدَاىِ عَزِ و جَلِ. تا: خدَاىِ. * ما، حَر، كَر: اَيْنِ. قَل، پا، تا: و اَيْنِ. ۳
- ما، تا: فُقَرِ او. قَل، پا، كَر: فُقَرِ وِى. حَر: اَيْنِ فُقَرِ. * ما، حَر، تا: و اِگَرِ هِيچِ شَرَفِ نَيْسَتِى فُقَرَارِ او فُقَرَارِ (فُقَرِ را و فُقِيرِ را - فُقِيرِ و فُقَرَارِ). قَل: و اِگَرِ هِيچِ شَرَفِ نَيْسَتِى مَرِ فُقَرَارِ او. پا، كَر: و اِگَرِ هِيچِ شَرَفِ نَيْسَتِى مَرِ فُقَرَارِ او مَرِ فُقَرَارِ. * ما، تا: تَوَانِكِرِ را. قَل: مَرِ تَوَانِكِرِ را. حَر: تَوَانِكِرِ آن. پا، كَر: مَرِ تَوَانِكِرِ اِنْرَا (مَرِ تَوَانِكِرِ اِنْرَا). ۴
- ما: و شَهْوَتِ و مُرَادِ بَسْتِه اِنْدِ. قَل، حَر، كَر: شَهْوَتِ و مُرَادِ بَسْتِه اِنْدِ (كَر: بَه بَسْتِه اِنْدِ). پا: كِه كِه شَهْوَتِ و مُرَادِ بَه بَسْتِه اِنْدِ. تا: مَرَادِ و شَهْوَتِ بَسْتِه اِنْدِ. * ما: تا بَرِ دَرِ خدَا و نَدِ بِيَسْتَادِه اِنْدِ و دَرِ وِيشِ را هِمِه مَرَادِ بَسْتِه اِنْدِ بَا بِي مَرَادِى. قَل: تا بَرِ دَرِ خدَا و نَدِ بَسْتَادِه اِسْتِ و مَرِ دَرِ وِيشِ اِنْرَا هِمِه مَرَادِ سَتَانْدِه اِنْدِ بَا بِي مَرَادِى. حَر: تا بَرِ دَرِ خدَا و نَدِ نِه اِيسْتَادِه اِسْتِ و دَرِ وِيشِ را هِمِه مَرَادِها بَسْتِه اِنْدِ تا بِي مَرَادِ. پا، كَر: تا بَرِ دَرِ خدَا و نَدِ بِيَسْتَادِنْدِ (بَه بِيَسْتَادِنْدِ) و مَرِ دَرِ وِيشِ را هِمِه مَرَادِ بَسْتِه اِسْتِ و بَا بِي مَرَادِى. تا: تا بَرِ دَرِ كَاهِ خدَا و نَدِ اِيسْتَادِه اِسْتِ و اِزِ دَرِ وِيشِ هِمِه مَرَادِها سَتِنْدِه اِنْدِ تا بَا بِي مَرَادِى. ۵
- ما: و اِن كَسَانِ كِه از جَمَلِه فُقَرَا كِه. قَل: و اِن كَسَاها از جَمَلِه فُقَرَا كِه. حَر: تا مَرَادِ ايشانِ را هِمِه دُوسْتِ كَشْتِه اِسْتِ و از جَمَلِه فُقَرَا كِه. پا، كَر: و اِن كَسَانِ كِه از جَمَلِه فُقَرَا كِه. تا: از جَمَلِه فُقَرَا كَسَانِ كِه. * ما، حَر: بِنَزْدِ. قَل، پا، كَر، تا: بِنَزْدِ كِه (بَه نَزْدِ كِه).

۶، ۵ - ما، قَل: بَهْتَرِينِ اَهْلِ عَصْرِ. حَر، پا، كَر: بَهْتَرِينِ عَصْرِ. تا: بَهْتَرِينِ اَهْلِ عَصْرِ.

۶ - ما، پا، كَر، تا: اِزِ. قَل، حَر: اِزِ اِن. * ما: بَدَانِ الوَدِه كَرْدِنْدِ. قَل، حَر، پا، كَر: بَدُو الوَدِه كَرْدِنْدِ. تا: بَانَ الوَدِه اِنْدُو.

نباشد، و هرگز کس را سعایت نکنند، و با کس خصومت نکنند، و حاکمی ندارند، و وقف ندارند، و وصیت ندارند، و مایه و دوکان ندارند، و دنیا جمع نکنند، و برایشان زکوة واجب نگردد، و به شرب خمر و زنا و لواط مشغول نگردند، و دنیا طلب نکنند، و آنچه دارند ایتار ۳ کنند. مطعونان ایشان چنین اند، خیارگان ایشان بنگر که چگونه باشند. قوله:

لَمْ يَزَلْ، يَدْعُو الْأَوَّلَ الثَّانِي، وَالسَّابِقُ التَّالِي، بِلِسَانِ فِعْلِهِ. أَغْنَاهُ ذَلِكَ عَنْ قَوْلِهِ -

همیشه دعوت می کرد اول ثانی را، و پیش رو پس رورا، به زبان کردار بی نیاز کرده بود ۶

اورا آن از گفتار خویش.

معنی این سخن آن است، که مشایخ این طایفه مریدان خویش را به فعل دعوت کردند

- ۱ - ما، حر، تا: و هرگز. قل، پا، کر: هرگز. * ما: و حاملی ندارند. قل، حر، پا، کر: و حاکمی ندارند (نکنند). تا: و حکم و قضا نکنند.
- ۲، ۱ - ما، پا، کر: و وقف ندارند. قل: وقف ندارند. تا: و اوقاف ندارند. حر: ندارد.
- ۲ - ما، حر، تا: و وصیت. قل، پا، کر: وصیت. * ما: مایه و دوکان. قل: مایه و دوکان. حر: و خاتمان و مایه. پا، کر: مایه (مایه) دکان. تا: و پایه و دکان حمایتی. * ما، حر: و دنیا. قل، پا، کر: دنیا. تا: و مال. * ما، حر، تا: و برایشان (تا: و برایشان). قل، پا، کر: برایشان (برایشان).
- ۳، ۲ - ما، قل، پا، کر، تا: واجب نکردد. حر: واجب نیاید.
- ۳ - ما، قل، حر، پا، کر: و بشرب. تا: و شرب. * ما، قل: و لواطت. حر، پا، کر، تا: و لواطه. * ما، حر، تا: و دنیا. قل، پا، کر: دنیا.
- ۴ - ما: مطعونان ایشان چنین اند خیارگان ایشان بنکر که چگونه باشند. قل، پا، کر: مطعون (مطعونان) ایشان چنین اند خیارگان ایشان چگونه باشند. حر: چون مطعونان ایشان چنین باشند خیار ایشان چگونه باشند. تا: مطعونان ایشان بدین صفت اند بنکر که خیار و کزیدگان چگونه باشند.
- ۵، ۴ - ما، تا: قوله (تا: ندارد) لم يزل يدعو الاول الثاني والسابق (السابق) التالى بلسان فعله اغناه ذلك عن قوله همیشه دعوت می کرد (می کرد) اول ثانی را و پیش رو (و پیش رو) پس رورا بزبان کردار بی نیاز (او بی نیاز) کرده بود اورا (بود) ان از گفتار خویش (از ان از گفتار او). قل: قوله لم يزل يدعو الاول الثاني همرا دعوت همی کرد اول مرثانی را قوله والسابق التالى و پیش رو و مرسبس رورا قوله بلسان فعله بزبان کردار قوله اغناه ذلك عن قوله بی نیاز کرده بود ان و را از گفتار. حر: لم يزل يدعو الاول الثاني كفت همواره دعوت می کند اول ثانی را و السابق الثاني و پیش رو پس رو را بلسان فعله بزبان کردار اغناه ذلك عن قوله بی نیاز کرده بود و را از گفتار. پا، کر: لم يزل يدعو الاول الثاني همواره دعوت (دعوت) می کرد اول مرثانی را و السابق الثاني (التالى) و پیش رو و مرز بس رورا بلسان فعله بزبان کردار (کردار) اغناه ذلك (ذلك) عن قوله بی نیاز کرده بود آن اورا از گفتار.
- ۸ - ما، قل، حر، پا، کر: این سخن. تا: این سخنان. * ما، قل، حر: مریدان. پا، کر: مریدان. تا: رحمه الله مریدان. * ما، حر: دعوت کردند. قل، پا، کر، تا: دعوت کردند.

نه به قول، تاهر که با ایشان صحبت کردی، همه، راستی دیدی، همان آموختی و همان خوی کردی، و به بیان قول حاجت نیامدی، و اگر از مریدی آند کی کژی پدید آمدی تجاوز نکردی تابی آدب نگشتی. و راستی ظاهر نشان درستی باطن است، هر چند باطن درست تر، ظاهر راست تر. چنین گفته اند:

۳ مَنْ كَانَ لَهُ بَاطِنٌ صَّحِيحٌ، كَانَ لَهُ ظَاهِرٌ مَلِيحٌ. و در حکایات ابو حفص حداد چنین آورده اند:

که او به زیارت شبلی رفت، از نیشابور به بغداد با اصحاب خویش، و اصحاب خویش را

۶ به سیاست داشتی، شبلی اورا گفت: اَدَّبْتَ اَصْحَابَكَ اَدَابَ السَّلَاطِينِ. از بهر آنک، اصحاب او پیش او سخن نیارستندی گفتن، و چشم به روی او باز نیارستندی کردن، و اگر پیش او ایستاده بودندی بی امر او نیارستندی نشستن، و این آداب سلطانیان است. از این معنی گفت شبلی اورا:

- ۱ - ما، قل، حر، تا: همان آموختی (آموختی). پا: هم آموختی. کر: هم آن آموختی.
- ۱، ۲ - ما، قل: و همان خوی کردی و بیان (بیان). حر: و همان خو کردی بس انرا. پا، کر: هم آن خو کردی و بیان (به بیان). تا: و هم بآن خوی کردی و بیان.
- ۲ - ما، قل، پا، کر، تا: آند کی کژی. حر: کژی. * ما، حر، کر: تجاوز نکردی. قل، پا: تجاوز نکردندی. تا: ازو تجاوز نکردندی.
- ۳ - ما، قل، پا، کر، تا: درست تر (پا: درست تر). حر: راست تر. * ما، قل، پا، کر، تا: جنین (تا: و جنین). حر: تا جنین.
- ۴ - ما، قل، پا، کر، تا: باطن صحیح کان له ظاهر ملیح. حر: ظاهر صحیح فله باطن صحیح. * ما: و در حکایات ابو حفص. قل، حر: و در حکایتها (و بحکایتها) ابو حفص. پا، کر: بحکایت ابو حفص. تا: و در حکایت بو حفظ.
- ۴، ۵ - ما، تا: آورده اند که او. قل، حر: آورده اند که وی. پا، کر: آمده است که وی.
- ۵ - ما، قل: شبلی رفت از نیشابور به بغداد با اصحاب خویش و اصحاب (و مر اصحاب) خویش را. حر: شبلی رفت از نیشابور با اصحاب خویش را. پا، کر: شبلی رفت از نیشابور به بغداد با اصحاب خویش و مر اصحاب خویش را. تا: شبلی رحمه الله به بغداد آمد از نیشابور با اصحاب خویش و اصحاب را.
- ۶ - ما: شبلی اورا گفت. قل، پا، کر: شبلی مرورا (مرورا) گفت یا با حفص. حر: شبلی گفت یا با حفص. تا: و شبلی رحمه الله مرورا گفت.
- ۶، ۷ - ما: از بهر آنک اصحاب او پیش او. قل، حر، پا، کر، تا: از بهر آنک (از بهر آن که - از بهر آنکه) اصحاب وی پیش وی.
- ۷ - ما، حر: بروی او باز نیارستندی کردن. قل، پا، کر: بروی وی نیارستندی کردن. تا: بروی وی نیارستندی باز کردن.
- ۷، ۸ - ما، حر: و اگر پیش او (وی) ایستاده بودندی (بر بای بودندی) بی امر او نیارستندی نشستن (نشست). قل، پا، کر، تا: و بر (واکر) پیش وی بر بای بودندی و بی (بی) امر وی نیارستندی نشستن.
- ۸ - ما، قل، پا، کر، تا: و این. حر: و آنرا. * ما: سلطانیان است از این معنی گفت شبلی اورا. قل: سلطانیانست این معنی گفت شبلی مرورا. - در نسخه قل: این جمله، ادبت اصحابک اداب السلاطین، نیامده است. حر: سلطانیانست از این معنی شبلی گفت اورا. پا، کر، تا: سلطانیانست از این معنی (از این معنی) گفت شبلی مرورا (مرورا).

أَدَّبْتَ أَصْحَابَكَ آدَابَ السَّلَاطِينِ. جواب داد: لَا يَا أَبَا بَكْرٍ، وَلَكِنْ صِحَّةُ الْعِنْوَانِ دَلِيلُ صِحَّةِ مَا فِي الْكِتَابِ، از عنوان دلیل توان کرد که در نامه چیست. و ظاهر خلق عنوان باطن است، روا باشد که ظاهری باشد آبادان و باطن ویران چون حال منافقان، فَأَمَّا هِرْكَزْرُوَانِ بِأَشَدِّ ظَاهِرٍ وَبِرَانٍ ۳ و باطن آبادان. این که یاد کردیم ظاهر است، و سِرِّ این سخن آن است، که جَوَارِحُ تَبَعِ دَلِّ اَنْدُوْدَلِ مَلِكِ ايشان، و دَلِّ تَبَعِ حَقِّ اسْت، هر گه این مَلِكِ خُرْدَتَرِ مَلِكِ بَزْرُكِ رَا حُرْمَتِ دَارِد، رَعِيَّتِ او رَا حُرْمَتِ دَارِنْد.

آندام هابه دل نگرند، و دل به حق نگرند. چون دل راست باشد آندام هابا او راست باشند، و چون دل کج ۶ گردد آندام هابا او کج گردند. و هر مقامی که دل بدورسید، بر ظاهر همان احوال پیدا گردد. و نبینی که عُمَرُ، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، چون خَوْفِ حَقِّ، تَعَالَى، بر سر او غالب گشت، آثار آن خَوْفِ بر ظاهر او پدید آمد، تا خَلْقِ رَا اِز | هَيْبَتِ او قَرَار نَمَانْد، و دِيُوُ چُون او رَا بَدِيْدُ بَتَرَسِيْد. چُنَانِكِ پِيْغَمْبَرِ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ ۹ وَسَلَّمَ، كَفَت: مَا فِي السَّمَاءِ مَلِكٌ اِلَّا وَهُوَ يُوَقِّرُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، وَمَا فِي الْاَرْضِ

ما- ۴۹

- ۱ — ما، قل، پا، کر، تا: لایا ابابکر (یا ابابکر). حر: یا ابابکر. * ما، قل، تا: دلیل صحت. حر: صحت. پا، کر: دلیل علی صحت.
- ۲ — ما، حر: دلیل توان کرد که در. قل، پا، کر: دلیل توان کرد که اندر. تا: بتوان دانست که در. * ما، قل، پا، کر، تا: ظاهر. حر: ظاهر.
- ۳ — ما: بیران جون. قل، حر، پا، کر: ویران جون. تا: ویران چنانکه. * ما، پا، کر: فاما. قل: واما. حر، تا: اما. * ما: ظاهر بیران. قل، حر، پا، کر، تا: ظاهر ویران.
- ۴ — ما، پا، کر، تا: این که (اینکه). قل: اینک. حر: و این که.
- ۵ — ما: هر که. قل: هر گاه. حر، پا، کر، تا: هر گاه که (هر گاه که). * ما، قل، حر، تا: خرد تر. پا، کر: خرد. * ما: بزرگ را. قل، حر، پا، کر، تا: بزرگتر را.
- ۶ — ما، قل، حر، کر، تا: اندامها. پا: اندامها. * ما، قل، حر: بحق نکرد. پا، کر: بحق. تا: بحق تعالی و. * ما، تا: با او. قل، حر، پا، کر: باوی.
- ۶، ۷ — ما، کر: کج کردد. قل، حر، پا، تا: کژ کردد.
- ۷ — ما، پا، کر: با او (باوی) کج کردند. قل، حر، تا: باوی (با او) کژ کردند. * ما، قل، حر، پا، کر: و هر (هر) مقامی که. تا: و هر مقام که. * ما، قل، پا، کر، تا: دل بدو (تا: با او) رسید بر ظاهر همان احوال پیدا کردد (پیدا کردد). تا: پیدا کردند. حر: دل بدورسد همان احوال بظاهر پیدا کردد.
- ۷، ۸ — ما: و نبینی که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه. قل، حر، پا، کر، تا: نبینی که عمر را (عمر) رضی الله عنه.
- ۸ — ما، تا: حق تعالی (حق) بر سر او غالب گشت. قل، پا، کر: حق بر سر وی غالب گشت (بود). حر: بر وی غالب گشت. * ما، تا: بر ظاهر او. قل، حر، پا، کر: بر ظاهر وی.
- ۹ — ما، تا: هیبت او. قل، حر، پا، کر: هیبت وی. * ما، قل، پا، کر، تا: او را (ویرا) بدید بترسید. حر: وی را بدید بترسیدی. ←

شَيْطَانٌ إِلَّا وَهُوَ يَفْرَقُ مِنْ ظِلِّ عُمَرَ. وچون حقّ، تعالیٰ، را به نزدیک او توقیر بودّ اورا به نزدیک ملائکه توقیر افتاد، وچون اورا از حقّ، تعالیٰ، خوف بودّ شیطان از او خایف گشت. و هم چنین ۳ عثمان بن عفّان، رضی الله عنه، چون اورا از خدای، تعالیٰ، شرم بودّ آن شرم بر ظاهر او اثر کرد، تا ملائکه از او شرم داشتند، و خدمت خود را در جنب خدمت عثمان تقصیر دیدند. معنی شرم این بود. از بهر این معنی گفتیم: که بدان مقدار که سرّ را با حقّ، تعالیٰ، راستی باشد بر ظاهر راستی ۶ پدید آید، و به مقدار پاکِ سرّ، بر ظاهر پاکِ پدید آید. و تعظیم و حرمت و خوف و دیگر صفات هم چنین باشد. چون حال چنین گردد ظاهر آن کس آینه خلق گردد، تا هر گاه که به وی درنگرد یا با وی صحبت کند، همه مراد بیابد، و از گفتار زبان مستغنی گردد، و به بیان حاجت نیاید، که

← ۹، ۱۰ - ما، قل، پا، کر: صلی الله علیه وسلم (صلی الله علیه) گفت. حر: گفت علیه السلام. تا: علیه السلام میگوید. ۱۰ - ما، پا، کر، تا: مافی السماء (السماء). قل: مافی السموات. حر: مافی السماء. * ما، قل، حر، تا: وهو یوقر. پا، کر: هو (وهو) یوافق. * ما، قل، حر، پا، کر: عمر بن الخطاب. تا: عمر.

- ۱ - ما، قل، حر: وهو یفر (یفر). پا، کر، تا: وهو یفرق. * ما، قل، حر، پا، کر: عمر. تا: عمر رضی الله عنه.
- ۱، ۲ - ما، قل، حر، پا، کر: وجون (قل: جون) حق تعالی را (حق را) بنزدیک او (وی) توقیر بود اورا (حر: ویرا - قل: ورا) بنزدیک ملائکه توقیر افتاد (حر: توقیر بود). تا: و چون حق را بنزدیک ملائکه توقیر پدید آمد.
- ۲ - ما، پا، کر، تا: اورا از حق تعالی (از حق). قل، حر: مرورا (ویرا) از حق. * ما، پا، کر، تا: از و (تا: از او). قل، حر: از وی.
- ۲، ۳ - ما: و همچنین امیر المؤمنین عثمان. قل، حر، پا، کر، تا: و همچنین (و همچنین) عثمان بن (تا: عثمان ابن) عفّان.
- ۳ - ما، تا: اورا از خدای تعالی (از خدای). قل: مرورا از خداوند. حر: اورا از خداوند عزوجل. پا، کر: از خداوند خویش اورا. * ما، قل، حر، پا، تا: آن شرم بر ظاهر او (وی) اثر کرد. کر: بر ظاهر وی کرد.
- ۴ - ما، تا: از و شرم داشتند (داشتندی) و خدمت (و خدمت) خود را (خود را) در. قل، حر، پا، کر: از وی شرم داشتند و خدمت (پا، کر: خدمت) خویش را اندر (در). * ما، قل، حر، پا، کر: عثمان. تا: عثمان رضی الله عنه.
- ۵ - ما، قل، پا، کر: از بهر این. حر: ازین. تا: و از بهر این.
- ۵، ۶ - ما، قل، پا، کر، تا: که بدان مقدار که (تا: که بمقدار آنکه) سر را با حق تعالی (قل: که مرورا با حق) راستی باشد بر ظاهر راستی پدید (پدید) آید. حر: که بدان مقدار که سر را با حق راستی پدید آید.
- ۶ - ما، حر، پا، کر، تا: و بمقدار. قل: بمقدار. * ما، قل، حر، پا، کر: تا: و دیگر. پا: دیگر.
- ۷ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: همچنین (همچنین) چون (تا: و چون). * ما، تا: چنین کرد ظاهر آن کس (انکس). قل، حر: این کرد (کرد) ظاهر آن کس (ان کس). پا، کر: این کرد. * ما: ائنه. قل: ائنه. حر: اننه. پا، کر، تا: آئنه. * ما: تا هر گاه که بوی درنگرد. قل، پا: هر کی (هر که) بوی اندر نگردد. حر، کر: و هر که (هر که) بوی نگردد. تا: تا هر که درون نگردد.
- ۸ - ما، قل، حر، پا، کر: با وی. تا: با او. * ما، تا: و از. قل، حر، پا، کر: از. * ما: بر بیان حاجت نیاید که. قل، ←

بیان پوشیدہ را باید، ظاہر را بہ بیان حاجت نیاید۔

ونیز شاید کہ معنی این سخن آن باشد، کہ ہم بدان مقدار کہ ایشان را بہ سرِّ با حق، تعالیٰ، حرمت و تعظیم بود، بہ همان مقدار با مریدان شفقت و راستی بود، راستی و شفقت ایشان،^۳ مریدان را چنان راست گرداند کہ بہ گفتار زبان حاجت نیاید۔ واصل این آن است، کہ انس، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، گفت: «... وَاللَّهِ مَا مَسِسْتُ خَزًّا وَلَا حَرِيرًا أَلَيْنَ مِنْ كَفِّ رَسُولِ اللَّهِ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَلَا شَمِمْتُ مِسْكًَا وَلَا عَيْبِيرًا أَطِيبَ مِنْ رِيحِ رَسُولِ اللَّهِ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَلَا رَأَيْتُ أَحْسَنَ خُلُقًا مِنْهُ، خَدَمْتُهُ تِسْعَ سِنِينَ، فَمَا قَالَ لِي لِشَيْءٍ فَعَلْتُهُ، لَمْ فَعَلْتُهُ؟ وَلَا لِشَيْءٍ لَمْ أَفْعَلْهُ، إِلَّا فَعَلْتُهُ؟». معنی این سخن آن است، کہ نیکو نظری مصطفیٰ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بہ وی اورا

← حر، پا: و بیان (و بہ بیان) حاجت نیاید کہہ۔ کر: و بہ بیان حاجت۔ تا: بہ بیان حاجت نیاید کہہ۔

- ۱ — ما، حر: پوشیدہ را۔ قل، پا، کر: مر پوشیدہ (مر پوشیدہ) را۔ تا: چیزی پوشیدہ را۔ * ما، حر، پا، کر، تا: ظاہر را (تا: و ظاہر) ببیان (بیان - بہ بیان) حاجت نیاید (حر: نیاید)۔ قل: ظاہر را بیان حاجت نباشد۔
- ۲، ۳ — ما: کہ ہم بدان مقدار کہ ایشان را بسر با حق تعالیٰ، قل، حر: کہ بہمان مقدار کی مر (کہہ) ایشان را بسر با حق۔ پا، کر: کہ بہمان مقدار مر ایشان را بسر با حق۔ تا: کہ ہممان قدر کہ ایشان را بسر با حق۔
- ۳ — ما، قل، حر، پا، کر: بہمان مقدار۔ تا: با مقدار۔ * ما، قل، حر، تا: شفقت و راستی۔ پا، کر: شفقت راستی۔ * ما، قل، پا، کر: راستی و شفقت۔ حر، تا: و شفقت۔
- ۴ — ما، قل، حر، تا: مریدان را (مریدانرا)۔ پا، کر: مر مریدانرا۔ * ما، حر، پا، کر: راست کر داند کہہ۔ قل: راست کند کی۔ تا: راست کر داند کہہ۔ * ما، قل، پا، کر، تا: حاجت نیاید۔ حر: حاجت نبود۔
- ۴، ۵ — ما، تا: کہ انس رضی اللہ عنہ گفت واللہ۔ قل، حر، پا، کی (کہہ) انس گفت رضی اللہ عنہ (حر: رضم) واللہ۔ کر: انس گفت رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔
- ۵ — ما، قل، پا، کر، تا: ولا حریرا۔ حر: ولا دیبا جا ولا حریرا۔ * ما، قل، حر، پا، تا: الین۔ کر: آلہین۔
- ۵، ۶ — ما، پا، کر: رسول اللہ صلی اللہ علیہ (علیہ وسلم)۔ قل، حر، تا: رسول اللہ۔
- ۶ — ما، قل، حر، پا، کر: مسکا ولا عنبرا۔ تا: مشکا ولا عیبرا۔ * ما، قل، پا، کر: صلی اللہ علیہ وسلم (صلی اللہ علیہ)۔ حر، تا: ندارد۔ * ما، قل، حر، پا، کر: ولا رایت۔ تا: و مارایت۔
- ۷ — ما، قل، حر: لشیء۔ پا، کر: فی شیء (شیء)۔ تا: بشیء۔ * ما، قل، حر، تا: لم فعلتہ۔ پا، کر: لم فعلت۔ * ما، قل، حر، پا، کر: ولا لشیء۔ تا: ولا بشیء۔
- ۸ — ما، قل، حر: الافعلتہ۔ پا، کر: هل لافعلت۔ تا: الا افعلتہ و۔ * ما، پا، کر: انست (آنست) کہہ نیکو نظری (کہہ نظر) مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم (علیہ السلام) بوی اورا۔ قل: انست کی نیکو نظر مصطفیٰ صلی اللہ علیہ بوی ورا۔ حر: آن باشد کہ نظر نیکوئی مصطفیٰ علیہ السلام بوی ورا۔ تا: آنست کہہ نیکو نظری مصطفیٰ علیہ السلام با او اورا۔

چنان گردانیده بود که حاجت نیامدی، که چرا کردی و چرا نکردی؟ و از این معنی گفته‌اند بزرگان: که مرید بدان بزرگ نگردد که پیران را بیند، چه بدان بزرگ گردد که پیران او را بینند، چون پیران دیدند که ما بزرگ نه بدان گشتیم که حق را خواستیم، چه بدان بزرگ گشتیم که حق تعالی، ما را خواست و به ما نظر کرد، با مریدان همین معامله کردند. شاگردی را فایده این بود، که با مریدان خود آن کنی که مراد با تو کرده است. چون نظر کردند به راستی به مریدان خویش، نیکویی نظر ایشان مریدان را چنان راست گردانید، که به تعلیم و پند حاجت نیامد. قوله:

حَتَّىٰ قَلَّ الرَّغْبُ وَفَتَرَ الْطَلْبُ - تَارَغَبَتْهَا كَمْ تَرَكْتُمْ وَطَلَبَ كَرْدَنْ سُسْتِ كَشْتِ .

یعنی، خلق رغبت کم تر کردند و سست گشتند در طلب حقیقت. و از کارها به مجاز

۱ - ما، قل، پا، کر: که حاجت نیامدی که چرا کردی و چرا نکردی. حر: که حاجت نیامدی بگفتن که چرا کردی. تا: که بآن حاجت نیامدی که چرا کردی و چرا نکردی.

۲، ۱ - ما، قل، پا، کر، تا: گفته‌اند بزرگان که (قل: بزرگان کی - تا: بزرگان که). حر: گفته‌اند که.

۲ - ما، پا، کر: چه (چه) بدان. قل: که بدان. حر: لکن بدان. تا: بآن. * ما، پا، کر، تا: او را. قل، حر: ویرا.

۳ - ما، تا: چون پیران دیدند که ما. قل: چون پیران دیدند بزرگ گردند و پیران گفته‌اند که ما. حر: بزرگان چنین گفته‌اند که ما. پا، کر: و نیز پیران گفتند که ما. * ما، قل، پا، کر، تا: نه بدان (تا: نه بآن) گشتیم که (قل: کی - پا، کر: که ما). حر: بدان نکشتم که. * ما: چه بدان بزرگ. قل: که بدان بزرگ. حر: چه بدان. پا، کر: بدان بزرگ. تا: بآن بزرگ.

۴ - ما: که حق تعالی. قل، حر، پا، کر، تا: کی (که) حق. * ما، قل، حر، پا، کر: و بما. تا: و با ما. * ما، حر: همین (همان) معامله. قل، پا، کر، تا: همین معامله.

۵ - ما، تا: این بود که. قل، پا، کر: این باشد کی (که). حر: همین باشد که. * ما، قل: خود (خویش) آن کنی (انکنی) که مراد (مراد تو) باتو کرده است. حر، پا، خویش همان کنی که مراد تو باتو کرده است و (کردست). کر: خویش همان کنی که مراد تو کردست. تا: آن کنی که مراد تو باتو کرده است و. * ما، قل، حر، پا، کر: نظر کردند بر راستی. تا: نظر بر راستی کردن.

۶ - ما، قل، پا، کر: نیکویی (قل: نیکوی - پا، کر: نیکویی) نظر. حر: نظر. تا: نیکو نظری. * ما، تا: مریدانرا (مریدانرا) چنان راست گردانید که. قل، پا، کر: چنان راست گردانید مریدانرا کی (پا: مریدانرا که - کر: مریدانرا که). حر: چنان راست کرد مریدانرا که.

۷ - ما، قل: قوله حتی. حر، پا، کر، تا: حتی.

۸ - ما، قل، حر، پا، کر: وفتر. تا: وفطر.

۹ - ما، قل، حر، تا: کمتر کردند. پا، کر: کم کردند. * ما، تا: سست گشتند در طلب. قل، حر، پا، کر: و سست گشتند اندر (در) طلب کردن. * ما: بمجاز. قل، حر، پا، کر، تا: و از کارها بمجاز.

ورسم بسنده کردند. و این تنها در علم حقیقت نیست، چه در همه اسباب دین همین است، که هر چند روزگار از شریعت دورتر گردد به اسباب دین قُصور بیش تر در آید، چنانکه پیغمبر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، گفت: «خَيْرُ النَّاسِ | قَرْنِي الَّذِينَ أَنَا فِيهِمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ يَفْشُوا الْكِذْبَ، حَتَّىٰ يَخْلِفُ الرَّجُلُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُسْتَحْلَفَ، وَيَشْهَدُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُسْتَشْهَدَ.» و نیز پیغام بر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، گفت: «طَبَقَاتُ أُمَّتِي خَمْسُ طَبَقَاتٍ، كُلُّ طَبَقَةٍ أَرْبَعُونَ سَنَةً،» پس هر طبقه را تفسیر کرد و گفت: «... تَرْبِيَةٌ جَرَوْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانَ خَيْرٌ مِنْ تَرْبِيَةِ وَلَدٍ. وَأَنْ تَلِدَ الْمَرْأَةُ حَيَّةً خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَلِدَ وَلَدًا.» و نیز پیغمبر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، گفت: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَسْلَمُ لِلْمُؤْمِنِ دِينُهُ، حَتَّىٰ يَفِرَّ مِنْ شَاهِقٍ إِلَىٰ شَاهِقٍ، وَمِنْ

۵۰-ما

۱ - ما، حر، تا: در علم. قل، پا، کر: اندر علم.

۲، ۱ - ما، پا، کر: چه در (چه اندر) همه اسباب (اسبابها - اسبابها) دین همین است (همینست) که هر چند (هر چند).
قل: چه اندر همه اسباب دین است همین است کی هر چند کی. حر: چه در همه اسباب دین همین که هر چند. تا: در همه اسباب دین همین است که هر چند که.

۲ - ما، پا، کر، تا: قصور در اید (اندر اید). قل: قصور بیشتر اندر اید. حر: قصور بیشتر آید.

۳، ۲ - ما، پا، کر: بیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت. قل: بیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت. حر: بیغمبر گفت علیه السلام. تا: بیغمبر علیه السلام میگوید.

۴، ۵، ۳ - ما: القرن الذين انافيههم ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم الذين يغشوا الكذب حتى يحلف الرجل من غير ان يستخلف ويشهد غير ان يستشهد و نیز بیغمبر صلی الله علیه وسلم. قل: القرن الذي انافيههم ثم الذي يلونهم ثم الذي يلونهم ثم يغشوا الكذب حتى يحلف الرجل من غير ان يستخلف ويشهد من غير ان يستشهد و نیز بیغمبر صلی الله علیه وسلم. حر: قرن الذين انافيههم ثم الذين يلونهم ثم الذين يغشوا الكذب حتى يحلف الرجل من قبل ان يستخلف ويشهد من قبل ان يستشهد و نیز بیغمبر علیه السلام. پا، کر: القرن الذي انافيههم ثم الذين يلونهم (در کر، جمله، ثم الذين يلونهم، دوبار آمده است) ثم يغشوا الكذب حتى يحلف (يحلف) الرجل من غير ان يستخلف (يستخلف) ويشهد من غير ان يستشهد نیز بیغمبر (بیغمبر) صلی الله علیه وسلم. تا: القرن الذي يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يغشوا الكذب حتى يحلف الرجل من غير ان يستخلف ويشهد و نیز بیغمبر علیه السلام.

۶ - ما، قل، تا: اربعين. حر، پا، کر: اربعون. * ما، تا: بس هر طبقه را تفسیر کرد و گفت. قل، پا، کر: و مر هر طبقه (طبقه - طبقه) را تفسیر کرد و باز گفت ثم (پا، کر: باز گفت). حر: باز هر طبقه را تفسیر کرد و گفت علیه السلام ثم.

۶، ۷ - ما، قل، تا: فی ذلك الزمان. حر، پا، کر: ندارد (نسخه بدل حر: تربية جرو في ذلك الزمان خير من تربية ولد).

۷ - ما، قل، پا، کر، تا: وان تلد المرأة (کر: المرأت. تا: المرأة). حر: وان لم يلد المرأة. * ما، قل، پا، کر، تا: ان تلد. حر: ان يلد.

۷، ۸ - ما، قل، پا، کر: و نیز بیغمبر (بیغمبر) گفت صلی الله علیه وسلم. حر: و نیز گفت. تا: و نیز بیغمبر علیه السلام گفت. ←

جَبَلٍ إِلَىٰ جَبَلٍ. « - وَفِي رِوَايَةٍ: مِنْ وَادٍ إِلَىٰ وَادٍ - وَنِيزُ بِيغْمَبِرَ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، كَقَوْلِهِ: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ صُفُوفٌ مِنَ النَّاسِ لَيْسَ فِيهِمْ مُؤْمِنٌ». «، وَابْنُ عَصْرٍ ۳ آن عصر است که پیغمبر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بدان اشارت کرده است. پس حقیقت طلب کردن به اول اسلام غریب بود، امروز خود ایمان غریب است، از بهر آنکه، خلق را خود شرم نیست. پیغمبر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، گفت: «مَثَلُ الْحَيَاءِ مِنَ الْإِيمَانِ، كَمَثَلِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ.»، ۶ وَتَنْبِي سَرِّ بَقَا نِيَابِد. وَنِيزُ خَلْقٍ رَا اِمَانَتِ نِيَسْتِ، كَه بِيغْمَبِرَ، عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ، كَقَوْلِهِ: «لَا إِيْمَانُ لِمَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ.». وَنِيزُ اَز دَسْتِ وَزِبَانِ يَكِ دِيكَرَ خَلْقٍ رَا اِيْمَنِ نِيَسْتِ، كَه بِيغْمَبِرَ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، كَقَوْلِهِ: «الْمُؤْمِنُ، مَنْ آمَنَ جَارَهُ بِوَأَيْقَهُ. وَالْمُسْلِمُ، مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ

← ۸ - ما، قل، تا: للمؤمن (للمؤمن) دينه. حر: المؤمن من دينه. پا: للمرء دينه. كر: للمرء دينه.

- ۱ - ما، قل، حر، پا، كر: من واد. تا: من واد. * ما، قل، تا: ونيز بيغمبر (بيغامبر) صلى الله عليه وسلم (صلى الله عليه - عليه السلام) كقت. حر: ونيز كقت عليه السلام. پا، كر: ونيز بيغمبر كقت صلى الله عليه وسلم.
- ۲ - ما، قل، پا، كر، تا: على الناس زمان. حر: زمان على الناس.
- ۳، ۲ - ما، قل، پا، تا: واین عصر ان عصر ست (است). حر: واین آن عصر است. كر: واین عصر است.
- ۳ - ما، تا: كه بيغمبر صلى الله عليه (عليه السلام) بدان (بآن) اشارت (اشاره) کرده است. قل، پا: كي (كه) بيغامبر عليه السلام (صلى الله عليه وسلم) اشارت كرد. حر: كه بيغامبر اشارت كرد. كر: كه بيغمبر عليه وسلم اشارت كرد.
- ۴ - ما، قل، حر، پا، كر: باول. تا: در اول. * ما: خلق را خود شرم. قل، پا، كر: مر خلق را شرم. حر: خلق را شرم. تا: خلق را شرم خود.
- ۵ - ما: بيغمبر صلى الله عليه وسلم كقت. قل، پا، كر: وبيغامبر (وبيغمبر) كقت صلى الله عليه (عليه وسلم). حر: كه بيغامبر كقت عليه السلام. تا: وبيغامبر عليه السلام ميكويد.
- ۶ - ما، حر، تا: خلق را. قل، پا، كر: مر خلق را. * ما: كه بيغمبر عليه الصلاة والسلام كقت. قل، پا، كر: وبيغامبر (وپیغمبر) كقت عليه السلام (صلى الله عليه وسلم). حر: جنانك مصطفی كقت عليه السلام. تا: كه بيغمبر عليه السلام ميكويد.
- ۷ - ما، قل، حر، پا، تا: لا ايمان لمن. كر: من لا ايمان له. * ما، تا: زبان يكديكر خلق را. قل: زبان خلق مر يكديكر را. حر، پا، كر: زفان (زبان) خلق يكك ديكر (يكديكر) را.
- ۸، ۷ - ما: كه بيغمبر صلى الله عليه وسلم كقت. قل: بيغامبر صلى الله عليه كقت. حر، پا، كر: وبيغامبر (پیغمبر - بيغامبر) كقت صلى الله عليه وسلم. تا: كه بيغمبر عليه السلام ميكويد.
- ۸ - ما، قل، حر، تا: المؤمن (المؤمن) من امن. پا، كر: من آوى. * ما، قل، حر، پا، كر: بوابقه. تا: بوابقه يعنى شره و نواله.

مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ. «. پس اهل خَيْرُ صحابه رسول، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بودند، که شاهد وحی و تنزیل بودند، و با مُصْطَفَى، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، صحبت کردند، و بَرَكَاتِ نُبُوَّتِ در ایشان اَثْرُ کرد، تا چون مُصْطَفَى، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، در گذشت، نقصان در ایشان پدید آمد، چنانکه در اخبار ۳ و روایت آمده است: « مَا سَوَيْنَا التُّرَابَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، حَتَّى أَنْكَرْنَا قُلُوبَنَا. »، چون دل صحابه را حال این باشد با سابقه ایشان، دل دیگران را حال چگونه باشد؟ باز درجه ثانی، تابعین بودند، که بَرَكَاتِ صحابه در ایشان اَثْرُ کرده بود، تا غالب حال ایشان ۶ خیر بود. باز درجه ثالث، تَبَعِ تابعین بودند، که در عصر ایشان خیر و شر یافتند، و بَرَكَاتِ خیر شومی شر از ایشان باز داشت. باز درجه رابع، کذابان آمدند، تا سَوَ گند ناداده خوردند،

- ۱ — ما، قل، حر: من لسانه ویده. پا، کر، تا: من یده ولسانه. * ما، قل، حر، پا، کر: اهل. تا: درجه اهل.
- ۲، ۱ — ما: صحابه رسول صلی الله علیه وسلم بود که شاهد وحی و تنزیل بودند و با مصطفی صلی الله علیه وسلم صحبت کردند. قل، حر: صحابه رسول بودند (بوزند) شاهد وحی و تنزیل بودند و با مصطفی صلی الله علیه وسلم صحبت کردند. پا: صحابه که بار رسول صحبه کرد صلی الله علیه وسلم رسول بودند صلی الله علیه وسلم صحبت کردند. کر: صحابه که بار رسول بودند صلی الله علیه وسلم صحبت کردند. تا: اول صحابه رسول بودند علیه السلام که و علیهم الرضوان که شاهد وحی و تنزیل بودند و با مصطفی علیه السلام صحبت داشتند.
- ۲ — ما، قل، تا: و برکت. حر، پا، کر: برکت. * ما، حر، تا: در ایشان. قل، پا، کر: اندر ایشان.
- ۳ — ما، قل، پا، کر: تاجون. حر: باز جون. تا: و چون. * ما، تا: صلی الله علیه وسلم (علیه السلام) در گذشت. قل، پا، کر: صلی الله علیه (علیه وسلم) بمرد. حر: علیه السلام از دنیا برفت. * ما، حر، تا: در ایشان (در ایشان). قل، پا، کر: اندر ایشان.
- ۳، ۴ — ما: در اخبار و روایت. قل، پا، کر: باخبارها و روایت. حر: باخبار. تا: بروایه و اخبار.
- ۴ — ما، قل، پا، کر، تا: رسول الله صلی الله علیه وسلم (صلی الله علیه - علیه السلام). حر: رسول الله.
- ۵ — ما، قل، حر، پا، کر: قلوبنا. تا: قلوبنا یعنی رسول الله. * ما، قل، پا، کر، تا: این باشد با سابقه (تا: با سابقه). حر: این چنین باشد با سابقه.
- ۵، ۶ — ما، قل، حر، پا، کر: حال چگونه باشد باز. تا: بنکر که حال جون باشد بس.
- ۶ — ما، قل، پا، کر، تا: که برکت (کی برکت - که برکت). حر: برکت. * ما، حر، تا: در ایشان (در ایشان) اثر کرده بود. قل، پا، کر: اندر ایشان اثر کرد. * ما، قل، حر، تا: تا غالب (تا: غالب) حال ایشان. پا، کر: تا غالب ایشان.
- ۷ — ما، قل، حر، پا، کر: باز درجه ثالث. تا: بس درجه. * ما: تبع و تابعین. قل، پا، کر: تبع التابعین. حر، تا: تبع تابعین.
- ۷، ۸ — ما، تا: که در عصر ایشان خیر و شر یافته شد و برکت (برکت) خیر. قل، پا، کر: که اندر عصر (عمر) ایشان خیر بیافت (بیافت) و شر بیافت (بیافت) برکات خیر. حر: که در عصر ایشان خیر و شرم دریافت بود برکات خیر ایشان.
- ۸ — ما، قل، پا، کر: شومی شر از ایشان (از ایشان). حر: شومی شر ایشان. تا: شومی را از ایشان. * ما، قل، حر، پا، کر: باز. تا: بس. * ما: کدایان آمدند تا. قل، پا، کر: کذابان آمدند (آمدند) تا. حر، تا: کذابان آمده اند (آمده اند).

و گواهی ناخواسته دادند. باز هر چند روز گار بر آمد بترگشت، چنانک پیغمبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، گفت: «الْآخِرُ شَرُّ». پس چون حال چنین گشت، خَلْقُ از آخِرَتُ روی به دنیا آوردند، ۳ و از اخلاص به نفاق، و از طاعت به معصیت، و از حقیقت به مجاز، بیش حقیقت کس طلب نکرد، و اهل حقیقت در میان خَلْقُ پنهان ماندند. قَوْلُهُ:

فَصَارَ الْحَالُ أَجْوَبَةً وَمَسَائِلَ وَكُتُبًا وَرَسَائِلَ - حالها جواب و سؤال گشت و نامه ۶ و پیغام گشت.

معنی این سخن آن است، که اهل حقیقت را باطنها بود راست و ظاهرها پاک. چون رَغَبَتِ خَلْقُ در عِلْمِ حَقِيقَتِ كَمِ گشت، به سخن مشغول گشتند، و این عِلْمِ حَقِيقَتِ را زبان ۹ گردانیدند، و گفتند مَحَبَّتِ چُنین باشد، و خَوْفِ چُنین باشد، و رَجَا چُنین باشد، و اهل حقیقت را

ما-۵۱

۱ - ما: و کوای. قل، حر، پا، کر، تا: و گواهی. * ما: باز هر چند روز کار بر آمد. قل: تا هر چند کشت. حر: باز هر چند دور بر کشت. پا، کر: باز هر چند از بس تر (از پس تر) کشت. تا: بس هر چند که کشت.

۱، ۲ - ما، کر: بیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت. قل، تا: بیغمبر علیه السلام گفت. حر: بیغمبر گفت. پا: گفت بیغمبر صلی الله علیه وسلم.

۲ - ما: الاخیر الشر. قل، پا، کر، تا: الاخیر شر. حر: الاخر شر. * ما، حر، پا، کر، تا: خلق ار (از) اخرت (پا: اخره). قل: کی خلق ار اخره. * ما، قل، حر، پا، کر: روی بدنیا. تا: بدنیا روی.

۳ - ما، حر، تا: بنفاق، قل، کر: بنفاق آوردند (آوردند). پا: روی بنفاق آوردند. * ما، حر، تا: بمعصیت. قل، پا، کر: بمعصیت آوردند (آوردند). * ما، حر، تا: بمجاز. قل، پا، کر: بمجاز آوردند (آوردند). * ما: بیش حقیقت کس. قل، پا، کر: بیش کس حقیقت را. حر: و بیش کس حقیقت. تا: و نیز کس حقیقت را.

۴ - ما، حر، پا، تا: و اهل حقیقت در. قل، کر: اهل حقیقت اندر (در). * ما، قل، حر، پا، کر: بنهان (پنهان). تا: نهنان. * ما، قل: قوله فصار. حر، پا، کر، تا: فصار.

۵ - ما، تا: حالها (و حالها) جواب و سوال (و سؤال) کشت و نامه. قل: حالها جواب و سوال کشتند و کتاب. حر، پا، کر: گفت حالها (حالها) سوال و جواب کشت و کتاب.

۷ - ما: این سخن. قل، حر، پا، کر، تا: معنی (تا: و معنی) این سخن. * ما، حر، تا: که. قل، پا، کر: کی (که) مر. * ما، حر: باطنهای. قل، پا، کر، تا: باطنها. * ما، قل، حر، تا: و ظاهرها. پا، کر: و ظاهری. * ما، قل، جون. حر، تا: و جون. پا، کر: پس چون.

۸ - ما، حر، پا، کر، تا: در (اندر) علم حقیقت. قل: اندر علم. * ما، حر، پا، کر، تا: مشغول کشتند. قل: مشغول کشت. * ما، قل، تا: و این علم حقیقت را. حر، پا، کر: و این علم را.

۹ - ما، قل، پا، کر، تا: و گفتند. حر: و گفتند که. * ما: و خوف جنین باشد و رجا جنین باشد. قل، تا: و خوف جنین و رجا جنین. حر: و خوف و رجا جنین. پا، کر: و خوف جنین باشد و رجا جنین.

بدین بیان حاجت نبود. چون حقیقت از میان برخاست، حال عبارت گشت و سر زبان گشت. مثل این چنان است، که هر که در گریبان مُشک دارد او را به گفتن که مُشک دارم حاجت نیاید. چون حال باطن دُرست باشد، دُرستی باطن ظاهر را خود راست دارد. آن دُرستی باطن مُشک است ۳ و آن راستی ظاهر بوی، هر که را حاسه شم دُرست بود بوی عطر بداند. باز گروهی باشند که طیب از نتن باز دانند، لیکن میان طیب و طیب تمیز نکنند، مگر آنک او را در آن حرفت حقیقت باشد. پس اهل حقیقت چنین اند به راستی، و بدان محل اند که ذره ذره تمیز کنند، که برایشان ۶ هیچ چیز پوشیده نگردد، و از اینها خاص خاص اند. از ایشان فروتر خاص اند، که ایشان جمله

- ۱ — ما، قل، پا، کر: بدین بیان. حر، تا: باین بیان. * ما، قل، حر، پا، کر: چون (چون). تا: وجون. * ما، قل، حر، پا، کر: از میان (حر: از میانه) برخاست. تا: از میان برخواست.
- ۲، ۱ — ما، قل، حر، پا، کر: زبان کشت مثل. تا: زبان و مثال.
- ۲ — ما، حر، پا، کر، تا: که هر که در (اندر) کریان. قل: کی هر کی اندر جیب. * ما، پا، کر: او را بگفتن که. قل: ورا بگفتن که من. حر: ویرا بگفتن که. تا: او را گفتند که. * ما، قل، حر، تا: حاجت نیاید. پا، کر: حاجت نیست.
- ۳ — ما، پا، کر: چون (چون). قل: همچنین چون. حر، تا: وجون. * ما، قل، تا: ظاهر را خود. حر: خود ظاهر را. پا، کر: مر ظاهر را. * ما، قل، تا: درستی باطن مسک (مشک) است. حر: درستی مسک باطن است. پا: راستی باطن و درستی باطن مشک است. کر: راستی باطن مشک است.
- ۴ — ما، حر، پا، کر: بوی وی (حر: بوی وی). قل: بوی. تا: بوی او. * ما، قل، حر، تا: حاسه. پا: خواست. کر: خاصیت. * ما، قل، پا، کر، تا: درست بود. حر: درست است. * ما، قل، حر، پا، کر: بداند (پا، کر: داند) باز گروهی. تا: دریابد و گروهی.
- ۴، ۵ — ما، تا: که طیب از نتن باز دانند لیکن (اما). قل: که طیب از نتن ندانند ولیکن. حر: که عطر را نتن بدانند ولیکن. پا، کر: که طیب را ارزش دانند ولیکن.
- ۵ — ما، حر: تمیز نکنند. قل، کر، تا: تمیز نکنند. پا: تمیز بکنند. * ما، حر: مکرانک او را (ویرا) در آن حرفت حقیقت. قل: مکرانک ورا اندر آن حرفت حقیقت. پا، کر: و او را (او را) اندر آن حرفت حقیقت. تا: مکر کسبیکه در آن فرقه (نسخه بدل: حرفت) استاد.
- ۶، ۷ — ما، قل: چنین اند براستی و بدان (بران) محل اند که ذره تمیز (که ذره ذره تمیز) تمیز کنند که برایشان (و برایشان) هیچ چیز (هیچ چیز) پوشیده نگردد. حر: براستی چنین اند بدان محل که ذره ذره تمیز کنند و برایشان پوشیده نگردد. پا، کر: چنین اند (چنین اند) براستی بدان محل اند که ذره ذره تمیز کنند و برایشان هیچ چیز پوشیده نگردد. تا: چنین اند و در راستی بدرجه اند که ذره ذره تمیز کنند و برایشان هیچ چیز پوشیده نماند.
- ۷ — ما: و از اینها خاص خاص اند. قل: و اینها خاص الخاص اند. حر: و اینها خاص خاص اند. پا، کر: و اینان خاص خاص (خاص) اند. تا: و اینها خاصند. * ما: از ایشان فروتر. قل، حر، پا، کر، تا: و از ایشان فروتر (فروتر). * ما، قل، حر، پا، کر: که (کی) ایشان. تا: ایشان.

طیب دانند، ولکن تمیز کردن میان طیب و طیب ندانند. از ایشان فروتر عام اند، که محل ایشان محل ستوران است، که ستور را صفت دو باشد: نَهْمَت و شَهْوَت، و عام را صفت همین است، این کسانی اند که حقیقت و حال را یک سو نهاده اند، و به بیان سخن قناعت کرده اند، این آنرا پرسد، و آن این را، از کتاب ها چیزی می گویند و از شنیده خبر می دهند، نه پرسنده را از معنی سؤال خبر، و نه جواب دهنده را از معنی جواب خبر. قوله:

وَالْمَعَانِي لِأَرْبَابِهَا قَرِيبَةٌ، وَالصُّدُورُ لِفَهْمِهَا رَحِيبَةٌ - معانی مر خداوندان معنی را نزدیک است، و دل های ایشان مرفهم را فراخ است.

یعنی، آن کسان که خداوندان این معانی اند، معنی این سخن را زود دریابند، از بهر آنکه،

- ۱ - ما، حر: طیب دانند ولکن تمیز کردن. قل، کر، تا: طیب دانند ولیکن (تا: لکن) تمیز کردن. پا: طیب اند ولیکن تمیز کردن. * ما، پا، کر: از ایشان فروتر عام اند (عامند). قل، حر، تا: و از ایشان فروتر (فروتر) عام اند (عامست - عامند).
- ۲ - ما: ستوران است که ستور را صفت دو باشد. قل: ستورانست و مرستور را صفت دو باشد. حر: ستوران است ستور را صفت دو باشد. پا، کر: ستوران است (ستورانست) که هر (که مر) ستور را محل دو باشد. تا: ستوران است که ستور را صفت دوست. * ما، حر، پا، کر، تا: و عام را. قل: عام را.
- ۳ - ما: این کسانی اند که حقیقت و حال را یکسو نهاده اند و بی بیان. قل: این کسهها اند که مر حقیقت را و حال را یکسو نهاده اند و بی بیان. حر: انکسانی که حقیقت حال را یکسو نهاده اند به بیان. پا، کر: این کسانند که مر حقیقت را و حال را یکسو نهاده اند و به بیان (و بی بیان). تا: و این کسانی اند که حقیقت و حال با یکسو نهاده و به بیان.
- ۳، ۴ - ما، قل، پا، کر: کرده اند این انرا برسد (پرسد) و ان این را. حر: کردند آن ازین می برسد و این از آن. تا: کرده این از ان می برسد و آن ازین.
- ۴ - ما، حر: از (واز) کتابها خبری. قل، پا، کر: از کتابها (این از کتابها) چیزی. * ما، قل، پا، کر، تا: و از شنیده خبر (تا: خبری). حر: و از شنوده خبر. * ما، حر، تا: نه برسنده (پرسنده) را. قل: و نه برسنده را. پا، کر: نه مر پرسنده را.
- ۵ - ما، حر: خبر و نه. قل، پا، کر: خبر و نه مر. تا: خبر هست و نه. * ما، قل: قوله فالمعانی. حر: والمعانی. پا، کر، تا: فالمعانی.
- ۶ - ما، قل، حر، کر، تا: والصدور. پا: الصدور.

۶، ۷، ۸ - ما: معنی خداوند معنی این معانی اندر معنی این سخن را زود دریابند. قل: معانی مر خداوندان معنی را نزدیک است و دلها ایشان مرفهم را فراخ است یعنی انکسها کی خداوندان این معانی اند زود اندر یابند معنی این سخن را. حر: کفت معنی خداوندان معنی را نزدیکست و دلها ایشان فهم آنرا فراخست یعنی انکسان که خداوندان این معنی اند زود دریابند معنی این سخن را. پا، کر: معنی (پس معنی) مر خداوندان معنی را قریبست (نزدیکست) و دلهاشان (و دلهاشان) مرفهم را فراخست یعنی آنکسانکه خداوندان معانی اند زود اندر یابند معنی این سخن. تا: و معانیها خداوندان معنی را نزدیک است و دلهای ایشان فهم آنرا فراخ است یعنی کسانیکه خداوندان این معانی اند این سخن زود دریابند.

هر که از حقیقت چیزی خبر دارد و را به بیان خبر حاجت بسیار نیاید، رمزی او را بسنده باشد. و این ظاهر است میان خلق، که هر گروهی از خلق که در صنعتی حذاقت دارند، به رموز در آن صنعت سخن گویند، که دیگران به بیان بسیار آن را فهم نکنند. قوله:

۳
إِلَىٰ أَنْ ذَهَبَ الْمَعْنَىٰ، وَبَقِيَ الْإِسْمُ، وَغَابَتِ الْحَقِيقَةُ، وَحَصَلَ الرَّسْمُ - تا معنی برفت، و نام بماند، و حقیقت برخاست، و رسم حاصل آمد.

معنی این سخن آن است، که رسم خلق را است و حقیقت حق را، معنی باطن را است ۶ و اسم ظاهر را. اهل حقیقت چنگ در حق زدند و رسم زیر قدم آوردند، و چون با حق راست توانستند بودن، از کژی رسم باک نداشتند، به باطن صدیق وار بزیستند، و به ظاهر نام زندی

- ۱ - ما، قل: ورا. حر: ویرا. پا، کر، تا: اورا. * ما: خبر حاجت بسیار نیاید. قل، پا، کر، تا: ان چیز (آنچیز) بسیار حاجت نیاید (تا: نیاید). * ما: اورا بسنده. قل، پا، کر: مرورا بسنده. حر: بسنده. تا: اورا بس.
- ۲ - ما، قل، حر، پا، کر: و این (این) ظاهر است (است) میان خلق. تا: و در میان خلق این ظاهر است. * ما، قل، تا: که هر. حر، پا، کر: هر. * ما، حر، پا، کر: از خلق که در (اندر). قل: را از خلق که اندر. تا: از خلق که از.
- ۳، ۲ - ما، قل، حر، پا، کر: حذاقت (پا: حرفه - کر: خر قه) دارند بر موز دران (قل: اندران - پا، کر: اندر) صنعت. تا: حاذق باشند دران صنعت بر موز.
- ۳ - ما، قل: انرا فهم نکنند قوله. حر، پا، کر: این (آنرا) فهم نکنند. تا: انرا فهم نتوانند کرد.
- ۴ - ما، قل، حر، پا، کر: و غابت الحقیقه. تا: غابت الحقیقت.
- ۵ - ما، قل، حر، تا: و حقیقت برخاست (تا: برخاست). پا، کر: حقیقت برخاست. * ما، حر: حاصل آمد (آمد). قل، پا، کر، تا: حاصل ماند.
- ۶ - ما، حر، پا، کر، تا: حق را. قل: حق را عزوجل. * ما، قل، حر، پا، کر: معنی. تا: و معنی.
- ۷ - ما: اهل حقیقت چنگ در حق زدند. قل، پا، کر: اهل حقیقت چنگ (چنگ) بحق زدند. حر: اهل حقیقت چنگ بحق زده اند. تا: و اهل حقیقت دست در حق زدند. * ما، قل، حر، پا، کر: و رسم. تا: و رسم را. * ما، قل، پا، کر، تا: آوردند (آوردند). حر: آورده.
- ۸، ۷ - ما، قل، تا: و چون با حق (قل: چون بحق) راست توانستند بودن. حر: چون با حق راست بتوانستند بودن. پا، کر: چون با حق توانستند بودن.
- ۸ - ما: باک نداشتند بیاطن صدیق وار بزیستند و بظاهر. قل، حر، پا، کر، تا: باک نداشتند و معنی بیاطن را (باطن را) بود و اسم (کر: و رسم. نسخه بدل: اسم) ظاهر را چون (تا: و چون) بیاطنشان معنی تصوف (پا، کر: تصور) بجای آوردار (اگر) نام صوفی نبود باک نداشتند و (تا: نداشتند) بیاطن صدیق وار بزیستند (پا: پرستیدند - کر: برسیدند) بظاهر (حر، تا: و بظاهر).

روا داشتند. تاحال برگشت و خلق پدید آمدند، که از تصوف نام صوفی بسنده کردند، و گر در باطن هیچ معنی نبود روا داشتند، و گر خلق ایشان را صدیق خواندند بسنده کردند، و در باطن زندیق وار زندگانی کردند. قوله:

فَصَارَ التَّحْقِيقُ حَلِيَّةً، وَالتَّصَدِيقُ زِينَةً - تحقیق پیرایه گشت، و تصدیق آرایش گشت. یعنی، چنانک پیشینگان تحقیق باطن داشتند، حلیه و لباس چنان داشتند تا خلق از سیرایشان خبر ندارند. باز متأخران بیامدند، تحقیق به یک سو نهادند، و خویشان را به لباس بیاراستند، تا خلق ایشان را از جمله عارفان شمرند، و آنک بزُرگان بودند تکلف کردند، تا خلق از ایشان اعراض کردند. تا فقیهی بود به اشتیخ، او را ابوبکر اشتیخی خواندندی.

۵۲-۱

- ۱ - ما، قل، حر، پا، کر: تاحال. تا: تاحال و حقیقت. * ما، قل، حر، پا، کر: که از. تا: کز. * ما، قل، حر، پا، کر: بسنده کردند. تا: بسنده کرده اند. * ما، حر، تا: و کر (واکر) در. قل، پا، کر: و اکر اندر.
- ۲ - ما، قل، حر، تا: هیچ معنی نبود روا داشتند. پا، کر: ندارد. * ما: و اکر خلق ایشان را صدیق خواندند. قل، حر: و اکر خلق مرایشانرا (ایشانرا) صدیق خوانند (خوانند بآن). پا، کر: ظاهر خلق مرایشانرا صدیق خواندند. تا: و اکر ایشان را صدیق میخوانند. * ما، حر، تا: و در باطن. قل، پا، کر: و اندر باطن.
- ۳ - ما، قل: زندگانی کردند قوله. حر: نزیستند و باک نداشتند. پا، کر: زندگانی کردند. تا: زندگانی می کردند.
- ۴ - ما، قل، پا، کر، تا: التحقیق. حر: التصدیق. * ما، قل، پا، کر، تا: والتصدیق. حر: والتحقیق. * ما، قل، پا، کر: تحقیق (قل: تا تحقیق) پیرایه (پا: پیرایه) کشت و تصدیق آرایش گشت. تا: کفت تصدیق (تا تحقیق) پیرایه (پیرایه) کشت و تحقیق (و تصدیق) آرایش. - در حاشیه نسخه پا: آه از حقیقت حکایتی و معرفت رسمی این زمره شیشه پیدا کشت اخر حیف حیف.
- ۵ - ما، تا: چنانک بسندگان (چنانکه پیشینگان). قل، حر: چنانک پیشینان (پیشینان). پا، کر: پیشینان چنانکه. * ما، قل، حر: تحقیق باطن. پا، کر: تحقیق باطن. تا: در باطن تحقیق. * ما: حلیه و. قل، حر، پا: وحلیه و. کر: وحلیه. تا: وحلیت و. * ما، حر، پا، کر: چنان داشتند تا خلق (پا، کر: که خلق). قل، تا: اجناد (چنان) داشتند با خلق تا خلق.
- ۶ - ما: خبر ندارند باز. قل: خبر نیابد. یو، حر، پا، کر، تا: خبر نیابند (تا: نیابند). - در نسخه یو: از صفحه ۱۰۷، سطر ۸ (فکانما زار العلم ومن زار العلم)، تا این صفحه، سطر ۶ (باز متأخران بیامدند)، افتاده است. * ما، یو، قل، پا، کر: تحقیق (و تحقیق) بیگسو (بیگ سو). حر: و تحقیق. تا: و تحقیق بایگسو. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: و خویشان را (و خویشان) لباس. تا: و خود را لباسی. - در حاشیه نسخه پا: برعکس نهند نام زندگی کافور.
- ۷ - ما، حر، تا: ایشانرا. یو، قل، پا، کر: مرایشانرا. * ما، حر: شمرند. یو، قل، پا، کر، تا: شمرند. * ما، یو، قل، حر، پا: وانک (پا: وانکه). کر: و آن که. تا: و آنکه. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: بودند. تا: بوده اند. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: کردند. تا: کرده اند.
- ۸ - ما، یو، حر: اعراض کردند (کرد). قل، پا، کر، تا: اعراض کنند. * ما، قل، حر، پا، کر، تا: تافقیهی. یو: فقیهی. ←

جاهی بزرگ داشت در میان خلق، بترسید که نباید که این جاه مرا هلاک کند. از پیش آنک اندر سروی راستی پدید آمد، به سفری بیرون شد اندر ماور مضان، و روزه بگشاد به حکم شریعت، و آن گاه به شهر اندر آمد و روزه گشاد، و خلق را از عذروی خبر نبود، و اندر شهر نان خورد میان ۳ بازار. خلق گرد آمدند و قفای وی اندر نهادند، و گفتند، که این مرد بی دین است، و را به کلیت بیرون دادند. بعضی از مردمان حقیقت آن ساعت که وی را قفا همی زدند نزدیک وی آمدند تا همی چه گوید. وی با خویشان همی گفت: خلق را پرستی، نه، و به جاه خلق مغرور گردی، نه، ۶

← * ما: باشن او را ابوبکر اسنخی خواندندی. یو: در اشتیخن ویرا ابوبکر اشتیخنی کفندی. قل: بشتیخن ورا ابوبکر شتیخنی خواندندی. حر: باشتیخن که او را ابوبکر اشتیخنی خواندندی. پا: باشتمخن (زیرا شتمخن: نام جا) مرورا ابوبکر اشتیخنی خواندندی. کر: باشتیخن مرورا ابوشخی خواندی. تا: باشتیخن او را ابوبکر اشتیخنی خواندندی.

۱ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: جاهی بزرگ. تا: جاه و حرمت تمام. * ما: داشت در میان خلق. یو، قل، حر، پا، کر، تا: داشت. * ما، یو، قل، حر، کر، تا: بترسید. پا: ندارد. * ما، یو، قل، پا، کر: که این جاه (کر: چاه) مرا ورا (قل: ورا - پا: مرورا). حر، تا: که آن جاه او را.

۲، ۱ — ما: از پیش آنک اندر سروی. یو، قل: از بس آنک اندر سروی (سروی). حر: بعد از آنک او را در سرو. پا، کر: از بسکه (از بس که) اندر سروی. تا: بس از آنکه در سرو.

۲ — ما، یو، قل، حر، کر، تا: بسفری. پا: بسوی. * ما، یو، قل، پا، کر: اندر ماه. حر، تا: در ماه. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: و روزه (روزه) بگشاد. حر: و افطار کرد.

۳ — ما: وانگاه بشهر اندر آمد و روزه گشاد. یو، قل: وانگاه از سفر باز آمد و بشهر (بشهر) اندر آمد و مفطر بود. حر: وانگاه از سفر باز آمد و بشهر در آمد و مفطر بود. پا، کر: و آنگاه از سفر باز آمد بشهر اندر مفطر بود. تا: آنگاه از سفر باز آمد و بشهر در آمد مفطر بود. * ما، یو، پا، کر: وی خبر (هیچ خبر) نبود و اندر (اندر). قل، حر: وی خبر نه و اندر (ودر). تا: خبر نبود در.

۳، ۴ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: نان خورد میان (یو، پا، کر: بمیان) بازار. تا: بمیان بازار او نان میخورد.

۴، ۵ — ما: وقفای وی اندر نهادند و گفتند که این مرد بی دین است و را بکلیت بیرون دادند بعضی از. قل، یو: وقفا اندر نهادند (نهادند و سیلیها زدند). و گفتند (و گفتند که) این بی دین است و را بکلیه (ویرا بکلیت) بیرون دادند بعضی (بعض) از. حر، پا، کر: وقفا در نهادند (اندر نهادند) و گفتند این بیدینست و ویرا (این بی ادبست او را) بکلیت بیرون دادند یکی از. تا: او را میزدند و می گفتند این بی دین است و او را بکلی از دل بیرون نهادند یکی از.

۵، ۶ — ما: حقیقت آن ساعت که ویرا قفاهمی زدند نزدیک وی آمدند تا همی چه گوید وی با خویشان همی گفت خلق را برستی و بجاه خلق مغرور گردی یانه. یو: حقیقت آن ساعت که ویرا قفای زدند نزدیکتر آمدم تا چه می گوید با خویشان می گفت خلق برستی نه و بجاه خلق مغرور گردی نه. قل: حقیقت گفتند آن ساعت که ویرا می قفازدند ←

چگونه آوردمت، تا خدای پرستی نه خلق را؟ پس بزرگان چنین گفته اند: جَاهِ خَلْقٍ زُنَّارٌ اسْتِ
 وَهَوَايِ نَفْسٍ بُتٌ، تا از بت تبرّانگنی موحّد نگردی، و تا زُنَّار از میان نگشایی مسلمان نگردی. قَوْلُهُ:
 ۳ وَادْعَاهُ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ، وَتَحَلَّى بِهِ مَنْ لَمْ يَصِفْهُ - و دعوی کرد مر این مذهب را، آنک
 مر این مذهب را نشناخت، و خویشان بدین مذهب بیار است، آنک وصف این مذهب ندانست.
 و ببايد دانستن که هرگز مالک را دعوی بکار نیاید بی بیئنه. و چون دعوی بی بیئنه بود،
 ۶ همیشه مال اندر دست منکران باشد و باد اندر دست مدعیان. و منکر را قول قول وی بود، و قول
 مدعی اگر حجت ندارد هذیان بود، و این باری حکم شریعت است، چنانک پیغمبر، صَلَّى اللهُ

← نزدیک تر اندر آمدم تا همی جگوید با خویشان می گفت خلق پرستی نه و بجاه خلق مغرور کردی نه. حر: حقیقت
 گفت که این ساعت که او را قفا می زند نزدیک وی در آمدم تا چه می گوید با خویشان می گفت تو خلق پرستی تو
 جاه پرستی بجاه خلق غره کردی. پا، کر: حقیقت گفت آنکاه که او را می قفا زدند (قفا می زدند) نزدیک تر آمدم
 تا همی چه گوید با خویشان همی گفت خلق پرستی نه و بجاه (و بجاه خلق) مغرور کردی نه. تا: اهل حقیقت گفت در
 ان ساعت که او را قفا می زدند نزدیک تر آمدم تا با خویشان چه می گوید می گفت نیز خلق را پرستی یا نه بجاه خلق مغرور
 کردی یا نه چنانکه.

- ۱ - ما، قل، حر، پا، کر: تا خدای. یو، تا: تا خدای را. * ما، یو، تا: نه خلق را. قل، حر، پا، کر: نه خلق. * ما، قل، پا،
 کر: گفته اند. یو، حر، تا: گفته اند کی (که).
- ۲ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: بت تا از بت تبرّانگنی. حر: بت است تا که بت بیزاری نکنی. * ما: نکسلی. قل،
 یو، حر، پا، کر: نکشای (نکشایی - نکشائی). * ما، قل: قوله ادعاه (وادعاه). یو، حر، پا، کر، تا: وادعاه.
- ۳ - ما، یو، قل، حر، پا، و تحلی. کر، تا: و تحلی. * ما، یو، قل، تا: و دعوی کردند مرین (کرد مرین - کرد این). حر:
 گفت دعوی کرد این. پا، کر: دعوی کرد مرین (مر این).
- ۳، ۴ - ما، قل، حر، تا: آنک مرین (حر: آنک این - تا: آنکه این) مذهب را نشناخت. یو: آنک نشناخت این مذهب
 را. پا، کر: کسی که نشناخت مرین (مر این) مذهب را.
- ۴ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: بدین (بدین). پا: باین. * ما، یو، قل: آنک. حر: که. پا، کر، تا: آنکه.
- ۵ - ما، قل، حر، پا، کر: و ببايد (حر: و ببايد) دانستن. یو: و ببايد دانست. تا: و ببايد دانستن. * ما: بکار نیاید بی بیئنه
 و چون دعوی بی بیئنه بود همیشه. یو، قل: بکار نیاید هماره (همانا). حر، پا، کر: بکار نیاید (نیاید) همواره. تا:
 بکار نیاید همیشه.
- ۶ - ما، قل، تا: اندر (در) دست منکران باشد. یو: در دست منکر باشد. حر: در دست مالکان باشد. پا: اندر دست
 مدعیان. کر: اندر دست منکر بود. * ما، یو، قل، حر، کر: و باد اندر. تا: و باز در. * ما، قل، حر، کر، تا: مدعیان.
 یو: مدعی. - در نسخه پا: جمله، و باد اندر دست مدعیان، نیامده است.
- ۶، ۷ - ما: و منکر را قول قول وی بود و مدعی را اگر حجت ندارد هذیان بود. یو، تا: و قول قول منکر باشد ←

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، كَافَتْ: «لَوْ تَرِكَ النَّاسُ وَدَعَوْاهُمْ، لَادَّعَى نَاسٌ دِمَاءَ قَوْمٍ وَأَمْوَالَهُمْ. وَلَكِنَّ الْبَيِّنَةَ عَلَى الْمُدَّعِي وَالْيَمِينَ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ». پس حبه از دنیا به دعوی مجرد نمی توان یافت، حقیقت و حق به دعوی کی توان یافتن؟ آنک خسیس تر آشیا است، و آن دنیا است، چون کسی دعوی^۱ کرد بی بیئت استوار نداشتند، چون بیئت نیاورد جز ندامت و ملامت هیچ چیز به خانه نبرد. و آنک صاحب ید بود به دعوی^۱ محتاج نگشت، یافتن مرورا از بیئت مستغنی کرد، نه دعوی^۱

← (بود) و قول مدعی اگر حجت نیارد هذیان باشد (هزیان بود). قل، پا، کر: و منکر را قول قول وی بود (وی) و قول مدعی اگر حجة (حجت) نیارد هذیان بود (باشد). حر: و قول مدعی اگر حجت نیارد هذیان بود.

۷ — ما، یو، قل، پا، کر، تا: حکم. حر: بحکم.

۷ و سطر اول این صفحه — ما: بیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت. یو، پا، کر: مصطفی گفت علیه السلام (صلی الله علیه وسلم). قل، حر، تا: مصطفی علیه السلام گفت (تا: میکوید).

۱ — ما، یو، قل: و دعویهم لادعی (لادعی). حر: و دعویهم لادعی. پا، کر، تا: و دعویهم لادعی (تا: لادعا). * ما، یو، پا، کر: و لکن. قل، حر، تا: لکن.

۲ — ما: ما انکر. یو، حر، پا، کر، تا: من انکر. قل: من انکره. * ما، قل، حر، تا: بس حبه. یو: ذره ی. پا، کر: پس حبه (حبه). * ما: بدعوی مجرد نمی توان یافت. یو، قل، پا، کر: بدعوی همی نتوان یافتن. (قل: نتوان همی یافتن). حر، تا: بدعوی نتوان (نمیتوان) یافت.

۳، ۲ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: حقیقت و حق. تا: و حق و حقیقت را.

۳ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: توان یافتن. تا: توان یافت. * ما: انک خسیس تر. یو، قل، حر، پا، کر، تا: وانک (انک) — و آنکه — آنکه) خسیس ترین (خسیسترین).

۳، ۴ — ما، قل: چون کسی دعوی کرد بی بیئت (بی بیئت ورا) استوار نداشتند. یو: چون دعوی کرد بی بیئت مرورا استوار نداشتند. حر، پا، کر: چون کسی دعوی کند (کرد) بی بیئت اورا (پا: مرورا. کر: مرورا) استوار ندارند (نداشتند). تا: چون کسی دعوی کرد بی بیئت را استوار نمیدارند.

۴ — ما: چون بیئت نیاورد جز ندامت و ملامت هیچ چیز بخانه نبرد. یو: اگر بیئت نیارد جز ملامت و ندامت بخانه هیچ خبر نبرد. قل، پا، کر: و اگر (اگر) بیئت نیاورد جز ملامت و ندامت هیچ بخانه نبرد (هیچ نبود). حر: و اگر بیئت نیارد هیچ بخانه نبرد جز ملامت. تا: و اگر بیئت ندارد جز ملامت و ندامت بخانه نبرد.

۵ — ما، تا: وانک (و آنکه) صاحب ید بود. یو، قل، حر: وانک در (اندر) دست وی بود. پا، کر: و اگر اندر دست بود. * ما، یو، قل، حر، تا: محتاج نکشت. پا، کر: محتاج. * ما، قل: مرورا از بیئت (مرورا از بیئت) مستغنی کرد. یو: مرورا مستغنی کرد. حر: اورا از بیئت مستغنی کرد. پا، کر: مرورا (مرورا) مستغنی کرد. تا: اورا از بیئت مستغنی کردانید.

بایست و نه بیست. آن چیزی را که شاید که خلق بروی مالک باشند و بروی مستولی گردند وزیر حکم مخلوقان اندر آید، به دعوی حاصل نمی آید، آنک نشاید که ملک بندگان گردد یا خلق ۳ بر او مستولی گردد یا وزیر حکم مخلوقان بود، به دعوی کی حاصل آید؟ دعوی اندر چیزی توان کرد که شاید که تور باشد، نه اندر چیزی که تو او را باشی. مالک مدعی ملک باید، نه ملک مدعی مالک. خداوند مدعی بنده باید، نه بنده مدعی خداوند. قوله:

وَأَنْكَرَهُ بِفِعْلِهِ، مَنْ أَقْرَبَهُ بِلِسَانِهِ، وَكَتَمَهُ بِصِدْقِهِ، مَنْ أَظْهَرَهُ بِبَيَانِهِ - وَمُنْكَرَ كَشْتِ ٦

به فعل این را، آنک مقرر آمد به زبان که این حق است، و پنهان کرد مر این را به راستی، آنک ظاهر کرد او را به بیان و عبارت.

- ۱ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: بایست. تا: میبایست. * ما، قل: ان چیزی را که (ان چیزی که). یو: وانج. حر: آن چیز که. پا، کر: آنچه (آنچه). تا: بس آنچه که. * ما، پا، کر، تا: بروی (تا: برو) مالک باشند. یو، قل، حر: بروی (برو) مالک باشد. * ما، پا، کر، تا: مستولی کردند. یو، قل، حر: مستولی کردند (کردند).
- ۲ - ما، یو، قل، حر: وزیر. پا، کر: یازیر: تا: و در تحت. * ما، یو، قل، پا، کر: اندر آید (آید). حر: در آید. تا: آید. - درد نسخه پا و کر: از، به دعوی، تا، به دعوی، نیامده است. * ما، حر، تا: حاصل نمی آید (نیاید - نیاید). یو، قل: همی حاصل نیاید.
- ۳ - ما، قل، تا: برو. یو، حر: بروی. * ما، یو، قل، حر: یازیر. تا: زیر. * ما: بود. یو، قل: اندر آید. حر، تا: در آید (در آید).
- ۳، ۴ - ما، یو، پا، کر: اندر چیزی توان کرد. قل، حر: اندر (در) چیزی توان کردن. تا: در چیزی توان کرد.
- ۴ - ما، قل، تا: که تو او را (ورا) باشی. یو، حر: که تو ویرا باشی. پا، کر: که تو او را نباشی.
- ۵، ۴ - ما، یو، قل، تا: مالک مدعی ملک باید (تا: باشد) نه ملک مدعی مالک. حر: مالک مدعی ملک باید نه مدعی مالک. پا، کر: ما ملک (مالک) مدعی باید نه ملک مدعی.

۸، ۷، ۶، ۵ - ما، یو، قل، پا، کر: قوله وانکره (یو، پا: وانکر) بفعله من اقر (قل: اقر به) بلسانه منکر کشت بفعال مرین را هرانکه (یو: این را انک - قل: مرین راه را انک - پا، کر: مر آنرا آنکه) مقرر آمد (پا، کر: آمده) بزبان که این حقست (یو، قل: کی - که - این حق است - پا، کر: از آنکه این حقست) و کتمه (یو: و کتم - قل: قوله و کتمه) بصدقه من اظهره (یو، قل، پا، کر: اظهر) ببیان و بنهان (پا: و پنهان) کرد مرین (کر: مرین) را براستی انک (پا، کر: آن که) ظاهر کرد مر او را (یو، قل: او را - پا، کر: مر او را) بیان و عبارت (قل: و عبارت). حر: وانکره بفعله من اقره بلسانه و کتمه بصدقه ظهره ببیان منکر کشت بفعال این مذهب را آنک مقرر آمد بزبان که این حقست و نهنان کرد این را براستی آنک ظاهر کرد ویرا ببیان و عبارت. تا: وانکره بفعله من اقر بلسانه و کتمه بصدقه من اظهره ببیان و منکر کشت بفعال این را هرانکه مقرر آمد بزبان که این حق است و پنهان کرد این را براستی آنکه ظاهر کرد آنرا به بیان و عبارت.

معنی این سخن آن است، که به زبان مُقِرّ آمدند که این مذهب حق است، و به فعل مذهب را کار نبستند. و خلق را پیدا کردند به بیان و گفتار، که راه حق این است، و صدق اندروی پنهان کردند، و بدین راه نرفتند. و اگر از مُقِرّ مطالبت آن فعل که به وی مُقِرّ آمد نبایستی، اقرار را ۳ هیچ فایده نبود، چنانکه اگر از خلق عمل نبایستی، علم را هیچ فایده نبود. اقرار به صدق بی تحقیق صدق فعل منافقان است، چنانکه خدای، عزوجل، گفت: «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ»، و این قول از ایشان به ظاهر صدق بود، چنانکه خدای، تعالی، ۶ گفت: «... وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ»، لیکن چون صدق با این اقرار یار نبود، خدای، عزوجل، این صدق را کذب نام کرد، و صادقان را کاذبان خواند، گفت: «... وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ

ما - ۵۳

- ۱ — ما، یو، قل، حر: معنی. پا، کر، تا: ومعنی. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: که بزبان. حر: که بزبان. * ما، یو، قل، حر، تا: آمدند (آمدند). پا، کر: آمد.
- ۲ — ما، یو، قل، حر، تا: کار نبستند و خلق را (قل: وحق را - تا: و بر خلق). پا، کر: کار نه پسندد (نه پسندد) و خلق را. * ما: و گفتار. یو، قل، حر، پا، کر، تا: گفتار. * ما، یو، قل، حر، تا: حق. پا، کر: حق تعالی. * ما، یو، قل، پا، کر: اندروی. حر: دروی. تا: درو.
- ۳ — ما، قل: و بدین راه نرفتند و اگر. یو، حر: و برین راه نرفتند اگر. پا، کر، تا: و بدین راه نرفتند و اگر. * ما، یو، قل، تا: ان فعل که بوی (قل: بدو - تا: باو) مقر آمد نبایستی اقرار را. حر: آن فعل نبایستی که بوی مقر آمد در آن اقرار. پا، کر: فعل که بدو اقرار کرد نبایستی اقرار را.
- ۴ — ما، یو، قل، حر، پا: اگر از خلق. کر، تا: از خلق. * ما، قل، پا، کر، تا: علم را هیچ. یو: اقرار را هیچ. حر: علم را. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: اقرار. تا: و اقرار.
- ۵ — ما، یو، قل، حر: خدای (خدای) عزوجل گفت. پا، کر: خدای (خدای) گفت عزوجل. تا: خدای گفت.
- ۶، ۵ — اذا... آیه ۱، سوره ۶۳ (سورة المنافقون). اذا جاءك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله والله يعلم انك لرسوله والله يشهد ان المنافقين لكاذبون.
- ۶، ۷ — ما: از ایشان بظاهر صدق بود چنانکه خدای تعالی گفت. یو: از ایشان صدق بود چنانکه گفت. قل: از ایشان صدق بود بظاهر چنانکه خدای عزوجل گفت. حر: بظاهر از ایشان صدق بود چنانکه خدای تعالی گفت. پا، کر: از ایشان صدق بود چنانکه خدای عزوجل گفت. تا: از ایشان صدق بود چنانکه خدای میگوید.
- ۷ — ما: لرسوله والله يشهد ان المنافقين لكاذبون لكن چون تصدیق. یو، قل، حر، پا، کر: لرسوله ولكن چون (چون) تصدیق. تا: لرسوله لكن چون تصدیق * ما، یو، پا، کر، تا: با این. قل: بدین. حر: با این.
- ۷، ۸ — ما، حر: یار نبود (نبود) خدای عزوجل این. یو، قل: یار نبود خداوند تعالی (عزوجل) مرین. پا، کر: یار (یاد) نبود خداوند مرین (مرین). تا: یار نبود خدای این.
- ۸ — ما، قل: و صادقانرا (و مرصادقانرا) کاذبان خواند. یو: و مران صادقان را کاذبان نام کرد. حر: و صادق را ←

لَكَاذِبُونَ. «گواهی خدای، عَزَّوَجَلَّ، دروغ نبود، خَلَقَ ایشان را بدین قَوْلُ صادق داشتند، و خدای، عَزَّوَجَلَّ، به کِذِبِ ایشان گواهی می دهد، کاشکی به نزدیکِ حقِّ صادق بودندی، و به نزدیکِ خَلَقِ کاذب. و نیز جایی دیگر مَرَقَوْلِي را که فعل بر آن قَوْلُ تصدیق نکرد، دشمنی، مِکافاتِ آن قَوْلُ کرد و گفت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ. كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ.»، کاشکی گفتی دشمنی است، خود بزرگ بودی، بل که گفت بزرگ دشمنی است. از صِدْقِ مُرادِ مَحَبَّتِ است، چون عَدَاوَتِ بار آرد، آن صِدْقِ کجا بکار آید؟ و بدین معنی، خدای، عَزَّوَجَلَّ، عِتَابِ کرد مرعلما را، چون خَلَقِ را راستی فرمودند و خود راست نباشیدند، گفت: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنفُسَكُمْ»، «پس هر کس که به چیزی اقرار

← نام کاذب داد. پا، کر: و مرصادق را کذابان نام کردو. تا: و صادق را کذابان خواندو. * ما، قل، حر، پا، کر، تا: ان المنافقين (تا: المنافقين). یو: انهم.

- ۱ — ما: کوای خدای عزوجل. یو: کوای خدای. قل، حر: کوای خدای (خدای تعالی). پا، کر: کوای خدا. تا: و کوای خدای. * ما، قل، حر، پا، کر: ایشان را بدین (حر: باین). یو: مریشان را بدین. تا: ایشان را باین.
- ۲، ۱ — ما، حر: داشتند و خدای عزوجل (تعالی) بکذب ایشان کوای می دهد (کوای داد). یو: داشتند و خدای بریشان بکذب می کوای دهد. قل، پا، کر: دانستند (داشتند) و خدای عزوجل (و خدای) بکذب ایشان می کوای دهد (کر: همین کوای دهد — نسخه بدل کر: همی کوای دهد). تا: داشتند و خدای بر کذب ایشان کوای میدهد.
- ۲، ۳ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: بودندی و بنزدیک (حر: و نزدیک). تا: شدندی و بنزدیک.
- ۳ — ما، یو: جایی دیگر مر. قل، پا، کر: جای دیگر مر. حر، تا: جای دیگر. * ما: فعل بران قول. یو، قل، حر، پا، کر: فعل مران (مرآن) قول را. تا: بفعل آن قول را.
- ۴ — ما، قل، تا: و گفت. یو، پا، کر: گفت. حر: ندارد.
- ۴، ۵ — یا ایها الذین... دو آیه ۲ و ۳، سوره ۶۱ (سوره الصف). — ما، یو، قل، تا: ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون. حر: ما لا تفعلون الآیه. پا، کر: ما لا تفعلون.
- ۵ — ما، حر: دشمن است. یو، قل، پا، کر، تا: دشمنی است. * ما، یو، قل، کر: بل که. حر، پا، تا: بلکه.
- ۵، ۶ — ما، قل، حر، تا: بزرگ دشمنی است. یو: دشمنی بزرگ است. پا، کر: دشمن بزرگ است.
- ۶ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: از صِدْقِ مراد. تا: و اگر مراد از صِدْقِ. * ما، قل، حر، تا: بار آرد ان (تا: بار آرد آن) صِدْقِ. یو: بار آورد ان. پا، کر: بار آرد آن.
- ۷ — ما، یو، قل، پا، کر: و بدین. حر، تا: و باین. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: خدای (خداوند) عزوجل (تا: تعالی). حر: خداوند جل جلاله. * ما، یو، قل، پا، کر: عتاب کرد مرعلما را. حر: عتاب کرد علما را. تا: با علما عتاب کرده است. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: چون خلق را. تا: که خلق را. * ما، یو، حر، پا، کر: و خود. قل، تا: خود. ←

دهد و بر آن کار کند، نشانِ دُرستیِ اقرار است، و هر که بدانک اقرار داد کار نکند، با توانستن
نه کار کردن، نشانِ استهزا باشد. و مُستَهزیُّ بر خَلْقِ کارویِ مُحاطره باشد، آن کس که استهزا
بر حقُّ کند کارویِ چگونه باشد؟ قَوْلُهُ:

۳

وَأَدْخِلَ فِيهِ مَالَيْسَ مِنْهُ، وَنُسِبَ إِلَيْهِ مَالَيْسَ فِيهِ - و اندر آوردند بدین مذهب آنچه از
وی است، و به وی منسوب کردند آنچه اندر وی نیست.

یعنی، چون ناآهلان دعوی این مذهب کردند، و فعل را بازبان مخالف کردند تا به قول ۶
خَلْقِ را صیّد کنند، و مُرادِ خویش از خَلْقِ حاصل کنند، این مذهب به چیزی منسوب کردند

← ۸ - ما: نباشند. یو: حر: نبودند. قل، پا، کر: نباشیدند. تا: نبودند و. * اتامرون... آیه ۴۴، سوره ۲ (سورة
البقرة). اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسكم وانتم تتلون الكتاب افلا تعقلون. * ما: هر کس که. یو، قل، حر، پا،
کر: هر کسی که. تا: و هر کسی که.

۸، وسط اول این صفحه - ما، یو، حر: اقرار دهد و بران. قل: اقرار دهد و بران بر. پا، کر: اقرار دهد و بران. تا:
اقرار آرد و بران.

۱ - ما: و هر که بدانک اقرار داد. قل، پا، کر: و هر کی (که) بدانچه (بدانچه) اقرار داد. حر: و هر که با آنچه اقرار داد.
تا: و هر که بر آنچه اقرار آرد و بر آن.

۱، ۲ - ما: با توانستن نه کار کردن. یو: با توانستن کار ناکردن. قل: با توانستن کار کردن. حر: با توانائی کار کردن. پا،
کر: با توانستن کار کردن. تا: مع القدرة.

۲ - ما، یو، پا، کر: استهزا باشد. قل، حر: استهزی (استهزاء) باشد. تا: استهزا بود. * ما، قل، حر، پا، کر، تا: بر خَلْقِ
کاروی (تا: او). یو: که بر خَلْقِ کند بر.

۲، ۳ - ما، یو: انکس که (بس انک) استهزا بر حق کند کار وی. قل: بس کسی که استهزا بر خدای عزوجل کند حال
وی. حر: بس کسی که استهزا با حق کند کاروی. پا، کر: پس هر که استهزا بر حق کند کاروی. تا: بس کسی که
بحق سبحانه و تعالی استهزا کند.

۳، ۴ - ما، قل: قوله و ادخل. یو، حر، پا، کر، تا: و ادخل.

۴ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: ونسب. تا: وانسب.

۴، ۵ - ما، یو، قل، پا، کر: و اندر آوردند بدین مذهب آنچه (قل: آنچه - پا، کر: آنچه) نه از ویست و بوی (و بدو). حر:
و در آوردند باین مذهب آنچه از وی نیست و بدو. تا: و در آوردند درین مذهب آنچه نه از ویست و باو.

۵ - ما، یو، قل، پا، کر: آنچه (قل: آنچه - پا، کر: آنچه) اندر وی. حر: آنچه در وی. تا: آنچه درو.

۶ - ما، قل، حر، تا: دعوی این مذهب کردند. یو، پا، کر: دعوی کردند این مذهب را. * ما، یو، قل: و فعل را (یو:
و فعل) بازبان مخالف کردند. حر: و فعل را بزبان مختلف کردند. پا، کر: وصل بازمان (بازبان) مخالف کردند. تا:
فعل را بازبان مخالف کردند.

←

که مُرادِ خَلْقِ بود، تا خَلَقَ و عَشیرتِ مرایشان را بدست آید. و هر کس که خواهد که حق را صید کند اندر باطن، از خَلْقِ به کُلِّیتِ برهنه بایدش گشتن، چه حق و خَلْقِ به یک جای گردد نیایند، هر که را از حق خَبَر باشد از صحبَتِ خَلْقِ مَلال گیرد، و از خَلْقِ چنان گریزان گردد چنانکه از مار و کژدم، که نظاره خَلْقِ صد هزار کس را بی ایمان کرده است. پس این طایفه که نمایش کردند بینایی نداشتند، مر این مذهب را به قول و قضیب بر بستند، و به سماع و شاهد بر بستند، و به رقص و لهو بیالودند، و مر این را تَصَوُّفِ نام کردند، فاسقی را نامِ اسلام نهادند، و زندقی را نامِ صدیقی

← ۷ — ما، یو، قل، پا، کر، تا: صید کنند. حر: صید کردند. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: از خلق (پا، کر: از ان) حاصل کنند. حر: از خلق حاصل کردند. * ما: این مذهب. یو، قل، حر، پا، کر، تا: این مذهب را.

۱ — ما، قل، حر، تا: که (کی) مراد خلق بود. یو، پا، کر: کی (که) خلق را ارزو بود. * ما، یو: وعشرت مرایشانرا بدست آید و هر کس که. قل: وعشرت مرایشانرا بدست آید و هر کسی که. حر: وعشرت ایشانرا بدست آرند و هر کس که. پا، کر: و غیره (وعشرت) مرایشانرا بدست آید و هر کسی که. تا: وعشرت بدست آید ایشانرا و هر کس. * ما: که حق را. یو، قل، حر، پا، کر، تا: کی (که) خلق را.

۲ — ما، یو، قل، پا، کر، تا: اندر باطن. حر: در باطن. * ما: از خلق بکلّیت برهنه بایدش گشتن. یو، پا، کر: بکلّیت از حق (حق تعالی) برهنه بایدش گشتن. قل، تا: بکلّیة (بکلّیت) از حق برهنه باید گشتن. حر: بکلّیت از حق برهنه باید شدن. * ما، قل: چه حق و خلق بیکجای (بیکجا) کرد نیایند. یو، پا، کر: که حق و خلق بیکجا کرد نیایند (پا: کر نیاید). حر: که خلق و حق بیکجا کرد نیایند.

۳ — ما، حر: ملاک (ملال) گیرد و از (گیرد از) خلق جنان. یو: ویرا ملال گیرد از خلق هم جنان. قل: ملال گیرد از صحبَتِ خلق جنان. پا، کر: مرورا ملال گیرد از خلق همجنان. تا: ملال خیزدش و از خلق جنان. * ما: چنانکه از. یو، حر، تا: کی (که) از. قل، پا، کر: چون از.

۴ — ما، قل، حر، تا: که (کی) نظاره. یو: نظاره‌ی. پا، کر: نظاره. * ما، یو: کس را. قل، حر، پا، کر، تا: تن را. * ما، حر، تا: کرده است. یو، قل، پا، کر: کردست (کر: کرداست). * ما، یو، قل، تا: طایفه که (کی). حر: طایفه. پا، کر: طایفه.

۴، ۵ — ما: کردند بینای نداشتند مر این. یو: کردند و بینش نداشتند مرین. قل: کردند و بیش داشتند مر این. حر: کردند حقیقت نداشتند این. پا، کر: کردند و بیشتر نداشتند مرین (مر این). تا: کرده اند و بینایی نداشتند این.

۵ — ما: وقضیب بر بستند و سماع و شاهد بر بستند. یو، حر: وقضیب (وقضیت) بر بستند و شمع و شاهد بر بستند. قل، کر: وقضیب بر بستند و شمع و شاهد (و شاهد بر بستند). پا: وقضیب بر بستند و شمع و شاهد بر بستند. تا: وقضیب بر بستند و شمع و شاهد.

۶ — ما، حر، تا: ولهو. یو: ونبرد؟. قل، پا، کر: وبلهو. * ما، یو، قل، پا، کر: و مر این را (و مرین را). حر، تا: و این را. * ما، قل، حر، پا، کر: نام اسلام نهادند (دادند). یو: باسلام دادند. تا: نام اسلام داده اند.

نهادند، و این همه، دام گرفتنِ خَلْق است نه راهِ خدای جُستن. قَوْلُهُ:

فَجَعَلَ حَقَّهُ بَاطِلًا، وَ سَمَّى عَالِمَهُ جَاهِلًا - | پس (خَلْق) حقّ این مذهب را باطل گردانیدند،

ما - ۵۴

و عالم این مذهب را جاهل خواندند. ۳

از بهر آنکه، همه خَلْق جویمانِ حق بودند، و حق با اهلِ حقیقت توان یافتن. چون با این مردمان صحبت کردند، تا مگر اندر ایشان اثر حقیقت بینند، همه، هوس دیدند و محال کردن، و با کس بوی حقیقت نیافتند، روی از ایشان بگردانیدند، و هر چند که این مذهب حق بود ۶ گفتند باطل است، و هر چند کسی را دیدند که اندر این مذهب عالم بود گفتند جاهل است. و خَلْق را اندر این گناهانه، گناه مر آن کس را که مذهب دعوی کرد، باز مذهب را خلاف کرد،

۱ - ما: دام گرفتن خلقت نه راه خدای جستن. یو، حر، پا، کر، تا: دام خلق گرفتن بود نه راه حق (خدا - خدای) جستن. قل: دام خلق گرفتن بود نه راه خدای عز و جل جستن بود قوله. - در حاشیه نسخه پا: محبة العباد لربهم عز و جل طاعته و ابتغاء مرضاته وان لا يفعلوا ما يوجب سخطه و عقابه و محبة الله سبحانه و تعالی لعباده ان يثيبهم احسن الثواب على طاعتهم و يعظمهم و يثني عليهم و يرضى عنهم و اما ما يعتقده اجهل الناس و اعدیهم للعلم و امقتهم للشرع و اسوأهم طریقه و ان كانت طریقتهم عند امثالهم من الجهلة و السفهاء شیأ و هم الفرقة المتفعله من الصوف و ما یدینون به من المحبة و العشق و التغنی علی کراسیهم خرّ بها الله و فی مراقصهم عطّلها الله و با بیات الغزل المقولة فی المرادان الذین یسمونهم شهداء و صعقاتهم التي ای صعقة موسى عندك الطور فتعالی عنه علوا کبیرا و من کلماتهم کما انه یحبهم کذلک یحبون ذاته فان الهاء راجعة الی الذات دون النعوت و الصفات و منها ان الحب شرطه ان تلحقه سكرات المحبة فاذا لم تکن کذلک لم تکن له حقیقه. کشاف فی تفسیر المایده.

۲ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: بس (پس). تا: و بس. * ما، حر، تا: حق این مذهب را (تا: مذهب). یو: این مذهب را خود. قل: مرین مذهب را. پا، کر: خود این مذهب را.

۳ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: و عالم این مذهب را. یو: و عالم را. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: خواندند. حر: گردانیدند.

۴ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: توان یافتن. تا: توان یافت و. * ما، پا، کر: چون (چون) این. یو، قل، حر، تا: چون با این.

۵ - ما، یو، قل، پا، کر: اندر ایشان (اندر ایشان). حر: از ایشان. تا: در ایشان.

۶، ۵ - ما، یو، حر: و محال کردن و با کس. قل، پا، کر: و محال کردن و با کسی. تا: و محال گفتند و با هیچ کس.

۶ - ما، حر: و هر چند که. یو، قل، پا، کر: و هر چند (چند). تا: و اگر چه.

۷ - ما، قل: و هر چند کسی را (کسی) دیدند. یو، حر، پا، کر: و هر چند (چند) کی (که) کسی دیدند (دیدند). تا: و اگر چه کسی را یافتند. * ما: که اندرین. یو، حر، پا، کر: که بدین (بدین). قل: که وی بدین. تا: که با این.

۸ - ما، یو، پا، کر: اندرین کناه نه کناه مران کس را (پا: مران کس). قل: اندرین کناه فی کناه مرانرا. حر: ازین کناه نیست کناه آنراست. تا: درین کناه فی کناه آنرا. * ما، یو، قل، حر، تا: مذهب. پا، کر: مذهب خود را. * ما: باز مذهب را. یو، قل، پا، کر، تا: و مذهب را. حر: و بگردان مذهب را.

تا خلق را در غلط افکند. و اندر این جای دو چیز اصل است: صدق انبیا و غرور شیطان. انبیا، بر صدق بودند و صدق فرمودند، هر که با ایشان صحبت کرد آن کس را نیک آمد. و شیاطین، ۳ صدق نمودند و دروغ فروختند، هر که با ایشان صحبت کرد هلاک گشت. پس متحققان بر راه انبیا اند، و متحلیان بی حقیقت بر راه شیاطین. قوله:

وَأَنْفَرَدُ الْمُتَحَقِّقُ فِيهِ ضَنًّا بِهِ، وَسَكَتَ الْوَاصِفُ لَهُ غَيْرَةً عَلَيْهِ - این کس ها که اهل ۶ حقیقت بودند اندر این مذهب، از خلق جفا کشیدند، و بخیلی کردند به پیدا کردن این مذهب، عزیز داشتند و را، و آن کس که این مذهب وصف دانست کردن، خاموش گشت و وصف نکرد از رشک، تا نااهلان از سر خبر نیابند.

۱ - ما: تا خلق را در غلط او کند و اندرین جای. یو، پا، کر، تا: تا خلق را بغلط افکند و اندر این جا (و اندرین جا - و درین جا).
قل: تا خلق بغلط افکند و اندرین جا. حر: تا خلق را بغلط افکند و درین باب. * ما، یو، قل، پا، کر: شیطان. حر: شیاطین. تا: شیطان و.

۲ - ما، یو، قل، پا، کر: و صدق فرمودند. حر: بصدق فرمودند. تا: ندارد. * ما، یو، پا، کر: هر که. قل، حر، تا: و هر کی (که).

۲، ۳ - ما، یو، قل، حر، تا: آمد (تا: افتاد) و شیاطین صدق نمودند و دروغ. پا، کر: آمد (آید) و کاذبان بر غرور بودند و راه شیطان نمودند و می دروغ.

۳ - ما، یو، حر، پا، کر: هر که. قل: هر کی. تا: و هر که. * ما: هلاک شود. یو، قل، حر، پا، کر، تا: هلاک گشت.

۳، ۴ - ما: متحققان بر راه انبیا اند علیهم الصلوة و متحلیان بی حقیقت بر راه شیاطین قوله. یو، قل، حر، پا، کر: متحققان (حر: محققان) بر راه انبیا اند و متحلیان (پا، کر: و مدعیان) بی تحقیق بر راه شیاطین قوله (یو: شیطان - حر، پا، کر: شیاطین). تا: متحققان بر راه انبیا اند و متحلیان بر راه بی تحقیق شیاطین.

۵ - ما، یو، قل، حر، کر، تا: و انفراد. پا: و انفراد. * ما: به فضنا به. یو: ضنابه. قل، پا، کر، تا: فیه ضنابه. حر: به ضنابه.
۵، ۶ - ما، یو، قل: این کسها کی (انکسها کی) اهل حقیقت بودند اندرین. حر: گفت انکسان که اهل تحقیق بودند درین. پا، کر: آن کسانیکه (آن کسانیکه) اهل حقیقت بودند اندرین. تا: و آنها که اهل حقیقت بودند درین.

۶ - ما، یو: جفا کشیدند. قل، حر، پا، کر، تا: جدا (حر: جدا) کشیدند. * ما، یو، قل، حر: بپیدا کردن. پا، کر: پیدا کردن. تا: به پیدا کردن.

۷ - ما: عزیز داشتند و را تا آن کس که این مذهب وصف دانست کردن. یو، پا، کر: عزیز ویرا (پا، کر: عزیز داشتند او را) و آن کسی که (کر: و آن کسی را که) وصف دانست کردن. قل: عزیز داشتند و را و آن کسی که وصف بدانست کردن. حر: و عزیز داشتند ویرا و آنکس که وصف توانست کرد. تا: از بهر عزیز داشتن آنرا و آنکس که وصف دانست کردن.

۸ - ما، یو، قل، تا: از سر خبر نیابند. حر: از سر خبر ندارند. پا، کر: مر سر این خبر نیابند.

معنی این سخن آن است، که چون مُتَحَقِّقَانِ بدیدند که این نااهلانِ مر این را دَعْوَى^۱ کردند، دریغ داشتند سخن به نااهلان دادن، که هر کس که چیزی به نااهل دهد، از دو معنی، یکی حاصل آید: یا خوار داشتنِ وی مر آن چیز را، یا استِخفافِ آن دیگرانِ بدان چیز. اگر خوار^۳ داشتِ وی باشد، آن نعمتِ بروی زوال آید، و اگر استِخفافِ آن دیگران باشد، بدان استِخفافِ اندر دو جهان بدبخت گردد. پس اهلِ حقیقتِ سرخویش را پنهان دارند، یا نگاه داشتِ حرمتِ را، یا بر دیگرانِ شَفَقَتِ کردن را. این چنان است، که بزرگان گفته اند: لَا تَمْنَعُوا الْعِلْمَ أَهْلَهُ فَتَظْلِمُوهُ،^۶ وَلَا تَضَعُوا الْعِلْمَ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ فَتَظْلِمُوهُمْ. روزی سهل را گفتند، رَحِمَهُ اللَّهُ، ما را وصفِ صادقانِ

۱ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: معنی. تا: ومعنی. * ما، یو، قل، پا، کر: که (کی) چون متحققان بدیدند. حر: چون محققان بدیدند. تا: که محققان دیدند. * ما: که این نااهلان مرین را. یو، قل، پا، کر: کی (که) نااهلان مرین (کر: مر این) را. حر: که نااهلان این مذهب را. تا: که نااهلان این را.

۲ — ما، یو، قل، حر: بنا اهلان. پا، کر: بنا نااهلان. تا: بنا اهل. * ما: که هر کس که. یو، قل: که (کی) هر کسی که. حر، پا: که کسی که. کر: که کسی. تا: هر کسی که.

۳ — ما، یو، قل، پا، کر: وی مران. حر: وی ان. تا: او آن.

۳، ۴ — ما، قل: ان دیگران بدان (بدان) چیزا کر (از) خوار داشتِ وی باشد ان نعمتِ بروی. یو: از دیگران بدان چیزا کر خوار داشتِ باشد از نعمتِ بروی. حر: آن دیگران بر آن چیز بسا کر خوار داشتنِ وی باشد ان نعمتِ بروی. پا، کر: دیگران بدان چیزا کر خوار داشتنِ وی باشد آن نعمتِ بروی. تا: دیگران بآن چیز از خوار داشتِ او باشد آن نعمتِ را برو. ۴ — ما، یو، حر، پا، کر: واکر. قل: او را. تا: واز. * ما: از دیگران باشد بدان. یو: ان دیگر باشد بدان. قل، حر، پا، تا: ان دیگران باشد بدان (تا: بآن). کر: ان دیگران باشند آن.

۵ — ما، یو، قل، پا، کر: اندر. حر، تا: در. * ما، یو، قل، پا، کر: بدبخت گردد. حر: بدبخت آید. تا: بدبخت کردند. * ما، تا: سرخویش را (خویش) بنهان (پنهان) دارند. یو، قل، پا، کر: سرخویش بنهان (پنهان) داشتند (دارند). * حر: نیز چون سر بنهان داشتند. * ما، یو، حر، تا: یا نگاه داشت. قل: یا نگاه داشت. پا، کر: تا (یا) نگاه داشتن (نگاه داشتن).

۶ — ما: بر دیگران شفقت بردن و این. یو، قل، حر، پا، کر: بر دیگران شفقت کردن را و این (قل، پا، کر: این). تا: بدیگران شفقت بردن را و این. * ما، قل، حر، پا، کر، تا: گفته اند. یو: گفته اند کی. * ما، قل، حر، پا، کر، تا: لا تمنعوا. یو: لا تمنع.

۶، ۷ — ما: فی تظلموهم ولا تضعوا العلم. یو، تا: فتظلموهم ولا تضعوه. قل، پا، کر: فتظلموه ولا تضعوه. حر: فتظلموه ونیز گفته اند ان من العلم کهیئة المکتون لا یعلمه الا العلماء فی الله فاذا نطقوا به لم یعرفه الا اهل المعرفة بالله یا ایها الذین امنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبدلکم.

۷ — ما: غیر اهاه فی ظلموه. یو، قل، حر: غیر اهاه فی ظلموه. پا، کر: غیر اهاه فی ظلموهم (فتظلموهم). تا: غیره فتظلموه. ←

بگوی، گفت: هَاتُوا أَسْرَارَ الصَّادِقِينَ، حَتَّىٰ أَخْبِرَ كُمْ بِوَصْفِ الصَّادِقِينَ. و چون شبلی، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، این سخن را بر سر عام آشکارا کرد اُستاد وی جنید، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، اورا ملامت کرد و دعای ۳ بد کرد، و گفت: يَا أَبَا بَكْرٍ! نَحْنُ حَبْرْنَا هَذَا الْعِلْمَ تَحْيِيرًا، ثُمَّ تَكَلَّمْنَا بِهِ فِي السَّرَادِيبِ، فَجِئْتَ أَنْتَ، فَافْشَيْتَهُ عَلَىٰ رُؤُسِ الْخَلَائِقِ، لَا بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ. و اگر بزرگان رُوا داشتندی آشکارا کردن سر پیش نااهلان، این عتاب را و دعای بدرافایده نبود. شبلی جواب داد جنید را، رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، ۶ گفت: أَنَا أَقُولُ وَأَنَا أَسْمَعُ، فَهَلْ فِي الدَّارَيْنِ غَيْرِي؟— گفت: گوینده منم و شنونده منم، اندر دو جهان خود جز من | کیست؟— این سخن را دو معنی باشد: یکی آنک، شبلی را وقت غلبه کرده بود و مشغول خویش گشته بود، در غلبات وقت خویش آنچه می گفت خویشان را می گفت، و خود

← * ما: روزی سهل را گفتند رحمه الله مارا. یو، قل: روزی سهل بن عبدالله تستری (التستری) را رحمه الله علیه گفتند مارا. حر، پا، کر، تا: و روزی (کر، تا: روزی) سهل بن عبدالله التستری (تا: تستری) را گفتند که (پا، کر: که مارا. تا: مارا).

- ۱ — ما: وصف. یو، قل، حر، پا، کر، تا: بوصف.
- ۲، ۱ — ما: رَضِيَ اللهُ عَنْهُ این سخن را بر سر عام. یو، قل، پا، کر: رحمه الله علیه بر سر عام این سخن. تا: رحمه الله این سخن بر سر عام.
- ۲ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: استاد وی. تا: استاد او. * ما، تا: رَضِيَ اللهُ عَنْهُ (رحمة الله) اورا. یو، قل: قدس الله روحه (رحمة الله علیه) مرورا. حر: اورا. پا، کر: مرورا.
- ۳، ۲ — ما، یو، قل، حر، تا: ودعا (قل: ودعاء) بد کرد (حر: بد کرد) و گفت (گفت) یا ابابکر (قل: یا ابابکر) نحن حبرنا هذا العلم تحييرا. پا، کر: ودعای بد کرد گفت یا ابابکر نحن خبرنا (خبرنا) هذا العلم تحييرا (تخييرا).
- ۴ — ما، یو، قل، حر، پا، تا: فافشيتة. کر: فافشيت. * ما، قل، حر، پا، کر، تا: واکر بزرگان (و بزرگان اکر) رواداشتندی اشکارا کردن. یو: و بزرگان اکر مرورا رواداشتندی اشکارا.
- ۵ — ما، حر: را ودعا (ودعاء) بذرا فايده (فايده). یو، قل، پا، کر، تا: را واین (کر، تا: واین) دعای (دعا - دعاء) بدرافايده. * ما: جواب داد جنید را رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا. یو، قل، پا، کر: جواب داد مرجنید را (پا: راو). حر: جواب داد و. تا: جنید را جواب داد و.
- ۶ — ما: فهل ترى. یو، قل، حر، پا، کر، تا: فهل. * ما، یو: و شنونده منم اندر. قل: و شنونده هم من اندر. حر: و شنونده من و در. پا، کر، تا: و شنونده (شنونده) هم منم اندر (و در).
- ۷ — ما، یو، قل، پا، کر، تا: جز من. حر: جز از من. * ما، یو، قل، حر، تا: این (یو: واین) سخن را. پا، کر: این سخن را خود. * ما، حر، تا: یکی آنک (آنکه). یو، قل، پا، کر: یا آنک (پا، کر: یا آنکه).
- ۸ — ما، حر: و مشغول خویش گشته بود در غلبات وقت خویش. یو، قل، پا، کر: مشغول خویش گشته بود اندر ←

سَمَاعِی کرد، و مُرَادِ او خَلَقُ نَبود، خَلَقُ به طُفِیلِ او سَمَاعِی می کردند. دیگر معنی آن است، که مگر شبلی از صفاتِ خویشِ فانی گشته بود، و مُعْجَرَدِ گشته از مُرَادِ و اختیارِ خویش و قایم گشته بود به صفاتِ حَقِّ، تاحقُّ بر او می راند آنچه می راند، زبَانِ شِبْلِی آلت بود و راننده حَقِّ، و شِبْلِی خود فانی، و او را از راندنِ خودِ خَبَرِ نه، و آنچه حَقُّ بر زبَانِ او می راند خَلَقُ را خَبَرِ نه. اِشَارَتُ هم آن جا کرد، و گفت: مَنْ نَهَ مَنْمَ، مَنْ وِی ام. یعنی، به صفاتِ خویشِ قایم نه ام، به صفاتِ او قایم ام، گوینده هم او است و شنونده هم او، ملامت بر مَنْ چرا است؟

۶

← غلبات وقت خویش. تا: و در غلبات وقت خویش بخویشتن مشغول گشته بود. * ما، قل، کر، تا: خویشتن را. یو: خود را. حر، پا: خویش را.

۱ — ما، حر، تا: می کرد (می کرد) و مراد او (وی). یو، قل، پا، کر: همی کرد و (قل: می کرد) مراد وی. * ما، تا: بطفیل او سماع می کردند. یو، قل: بطفیل وی سماع کردند و. حر، پا، کر: بطفیل وی سماع می کردند و (همی کردند). * ما، تا: معنی انست که مکر. یو، پا، کر: معنی ان بود کی (که) مکر. قل: معنی انک مکر. حر: ان بود که.

۲ — ما: و مجرد گشته از مراد و اختیار خویش و مراد خویش قایم گشته بود. یو: و مجرد گشته از اختیار و مراد خود و قایم گشته. قل، تا: و مجرد گشته از اختیار و مراد خویش (خویش و) قایم گشته. حر: و مجرد گشته از اختیار و مراد خویش فانی گشته و قایم گشته. پا، کر: مجرد از اختیار و مراد خویش گشته بود قایم گشته.

۳ — ما، حر: تاحق برو (بروی) می راند آنچه می راند. یو، قل: تا (تاحق) بروی راند آنچه (انچه) می راند. پا، کر: یا حَق (تاحق) بروی می راند آنچه همی راند. تا: تاحق سبحانه بروی میراند آنچه میراند. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: الت. تا: آلت ترجمان. * ما، قل، حر: حَق. یو، پا، کر، تا: حَق بود.

۴، ۳ — ما، قل، تا: و او را (قل: و را) از راندن خود خبر نه (تا: خبر نبود) و آنچه (تا: و آنچه). یو، پا، کر: و ویرا (و او را) از راندن خبر نه و از آنچه (و از آنچه). حر: و ویرا از راندن خبر نه و از آنچه.

۴ — ما، تا: بزبان او می راند. یو، قل، حر: بزبان وی می راند (حر: راند). پا: بزبان وی همی راند. کر: بزبان او میراند. * ما: خبر نیست. یو، قل، حر، پا، کر: خبر نه. تا: خبر نبود. * ما: هم آن جا کرد و گفت. یو، حر، تا: هم آنجا کرد گفت (تا: و گفت). قل: همانجا کرد گفت. پا، کر: همه آنجا همی کرد گفت.

۴، ۵ — ما، قل، حر: نه منم من وی ام (ویم) یعنی. یو: نه منم ویم. پا، کر: منم من ویم. تا: نه منم من اویم یعنی.

۵ — ما، حر: نه ام بصفات او (وی) قایم ام. یو، قل، پا، کر، تا: نیم بصفات وی (تا: او) قایم (قل: قایم).

۵، ۶ — ما: گوینده هم او است و شنونده هم او ملامت بر من جرا است شیخ رضی الله عنه گفت روزی. یو: و گوینده و شنونده هم وی ملامت جراست روزی. قل، حر: گوینده هم ویست و شنونده هم وی ملامت بر من جراست قال الشیخ (قال الاستاد) رضی الله عنه روزی. پا، کر: و گوینده هم وی و شنونده هم وی ملامت بر من جراست روزی. تا: گوینده او است و شنونده هم او ملامت بر من جراست شیخ رضی الله عنه میگوید روزی.

شیخ، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، گفت، روزی عبدالرحمان داودی مرا گفت: ای پسر! هر گه که تو را در سر چیز پدید آید، که اگر از آن وقت نفس زنی، خلق در بلا افتند و تو در راحت، آن نفس را فرو خور و بر خلق شفقت کن، تا خلق در راحت باشند و تو در بلا. و نیز روزی مرا گفت: ای پسر! نگر این علم تو را زیان نگردد چنانکه مرا گشته است، که فلاح از تو برخیزد و دردو جهان بدبخت گردی. پس پنهان داشتن بزرگان این سر را معنی این است.

۶ و چون حسین منصور را، رَحِمَهُ اللهُ، بگشتند - بر آن وجه که یاد کنیم اِنْ شَاءَ اللهُ - شبلی گفت: من به سر گور اورفتم، همه شب نماز کردم، چون سحرگاه گشت مناجات کردم و گفتم، الهی! این بنده بود مؤمن و عارف و دوست تو و مؤحد، باید که بدانم که این بلا بروی چرا گماشتی؟ گفت خواب بر من غلبه کرد، چنان دیدم که قیامتستی، و از حق، تعالی، مرا فرمان آمدی

- ۱ - ما، یو، حر، پا، کر، تا: داودی. قل: داودی رحمه الله.
- ۱، ۲ - ما: ای بسر هر که کی ترا در سر چیزی. یو، قل، پا، کر: یا بسر هر وقتی (پا: هر وقت) که ترا اندر سر چیزی (کر: خبری). حر: ای بسر هر وقتی ترا در سر چیزی. تا: ای بسر هر وقتی که در سر تو چیزی.
- ۲ - ما، یو، قل، حر، تا: ازان وقت نفس زنی (تا: رانی). پا، کر: زان نفس. * ما، حر، تا: در بلا افتند (افتد). یو، قل، پا، کر: اندر بلا افتند (افتد).
- ۳ - ما، یو، حر، تا: ان نفس را. قل: نفس را. پا، کر: ان نفس. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: و بر خلق شفقت کن. تا: و بر خلق و بر خلق خدای شفقت بر. * ما، حر، پا، کر، تا: در (پا، کر: اندر) راحت باشند. یو، قل: اندر راحت.
- ۳، ۴ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: مرا گفت ای (قل: یا) بسر. یو: کفتم مرا.
- ۴ - ما: این علم. یو، قل، حر، پا، کر: تا این علم. تا: تا این عمل. * ما، حر: مرا کشته است که. یو، پا، کر: مرا کشتست کی (که). قل، تا: مرا کشته است. * ما، حر، تا: و در. یو، قل، کر: و اندر. پا: و اندر هر.
- ۵ - ما، یو، قل، حر، تا: بس. پا، کر: سر. * ما، حر، تا: این سر (سر) را معنی. یو، قل: مرین سر را معنی (معنی). پا: مرین سر را معنی. کر: مرین را معنی.
- ۶ - ما: را رحمه الله. یو، قل، پا، کر: را رحمه الله علیه. حر: را. تا: رحمه الله را. * ما: بگشتند که بران وجه که یاد کنیم ان شاء الله شبلی. یو، قل، پا، کر: بگشتند بدان (بران) وجهی که یاد کنیم ان شاء الله (ان شاء الله) شبلی (قل: شبلی رحمت الله علیه). حر: بگشتند بدان وجه که یاد کنیم شبلی. تا: بردرخت کردن بران وجه که بعد ازین یاد کنیم انشاء الله تعالی شبلی.
- ۷ - ما: من بسر کوراو. یو، قل، حر، پا، کر: من بسر (بسر) کوروی. تا: بسر کوراو. * ما، یو، حر، قل، پا، کر: همه شب (حر: و همه شب) نماز کردم. تا: و همه شب نماز میکردم و. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: کشت. تا: بود. * ما، تا: و کفتم. یو، قل، حر، پا، کر: کفتم.
- ۸ - ما، قل، حر، پا، تا: این بنده (بنده). یو: این بندهی. کر: بنده. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: باید. تا: میباید.
- ۸، ۹ - ما: بروی چرا گماشتی کفتم. یو، قل، پا، کر: بروی (باوی) چرا کردی کفتم. حر: باوی چرا کردی. ←

که: يَا أَبَا بَكْرٍ! أَكْرَمَنَا بِسِرِّ مَنْ سَرَّنَا، فَأَبْدَاهُ لِغَيْرِنَا، فَأَنْزَلْنَا بِهِ مَاتَرِي^۱. — اورا به سِرِّ خود راه دادیم، دیگران را از سِرِّ ما خبر کرد، این بلا بروی کُماشتیم^۲ که می بینی. — آنک سِرِّ خَلْقُ بر خَلْقُ نگاه ندارد، خَلْقُ باو ی صحبَت نکند، آن کس که سِرِّ حق را نگاه ندارد صحبَتِ حق را کی^۳ شاید؟ هر که يك سِرِّ آشکارا کرد از آن خَلْقُ، بیش خَلْقُ باو ی سِرِّ نگویند، هر که نیز سِرِّ حق آشکارا کند، بیش حق باو ی سِرِّ نگوید.

روزی مردی را خَبر دادند: که در ابوالقاسم حکیم چندانی آدبِ نَفْسِ است که چهل^۶ سال است تا پیش عیالِ خود بینی پاک نکرده است. این مرد قصد زیارت او کرد، چون پیامد

← تا: چرا برو کماشتی گفت.

۹ — ما: که قیامتستی و از حق تعالی. یو، پا، کر، تا: کی (که) قیامت استی و از حق. قل، حر: که قیامت استی و از حق تعالی (عزوجل).

۹ و سطر اول این صفحه — ما: آمدی که یا ابابکر اگر مناه بسر من سرنا. یو، تا: آیدی (آمدی) که یا ابابکر اگر مناه بسرنا. قل: آیدی که یا ابابکر اگر مناه بسر من سرنا. حر، پا، کر: آمدی (آمدی) یا ابابکر اگر مناه بسر من اسرارنا (پا، کر: بسرنا).

۱ — ما، یو، پا، کر، تا: فائز لنا به. قل، حر: فائز لنا.

۲، ۱ — ما: اورا بسر خود راه دادیم دیگرانرا از سِرِّ ما خبر کرد این بلا بروی کماشتیم که می بینی انکک. یو: اورا بسر خویش راه دادیم سِرِّ ما بکفت کی این بلا بوی نازل کردیم انکه. قل، حر، پا، کر: اورا (ویرا) بسر خویش راه دادیم سر ما با جز ما (پا: با غیر ما) بکفت این بلا کردیم باو ی (بروی) که همی بینی (که بینی) انکک (انکه). تا: اورا بسر خود راه دادیم با دیگران در میان نهاد این بلا برو کماشتیم که می بینی القدر سر الله تعالی فلا نشوه آنکه.

۲ — ما، قل، تا: بر خلق. یو، پا، کر: با خلق. حر: از خلق.

۳ — ما، یو، قل، پا، کر: خلق باوی. حر: باوی. تا: خلق با او. * ما: نکند انکس که. یو، قل: نکند بس ان کی (انکک). حر: نکند بس انکس که. پا، کر: نکند پس انکه. تا: نکند آنکس که. * ما، یو، حر، تا: حق را. قل: حق را تعالی. پا، کر: حق. * ما، یو، قل، تا: حق را. حر: حق. پا، کر: ندارد.

۴ — ما، تا: هر که. یو، پا، کر: که هر کی (که). قل: هر کی. حر: هر ک. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: اشکارا کرد از ان خلق. تا: از ان خلق اشکارا کرد. * ما: نیز باوی سر نکویند. یو، قل، پا، کر: بیش خلق (پا، کر: با خلق) باوی سر نکویند. حر: دیگر کس باوی سر نکوید. تا: نیز باو سر نکویند. — در نسخه های ما، پا، کر، تا: از، هر که، تا، روزی، نیامده است.

۵ — یو: بیش. قل: بیش حق. حر: نیز حق. * یو: سر نکویند. قل، حر: سر نکوید.

۶ — ما، قل، حر، پا، کر، تا: مردی را (تا: مردیرا). یو: مر مردی را. * ما، تا: که در. یو، قل، پا، کر: کی (که) اندر. حر: در. * ما، قل، پا، کر: حکیم چندانی. یو، تا: حکیم چندان. حر: جنید چندانی. ←

اورا به مَزْكَت یافت ، ببود تا از درس فارغ گشت و بر اثر او بر رفت ، تا به خانه از او فایده گیرد ،
 به راه در می رفت ، در دل این مرد بگذشت : كاشك بدانستمی آنچه مرا گفتند راست است یا دروغ ،
 ۳ ابوالقاسم بدید ، روی بگردانید و بینی پاك کرد ، این مرد تعجب نمود و پرس بیندیشید ، که آنچه
 مرا گفتند یا دروغ گفتند ، یا این تازیانه است مرا تا دیگر بار سِرُّ بزرگان نجویم ، ابوالقاسم این
 نیز بدید ، روی با پس کرد و گفت ، ای پسر ! تو را راست گفته اند ، لکن اگر خواهی تا سِرُّ همه
 ۶ خَلْق بر طبق نهند و به تو نمایند محال است ، سِرُّ خَلْق را بر خَلْق نگه دار ، که هر که سِرُّ بندگان

← ۶، ۷ — ما، تا: که جهل سالست تا. یو: کی جهل سال. قل، حر، پا، کر: کوی (که وی) جهل سال.

۷ — ما، یو، کر، تا: خود. قل، حر، پا: خویش. * ما، قل، حر، تا: نکرده است. یو، پا، کر: نکرده است (نکرده است).
 در حاشیه نسخه پا: و این از جمله ادب است تا کسی را از اب بینی وی کراهت نیاید. * ما، تا: زیارت او. یو، قل،
 حر، پا، کر: زیارت (پا: زیارت) وی.

۱ — ما، قل: اورا بمزکت. یو، حر، پا، کر، تا: ویرا اندر (وی را در - اورا در) مسجد. * ما: ببود تا از درس. یو:
 صبر کرد تا آنکه کی از درس. قل: بباشید تا از درس. حر: قرار گرفت تا از درس. پا، کر: باشید تا آن وقتیکه (وقت
 که) وی از درس. تا: منتظر بود تا از درس. * ما، قل، کر: و بر اثر او (وی). یو، حر، تا: بر اثر وی. پا: و بروی اثر وی.
 * ما: از وی، قل، حر، پا، کر: از وی. تا: برود و از وی.

۲ — ما، تا: براه در (در راه) می رفت در دل. یو، حر: در راه (براه) که می رفت بر دل. قل، پا، کر: براه اندر که (براه اندر)
 همی رفت بر دل. * ما: بگذشت کاشک. یو، پا، کر: بگذشت کاشکی. قل، تا: بگذشت که کاشکی. حر: بر رفت
 که کاشکی. * ما: آنچه. یو، قل، حر، پا، کر، تا: که آنچه (که آنچه - که آنچه).

۳ — ما، یو، قل، حر: بدید. پا، کر: را دیدم که. تا: بفرست دریافت و. * ما، یو، قل، حر، تا: بگردانید. پا، کر:
 گردانید. * ما، پا، کر: این مرد تعجب نمود و (داشت) بس بیندیشید. یو، قل: این مرد (مرد) تعجب داشت بسر
 (بسر). حر: این مرد تعجب کرد باز بانیشیدید. تا: این مرد تعجب نمود و بسر اندیشه کرد.

۴ — ما، یو، قل، پا: گفتند یا دروغ گفتند. حر: گفتند یا دروغ است. کر: گفتند. تا: گفته اند یا دروغ گفتند. * ما، تا:
 تازیانه است (حرکت تازیانه ایست) مرا تا دیگر بار سِرُّ بزرگان. یو، پا، کر: تازیانه ایست (تازیانه ایست - تازیانه
 است) مرا تا پیش سِرُّ بزرگان را. قل: تازیانه است مرا تا پیش سِرُّ بزرگان را. حر: تازیانه است مرا تا پیش سِرُّ بزرگان.
 ۵، ۴ — ما، قل، حر: بوالقاسم (ابوالقاسم) این نیز. یو: ابوالقاسم نیز این سِرُّ. پا، کر: بلقسم (نسخه بدل پا: ابوالقاسم) نیز
 این سِرُّ را. تا: ابوالقاسم این نیز هم.

۵ — ما، تا: روی بابس کرد و (کرد). یو: روی سبس کرد و. قل: هم روی سبس کرد و. حر: روی از بس کرد و. پا،
 کر: روی ز پس کرد و. * ما، حر: ای بسر. یو، قل، پا، کر، تا: یا بسر (تا: یا بسر). * ما، قل، حر، پا، کر، تا:
 گفته اند لکن (ولیکن - ولکن). یو: گفتند ولکن. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: خواهی تا. تا: می خواهی که.

۶، ۵ — ما، قل، حر، تا: همه خلق بر طبق. یو: خلق بر طبق. پا، کر: همه خلق بر طبق.

باز گوید نیز سِرِّ مَلِکَانَ را نشاید. و نشانِ این در شریعت آن است، کہ ہر کَسُّ کہ سِرِّ عاصیانِ آشکارا کُند اور اتا زیانہ ز نند و فاسق گردد، و گواہی از عاصی نپذیرند، و گواہی از پردہ در نپذیرند. کسی کہ سِرِّ عاصیانِ آشکارا کُند اورا چُنین پیش آید، آن کَسُّ کہ سِرِّ حَقُّ آشکارا کُند اورا ۳ خود چہ پیش آید؟ قَوْلُهُ:

فَنَفَرَتِ الْقُلُوبُ مِنْهُ ، وَأَنْصَرَفَتِ الْأَنْفُوسُ عَنْهُ — دل ہا از این سخنان برمید، و تن ہا از

صحبَتِ این طایفہ برگشت. ۶

یعنی، چون خَلَقُ مَدَّعِیَانِ نا اہلان را بدیدند، از ایشان حقیقتِ طَلَبِ کردند و نیافتند، و آن کسان کہ اہلِ حقیقت بودند پنهان بودند، و آنچ داشتند پنهان کردند، و این مذهب را

۵۶-ما

← ۶ — ما: و بتو نمایند محالست سر خلق را. یو، قل، حر، کر: و بتو نمایند سر (سر) خلق. پا: و بتو بنمایند سر حق. تا: و بتو نمایند محال است سر خلق. * ما: نکہ دار کہ ہر کہ سر بند کان. یو، قل، حر، پا، کر، تا: نکاہ دار (پا: نکاہ دار) ہر کی (حر: ہرک۔ پا، کر، تا: ہر کہ) سر (سر) ملککان .

۱ — ما: نیز سر. یو، قل، حر، پا، کر، تا: سر (سر). * ما، تا: و نشان این در شریعت آنست کہ ہر کس کہ (کہ ہر کس کہ) سر عاصیان. یو، پا، کر: نشان این بشریعت آنست کی ہر کہ (پا، کر: کہ ہر کسی کہ مر) سر عاصیان را (عاصیانرا). قل، حر: نشان این بشریعت آنست کی ہر کسی کہ (کہ کسی کہ) سر (سر) عاصیان (عاصی).

۲ — ما، تا: اورا تازیانہ ز نند. یو، قل، حر، کر: تازیانہ خورد. پا: مرورا چنن تازیانہ خورد (نسخہ بدل: مرورا ہشتاد چنن تازیانہ خورد). — در حاشیہ نسخہ پا: سرتِ خواہی سلامت سرنکھدار. * ما: از عاصی. یو: از عاصی را. قل: عاصیان. حر: عاصی. پا، تا: آن عاصی. کر: آن فاسق (نسخہ بدل: آن عاصی). * ما: از بردہ در نپذیرند. یو: ان کس کہ بردہ کسی نپذیرند. قل: بردہ دریدہ بنہ پذیرند. حر: بردہ درندہ نپذیرند بس. پا، کر: پردہ درندہ نپذیرند. تا: آن پردہ در نہ پذیرند.

۳ — ما، قل، حر، پا، کر، تا: سر (سر). یو: مر سر. * ما: کند اورا چنن بیش اید انکس کہ سر حق. یو: می کند اورا خود چنن بیش اید بس کسی کہ سر حق. قل: کند مرورا چنن بیش اید بس انکس کہ سر حق تعالی. حر: کند اورا چنن باشد و این بیش اید آنکس را کہ سر حق. پا، کر: کند مرورا چنن است پس کسی کہ سر حق. تا: کند اورا چنن پیش آید اورا کہ سر حق.

۳، ۴ — ما، قل، پا، کر، تا: اورا خود. یو: ویرا خود. حر: ندارد.

۴، ۵ — ما، قل: قولہ فنفرت. یو، پا، کر: باز کفت فنفرت. حر، تا: فنفرت.

۵ — ما، قل، حر، پا، کر: دلہا (حر: کفت دلہا) ازین سخنان. یو، تا: دلہا ازین سخنا.

۷ — ما، تا: مدعیان نا اہلانرا (نا اہلان را). یو، پا، کر: مر مدعیان نا اہلانرا. قل: مر مدعیان نا اہل را. حر: مدعیانرا

و نا اہلانرا. * ما، یو، قل، حر، تا: حقیقت. پا، کر: حق. ←

پیش کسی حقیقتی نیافتند، از بهر آنک، به اهلان راه نیافت، و بانا اهلان حقیقت ندید، طبعها از این مذهب گریزان گشت، و دلها او را منکر گشت، و هرک ایشان را دید از ایشان بگریخت. ۳ و گفتند: این مذهب را اصل نیست، و این طریق را حقیقت نیست، اگر حقیقت استی، بر مدعیان بر، نشان پیدا استی.

روزی شبلی، رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ، خبر یافت که جایی مردی بزرگ هست، به زیارت او رفت، چون او را از دور بدید برگشت، و گفت: لَيْسَ مِنْ دَوَابِّ الْأَرْضِ طَبْلٍ - اسب آخری نیست. - معنی

← ۷، ۸ - ما، پا، کر، تا: و نیافتند و ان کسان که (و انکسانکه). یو، قل: و نیافتند و انکسها که. حر: نیافتند و آنان که. ۸ - ما، حر: بودند بنهان بودند وانج (و آنچه) داشتند. یو، قل: بودند بنهان بودند وانج (و آنچه) دانستند. پا، کر: بودند و آنچه دانستند. تا: بوده اند پنهان بوده اند و آنچه داشتند. * ما، تا: و این. یو، قل، پا، کر: مرین (کر: مرین). حر: این.

۱ - ما، تا: حقیقتی نیافتند (نیافت) از بهر آنک (از بهر آنکه) با اهلان راه نیافت و بانا اهلان حقیقت ندید. یو: حقیقتی نیافت از آنک با اهلان راه نیافت و بانا اهلان حقیقت ندید. قل: حقیقتی نیافتند از بهر آنک بانا اهلان حقیقت ندید و با اهلان راه نیافت. حر: حقیقت نیافت از بهر آنک اهلانرا نیافتند و بانا اهلان حقیقت ندیدند. پا، کر: حقیقت نیافت (نیافتند) از بهر آنکه اهلان (با اهلان) نیافت و بانا اهلان حقیقت ندید.

۲ - ما، یو، قل، حر، تا: کشت. پا، کر: کشتند. * ما، تا: او را منکر کشت و هرک (و هر که) ایشانرا دید (دید). یو، قل، پا، کر: مر او را (مرورا) منکر کشت هرکی (و هرکی - هر که) مر ایشانرا (مریشانرا) دید. حر: ویرا منکر شد هرک ایشانرا بدید.

۲، ۳ - ما: بگریخت و گفتند این. یو: بگریخت و گفتند کی این. قل: بگریخت و گفتند مرین. حر: تا: بگریخت و گفت این. پا: گریزان شد و گفتند مرین. کر: گریخته شد و گفتند مرین.

۳ - ما، حر، تا: و این. یو، قل، پا، کر: و مرین (و مرین).

۳، ۴ - ما، یو، قل، پا، کر: اکر (یو: و اکر) حقیقتستی (حقیقت استی) بر مدعیان بر (بر مدعیان) نشان پیدا استی (بیداستی - بیداستی). حر: اکر حقیقت داشتی مدعیانرا نشان پیدا بودی. تا: اکر حقیقتستی بر مدعیان نشان پیدا استی.

۵ - ما، تا: شبلی رحمه الله علیه (رحمة الله) خبر یافت که جایی (جای) مردی (مرد) بزرگ هست (بزرگ است) زیارت او رفت. یو، حر، پا، کر: شبلی را رحمه الله (رحمة الله علیه) خبر دادند کی جای (دادند جایی - دادند که جایی) مردی بزرگ است (بزرگ است) زیارت وی رفت (رفت). قل: مر شبلی را رحمت الله علیه خبر دادند که جای مردی بزرگ است زیارت وی رفت.

۶ - ما، تا: چون او را از دور بدید. یو، قل، کر: از دور چون ویرا (او را) بدید. حر: از دور که او را بدید. پا: چون او را بدید. * ما، قل، حر، پا، کر، تا: لیس. یو: لیس هذا. - در حاشیه نسخه پا: لطیفه. * ما، قل، پا، کر: اسب آخری (پا: اسب آخری). یو: گفت این اسب آخری. حر: اسب آخر. تا: این اسب آخوری.

این سخن آن است، که اسبی که بران داغِ مَلِکِ ندارد، بر آخرِ مَلِکِ نَبَنَدَنَد. پس سُتوری که اورا داغِ مَلِکِ نیست سُتورگاہِ مَلِکِ را نشاید، کسی که اورا داغِ حقیقتِ نَبُوذِ حق را کی شاید؟ و ابویزید را، رَحِمَهُ اللهُ، خَبَر دادند که جانی مردی بُزُرگ است، قَصَدِ زیارتِ او کرد^۳ و دو ماهه راه برفت. چون بدان مَرَدُ رسید، اورا یافت بانگِ نمازی گفت. بَسْرِفید و خویو بر آورد و بینداخت. ابویزید هم از آن جا باز گشت، تابه بِسْطامِ نیامد کس با او سخن نیارست گفتن. چون به بِسْطامِ رسید، اورا گفتند: راهی بدین دوری برفتی، چرا آن مَرَد را نادیده باز گشتی؟^۶ گفت: آنچه مرا بایست دیدم، بی ادب است، و بی ادبان را باحق، تَعَالی، صحبت نَبُوذ. اگر

- ۱ - ما: انست که اسبی که بران داغِ مَلِکِ ندارد بر آخرِ مَلِکِ نَبَنَدَنَد. یو، قل: انست که بر آخرِ مَلِکِ نَبَنَدَنَد اسبی را کی ران (که بران) داغِ مَلِکِ ندارد. حر: انست بر آخرِ مَلِکِ نَبَنَدَنَد سُتور را که بران وی داغِ نَباشد. پا، کر: که باخر (باخر) نَبَنَدَنَد اسبی که بران داغِ مَلِکِ نَبُوذ. تا: والله اعلم انست که اسبیکه بران داغِ مَلِکِ ندارد بر آخرِ مَلِکِ نَبَنَدَنَد.
- ۲، ۱ - ما، پا، کر، تا: بس سُتوری که (سُتوریکه - سُتور را که - پس سُتوریکه) اورا.
- ۲ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: نیست. حر: نَباشد. * ما، تا: نشاید کسی که (کسیکه) اورا. یو: نشاید کسی کی مر اورا. قل، حر، پا، کر: نمی شاید کسی که مرورا (ویرا - اورا).
- ۳ - ما: و ابویزید را رَحِمَهُ اللهُ خَبَر دادند که جانی مردی. یو: ابویزید بسطامی را قدس الله روحه خَبَر دادند کی بفلان جای مردی. قل، پا، کر: و (ومر) ابویزید را خَبَر دادند رحمت الله (رحمه الله) علیه کی (که) جای (کر: جای) مردی. حر: و ابویزید را خَبَر دادند که فلان جای مردی. تا: و ابویزید را خَبَر دادند که جای مرد.
- ۳، ۴ - ما، قل، حر، تا: قصد زیارت او کرد و (وی کرد - وی کرد و) دو ماهه راه برفت. یو: زیارت وی رفت دو ماهه راه بود. پا، کر: قصد زیارت وی کرد یکماه (ویک ماه) راه برفت.
- ۴ - ما، قل، تا: رسید اورا (ورا) یافت بانگ. یو: برسد دید کی بانگ. حر: رسید ویرا یافت که بانگ. پا، کر: برسد اورا یافت همی بانگ (همی باز). * ما: می گفت بسرفید و خویو بر آورد. یو: می گفت در میان بانگ نماز بسرفید و خند و بر آورد. قل، پا، کر: کرد اندر میان بانگ نماز بسرفید و خویو (و خویو - و خوی) را بر آورد. حر: می کرد در میان بانگ نماز بسلفید و خویو بر آورد. تا: می گفت و بسرفید و خویو بر آورد.
- ۵ - ما، یو، قل، حر، تا: ابویزید. پا، کر: ابویزید.
- ۵، ۶ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: تا: تا: تا: تا: بسطام نیامد (حر: نیامد - پا: بیامد) کس با او (وی) سخن نیارست گفتن چون بسطام رسید (پا: آمد) اورا (مرورا) گفتند (پا: پرسیدند - کر: ازان مَرَد را برسیدند) راهی (حر: راه) بدین دوری (حر: بدین درازی). یو: تا بسطام برسد اورا برسیدند کی راهی بدین دوری.
- ۶ - ما، تا: جرا ان مَرَد را نادیده (نادیده). یو، قل، حر، پا، کر: ان (مران) مَرَد را نادیده (حر: نادیده - کر: ناندیده).
- ۷ - ما، قل، حر: انج (آنچه) مرا بایست. یو، پا، کر: انج مرا (مرآنچه) بایست دیدن. تا: آنچه مرا میبایست. * ما، حر، پا، کر، تا: و بی ادبان را باحق (باحق). یو، قل: و مر بی ادبان را (و بی ادب انرا) باحق.

این مقدار بی ادبی، نزدیک بزرگان قطع صحبت باری آرد، آن کس را که به همه عمر یک آدب بجای نیاورده است، طمع کردن به صحبت وی محال است. قوله:

۳ فَذَهَبَ الْعِلْمُ وَأَهْلُهُ، وَالْبَيَانُ وَفِعْلُهُ - این علم بر رفت و اهل این علم با این علم بر رفتند، و بیان این مذهب و کار کردن بدین مذهب از میان برخاست.

یعنی، چون آن کسان که اهل حقیقت بودند پنهان گشتند، و آنچه داشتند پنهان کردند، و آن کسان که خویشان را بدین مذهب موصوف کردند حقیقت نداشتند، خلق بیش از این مذهب جایی نشان نیافتند، مذهب مندرس گشت، و از دل خلق یک بارگی برخاست، و آن کسان که اهل بودند از میانه بر رفتند، و علم با خود ببرند، کس نماند که این مذهب را بیان کردی، و فعل نیز از میانه برخاست، از بهر آنکه، فعل به بیان بجای توان آوردن، و بیان از علم توان کردن،

۱ - ما، تا: قطع صحبت باری آرد (میآرد) ان کس (آنکس) را که همه (همه) عمر. یو: قطع صحبت می بار آرد بس ان کس کی اندر همه عمر. قل، پا: قطع صحبت بار آرد (آرد) مر آنکس را کی اندر همه عمر (که اندر همه). حر: قطعیت بار آرد بس آنکس را که در عمر خویش. کر: قطع صحبت بار آرد مر آنکس را که اندر همه عمر.

۲ - ما، قل: نیاورده است طمع کردن. یو، پا، کر: نیاورد دست (نیاورد است) طمع کردن. حر: نیارذ طلب کردن. تا: نیاورده است طمع. * ما، قل: بصحبت وی. یو، پا، کر: بصحبت. حر: صحبت حق. تا: بصحبت داشتن.

۳، ۲ - ما، قل: قوله فذهب. یو، حر، پا، کر، تا: فذهب.

۳ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: این (حر: کفت این) علم بر رفت. یو: این علم بر رفت و بیان این مذهب. * ما، یو، قل، حر، کر، تا: باین. پا: باین. - در دو نسخه پاو کر: از، و بیان، تا، یعنی، نیامده است.

۴ - ما، یو، قل: بدین. حر، تا: باین. * ما، حر، تا: از میان برخاست (تا: برخواست). یو، قل: از میانه برخاست.

۵ - ما، تا: ان کسان که (آنکسانکه). یو، قل: ان کسها کی. حر: آنان که. پا، کر: آنکسانی که. * ما، یو، حر، پا، کر: وانج (و آنچه) داشتند. قل، تا: وانجه (و آنچه) دانستند.

۶، ۵ - ما، تا: وان کسان که (و آنکسانکه) خویشان را بدین (باین) مذهب موصوف کردند حقیقت (حقیقتی) نداشتند یو: وان کسها کی خویشان بدین مذهب موصوف کردند حقیقت نداشتند. قل: وان کسها کی خویشان بدین مذهب منسوب کردند حقیقت نداشتند. حر: وان کسان که خویش باین مذهب منسوب کردند حقیقت نداشتند. پا، کر: وان کسان که خویشان بدین موصوف کردند حقیقت نداشتند.

۷ - ما، قل، پا، تا: جای. یو، حر: جایی. کر: جایی. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: مذهب. حر: ومذهب. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: واز دل خلق یکبارگی برخاست. تا: و بیبکارگی از دل خلق برخواست. * ما، تا: وان کسان که (و آنکسانکه). یو: ان کسها کی. قل: وان کسها که. حر: وانان که. پا، کر: آنکسانکه.

۸ - ما، تا: بر رفتند و علم با خود. یو، قل، پا، کر: بر رفتند (کر: بر رفتن) علم با خویشان. حر: نرفتند و علم با خویشان. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: کس. تا: و کس. * ما، قل، حر، تا: که این. یو، پا: کی (که) مرین. کر: که مر این. ←

و علم از اهل توان گرفتن. چون اهل شد علم شد، و چون علم شد بیان شد، و چون بیان شد فعل شد. و این تنها در علم حقیقت نیست، در علم شریعت نیز همین است، چنانکه پیغمبر، علیه السلام، گفت: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ أَنْتَزَاعًا يَنْتَزِعُهُ مِنَ النَّاسِ، وَلَكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ، فَإِذَا لَمْ يَبْقَ عَالِمٌ، اتَّخَذَ النَّاسُ رُؤَسَاءَ جُهَالًا، فَسُئِلُوا، فَأَفْتَوْا بِغَيْرِ عِلْمٍ، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا.»^۳ چون علم شریعت را حال این باشد، که هر گاه نااهلان جای اهلان بگیرند، خود گم کردند و خلق را گم گردانند، پس علم حقیقت خود چگونه باشد، که نااهلان دعوی حقیقت کنند، که حقیقت^۶ خاص را است و شریعت عام را. فوات علم عموم چنین کند، فوات علم خصوص چگونه کند؟

← ۹، ۸ - ما، تا: و فعل نیز از میانه برخاست (برخواست). یو، قل، حر، پا، کر: فعل نیز از میانه (کر: از میان) برخاست.

۹ - ما، یو، حر، تا: بجای توان (حر: تو آن) آوردن. قل، پا، کر: توان بجای آوردن (کر: آوردند - نسخه بدل: آوردن). * ما، یو، قل، پا، کر، تا: توان کردن. حر: توان کرد.

۱ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: چون (تا: که چون) اهل شد علم شد. حر: چون اهل شد. - در نسخه پا: همه جا، زیر شد، رفت، آورده است. - در حاشیه نسخه پا: خذوا العلم من افواه الرجال حیث یحکی...

۲ - ما، تا: در علم حقیقت. یو: علم حقیقت را. قل، حر، کر: بعلم حقیقت. پا: خاص بعلم حقیقت. * ما، قل، تا: در علم (بعلم) شریعت نیز همین است. یو: بل علم شریعت را همین است. حر: که بعلم شریعت نیز همین است. پا، کر: بعلم شریعت همین است. ۲، ۳ - ما، پا، کر: پیغمبر علیه السلام (صلی الله علیه وسلم) گفت. یو: پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم. قل، حر: پیغمبر صلی الله علیه (علیه السلام) گفت. تا: پیغمبر علیه السلام میگوید.

۳ - ما، یو، حر، تا: ان الله تعالی. قل، پا، کر: ان الله. * ما، قل، حر، پا، کر، تا: ینتزع (کر: بنزع) من الناس. یو: ینتزع. - در حاشیه نسخه پا: مفعول مطلق من غیر فعله او مقدم علی فعله.

۴ - ما، حر: عالما. یو، قل، پا، کر، تا: عالم. * ما، قل، حر، پا، کر، تا: رؤسآ جهالا. یو: رؤسآ جهالا. - در حاشیه نسخه پا: وقال صلی الله علیه وسلم لم یزل امر بنی اسرائیل مسدما حتی کثر فیهم اولاد السبایا ففاسوا بما لم یکن بما قد کان فضلوا و اضلوا و کل اولاد السبایا غیر رشید حدیث شرح البیاق است بحال این مبتدعان.

۵ - ما: که هر که. یو: کی هر گاه کی. قل: کی هر گاه. حر: هر گاه که. پا، کر: که هر گاه که. تا: هر گاه. * ما، یو، قل، حر: بکیرند خود کم کردند. پا، کر: کیرند خود کم کردند. تا: بکیرند هم خود را کم کنند. * ما، یو، قل، پا، کر: و خلق را. حر: و حق را. تا: و هم خلق را.

۶ - ما، یو، حر، تا: بس علم (حر: علم) حقیقت خود چگونه باشد. قل: بس علم حقیقت را چگونه باشد. پا، کر: بس علم حقیقت خود چگونه بود.

۷ - ما، یو، حر، پا، کر: خاص را است (راست). قل، تا: خاص را. * ما، یو، قل، تا: عام را. حر: عالم را چون. پا، کر: عوام را. - در حاشیه نسخه پا: و نیز چون شریعة از توحید و معرفت صفات ثبوتی و سلبی خاص و عام مخاطب اند و بعض احکام شریعت نسبت بعام دروفی روا بود. * ما، یو، قل، پا، کر: جنین کنند. حر: جنین می داند کردن. ←

عِلْمٍ شَرِيعَتٌ شَائِدٌ كَه فَاسِقِي بَدَانَد، وَعِلْمٍ حَقِيقَتٌ جُزْ صِدِّيْقَانُ نَدَانَد. اَن عِلْمٌ كَه فَاسِقَانُ شَائِدٌ كَه بَدَانَد، چَوْن نَاهِلِي دَر اَن جَا اُفْتَدُ ضَالٌّ وَمُضِلٌّ كَرْدَد، تَا كُمُّ شَوْدُ وَخَلْقٌ رَا كُمُّ كَرْدَانَد، پَسْ
 ۳ اَن عِلْمٌ كَه جُزْ نَصِيْبِ صِدِّيْقَانِ نِيَاْمَدَه اَسْت، هَر گَاه نَاهِلِي دَر اَن جَا خَوْضٌ كُنْدُ وَخَلْقٌ رَا
 بَر اَن دَعْوَتٌ كُنْدُ، مُخَاظِرَه بَاشَد، كَه عَالَمِي بَه سَبَبِ اَو بِي رَاه كَرْدَد، وَفْتَنَةُ اَو دَر خَلْقِ بَتَر اَز فْتَنَةُ
 اِبْلِيسُ كَرْدَد. وَنَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ خِذْلَانِ اللّٰهِ، تَعَالَى. قَوْلُهُ:

۶ فِدَاعَانِي ذَلِكَ اِلَى اَنْ رَسَمْتُ فِي كِتَابِي هَذَا وَصَفَ طَرِيْقَتِيهِمْ، وَبَيَّانَ نِخْلَتِيهِمْ وَسِيْرَتِيهِمْ،
 مِنْ الْقَوْلِ فِي التَّوْحِيْدِ وَالصِّفَاتِ وَسَائِرِ مَا يَتَّصِلُ بِهٍ مِمَّا وَقَعَتْ فِيْهِ الشُّبُهَةُ عِنْدَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ
 مَذَاهِبَهُمْ، وَلَمْ يَخْدُمْ مِثْلَهُمْ - كَفْتُ بَخَوَانَد مَرَا اَن، بَدَان كَه پَدِيْد كَرْدَم دَر كِتَابِ خَوِيْشِ

← تا: چنین کنند. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: چگونه کند. تا: چگونه کنند.

۱ - ما، قل، حر، پا، کر: علم شریعت شاید که فاسقی (حر: که فاسق). یو: شریعت شاید که فاسقی. تا: علم شریعت را
 روا باشد که فاسقی. * ما، قل، حر: و علم حقیقت. یو، پا، کر: علم حقیقت. تا: و علم حقیقت را.

۱، ۲ - ما، پا، کر: ان علم که فاسقان (فاسقانرا) شاید که بدانند. یو، قل: ان علمی کی (که) فاسقان شاید کی بدانند. حر:
 آن علم که شاید که فاسقی بدانند. تا: آن علم که روا باشد که فاسقان بدانند.

۲ - ما، قل، تا: چون ناهلی در انجا. یو: ناهلی در ان. حر: چون ناهلی در ان علم. پا، کر: ناهلی اندر انجا. * ما، قل،
 پا، کر: تا کم شود. یو: تا کم کردد. حر: تا کمراه شود. تا: و کم شود.

۳ - ما، حر، تا: ان علم که جز. یو، پا، کر: ان علمی کی (که) جز. قل: این علم که. * ما، حر، تا: نیامده (نیامده) است.
 یو، پا، کر: نیامدست (نیامد است). قل: بیامده است. * ما، تا: هر که (هرگاه که) ناهلی در انجا. یو، قل، پا، کر:
 هرگاه کی (هرگاه - هرگاه که) ناهلی (کر: اهلی) اندر انجا. حر: هر که که ناهلی در آن جای.

۴ - ما، حر، تا: بران (بآن - با آن) دعوت کند. یو، قل، پا، کر: بدان دعوت کنند (کنند). * ما، تا: او بی راهی راه (بیراه)
 کردند و فتنه او در. یو، قل، پا، کر: وی بی راه (بیراه) کردد و فتنه وی (فتنه) وی اندر. حر: وی کم راه کردند
 و فتنه وی در. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: بتراز. حر: چون.

۵ - ما، یو، حر، تا: و نعوذ. قل، پا، کر: نعوذ. * ما: الله تعالی. یو، قل، پا، کر، تا: الله. حر: الله عز وجل.

۵، ۶ - ما، قل: قوله فدعانی. یو، حر، پا، کر، تا: فدعانی.

۶ - ما، تا: ان وصفت (نسخه بدل ما: ان رسمت). یو، قل، حر، پا، کر: ان رسمت. * ما، قل، پا: تحلیهم (تحلیهم - نسخه
 بدل پا: نخلتهم). یو، حر: نخلتهم. کر: نخلتهم. تا: دین ملتهم.

۷ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: من القول. یو: عن القول. * ما، یو، حر، پا، کر، تا: وسائر (وسایر) ما. قل: وما.

۸ - ما، یو، حر: کفت (کفتا) بخواند مرا ان بدان که (کی). قل: کفتا بخواند مرا بان بیان. پا: بخواند مرا بدان آنکه. کر:
 بخواند مرا ان بدان که. تا: کفت بخواند مرا با آنکه. * ما، تا: در کتاب. یو، قل، پا، کر: اندر کتاب. حر: درین کتاب.

وصفِ راهِ ایشان، و بیانِ مذهبِ ایشان و سیرتِ ایشان، از آنچه گفته اند در توحید و صفات و دیگر چیزها که بدین پیوندد، از آنچه در او شبهت افتد نزدیک آن کس که مذهبِ ایشان نشناخته باشد، و پیرانِ ایشان را خدمت نکرده باشد.

۳ معنی این سخن آن است، که پدید می‌کند که علت چه بود مرتصنیف کردن این کتاب را. و آن آن بود، که در پیش یاد کردیم، که چون نااهلانِ خویشتن را بدین مذهب منسوب کردند، و اهلِ حقیقت آنچه داشتند پنهان کردند، نزدیکِ خلق چنان افتاد که این مذهب را اصل نیست، ۶ بیرون دادند این مذهب را و اهل این مذهب را. و این حال بدان آورد تا آن کتاب را جمع کردم، تا هر که در او نگردد داند که مذهب راست است، و کثری در مدعیان مذهب است نه در مذهب،

۱ — ما، یو، قل، تا: راه ایشان و بیان مذهب ایشان و سیرت ایشان. حر: راه و مذهب و سیرت ایشان. پا، کر: راه ایشان. * ما، تا: در توحید و. یو، قل، پا، کر: اندر توحید و. حر: در توحید و در.

۲ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: که (کی) بدین. تا: که باین. * ما، یو، تا: از آنچه (تا: و از آنچه) در و (یو: در وی) شبهت افتد نزدیک آن کس که (ان کسی کی - آنکس که). قل: از آنچه اندر وی شبهت اید بنزدیک آنکس که. حر: از آنکه از وی شبهت افتد نزدیک آنکسی که. پا، کر: و آنچه اندر وی شبهه افتد نزدیک آنکسی که.

۳ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: خدمت (خدمت). تا: خدمت.

۴ — ما، حر: که بدین می‌کنند (می‌کنند) که. یو، قل، پا، کر: کی (که) همی پدید کند کی (که). تا: که پدید میکند. * ما، یو، قل: چه بود مر. حر، پا، کر: تا: چه بود. * ما، یو، قل، پا، کر: تا: این کتاب را (کتاب را). حر: این کتاب. ۵ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: وان. تا: و آن علت. * ما، یو، حر، تا: که (کی) در پیش. قل، پا، کر: که اندر پیش (پیش). * ما، قل، حر، پا، کر: تا: که (کی) جون. یو: جون. * ما، یو، حر، تا: خویشتن را (خویشتن) بدین (باین) مذهب. قل: بدین مذهب خویشتن. پا، کر: خویشتن بدین.

۶ — ما، یو، تا: آنچه داشتند. قل، حر، پا، کر: آنچه (آنچه) دانستند. * ما، قل، حر، تا: نزدیک (تا: نزدیک نزدیک) خلق چنان افتاد که این (که مرین). یو، پا، کر: چنان (چنان) افتاد نزدیک خلق کی مرین (که مرین - که مرین). * ما، یو، قل، پا، کر: تا: اصل. حر: اصلی.

۷ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: بیرون دادند این مذهب را (پا: مذهب) و اهل این مذهب را. تا: بترک این مذهب بگفتند و اهل این مذهب را التفات نکردند. * ما: و این حال بدان آورد تا آن کتاب را. یو، قل، پا، کر: مرا بدان آورد (آورد) این حال تا این کتاب. حر: تا مریدان و اهل این مذهب را بدان آوردند تا این کتاب. تا: و این حال مرا بان آورد تا این کتاب را.

۸ — ما، حر، تا: تاهر که در و (بوی) نکرد داند که. یو، قل، پا، کر: تاهر کی (هر که) بدو (بوی) اندر نکرد بدانند کی (داند که - بدانند که). * ما، حر، تا: و کثری در. یو، قل، کر: کثری اندر. پا: کثری. * ما: نه در. یو، پا، کر: نه اندر. قل، حر، تا: نه اندر (نه در) اصل.

تا اگر طعنی کند در کژی مدعیان کند نه در اصلِ مذهب، تادینِ او را زیان ندارد. و این چنان است، که اگر کسی از بازرگانِ خیانت بیند، طعنِ خاینان را کند نه اصلِ تجارت را. چه، اصلِ تجارت حق است و فرمانِ شریعت است، چنانکه خدای، تعالی، گفت: «... لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ»، چون غیر تجارت را باطل خواند و تجارت را از او مستثنی کرد، درست شد که تجارت حق است. و نیز گفت: «فَإِذَا قُضِيَتْ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِن فَضْلِ اللَّهِ»، بیش تر مفسران بر آنند که این فضلِ خدای، تعالی، کسب است، تا اهل سنت و جماعت بدین آیت حجت کردند که کسب فریضه است، تا خویشان را و بالِ خلق نکنند. چه، فریضه تر فریضه، بار کشیدن است و بار نماندن.

- ۱ — ما، یو، پا، کر، تا: کند در (اندر) کژی مدعیان کند نه در. قل: اندر کژی مدعیان کنند نه اندر. حر: در مدعیان کنند نه در. * ما، پا، کر، تا: اورا. یو، حر: ویرا. قل: ورا. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: واین. حر: این.
- ۲ — ما، پا، کر: از بازرگان خیانت بیند. یو، حر، تا: از بازرگانان خیانت (تا: خیانتی) بیند (حر: کند). قل: را از بازرگانان خیانت بیند. * ما، حر، تا: خائناترا (خاینانرا) کند. یو: خاینان را باید کرد. قل، پا، کر: خاینانرا باید کردن. * ما، قل، پا، کر، تا: چه (چه). یو: جی. حر: که.
- ۳ — ما، یو، قل، پا، کر، تا: و فرمان شریعت است (شریعتست). حر: بفرمان شریعت. * ما، قل: خدای تعالی گفت. یو: خدای عزوجل گفت. حر: خداوند عزوجل گفت. پا، کر: خدای گفت عزوجل. تا: خدای میکوید.
- ۳، ۴ — لا تا کلاوا... آیه ۲۹، سوره ۴ (سورة النساء). یا ایها الذین ءامنوا لا تا کلاوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجارة عن تراض منکم ولا تقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیماً. — ما، قل: لا تا کلاوا. یو، پا، کر: ولا تا کلاوا. در نسخه حر، این قسمت: لا تا کلاوا اموالکم بینکم بالباطل، نیامده است. تا: یا ایها الذین ءامنوا لا تا کلاوا.
- ۴ — ما، یو، قل، پا، کر، تا: غیر تجارت (تجارة) را. حر: تجارة.
- ۵ — ما، تا: و تجارت (و تجارة) را از او مستثنی کرد درست شد که. یو، پا: و تجارة را (و تجارت) از وی مستثنی (مستثنی) کرد درست شد کی (که). قل: و تجارت را از وی مستثنی کرد درست شود کی. حر: و تجارة را از وی مستثنی کرد درست شود که. حر: و تجارت از وی مستثنی کرد درست که.
- ۵، ۶ — فاذا... آیه ۱۰، سوره ۶۲ (سورة الجمعة). فاذا قضیت الصلوة فانشرخوا فی الارض وابتغوا من فضل الله واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون.
- ۶ — ما، یو، قل، حر، پا، تا: بیشتر. کر: بیشتر از. * ما، قل، حر، پا، کر، تا: برانند که. یو: بران اندکی.
- ۷ — ما، حر: خدای تعالی. یو، قل، پا، کر: خدای (خدای). تا: الله. * ما، یو، قل: بدین. حر، پا، کر، تا: باین. * ما، یو، حر، پا، کر، تا: که (کی) کسب. قل: بدانکه کسب.
- ۸ — ما، یو، پا، کر: تا خویشان را. قل، حر: تا خویشان. تا: نزد حاجت تا خویشان را. * ما: نکند چه فریضه تر فریضه. —

و نیز اگر کسی از اهل غزوه در غزوه تقصیر بیند، عیب مقصّران را کند نه جهاد را، که جهاد برترین طاعت‌ها است از پس ایمان، چنانکه خدای، تعالی، گفت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ. تُوْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ»، ۳ جهاد را قرینه ایمان کرد، از بهر آنکه، ایمان به جهاد برپای باشد، و چون جهاد برخیزد مسلمانی برخیزد. و نیز جهاد پیشه پیغمبر است، علیه السلام، چنانکه گفت: «لِي حِرْفَتَانِ: الْفَقْرُ وَالْجِهَادُ». و نیز اگر کسی از سلطانان جور بیند، طعن جور جابران را کند نه اصل سلطانی را، ۶

← یو، حر، پا، کر: نکند کی (که) فریضه‌ترین فریضه. قل: نکنند که فریضه‌ترین فریضه‌ی. تا: نکنند چه فریضه‌ترین فریضه. در حاشیه نسخه پا: و عیال‌شان نشود.

۸ وسط‌راول این صفحه — ما: و بار نهادن و نیز اکر. یو، قل، حر، تا: و بار نهادن و نیز اکر (حر: و نیز). پا، کر: و بار نهادن و نیز اکر.

۱ — ما، تا: در غزوه تقصیر بیند. یو، قل، پا، کر: اندر غزوه تقصیر کند (قل: بینند). حر: تقصیر بیند. * ما، یو، تا: کند نه. قل، پا، کر: کنند (کند) نه مر. حر: بآید کرد نه.

۱، ۲ — ما، یو، حر، تا: که (کی) جهاد برترین (تا: برترین همه). قل: کی برترین. پا، کر: جهاد برتر.

۲ — ما، یو، قل، پا، کر: از بس (از پس). حر: بعد از. تا: بس از. * ما، قل، حر، کر: خدای (خدای) تعالی (عزوجل) گفت. یو: خدای گفت عزوجل. پا: گفت عزوجل. تا: خدای میگوید.

۲، ۳ — یا ایها الذین... دو آیه ۱۰ و ۱۱، سوره ۶۱ (سوره الصف). یا ایها الذین ءامنوا هل ادلكم على تجارة تنجيكم من عذاب الیم. تؤمنون بالله ورسوله وجاهدون في سبيل الله باموالكم وانفسكم ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون. — ما، قل، تا: فی سبیل الله. یو، پا، کر: فی سبیل الله باموالكم وانفسكم. حر: تنجيكم الآية.

۴ — ما، قل، حر: از بهر آنکه. یو: از بهر آن کی. پا، کر، تا: از بهر آنکه. * ما، یو، پا، کر، تا: بر بای (برپای) باشد. قل، حر: بپای (ببای).

۴، ۵ — ما، یو، قل، پا، کر، تا: و چون (چون - چون) جهاد برخیزد مسلمانی برخیزد. حر: چون جهاد برخیزد.

۵ — ما: بیشه بیغمبرست علیه‌السلام چنانکه گفت. یو: بیشه بیغمبر است علیه‌السلام کی گفت. قل: بیشه بیغمبرست صلی الله علیه چنانکه گفت. حر: بیشه بیغمبر است چنانکه بیغمبر علیه‌السلام گفت. پا: بیشه و کار بیغمبر است صلی الله علیه و سلم چنانکه گفت. کر: بیغمبر است صلی الله علیه و سلم چنانکه گفت. تا: بیشه بیغمبر است چنانکه میگوید.

۵، ۶ — ما، یو، قل، حر، پا، تا: حرفتان الفقر والجهاد (الجهاد والفقر). کر: الحرفتان جهاد والفقر.

۶ — ما، قل، حر، پا، کر، تا: و نیز اکر کسی (قل: و نیز کسی اکر) از سلطانان (کر: سلطان آن) جور بیند (کند). یو: و نیز اکر کسی از سلطان جور بیند. * ما، قل، تا: طعن جور (مرجور) جابرانرا کند نه (نه مر). یو: طعن مرجور سلطانرا باید کرد نه. حر: طعنه جور جابرانرا کنند نه. پا، کر: طعن مرجور جائر (جابر) را باید کردن نه.

از بهر آنک، سلطان سایه خدا است، چنانک پیغمبر، علیه السلام، گفت: «السلطان ظلُّ الله في الأرض»، و خدای، تعالی، فرمود طاعت داشتن سلطان، چنانک گفت: «... أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولی الامر منکم»، بیش تر مفسران بر آنند، که اولی الامر سلطان است. و نیز اگر کسی در فرزندان رسول، علیه السلام، محالی بیند، طعن در کننده محال کند نه در اصل قرابت رسول، که دین او را زیان دارد. که پیغمبر، علیه السلام، هم چنانک کتاب خدای را به اُمت زهار نهاد، فرزندان خود را نیز زهار داد و گفت: «... کتاب الله، تعالی، وعترتی». ۶

- ۱ — ما: سایه خدا است چنانک پیغمبر ان علیه السلام گفت. یو: سایه خداست کی. قل: سایه خداست عزوجل چنانک پیغمبر علیه السلام گفت. حر: سایه خداست چنانک پیغمبر گفت. پا، کر: سایه عرش خداست عزوجل چنانک پیغمبر (پیغمبر) گفت صلی الله علیه وسلم. تا: سایه خداست چنانک پیغمبر علیه السلام گفت.
- ۲ — ما، قل: و خدای تعالی (عزوجل) فرمود طاعت داشتن سلطان چنانک گفت. یو: و خدای عزوجل بطاعت داشتن سلطان فرمود کی. حر: و خداوند عزوجل بفرمود طاعت داشتن سلطانرا چنانک گفت. پا، کر: خدای فرمود طاعت داشتن سلطانرا چنانک گفت. تا: و خدای تعالی اطاعت داشتن سلطان فرموده است چنانک میگوید.
- ۳، ۲ — اطیعوا... آیه ۵۹، سوره ۴ (سورة النساء). یا ایها الذین ءامنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم فان تنازعتم فی شئ فردوه الی الله و الی الرسول ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الآخر ذلك خیر و احسن تاویلا. — ما، یو، قل، حر، کر: اطیعوا. پا، تا: و اطیعوا. ما، قل، حر، پا، کر، تا: و اولی الامر. یو: و اولوا الامر.
- ۳ — ما، یو، قل، پا، کر، تا: بیشتر. حر: بیشتر. * ما، یو، پا، کر، تا: که (کی) اولی الامر. قل: کی اولی الامر منکم. حر: که اولوا الامر.
- ۴ — ما، یو، قل، حر، تا: و نیز کر. پا، کر: و نیز. * ما، قل، حر، تا: در (اندر) فرزندان. یو، پا، کر: در (اندر) فرزندان. * ما، تا: علیه السلام (محالی) محالی (محالی و ناشایستی) بیند طعن در کننده محال کند نه در. یو، قل: علیه السلام محال (محالی) بیند طعن مران کننده (کننده) محال را کند نه. حر: علیه السلام محالی بیند طعن ان کننده محال را کند نه. پا، کر: صلی الله علیه وسلم محال بیند مران کننده محال را (محالی را) عیب کنند نه مر (نه).
- ۵ — ما، تا: رسول. یو: سید را علیه السلام. قل: رسول را علیه السلام. حر: رسول را و اگر طعن کند اصل قرابت رسول را. پا، کر: رسول را. * ما: که دین او را. یو: کی دین ویرا. حر: دین را. پا، کر: که مردین وی را. تا: که دین او مرا. — در نسخه قل: از، که دین، تا، هم چنانک، نیامده است. * ما، یو: که (کی) پیغمبر (پیغمبر) علیه السلام (علیه السلام). حر: بیش که رسول علیه السلام. پا، کر: پیغمبر (پیغمبر) گفت صلی الله علیه وسلم. تا: ندارد.
- ۶، ۵ — ما: هم چنانک کتاب خدای را بامت زهار نهاد. یو: هم چنان کی کتاب خدای را تعالی زینهار نهاد. قل، پا، کر: هم چنان (همچنان) چون کتاب خدای عزوجل را (عزوجل) بامت زینهار نهاد (نهاد با). حر: هم چنانک کتاب عزوجل بامت زینهار نهاد. تا: که هم چنانک پیغمبر علیه السلام کتاب خدای بامت زینهار نهاد.
- ۶ — ما، تا: خود را نیز زهار داد (نهاد) و گفت. یو، قل، حر، پا، کر: خود را هم (خویش را نیز هم - خویش را نیز) زینهار نهاد گفت. * ما: الله تعالی. یو، قل، حر، پا، کر، تا: الله.

و نیز اگر کسی در علمای محالی بیند، آن کُننده محال را عیب کند نه علم شریعت را، که اسلام به علم شریعت برپای است، و ستون دین علمای اند، بدانکه، علمای شریعت را | خلاف کنند شریعت ویران نگردهد. و جمله جواب آن است، که چون سلطان عمر خطاب باشد، و غازی علی بن ۳ ابی طالب، و تاجر عبد الرحمن بن عوف، و فقیه عبد الله بن مسعود، و مقری ابی بن کعب، و اهل بیت حسن و حسین، لاجرم اهل تصوف سلمان و صهیب و بوذر و بلال باشند، رضی الله عنهم. چون سلطان جایز گردد، و تاجر خاین گردد، و علوی فاسق گردد، و عالم مرتشی گردد، و غازی ۶ اهل غلول گردد، لاجرم صوفی نیز سرودگویی و پای کوب بود، و اهل هر زمانی به هم ساخته اند.

۵۸-۱۰

- ۱ - ما، یو، قل، حر، تا: و نیز اکر. پا، کر: و نیز. * ما: در علمای محالی. یو، قل، پا، کر: اندر علمای محالی (پا، کر: محال). حر: از ما عالمی محال. تا: در علمای ناشایستی. * ما، قل، حر، پا، کر: ان (مران) کُننده محال را. یو: مران محال کُننده را. تا: کُننده محال را. * ما، یو، حر: کُننده علم (علم را) و شریعت را که (کی). قل، پا، کر: کند (کُنند) نه مر علم را و شریعت کی (و شریعت را که). تا: نه علم و شریعت که.
- ۲ - ما، یو، حر، پا، کر، تا: بعلم. قل: بر علم. * ما، حر: بر پای است (بر بایست). یو، قل: بپای است (ببایست). پا: بپایست. کر: بپایست. تا: برپاست. * ما، قل: بدانکه علمای. یو: نه انکه علمای. حر: بانکه علمای. پا، کر: بدانکه علمای. تا: و با آنکه علمای. * ما، قل، حر، پا، کر، تا: خلاف کنند (کر: کُنند و). یو: خلاف کند.
- ۳ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: ویران نکردد و جمله (حر: نکردد و جمله). یو: ویران کردد و جمله. * ما، یو، قل، حر، کر، تا: که (کی) جون. پا: که. * ما، یو، قل: عمر خطاب. حر، پا، کر: عمر بن الخطاب. تا: عمر ابن خطاب.
- ۴ - ما، حر: ابی طالب. یو، قل، پا، کر: ابی طالب باشد. تا: ابوطالب. * ما، حر، تا: بن عوف. یو، قل، پا، کر: عوف (بن عوف) باشد. * ما، حر: بن مسعود. یو: مسعود و عبد الله عمر باشند. قل، پا، کر: بن مسعود باشد. تا: مسعود. * ما، قل: بن (ابن) کعب. یو، پا، کر: بن کعب باشد. حر: ابن ابی کعب. تا: کعب.
- ۵ - ما، تا: حسین (حسن) و حسین و اهل. یو، حر: حسن و حسین باشند لاجرم اهل. قل، پا، کر: حسن (کر: امام حسن) و حسین باشد. * ما، یو، پا، کر، تا: و بوذر. قل، حر: و ابوذر. * ما، تا: و بلال رضی الله عنهم. یو: و بلال باشد رضی الله عنهم. قل، حر، پا، کر: و بلال باشند رضی الله (کر: الله تعالی) عنهم اجمعین (حر: اجمعین و).
- ۶ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: جایز (جائر). تا: جابر. * ما، یو، قل، پا، تا: و تاجر. حر: و بازار کان. کر: تاجر. * ما: مرتشی. یو: و قاضی مرتشی شوند. قل، حر، پا، کر، تا: مرتشی کردد.
- ۷ - ما، تا: و صوفی. یو: کردد لاجرم صوفی نیز. قل: کردد و صوفی. حر، پا، کر: کردد (کردد و) صوفی نیز. * ما، قل: سرود کوی و پای کوب کردد اهل هر زمانی (کردد هر زمانی) بیک جای (بیکجای) ساخته اند. یو: سرود کوی و پای کوب بود و اهل هر زمانه به هم ساخته اند. حر: قول کوی و پای کوب کردد اهل هر زمانی بایکدیگر ساخته اند. پا، کر: شروی کوی (سرود کوی) و پای کوب کردد اهل هر زمانه همه بیک حال ساخته اند. تا: سرود کوی و رقص کردد و هر وقت بیکجای بسازند.

اصولِ ہمہ راست است، اَمَّا مُتَحَلِّیَانِ کَثْرًا گشته اند. اَنَّا، ہر طایفہٴ عیبِ خودِ بہ یک سوی
نہادہ اند و بہ عیبِ دیگران مشغول گشته اند.

۳ شیخ، رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ، گفت: چون در این زمانہ کسان بودند کہ مذهبِ نشناختند،
و پیران را خدمت نکردند، و اصولِ مذهبِ ندانستند، مردمان را در مذهبِ بہ غلط افکندند،
ما این کتاب را تصنیف کردیم، تا اصولِ مذهب را بیان کنیم، تا کسی بہ گزاف چیزی نگوید
۶ کہ دینِ او را زیان دارد. قَوْلُهُ:

وَكَشَفْتُ بِلِسَانِ الْعِلْمِ مَا أَمْكَنَ كَشْفُهُ، وَوَصَفْتُ بِظَاهِرِ الْبَيَانِ مَا صَلَحَ وَصْفُهُ - وَكُشَادَهُ
کردم بہ زبانِ علمِ آنچه بتوانست گشادن، و وصف کردم بہ ظاہرِ بیانِ آنچه و وصف شایست کردن.

۱ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: اصول (تا: و اصول) ہمہ. یو: اصول. * ما: متحلیان کثر. یو: اما متحلیان کثر. قل، پا:
متحلان کثر. حر: متحلیان کم. کر: منحلان کج. تا: منحلان کثر. * ما، یو، حر: انکہ. قل: انکہ. پا، کر، تا:
انکہ (آنکہ).

۲، ۱ - ما، تا: عیبِ خودِ بیک سوی (بیکسو) نہادند. یو، قل، حر، پا، کر: عیبِ خویش (پا: خویش را) بیک سوی
(بیکسو) نہادند (نہادند).

۲ - ما: مشغول گشته اند. یو، قل، پا، کر: مشغول گشتند. حر: مشغول گشته. تا: مشغولند.

۳ - ما، پا، کر، تا: رحمة الله علیہ (تا: رحمة الله) گفت (چنین میگوید رحمة الله علیہ) چون درین زمانہ (زمان) کسان (کسانی)
بودند کہ. یو: رحمة الله علیہ چنین میگوید کی چون بدین زمانہ کسها بودند کی. قل: می چنین گوید رحمت الله علیہ
چون بدین زمانہ کسها بودند کہ. حر: من چنین گفت رحمة الله کہ چون درین زمانہ قومی بودند کہ.

۴، ۳ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: نشناختند (تا: نشناخته اند) و پیران را (تا: و پیران را) خدمت نکردند (تا: نکرده اند).
حر: نشناختند.

۴ - ما، قل، پا، کر: ندانستند. یو: نیز ندانستند. حر: مذهب ندانستند. تا: ندانسته اند. * ما، یو، پا، کر: مردمان را در
(اندر) مذهب بغلط او کنندند (افکندند). قل: مردمان ما اندر مذهب بغلط افکندند. حر: مردمان را بمذهب در غلط
افکندند. تا: و مردم را در مذهب بغلط افکندند.

۵ - ما، تا: این کتاب را. یو، قل، حر، پا، کر: این مذهب. حر: این مذهب.

۶ - ما، حر، تا: کہ دینِ او را (ویرا). یو: کی مردین ویرا. قل، پا، کر: کہ مردین را (اورا).

۷، ۶ - ما، قل: قولہ و کشف. یو، پا، کر: باز کفت و کشف. حر، تا: و کشف.

۸، ۷ - ما، قل: و کشاده کردم. یو، کر: و کشاده کردیم. حر: کشاده کردیم. پا: و کشادیم. تا: و روشن کردانیدم.

۸ - ما، یو، قل، پا، کر: انج (انجہ - آنچه) بتوانست کشادن و وصف کردم (کردیم). حر: انجہ بتوانستیم کشادن و وصف
کردیم. تا: آنچه روشن شایست کردانید و وصف کردم. * ما، تا: بظاہرِ ہر بیانِ انج (بظاہرِ بیانِ آنچه) وصف
ساست (شایست) کردن. یو، قل، حر، پا، کر: بظاہرِ بیان (حر: بظاہر) انج (آنچہ) خوب امد (آمد) و وصف کردن.

معنی این سخن آن باشد - وَاللَّهُ أَعْلَمُ - که ما آن مقدار بیان کردیم که در وصف گنجید،
 وچندانی کشف کردیم که در عبارت گنجید. از بهر آنکه، آنچه مقتضی حقیقت حق است در بیان
 و عبارت ننگجد، که بیان معبر سر است، و سر مشیر حقیقت است، و حقیقت صفت حق، ۳
 و کمال حقیقت در سر ننگجد. از حقیقت حق در سر چندانی پدید آید که طاقت سر است،
 اگر فزون از طاقت سر سر را کشف افتد همه اسرار عالم زیر و زبر گردد. باز از سر زبان چندانی
 بیان کند که طاقت عبارت است، اگر کمال آنچه سر بیند به مشاهدت به بیان و عبارت پدید ۶
 آید، مستمعان در سماع هلاک شوند.

تابعی از بزرگان چنین گفته اند: مثل عبارت چون قی است، آنچه از غذا طبع را بشاید

۱ - ما، یو، پا، کر: ان باشد والله اعلم. قل، حر: انست والله اعلم. تا: والله اعلم آن باشد. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: بیان کردیم. حر: که بیان کردیم.

۱، ۲ - ما، حر، تا: که در وصف کنجید و چندانی (تا: و آن چندان) کشف کردیم که در عبارت کنجید. یو: کی اندر وصف کنجد. قل: که اندر وصف ما کنجید و چندان کشف کردیم که اندر بیان عبارت کنجید. پا، کر: که اندر عبارت کنجید.

۲ - ما، قل، پا، کر: از بهر انرا (آترا) که (کی) انج (آنچه - آنچه) مقتضی (پا، کر: مقتضای). یو: از بهر ان کی انج مقتضی. حر: از بهر انکه آنچه مقتضی. تا: از بهر آنکه آنچه مقتضی.

۲، ۳ - ما، حر، پا، کر، تا: در (اندر) بیان و عبارت. یو: اندر عبارت و بیان. قل: اندر بیان عبارت.

۳ - ما، قل، پا، کر، تا: که بیان معبر سرست (سرست). یو: کی بیان معنی است. حر: که بیان معبر سرست. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: و سر (وسر). حر: سرست. * ما، یو، پا، کر، تا: حقیقتست (حقیقت است). قل، حر: حقیقت.

۴ - ما، تا: و کمال حقیقت در. یو، قل: کمال حقیقت اندر. کر: و کمال اندر. حر، پا: و کمال حق در (اندر). * ما، یو، قل، حر، تا: از حقیقت حق و در (در - اندر) سر (سر). پا، کر: حقیقت حق اندر سر. * ما، یو، قل، حر، کر، تا: که (کی) طاقت. پا: طاقت.

۵ - ما، تا: اگر فزون. یو، قل، حر، پا، کر: اگر فزون. * ما، یو، قل، پا، کر: مرسر (سر) را. حر، تا: سر را.

۵، ۶ - ما، یو، قل: باز از سر زبان چندانی (قل: چندان) بیان (یو: عبارت) کند. حر: باز از سر زبان چندانی عبارت بدید آید. پا، کر: باز آن سر بزبان چندان عبارت کند. تا: پس از سر زبان چندان بیان کند.

۶ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: اگر کمال انج سر (قل: انچه سر - پا، کر، تا: آنچه سر) بیند بمشاهدت (پا، کر، تا: بمشاهده). * ما، حر، تا: و عبارت. یو، قل، پا، کر: عبارت.

۷ - ما، حر، تا: مستمعان (و مستمعان) در سماع. یو، قل، پا، کر: مستمعان اندر سماع.

۸ - ما، قل، پا، کر: گفته اند. یو، حر، تا: گفته اند کی (که). * ما، یو، قل، پا، کر، تا: قی است. حر: غذاست. * ما، حر، تا: از غذا (حر: غذا) طبع را بشاید (شاید). یو، قل، پا، کر: از غذا مر طبع را بشاید.

باطبع قرار گیرد، و آنچه غذا را نشاید قذف کند. آنچه از مُشاهدت نیز سر را بشاید باسر قرار کند، و آنچه سر را نشاید عبارت گردد. اگر کمال غذا باطبع صحبت نکند طبیعت ویران گردد ۳ و هلاک شود، اگر نیز کمال مُشاهدت باسر صحبت نکند، چه همه عبارت گردد، سر ویران شود و هلاک گردد.

و نیکوتر از این مثال آن است، که مثل مُشاهدت سر مثل سوختن آتش است، اصل آتش مُشاهدت است، و زبانه زدن او چو جوشش اشتیاق است، خدره‌های او اشارت است، و دود او عبارت است. چون آتش قوی باشد هم خود را سوزد و هم اغیار را، و چون ضعیف گردد بر غیر قدرت نیابد و از خویشتن تعدی نکند. و چون قوی باشد به حرارت بسوزد و به ضیاء بنماید،

- ۱ — ما، یو، پا، کر، تا: قرار گیرد. قل، حر: قرار کند. * ما، حر، تا: غذا را. یو، قل، پا، کر: مرغذا (قل: غذا) را. * ما، یو، حر: نیز سر را. قل، پا، کر: نیز مر سر را. تا: سر را.
- ۲، ۱ — ما، یو، حر: قرار کند و آنچه. قل، پا، کر: قرار کند و آنچه (مر: تا: قرار گیرد و آنچه).
- ۳، ۲ — ما، قل، پا، کر، تا: ویران گردد (پا: شود) و هلاک شود (تا: گردد). یو، حر: ویران شود و او هلاک (و هلاک) گردد (کردن). — در نسخه حر: از، اگر نیز، تا، و نیکوتر، نیامده است.
- ۳ — ما، یو، تا: مشاهده. قل، پا، کر: مشاهده. * ما، پا، کر: چه (چه) همه. یو: جبی همه. قل: چون همه. تا: همه. * ما، تا: و سر (وسر). یو، قل، پا، کر: سر (سر).
- ۴ — ما، تا: و هلاک گردد. یو: هلاک گردد. قل، پا، کر: و هلاک شود. — در حاشیه نسخه پا: عبارة و اشاره عرفا برای تربیت مبتدیان صعالیک راه است و آن حامل سر و معنی است پس این تشبیه در اینجا بسبع؟ بود.
- ۵ — ما، قل، حر، پا، کر، تا: و نیکوتر از این مثال (حر: مثل). یو: نیکوتر از این مثل. * ما، حر، تا: که مثل مشاهده (مشاهده - مشاهده). یو، قل: کی مثل مشاهده (مشاهده). پا، کر: مثل مشاهده (مشاهده).
- ۶ — ما، یو: مشاهده است (مشاهدتست). قل، حر، پا، کر، تا: مشاهده (مشاهده) است. * ما: و زبانه زدن او چو یو: زفانه زدن وی. قل، حر، پا، کر، تا: و زبانه (پا، کر: زبانه) زدن وی (تا: او). * ما: اشتیاقست خدره‌ها و یو: اشتیاق است خدره‌ها وی. قل: اشتیاق است و خدره‌های وی. حر: اشتیاق و ضیاء (نسخه بدل: خدره‌ها) وی. پا، کر: اشتیاقست چندرهای (جندرهای) وی. تا: اشتیاق است و شرارهای او.
- ۷، ۶ — ما: و دود او عبارتست. یو، قل، پا، کر: دود (قل: و دود) وی عبارت است (عبارتست). حر: و دود عبارتست. تا: و دود او عبارة است.

- ۷ — ما، قل، حر، تا: قوی باشد. یو: قوی گردد. پا، کر: قوی تر گردد. * ما، قل، حر، پا، تا: و هم. یو، کر: هم.
- ۸، ۷ — ما: و چون ضعیف گردد بر غیر قدرت ندارد از خود تعدی کند و چون قوی باشد هم خود را سوزد و هم اغیار را بحرارت بسوزد. یو، قل، حر، پا، کر: چون (حر، پا، کر: و چون) ضعیفی گیرد بر غیر قدرت (قل: قدره) نیابد از (حر: و از) خویشتن تعدی نکند و چون قوی باشد بحرارت بسوزد و بضیاء بنماید. تا: و چون فاتر گردد بر غیر ی —

یکی از او نمایش بردارد و یکی از او سوزش بردارد، نمایش عام را است و سوزش خاص را. انک
نمایش بردارد به صفات خویش قائم است، و انک سوزش بردارد از صفات خویش فانی است،
سوخته را صفت نبود، هرچه را سوختند جوهری دیگر گردد جز آن جوهر که پیش از سوختن است. ۳
آمدیم به زبانه آتش. گفتیم زبانه آتش غلبات شوق است، هر چند آتش قوی تر زبانه او
صعب تر. از سیرها سیر است که ضیای آتش وی بیش از ساحت صدر را نور ندهد، چون چراغی که
بیش از خانه روشن نکند. و از سیرها سیر است که عالمی را روشن کند، چون آتش حریق. و از ۶
سیرها سیر است که زبانه او از عرش بگذرد. لکن نباید دانستن که قوت ضیای زبانه آتش -

← قدره ندارد و از خود تعدی نکند و چون قوی باشد هم خود را سوزد و هم اغیار را بجرارة سوزد و چون ضیا بنماید.

۱ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: یکی از او. حر: یکی از وی. * ما، تا: ویکی از او سوزش بردارد. یو، قل، پا، کر: ویکی سوزش بردارد. حر: ویکی سوزش. * ما، یو، قل، حر، پا، تا: عام. کر: مرعام. * ما، حر، تا: خاص را انک (انکه - انکه). یو، قل، پا: خاص راست ان کی (انک - انکه). کر: مرخاص راست آنکه.

۲ - ما، قل، حر، پا، کر: بصفات خویش. یو: بصفات خود. * ما، قل، حر: وانک. یو: وانج. پا، کر، تا: وانکه (وآنکه).

۳ - ما، یو، قل، کر، تا: سوختند جوهری. حر: سوختند جوهر. پا: بسوزند جوهری. * ما، تا: که پیش از سوختن است. یو، قل، حر، پا، کر: کی (که) بیش از سوختن بودست (بوده است - بوده است - بوداست).

۴ - ما، تا: بزبانه (بزبانه) آتش و گفتیم. یو، قل، حر، پا، کر: بزبانه (بزبانه) آتش گفتیم (کر: گفتیم). * ما، یو، قل، حر، کر، تا: غلیان. پا: غلبات.

۵، ۴ - ما، حر، پا، کر، تا: زبانه او (زبانه وی) صعب تر (صعبتر). یو: زبانه وی ضعیف تر. قل: زبانه وی قوی تر و هر چند آتش ضعیف تر زبانه وی ضعیف تر.

۵ - ما: سراسر است که زبانه او از عرش بگذرد صدر را. یو، قل، حر، پا، کر: سراسر است (سیری است - سریست - سرست - سراسر) کی (که) ضیا (ضیاء) آتش وی بیش از ساحت (یو: ساخت؟) صدر را (حر: صدر وی). تا: سرست که چون ضیای آتش وی بیش از ساحت صدر را.

۶، ۵ - ما، حر، تا: چراغی که (حر: چراغ که - تا: چراغیکه). بیش از خانه روشن نکند. قل: چراغی که بیش از خانه روشنای ندهد. یو، پا، کر: چراغی کی (چراغی که) بیش از خانه (خانه) را روشن نکند.

۶ - ما، یو، پا، کر: سرست (سراسر) که عالمی را. قل: سیری است کی عالمی را. حر: سرست که زبانه وی عالمی را. تا: سرست که عالمی. * ما، قل، پا، کر: چون آتش حریق. یو: چون آتش حریق کی در جای افتد. حر: و از عرش بگذرد. تا: چنانکه آتش حریق. - در نسخه حر: از، و از سرها، تا، لکن، نیامده است.

۷ - ما، یو، پا، کر، تا: سرست (سراسر - سرست - سراسر). قل: سیری است. * ما، قل، تا: که زبانه (زبانه) او. یو: کی زبانهی او. پا، کر: که زبانه وی. * ما، تا: لکن. یو، حر، پا، کر: ولکن. قل: ولیکن. * ما، قل، ←

به مقدار بلا - حُرقتِ جوهر باشد، آنک نظراره بود ضیا بیند | واز سوختنِ خبَر ندارد.

آمدیم به وصفِ خُدرة آتش که بزند. آن خُدرة که بزند چون سوخته را بیند هم آن گه

۳ بگیرد، سوخته را بوی آتش بسنده باشد، ونا سوخته را آتش قوی باید تا بسوزد.

آمدیم به دود. گفتیم که دود عبارت است. ازدود فایده حاصل نیاید جز دانستن که

از آن جا که دود آید در آن جا آتش است. دانستن آتش گرمی آتش نکند، دانستن حلاوت

۶ دهان را شیرین نکند، دانستن طعام شکم را سیر نکند، و دانستن آب تشنگی نبرد. و اگر همه

واصفان عالم گرد آیند تا چیزی را وصف کنند به عبارت، پیش کسی که او آن چیز را ندیده

باشد یا مثل آن ندیده باشد، هر چند وصف و عبارت بیش تر کنند کورتر گردد. مثلاً، اگر

← حر: قوت ضیا زبانه (حر: وزبانه). یو: قوت ضیا زبانه ی. پا، کر: قوت ضیا زبانه (زبانه). تا: قوت ضیا زبانه.

۱ - ما، قل: بلا. یو، پا، کر: بلای. حر: بلا. تا: ندارد. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: باشد. حر: آتش باشد. * ما، قل، حر: آنک نظراره (حر: نظراره). یو، کر: ان کی (که) نظراره. پا، تا: آنکه بنظراره (نظراره).

۲ - ما: جیده آتش که بزندان جیده کی بزند. یو: خیدراتش کی بزند. قل: خیدره آتش از خیدره آتش کیرند. حر: خیدره آتش آن خیدر آتش که بزند. پا، کر: جندره (جندره) آتش شرر آتش که بزند. تا: شرر آتش که زند آن زبانه که بزند.

۳، ۲ - ما: چون سوخته را بیند هم آنکه. یو: چون سوخته بیاید هم ان ساعت. قل: چون سوخته بیاید همانکه بگیرد. حر، پا، کر، تا: چون سوخته را بیاید (پا: بیاید - تا: ببینند) هم انگاه (پا، کر: آنگاه) بگیرد (تا: در کیرد).

۳ - ما، قل، حر، تا: بسنده باشد و. یو، پا، کر: بسنده بود. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: تا بسوزد. تا: تا آنرا بسوزد.

۴ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: کی (که) دود (دود). یو: گفتیم کی دود. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: از. تا: واز. * ما: فایده حاصل. یو، قل، حر، پا، کر، تا: فایده ی (فایده) حاصل نیاید (حر: نیاید).

۵، ۴ - ما، تا: که از آنجا که دود (دود) آید (آید) در آنجا. یو، قل، پا، کر: که از آنجا کی (که) دود آمد (آمد) آنجا (اندر آنجا). حر: که آنجا که دود آمد آنجا.

۵ - ما، یو، پا، کر: دانستن. قل، حر، تا: دانستن.

۶، ۵ - ما، قل، تا: دانستن (ودانستن) حلاوت دهانرا (دهان). در نسخه حر: از، دانستن حلاوت، تا، دانستن طعام، نیامده است. یو، پا، کر: ودانستن حلاوت (پا: حلاوت) دهن.

۶ - ما، یو: دانستن. قل، حر، پا، کر، تا: ودانستن. * ما، تا: شکم را. یو، قل، حر، پا، کر: شکم. * ما، قل، حر، پا، کر، تا: ودانستن اب تشکی (پا، کر: تشکی اب) نبرد (نبرد). یو: دانستن اب مرتشکی را نبرد.

۶، ۷ - ما، قل، تا: واکر همه واصفان عالم. یو، پا، کر: واکر همه واصفان. حر: واکر واصفان عالم.

۷ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: تاجیزی را (تاجیزیرا). حر: تاجیزرا.

به زمینی همه غذاها تُرْمَش باشد و واصفان شیرینی گفتن گیرند، هرگز ایشان را معلوم نگردد.
 از این معنی گفت، که چندانى وصف کردیم که در بیان گنجید، و چندانى کشف کردیم که در
 زبانِ علم آمد، نه چندانى که مُقتَضی حقیقتِ حق است. قوله: ^۳
 لِيَفْهَمَهُ مَنْ لَمْ يَفْهَمْ إِشَارَاتِهِمْ، وَيُدْرِكَهُ مَنْ لَمْ يُدْرِكْ عِبَارَاتِهِمْ - گفت این کتاب را
 از بهر آن جمع کردیم، تا فهم کنند این مذهب را آن کس که اشارات این طایفه را فهم نکرده باشد،
 و دریابد او را کسی که عبارات ایشان در نیافته باشد. ^۶

← ۷، ۸ - ما: که او ان چیز را ندیده باشد یا مثل ان ندیده باشد. یو: بیش از ان کی وی ان خبر ندیدست یا مثل ان
 ندید است. قل: که وی ان چیز را ندیدست و یا مثل ان ندیدست. حر: که وی آن چیز ندیده باشد یا مثل ان ندیده.
 پا، کر: بیش از انکه وی آن چیز را ندیده است یا مثال آن ندیده است. تا: بیش کسیکه آن چیز را ندیده باشد یا مثل
 آن ندیده باشد و.

۸ - ما، یو، قل، حر، تا: وصف. پا، کر: وصف کنند. * ما، تا: بیشتر. یو، قل، حر، پا، کر: بیش. * ما، یو، قل، حر،
 پا، کر: کورت تر. تا: کور دل تر. * ما، تا: مثلا اگر. یو، قل، پا، کر: اگر مثلا. حر: تا مثلا اگر.

۱ - ما، قل، حر، تا: همه (قل: که همه) غذاها. یو: همه غذاهاى. پا، کر: که همه غذاهاشان. * ما: و واصفان. یو، پا،
 کر، تا: واصفان (تا: و واصفان) وصف. قل: واصفان. حر: وصفان صفت. * ما، قل، حر، تا: هرگز ایشانرا
 (مرايشان را). یو، پا، کر: مرايشان را (مرايشانرا). * ما، یو، قل، حر، پا، کر: نکرد. تا: نکرد که شیرینی
 چگونه باشد.

۲ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: که (کی) چندانى. تا: که چندان. * ما، قل، حر، تا: که در (که اندر) بیان کنجید. یو،
 پا، کر: که اندر بیان نکنجد (بکنجد - کنجد).

۲، ۳ - ما، حر، تا: و چندانى (تا: و چندان) کشف کردیم که در زبان (حر: زفان). یو، پا، کر: و چندانى کشف کردیم
 کی (که) اندر زبان. قل: و کشف کردیم چندانى که اندر زبان.

۳ - ما، قل، پا، کر: نه چندانى که مقتضى (کر: مقتضای). یو: نه چندان کی مقتضا. حر، تا: نه چندانکه مقتضى.

۳، ۴ - ما، قل: قوله ليفهمه. یو، پا، کر: باز گفت ليفهمه. حر، تا: ليفهمه.

۴ - ما: گفت این کتاب را. یو، قل، حر، پا، کر: گفت (پا: گفته) این کتاب. تا: میکويد این کتاب را.

۵ - ما، حر: جمع کردیم تا فهم کند این مذهب را. یو، قل، پا، کر: جمع کردم تا (کر: جمع کردم که) فهم کند مرین (کر:
 مرین) مذهب را (قل: مذهب). تا: جمع کردیم تا این معنی را فهم کند.

۵، ۶ - ما، پا، کر، تا: انکس که (پا، کر: انکسی که. تا: انکسکه) اشارات این طایفه را فهم نکرده باشد و دریابد (واندر
 یابد - واندر یابند) او را کسی که (تا: آنرا کسیکه) عبارت (پا، کر: عبارات - تا: عبارة) ایشان (تا: ایشانرا)
 در نیافته (اندر نیافته) باشد. یو: انکسی که اشارات این طایفه فهم نکرده باشد و اندر یابد ویرا کسی که عبارت
 ایشانرا اندر نیافته باشد. قل: انکس که اشارات این طایفه را فهم نکرده باشند و اندر یابد ویرا کسی که ←

معنی این سخن آن است - وَاللَّهُ أَعْلَمُ - که این طایفه هر چه گویند به اشارت گویند، که هر کس که در چیزی مُتَحَقِّقْ گشته باشد، او را اشارتی در آن چیز بَسَنَدَه باشد، به بیان و عبارت حاجت نیاید. و این چنان است، که مُتَعَارَف است میانِ خَلْق که چون کسی را با کسی دوستی باشد، به رمز و اشارت با وی سخن گوید که دیگران در نیابند. این طایفه نیز آنفاسِ خویش را بر رموز و اشارات نهادند، تا اگر با اهل سخن گویند نا اهل ندانند که ایشان چه می گویند. آن کس که از این خبر ندارد ظاهر آن اشارت را بر نیفتد، به جهل منسوب کند و هذیان. شیخ، رَحِمَهُ اللهُ، گفت: ما این کتاب را از بهر آن تصنیف کردیم تا کسان در ایشان بدگمان نگردند، بدانند که

← عبارات ایشانرا اندر نیافته باشد. حر: انکس که اشارات این مذهب را فهم نکنند و دریابد کسی که عبارات ایشان در نه یافته است.

- ۱ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: معنی. تا: ومعنی. * ما، یو، قل، پا، کر: انست والله اعلم که (کی). حر: انست که. تا: والله اعلم انست که. * ما، یو، حر، تا: با اشارت. قل، پا، کر: با اشارات.
- ۲ - ما: که هر کس که در چیزی متحقق گشته باشد او را. یو، قل، پا، کر: کی (که) هر کسی که اندر چیزی متحقق گشته باشد او را (مر او را). حر: که هر کسی که در چیزی محقق گردد او را. تا: که هر کس که در چیزی متحقق گشته باشد در آن چیز او را. * ما، حر: در آن چیز (در آن چیزی) بسنده. یو، قل: اندران چیز بس. * پا، کر: اندران چیز هم بس. تا: بسنده. * ما: و عبارت. یو، قل، حر، پا، کر: بیان (پا: و بیان) و عبارت. تا: و عبارت.
- ۳ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: که متعارف است (متعارف است - متعارفست). حر: متعارفست. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: که (کی) چون کسی را (کر: که کسی را) با کسی. حر: چون کسی را.
- ۴ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: برمز. یو: برموز. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: با وی. تا: با او. * ما، یو، تا: کوید که (کی) دیگران در نیابند. قل، پا، کر: کوید (کوید که) دیگران اندر نیابند. حر: کفتم شاید تا دیگران در نیابند. * ما، یو، قل، حر، تا: آنفاس. پا، کر: بانفاس.
- ۵ - ما، تا: را بر رموز (برموز) و اشارات. یو، پا، کر: را با اشارات (با اشارات) و رموز. قل: با اشارات و رموز. حر: با اشارت و رموز. * ما، قل، حر، تا: تا اگر با اهل سخن گویند. یو: کی اگر با اهل سخن گوید. پا، کر: تا اگر با اهل سخن گوید. * ما، یو، قل، حر، تا: نداند که (کی). پا، کر: اندر نیابد که. * ما، حر، تا: چه می گویند (چه میگویند). یو، قل، پا، کر: همی چه گویند (پا: همی چگویند).
- ۶، ۵ - ما، قل، حر، تا: انکس (تا: و آنکس) که از این خبر ندارد (حر: ندارد) ظاهر (تا: بظاهر بسر). یو: ان کسی که خبر ندارد از این ظاهر. پا، کر: انکسی که از این خبر ندارد از این ظاهر.
- ۶ - ما، قل: را بر نیفتد. یو: را بی نیفتد. حر: را نداند. پا: را بیفتد. کر: بر بیفتد. تا: نیفتد. * ما، قل، تا: منسوب کند و هذیان (تا: و بهزیان). یو، حر، پا، کر: و هذیان منسوب کند.
- ۷، ۶ - ما، قل: شیخ رحمه الله (رحمت الله علیه) گفت. یو: شیخ گفت. حر: شیخ گفت رحمه الله علیه. ←

اشارات ایشان محال نیست. قوله:

وَيَنْتَفِي عَنْهُمْ خَرَصُ الْمُتَخَرِّصِينَ، وَسُوءُ تَأْوِيلِ الْجَاهِلِينَ - و تا دور شود از ایشان

۳

دروغِ دروغ زنان، و تَأْوِيلِ بَدِ جَاهِلَانِ.

یعنی، این کتاب را از بهر آن تصنیف کردیم، که هیچ طایفه نیستند که برایشان چندانی دروغ بستند که بر این طایفه، و چندانی زور و بهتان نهادند که بر این طایفه. و آن از حسد بود، از بهر آنکه، هر که را نعمت بزرگ تر حاسد تر، و از این معنی بود که پیغمبر، عَلَيْهِ السَّلَامُ،^۶ دُعا کردی و گفتی: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مَحْسُودًا وَلَا تَجْعَلْنِي مَرْحُومًا». و نعمت این طایفه از آن همه خلق برتر است، از بهر آنکه، هر گروهی به چیزی سیر کردند، و این طایفه را هر دو کون

← پا، کر: شیخ چنین گفت. تا: و شیخ رحمه الله میگوید.

۷ - ما، پا، کر: کتاب را از بهر آن تصنیف کردیم تا کسان در (اندر). یو: تصنیف کردیم از بهر آن تا کسها در. قل: کتاب تصنیف از بهر این کردیم تا کسها اندر. حر: کتاب از بهر آن تصنیف کردیم تا کسی از. تا: کتاب را از بهر آن تصنیف کردیم که تا مردم در. * ما، قل: نکر دند بدانند که (کی) اشارات. یو، پا، کر، تا: نکر دند بدانند (پا، تا: و بدانند) (که) اشارت. حر: نکر دد و بدانند که اشارت.

۱، ۲ - ما، قل: قوله وینتی. یو: باز گفت وینتی. حر، پا، کر، تا: وینتی.

۲ - ما، یو، قل، حر، کر، تا: خرص المتخرصین (کر: المتخرصین). پا: خرص المتخرصین. * ما، یو، قل، حر، کر، تا: الجاهلین. پا: المجاهلین. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: و تا. حر: گفت تا.

۳ - ما، یو، قل، حر، کر، تا: دروغ دروغ زنان. پا: دروغ زنان. * ما، یو، حر، پا، کر، تا: و تاویل بد (بد). قل: و تاویل.

۴ - ما، پا، کر، تا: این کتاب را (کر: کتاب را - این کتاب را) از بهر آن (آن) تصنیف کردیم (تا: کردم). یو، قل، حر: این کتاب از بهر این (حر: آن) تصنیف کردیم. * ما، تا: که هیچ طایفه (طائفه) نیستند که. یو: کی هیچ طایفه ای نیندکی. قل، پا، کر: که هیچ طایفه (طایفه) نیند که. حر: که هیچ طایفه نه اند که.

۵ - ما، قل، حر، پا، کر، تا: جندانی. یو: جندین. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: بستند که (کی) برین. حر: بسته اند که بدین. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: و جندانی. حر: یا جندان.

۶ - ما، قل، حر: از بهر آنکه. یو: از بهر آن کی. پا، کر، تا: از بهر آنکه (آنکه). * ما، یو، حر، پا، کر، تا: بزرگتر. قل: بیشتر و بزرگتر. * ما، قل، حر، پا، کر، تا: و ازین معنی بود (بود) که بیغمبر (بیغمبر) (صلی الله علیه - صلی الله علیه وسلم - علیه السلام). یو: و این معنی بود کی سید علیه السلام.

۷ - ما، حر، تا: و گفتی. یو: کی. قل، پا، کر: ندارد. * ما، یو، قل، حر، کر: مرحوما. پا: مرحوما. تا: حاسدا و لا مرحوما. * ما، یو، قل، حر، کر، تا: و نعمت. پا: و همت.

←

سیر نگر داند تا به حق نرسند. شبلی چنین گوید: اگر همه دنیا لقمه گردد و در دهان کودک شیر خواره نهند، مرا بر او رحم آید که گرسنه مانده است. و نیز شبلی گوید، رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ: ۳ اگر همه دنیا مرا باشد و به جهودی دهم، بزرگ منی دایم او را بر خود، اگر آن از من بپذیرد. او را که غنای به حق چنین باشد، که همت او را بدین جای گاه رساند - و این خود کمترین مقام است - برابر آن نعمت چه باشد؟ از بهر این معنی محسود گشتند، تا خلق بر ایشان زور و بهتان نهند. ۶

← ۸ - ما، تا: خلق بر تراست از بهر آنکه (آنکه). یو: خلق بر تو بزرگتر از بهر آنکه. قل، پا، کر: خلق بر ترا زهر آنکه (آنکه). حر: بزرگتر که.

۸ وسطراول این صفحه - ما، قل، حر، پا، کر، تا: و این (پا، کر: این) طایفه را هر دو کون سیر نکردند (حر: نکند) تا بحق نرسند (پا، تا: نرسد). یو: این طایفه بهر دو کون سیر نکردند تا بحق نرسند.

۱ - ما، قل: شبلی (شبلی رحمت الله علیه) چنین گوید. یو، پا، کر: شبلی رحمه الله (رحمة الله علیه). حر: شبلی چنین گویند. تا: شبلی رحمه الله چنین میگوید که. * ما، یو، حر، تا: تا: کر. قل، پا، کر: ار. * ما، حر، تا: و در. یو، قل، پا، کر: و اندر.

۱، ۲ - ما، یو، کر، تا: کودک شیر خواره. قل: کودک شیر خوار. حر: کوزکی شیر خوره. پا: کودکی شیر خواره.

۲ - ما: بر او رحم آید. یو، قل، حر، پا، کر: بروی رحم آید. تا: برو شفقت آید. * ما، قل، حر، تا: که گرسنه مانده است. یو: کی گرسنه ماندست. پا، کر: که هنوز گرسنه ماندست (مانداست).

۲، ۳ - ما، حر، پا، کر: و نیز شبلی گوید رحمت الله علیه (حر: کوید - پا، کر: کوید - کر: رحمة الله علیه) اگر همه دنیا. یو: و هم شبلی گوید کی اگر همه دنیا. قل: و نیز شبلی رحمت الله علیه گوید که اگر دنیا همه. تا: و نیز شبلی میگوید اگر همه دنیا.

۳ - ما، قل، حر، تا: و بجهودی (حر: و بجهودی). یو، پا، کر: بجهودی. * ما، تا: بزرگ منی دایم او را بر خود اگر ان (اگر او ان). یو: منی دایم ویرا بر خویشتن کی. قل، حر، پا، کر: بزرگ منی دایم ویرا (او را) بر خویشتن که (که آن).

۳، ۴ - ما: ببذیرد او را که. یو: ببذیرد ان کی ویرا. قل، حر: ببذیرا آنکه ویرا (ویرا). پا، کر: ببذیرد آنکه او را (ویرا). تا: قبول کند آنکسکه او را.

۴ - ما، تا: غنا بحق جنین (جنان) باشد که همت او را بدین جایگاه رساند (برساند) و این خود. یو: غنا بحق باشد هم جنین که همت ویرا بدین جایگاه رساند و این خود. قل: غنی بحق جنین باشد و همت او را بدین جایگاه رساند و این. حر: غنا بحق بود جنین باشد که همت وی ویرا باین جایگاه رساند و این. پا، کر: غنا جنین باشد بحق که همت وی بدان جایگاه رسیده باشد و این خود.

۵ - ما، قل، پا: مقامست (مقام است) برابران (این) نعمت. یو، کر، تا: مقامی است (مقامیست) برابر این نعمت. حر: مقامیست بر ترا زین نعمت. * ما، یو، پا، کر، تا: از بهر این معنی. قل: از بهر این معنی را. حر: ازین معنی.

وآن نیز کہ سخنِ خویش بہ رموز و اشارات گفتند، از بہر آن بود تا حاسد در نیابد، کہ پیغمبر، عَلِيهِ السَّلَام، گفت: «إِسْتَعِينُوا عَلَيَّ إِجْحَاحَ الْحَوَائِجِ بِالْكِتْمَانِ، فَإِنَّ كُلَّ ذِي نِعْمَةٍ مَحْسُودٌ». وازین معنی است، کہ مُصْطَفَى، عَلِيهِ السَّلَام، چون اورا مُراد بود گردانیدن^۳ قبلہ، بہ زبان نیاورد، از بہر آنکہ، دل بہ حقّ، تَعَالَى، از زبانِ نزدیک تر است. دورتر سخنِ نزدیک تر گوید؟ محال است. عبارتِ زبانِ آن را باید کہ از سِرِّ خَبَر ندارد. تا بزرگانِ چُنین گفته اند: أَلَسُّوَالُ بِاللِّسَانِ تُهْمَةٌ، وَبِالْقَلْبِ حِجَابٌ، وَبِالسِّرِّ شِرْكٌ. كَفَى بِالسُّوَالِ عِلْمَهُ^۶ بِصَلَاحِ عَبْدِهِ. قَوْلُهُ:

وَيَكُونُ بَيَانًا لِمَنْ أَرَادَ سُلُوكَ طَرِيقِهِ، مُفْتَقِرًا إِلَى اللَّهِ فِي بُلُوغِ تَحْقِيقِهِ - وَنِيزُ چُنِين

- ۱ - ما، قل، تا: وان نیز کہ. یو، پا، کر: واین نیز کی (کہ). حر: وانک.
- ۲، ۱ - ما، تا: کفت (کفتند) از بہر آن بود تا حاسد در نیابد کہ پیغمبر علیہ السلام (علیہ السلام) کفت (میکوید). یو: کفت از بہر این بود تا حاسد اندر نیابد کی پیغمبر علیہ السلام جنین کفت. * قل: کفت از بہر آنکہ تا حاسد اندر نیابد کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ کفت. حر: کفتند از بہر این بود تا حاسدان در نیابند کہ پیغمبر علیہ السلام. پا، کر: کفت (کفتند) از بہر این بود تا حاسد اندر نیابد چہ پیغمبر کفت صلی اللہ علیہ وسلم کہ.
- ۲ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: علی نجاج. تا: علی النجاج. * ما، یو، قل، حر، تا: فان. پا، کر: وان.
- ۳ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: ذی نعمۃ. حر: نعمۃ. * ما، قل، پا، کر: وازین معنی است (پا: وازین معنیست - کر: وازین معنیست) کہ (کی) مصطفی علیہ السلام (صلی اللہ علیہ - صلی اللہ علیہ وسلم) جون اورا (ورا). یو: وازین معنی بود کی جون سید را علیہ السلام. حر، تا: وازین معنی است کہ جون مصطفی علیہ السلام را.
- ۳، ۴ - ما، یو، قل، پا، کر: گردانیدن قبلہ. حر، تا: قبلہ گردانیدن.
- ۴ - ما: بزبان نیاورد. یو، قل، حر، پا، کر، تا: بزبان (بزبان) بر نیاورد. * ما، قل: بحق تعالی (عزوجل) از زبان. یو، پا، کر، تا: بحق از زبان. حر: بحق از زبان.
- ۴، ۵ - ما، یو، قل، پا، کر: دورتر (کر: دور) سخن نزدیک تر (نزدیکتر) کوید (کوید) محالست. حر: محالست کہ دورتر آن سخن نزدیکان کوید کہ. تا: و محال است کہ دورتر سخن نزدیکتر کوید و.
- ۵ - ما، یو، حر، پا، کر، تا: خبر ندارد. قل: خبر ندارند.
- ۵، ۶ - ما، قل، حر: تا بزرگان جنین کفته اند. یو، پا، کر: تا جنین کفته اند بزرگان. تا: و تا بزرگان کفته اند.
- ۶ - ما، یو، قل، حر، کر، تا: بالسؤال. پا: السؤال.
- ۷، ۸ - ما، قل: قوله ویکون. یو، پا، کر: باز کفت ویکون. حر، تا: ویکون.
- ۸ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: لمن اراد. تا: لمن ادرك. * ما: الی اللہ عزوجل. یو، قل، حر، تا: الی اللہ. - درد و نسخہ پاو کر: این جملہ، مفتقرا الی اللہ فی بلوغ تحقیقہ، نیامده است.

می گوید: ما این کتاب را برای آن جمع کردیم، تا بیان گردد آن کس را که بدین راه بخواند رفتن، و نیازمند باشد به خدای و رسیدن به حقیقت.

۳ یعنی، این کتاب را از برای آن نهادیم، تا اگر کسی خواهد که بدین راه برود، و کسی را نیابد که او را راه نماید، کتاب ما او را راه نماید گردد، تا کسی به وی باز نخورد که او را از راه ببرد. چون طریقت و مذهب دانسته باشد بدین کتاب، اگر کسی او را تلبیسی کند و راهی نماید که راه این طایفه نیست قبول نکند.

و باز گفت: مُفْتَقِرًا إِلَى اللَّهِ، تَعَالَى. یعنی، بانگِ رستن در کتاب ما، باید که او را به خدای،

← ۸ وسطر اول این صفحه — ما، یو، قل، تا: و نیز جنین می گوید (تا: میگوید که). حر: گفت. پا، کر: و باز گفت که.

۱ — ما، تا: این کتاب را (کتابرا) برای ان. یو، قل، حر، پا، کر: این کتاب برای ان (قل: بسوی ان).

۲، ۱ — ما، حر، پا، کر: تا بیان گردد آن کس (انکس - مرآنکس) را که بدین (بدان) راه بخواند رفتن (حر: خواهد رفتن). یو، قل: تا بیان گردد مران کسی را کی (که) بدین راه بخواند رفتن. تا: تاروشن گردد بر آنکس که باین راه خواهد رفتن.

۲ — ما، تا: برسیدن تحقیق (بتحقیق) این. یو، قل، پا، کر: بخدای برسیدن (برسیدن) بحقیقت این. حر: بخدای و رسیدن بحقیقت.

۳ — ما: یعنی این کتاب را از برای ان نهادیم. یو، قل: یعنی این کتاب از بهر ان نهادیم. حر: این کتاب برای ان جمع کردیم. پا، کر: معنی این کتاب از بهر آن نهادند. تا: یعنی این کتاب را از بهر ان جمع کردیم.

۳، ۴ — ما، تا: تا اگر کسی خواهد که بدین (باین) راه برود و کسی را نیابد که او را راه نماید. یو: تا اگر کسی خواهد کی بدین راه برود و کس نیابد کی ویرا راه نماید. حر: تا بیان گردد آنکس را که باین راه رود و کس را نیابد که او را راه نماید گردد. قل، پا، کر: تا اگر کسی خواهد که بدین راه (پا: راه نماید) برود و کسی نیابد که او را راه نماید. ۴ — ما، تا، پا، کر: کتاب ما (پا، کر: من) او را راه نماید گردد. یو، قل: کتاب ما مرورا (مرورا) راه نماید گردد. حر: این کتاب ما ویرا راه نماید گردد. * ما، قل، تا: باز خورد که او را (ورا). یو، حر: باز خورد (باز نخورد) کی (که) ویرا. پا، کر: بازی نخورد که ورا (ورا).

۵ — ما، قل، حر، پا، کر، تا: طریقت و مذهب (حر: طریقت مذهب) دانسته باشد (قل: باشند) بدین (تا: ازین). یو: مذهب و طریقه دانسته بود بدین. * ما: اگر کسی ورا تلبیسی. یو، قل: اگر کسی مرورا تلبیسی. حر: اگر کسی ویرا تلبیس. پا، کر: کسی مرورا (مرورا) تلبیس. تا: و اگر کسی برو تلبیسی.

۵، ۶ — ما، یو، قل، پا، کر، تا: و راهی نماید. حر: و راه نماید.

۷ — ما، قل، پا، کر: و باز گفت. یو: باز گفت و. حر: باز گفت. تا: پس گفت. * ما، تا: الی الله تعالی. یو، قل، حر: الی الله. پا: الی الله فی تحقیقه. کر: الی الله تعالی فی بلوغ تحقیقه. * ما، قل، حر: بانگ رستن در (اندر) کتاب. یو: ←

تعالی، فقری بُود صادق، تاراه یابد که به کتاب خواندن و تعلم کردن بی صدقِ افتقار، به حق، تعالی، راه نیابد، بل، چون فقر صادق گردد بی کتاب و بی تعلم خود راه یابد. از بهر آنکه، خدای تعالی، گفت: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ.» هر کسی را صفتِ خویش نیکوتر. چون صفتِ حق غناست، هرک به غیر این وصف داند کافر است. چون صفتِ بندگی فقر است، هرک خود را به غیر این صفت بیند ضال است. هرک چنان داند که یک ساعت، یا یک نفس، یا یک لحظه، یا یک خطر، یا نیز کم از این، از حق، تعالی، بی نیاز است، او هنوز امان نیاورده است. چون صحتِ ایمانِ افتقار باشد، هر چند بنده خویشتن را به فقر موصوف تر

← باز نکرستن اندر کتاب. پا، کر: بانکرستن اندر کتاب. تا: با وجود نکرستن او در کتاب.

۷ و سطر اول این صفحه — ما، قل، پا، کر: باید که او را بخدای تعالی (بخدای - بخدای عزوجل) فقری باشد (پا: فقری بود - کر: فقیری بود). یو، حر: کی ویرا بخدای (که ویرا بخدای) فقری باشد (بود). تا: باید که او را فقری بود.

۱ — ما، یو، قل، تا: بکتاب خواندن و تعلم (قل، تا: و بتعلم) کردن. حر: بخواندن کتاب و تعلم کردن. پا: بکتاب خواندن و بعمل کردن. کر: بکتاب خواندن و بعلم کردن.

۱، ۲ — ما، قل: بحق تعالی. یو، حر، پا، کر، تا: بحق.

۲ — ما، قل، پا، کر: بل جون، یو: جون. حر: بلکه جون. تا: بی جون. * ما، قل، حر، پا، کر، تا: خود راه یابد (حر: یابد - پا، کر: بیابد). یو: خود راه نماید.

۲، ۳ — ما، حر: خدای تعالی گفت. یو، قل: خدای عزوجل گفت. پا، کر: خدای گفت. تا: خدای میگوید.

۳ — یا ایها الناس... آیه ۱۵، سوره ۳۵ (سوره فاطر). * ما، یو، قل، حر، پا، کر: هر کسی را. تا: و هر کس را.

۴ — ما، قل، تا: جون (تا: وجون) صفت حق غناست (غناست) هرک (هرکی - هرکه) بغیر این وصف داند. یو: جون صفت حق غناست هرکی غیر این وصف داند وی. حر: جون صفت حق عزوجل غناست هرکه بغیر حق این وصف داند. پا، کر: جون صفت حق نیکوتر غنی آمد (حق غنی آمد) هرکه ویرا بغیر آن وصف داند. * ما، یو، قل، پا، کر: جون. حر، تا: وجون.

۵ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: بندگی. تا: بنده که. * ما: هرک. یو، قل: هرکی. حر، پا، کر، تا: هرکه. * ما، قل، تا: این صفت بیند. یو: این صفت داند. حر: این حق داند. پا، کر: این وصف داند. * ما: هرک. یو، قل: هرکی. حر، پا، کر: هرکه. تا: و هرکه. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: که (کی) یک ساعت (تا: یکساعت). حر: که ساعت.

۶ — ما، یو، قل، پا، کر، تا: یا یک لحظه (لحظه - لحظت - تا: یا یک لحظه). * ما، قل، تا: خطر (خطر). یو، حر، پا، کر: خطرت. * ما، قل: کم ازین از حق تعالی. یو، پا، کر: کم ازین از حق. حر، تا: کمتر ازین از حق (حق تعالی). * ما، تا: او هنوز. یو، قل، پا، کر: وی هنوز. حر: هنوز.

۷ — ما، یو، قل، حر، پا، کر: جون صحت (پا: چون صحت) ایمان. تا: و چون صحت. * ما، قل، پا، کر: بنده خویشتن را. یو، حر: بنده خود را (خود را). تا: که بنده خویشتن.

داند، نزدیک تر شود. قَوْلُهُ:

بَعْدَ أَنْ تَصَفَّحْتَ كُتُبَ الْحَدَاقِ فِيهِ، وَتَتَبَعْتَ حِكَايَاتِ الْمُتَحَقِّقِينَ لَهُ، بَعْدَ الْعِشْرَةِ
 ۳ لَهُمْ وَالسُّؤَالَ عَنْهُمْ - گفت: این کتاب را از پس این تصنیف کردم، که کتاب های استادان را
 نیکو نگه کردم، و حکایت های ایشان را دم بردم، و با ایشان عشرت کردم، و از ایشان سؤال پرسیدم.
 معنی این سخن آن است، که اعتقاد ایشان از کتاب های ایشان برداشتم، که هر کسی
 ۶ اعتقاد خویش در کتب ها پدید کند. چون اعتقاد ایشان بدانستم تتبع حکایات کردم، تا رموز
 و اشارات ایشان فهم کردم، که رموز و اشارات در حکایات پدید آید. و با ایشان عشرت کردم
 تا خلق آموختم، که اخلاق در عشرت پیران مهذب گردد، هر چند پیرزایض تر مریدانش یا کیزه تر

- ۲، ۱ - ما، قل: قوله بعد ان تصفحت. یو: باز گفت بعد ان تفحصت. حر: تصفحت. پا، کر، تا: بعد ان تصفحت.
- ۲ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: الحداق فيه وتبعته حکایات المتحققین له. حر: الحداق وتبعته حکایات المتحققین له.
- ۳ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: گفت. تا: و میگوید. * ما: کتاب را از پس این. یو، قل: کتاب را از پس این. حر: کتاب را بعد از آن. پا، کر: کتاب از پس آن. تا: کتاب را پس از آن.
- ۴، ۳ - ما: که کتابها استادانرا نیکو نگه کردم و حکایتهای ایشانرا تتبع کردم. یو، قل: کی کتابها (که کتابهای) استادانرا (استادانرا) نیکو نگاه کردم و حکایتهای ایشانرا دم بردم (دم بردم). حر: که کتابها ایشانرا نیکو نگاه کردم و حکایتهای ایشانرا تتبع کردم. پا، کر: که کتابها استادان نکو نگاه کردم و حکایتهای (و حکایتهای) ایشان بخواندم. تا: که کتابهای استادانرا نیکو تمام کردم و حکایتهای ایشانرا تتبع کردم.
- ۴ - ما، یو، پا، کر، تا: برسیدم (پرسیدم). قل: برسیدم من. حر: کردم و اشکال بر گرفتم.
- ۵ - ما، یو، قل، حر، پا، تا: این سخن. کر: این. * ما، یو، حر، پا، کر، تا: که اعتقاد ایشان (حر: ایشانرا). قل: کی اعتقادهای ایشان. * ما، قل، حر، پا، کر، تا: از کتابها (قل، حر: از کتابها - کر: از کتاب. نسخه بدل: از کتابها - تا: از کتابهای) ایشان. یو: از کتب ایشان.
- ۶، ۵ - ما: که هر کسی اعتقاد خویش در کتبها پدید کند چون اعتقاد ایشان بدانستم. یو: کی هر که اعتقاد خویش اندر کتب پدید کند چون اعتقادهاشان بدانستم. قل، پا: که هر کسی اعتقاد خویش اندر کتب خویش پدید (پدید) کند چون (چون) اعتقادهاشان بدانستم. حر: که هر کس اعتقاد خویش در کتاب خویش پدید کند اعتقادهای شان بدانستم. کر: که هر کسی اندر کتاب خویش اعتقاد خویش پدید کند چون اعتقادهاشان بدانستم. تا: که هر کس اعتقاد خویش در کتب های خویش پدید کند و چون اعتقاد ایشان بدانستم.
- ۶ - ما، یو، قل، حر، کر: حکایات. پا: حکایتهای. تا: حکایات ایشان.
- ۷ - ما، یو، قل، حر، پا، تا: اشارات. کر: و اشارات. * ما، حر، تا: در حکایات. یو، قل، پا، کر: اندر حکایات.
- ۸ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: تا خلق آموختم. حر: تا خلق ایشان بیاموختم. * ما، تا: در عشرت پیران (پیران). یو، قل، پا، کر: اندر عشرت پیران. حر: در عسرت. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: پیر (پیر). تا: پیران. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: مریدانش. حر: مرید.

واخلاق‌شان صافی‌تر. و سیاست و ریاضتِ پیرانِ مُریدان را، از کمالِ شَفَقَتِ باشد، که نخواهند که بر مُریدانِ ایشان عیبی پدید آید، تا ایشان به شَفَقَتِ نا کردنِ مَتَّهَمِ نگرند، و حقِّ صِحْبَتِ گزارده باشند. و سؤال کردن برای حلِّ اشکالِ باید، که تا مُرید بر سؤال کردن حریص نباشد^۳ اشکال‌هاش گشاده نگردد. اینک این چهار فصل برای چهار ترتیب است که یاد کردیم: اعتقاد از کُتُب برداشتن، و اشارات در حکایات جُستن، و خُلُق در عشرتِ راست کردن، و اشکال‌ها به سؤال بجای آوردن. تا این هر چهار جمع نگردد نامِ تَصَوُّف را اهلِ نگرند. این خود جُستنِ نام‌هاست، تا آن‌گاه که از این جا بگذرد، تا کتاب و حکایات و عشرت و سؤال او را همه حجاب گردد، که این همه، صفاتِ مُریدان است، و ابتدایِ حالِ طالبان است. چون اثری از حقیقت و سیر او

- ۱ — ما، یو، قل، پا، تا: و اخلاق‌شان (پا، تا: و اخلاق‌شان). حر: و اخلاق ایشان. کر: و اخلاق. * ما، یو، حر، پا، کر، تا: و ریاضت. قل: ریاضت. * ما، حر، تا: مریدانرا. یو، قل: مریدانرا. پا، کر: ندارد. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: شَفَقَت. حر: شَفَقَت ایشان. * ما، یو، حر، پا، کر، تا: که (کی) نخواهند. قل: که نخواهد.
- ۲ — ما، یو، پا، کر، تا: ایشان. قل: ایشان بر. — در نسخه حر: از، ایشان، تا، تا ایشان، نیامده است. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: متهم نکردند. تا: متهم کردند.
- ۳ — ما، تا: گزارده باشند. یو، قل، حر، پا، کر: بجای (پا: بجاء) آورده (آورده) باشند. * ما، پا، کر، تا: اشکال (تا: مشکلات) باید که تا مرید. یو، قل، حر: اشکال باید (حر: باشد) تا مرید.
- ۴ — ما: اشکال‌هاش گشاده نگردد. یو، قل، پا، کر: اشکال‌هاش کشف نگردد. حر: اشکال‌ها بروی کشف نگردد. تا: اشکال‌هاش روشن نگردد. * ما، یو، حر، تا: برین. قل: بدین. پا، کر: بر. * ما، یو، قل، حر، تا: ترتیب است. پا، کر: ترتیب. * ما، قل، حر، پا، کر، تا: اعتقاد. یو: اول اعتقاد.
- ۵ — ما، قل، پا، کر، تا: و اشارات در (اندر). یو: دوم اشارات در. حر: و اشارات. * ما، قل، حر، پا، کر، تا: و خلق در (اندر). یو: سیم خلق اندر. * ما، قل، حر، پا، کر، تا: و اشکال‌ها. یو: چهارم اشکال‌ها.
- ۶ — ما، قل، حر، تا: (تا: و تا) این هر چهار. یو: تا این چهار. پا، کر: تا این همه چهار. * ما، حر، تا: نام. یو، قل، پا، کر: مر نام. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: اهل نگردد. تا: سزاوار نگردد.
- ۶، ۷ — ما، قل، حر، کر: این خود جستن (مرجستن) نام راست. یو: این خود مرجستن نام راست. پا: این خود مر نام جستن نام راست. تا: و این خود جستن نام است.
- ۷ — ما، تا: تا آنکاه که (تا آنکاه که) ازینجا. یو، قل، پا: تا آنکه کی (که) ازینجا. حر، کر: تا آنکه ازینجا. * ما: یا کتاب. یو، قل، حر، پا، کر: تا کتاب. تا: کتاب. * ما: و عشرت و سوال او را همه. یو: و عشرت و سوال او را همه. قل، پا: و عشرت و سوال همه مرورا. حر: و عشرت سوال و سوال همه او را. کر: و سوال مرورا. تا: و عشرت و سوال همه او را.
- ۸ — ما، یو، پا، کر، تا: که (کی) این همه (اینهمه). قل: کین. حر: این. * ما، کر: مریدانست و ابتداء. یو، قل، پا: مریدانست و ابتداء. حر: مریدان و ابتداء. تا: مریدان است و ابتداء. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: طالبانست ←

پدید آید، این همه را خود با او نیاز افتد، و او را بدین چیزها نیاز نماند. قَوْلُهُ:

وَسَمِيَتْهُ بِكِتَابِ التَّعْرِفِ لِمَذْهَبِ التَّصَوُّفِ - واین کتاب را این نام نهادم، کتاب
۳ تَعْرِفِ كَرْدَنِ مَذْهَبِ صُوفِيَانِ اسْت.

واین جستنی مذهب است نه جستنی حقیقت. مذهب هر کسی جوید و به جستنی یابد،
و حقیقت هر کس نتواند جستنی، و هر جوینده نیابد. قَوْلُهُ:

۶ إِيخْبَارًا عَنِ الْغَرَضِ بِمَا فِيهِ.

بدین نام خواستم تا خبر کنم خلق را، که غرض ما در تصنیف این کتاب چیست؟ قَوْلُهُ:
وَبِاللَّهِ اسْتَعِينُ، وَعَلَيْهِ اتَّوَكَّلُ، وَعَلَى نَبِيِّهِ أَصَلِّ، وَبِهِ اتَّوَسَّلُ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ -

← (طالبان است). تا: طالبان. * ما، حر، تا: چون (و چون) اثری از حقیقت و سراو (بر سر وی - بر سراو). یو، قل،
پا، کر: چون اثر (اثری) حقیقت بر سر (سر) وی.

۱ - ما: خود با او. یو: بوی. قل، حر، پا، کر: خود بوی. تا: خود با او. * ما، یو، قل، حر، پا، کر: افتد. تا: نیفتد. * ما،
قل، پا، کر: و او را (و او را - او را) بدین. یو: ویرا بدان. حر: و ویرا باین. تا: و او را باین.

۲، ۱ - ما، قل: نیاز نماند (نیاز نیاید) قَوْلُهُ وَسَمِيَتْهُ بِكِتَابِ. یو، پا، کر: نیاز نماند باز کفت و سمیته کتاب (بکتاب). حر،
تا: نیاز نماند (نماند) و سمیته بکتاب.

۲ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: لمذهب. حر: فی مذهب. * ما، یو، حر: و این (این) کتاب را (کتاب را) این نام نهادم کتاب
(یو، حر: کی - که - این کتاب). قل، پا، کر: مرین (مراین) کتاب را (کتاب را) نام (این نام) نهادم که این کتاب.
تا: و این کتاب را نام این نهادم کتاب.

۳ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: صوفیانست (صوفیان است). تا: صوفیان. - در نسخه پا: بالای کلمه تعرف، شناختن،
آمده است.

۴ - ما، یو، قل، حر، پا، کر: و این. تا: این. * ما، یو، قل، پا، کر: نه جستنی حقیقت. حر: به جستنی مذهب. تا: نه جستنی
حقیقت مذهب است. * ما، یو، حر، پا، کر: مذهب (پا: و مذهب را) هر کسی (حر: هر کسی که). قل، تا: مذهب
(و مذهب) هر کس. * ما، یو، قل، پا، کر، تا: و جستنی یابد. حر: جستنی نیابد.

۵ - ما، قل، تا: و حقیقت هر کس نتواند جستنی و هر جوینده (جوینده). یو: اما حقیقت هر کسی نتواند جستنی و هر جوینده ی.
حر: فاما بحقیقت هر کسی نتوان جستنی و هر جوینده. پا: حقیقت را هر کسی نتواند جستنی و هر جوینده. کر: حقیقت
را هر کسی جستنی نتواند و هر جوینده.

۶، ۵ - ما، قل: قَوْلُهُ إِيخْبَارًا. یو، پا، کر: باز کفت اخبارا. حر، تا: اخبارا.

۶ - ما، یو، قل، پا، کر، تا: فیهِ. حر: بما فیهِ.

۷ - ما، حر: در تصنیف کردن. یو: اندرین تصنیف کردن. قل، پا، کر: اندر تصنیف کردن. تا: در تصنیف. ←

وا از خدای، تَعَالَى، نیر و خواهم، و خویشتن را به وی سپارم، و بر پیغمبر او درود دهم، و به خدای، تَعَالَى، نزدیکی به وی جویم، و باز داشت نیست از معصیت، و قُرب نیست بر طاعت، مگر به خدای، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى.

۳

تمام شد چاپ جزء اول شرح تعرف، روز

شنبه ۱۷ دی ماه ۱۳۴۵ هجری شمسی

حسن مینوچهر

← ۸، ۷ — ما: قوله وباللہ استعین وعلیہ اتوکل و علی نبیہ اصلی و بہ اتوسل ولاحول ولاقوۃ الا باللہ و از خدای تعالی نیر و خواهم و خویشتن را بوی سپارم و بر پیغمبر او درود دهم و بخدای تعالی نزدیکی بوی جویم و باز داشت نیست از معصیت و قرب نیست بر طاعت مگر بخدای سبحانہ و تعالی. یو، قل، پا، کر، تا: وباللہ (قل: قوله وباللہ) استعین و از خدای تعالی (وا از خدای) نیر و خواهم و علیہ (قل: قوله وعلیہ) اتوکل و خویشتن (و خویش) بد و سپارم و علی نبیہ اصلی و بر پیغمبر او (پیغمبر وی) درود نهم (دہم) و بہ اتوصل (قل: قوله و بہ اتوسل — درہمہ نسخہ ہا، اتوسل، و در کر، اتوکل، آمدہ است) و بخدای (و بخدای عزوجل) نزدیکی جویم (قل: بوی جویم) و لاحول (قل: قوله ولاحول) و لاقوہ الا باللہ و باز داشت نیست از معصیت و قوت نیست بر طاعت مگر بخدای (بخدای) عزوجل (پا، کر: عزوجل اشہدان لا اللہ و اشہد ان محمدًا عبده و رسولہ). حر: وباللہ استعین و از خدای نیر و خواهم و علی نبیہ اصلی و بروی اعتماد کنم و خویشتن بوی سپارم و بر پیغمبر وی درود دهم و بہ اتوصل و بخدای تعالی نزدیکی جویم و لاحول و لاقوہ الا باللہ العلی العظیم و باز داشت نیست از معصیت و قوت نیست بر طاعت مگر بخدای تعالی و بتوفیق وی.

Library of



Princeton University.

